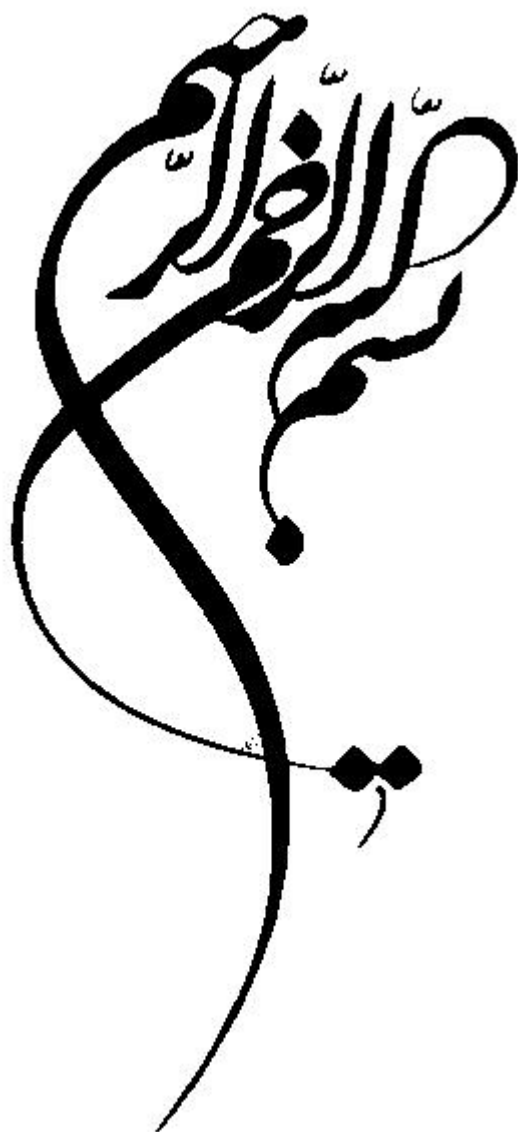




عرفان اسلامی جلد 1

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 4

عرفان اسلامی جلد يك

مقدمه ناشر

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِضِيَاءِ مَعْرِفَتِهِ»

خدای را سپاس که نعمت‌های بی شمارش را بر بندگان ارزانی داشته و چراغ پر نور معرفت را به برکت انبیایش خصوصاً پیامبر باکرامت و اهل بیت طاهرینش در قلب بندگان خاص خود روشن نموده است. معروف العارفینی که اولین قدم برای طی کردن منازل وصال حضرتش معرفت او است که

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ».

حقیقت معرفت نسبت به اعمال عبادی به منزله روح نسبت به کالبد است و به حق، اهل عرفان و معرفت، روح و جان جهان و جهانیان هستند.

بی تردید گوهر ناب معرفت را باید در اعماق اقیانوس معارف دین جستجو نمود که می‌توان با قرار گرفتن در کشتی نجات ائمه اطهار علیهم السلام و مسلح شده به سلاح قرآن کریم و تفکر و تعقل و تدبّر در آفاق و انفس، خود را به اهل معرفت نزدیک نمود و وجود خود را در معرض شعاع خورشید پرحرارت عرفان و معرفت قرار داد تا بتوان در حلقه عارفان حقیقی قرار گرفت.

آنان که نفس خود را شناخته و از بند تعلقات آزادش ساخته‌اند و دامن از هر آنچه انسان را از خدا دور می‌سازد و به هلاکت می‌افکند، پاک و مبرا ساخته‌اند، ظاهر دنیا را ناخوش دارند و اندوهگین قیامت خویشند، دلشان ترسان و چهره ایشان

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 6

شاد و خندان است، جسمشان در میان مردم و دلشان با خدای عالمیان است.

اینجاست که به یقین باید گفت: جهان و هر چه در اوست، ارزانی آنان و بر غیر ایشان نامبارک بادا.

جهان و هرچه در اوست سهل و مختصر است ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار «1»

در مکتب آل الله علیهم السلام عارف، دارای چنین صفاتی است و این اوصاف، ظاهر فریبان سیاه قلب را از دایره عارفان بالله جدا می‌سازد.

مسلم قدم نهادن در این راه و قرار گرفتن در صف اهل معرفت، بی مدد خضر طریق غیر ممکن و مقدمه ورود به ظلمات و تاریکی می‌باشد؛ در این راه باید سایه‌نشین شجره طیبه رسالت و ولایت بود و از ثمره ناب آن متنعم شد و پروانه‌صفت بر گرد شمع وجودشان گشت، چرا که »

مَنْ تَمَسَّكَ بِهِمْ نَجَّى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُمْ غَرِقَ

«مراجعه به آثار گرانسنگ عالمان ربّانی و ارباب معرفت و بصیرت که شمع وجود خویش را در کسب معرفت و ره یافتن به کوی وصال آب نموده‌اند، راهی است برای وصال به چشمه جوشان معارف اهل بیت علیهم السلام که همانا بالاترین دستورالعمل سلوک برای طالب حقیقی درک مقام عرفا است.

مجموعه حاضر که تفسیری است بر کتاب «مصابح الشریعة و مفتاح الحقیقة» منسوب به حجت کبرای حضرت خالق، امام به حق ناطق، مبین المشکلات و الحقایق، حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام - کتابی که مؤلف محقق و ارزشمند «الذریعة» نیز آن را در زمره کتب عرفانی شیعه نام برده و متن آن را جزء دستورات

(1) - حافظ.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 7

عرفانی مذهب می‌داند «1» - به قلم علامه محقق، حضرت استاد حسین انصاریان مدظله‌العالی شرح و تفسیر شده است و از جمله آثاری است که با عنایت خاص آن ذوات مقدس علیهم السلام با تلاش‌های بی شائبه معظم‌له در طول بیش از یک دهه تحقیق و تتبع در آثار اسلامی و عرفانی و نوآوری‌های متنوع در بین کتبی که در این طریق تألیف شده، جایگاه

ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است، تا آنجا که در زمره کتب مرجع و مورد توجه خاص محققان علوم اسلامی و اندیشمندان و فرهیختگان قرار گرفت و افراد متعددی از فضیلتی حوزه علمیه، این اثر را مرجعی برای آثار تحقیقی خود و گروهی از اندیشمندان دانشگاهی در سطوح مختلف آن را مصدري برای پایان‌نامه‌های علمی خود قرار دادند.

شیوه خاص مؤلف در تفسیر «مصابیح الشریعة» - که مطالعه مقدمه محققان ایشان، خصوصاً عنایت ویژه استاد به تطبیق مبانی عرفانی بیان شده در متن «مصابیح الشریعة» با روایات معتبر ائمه معصومین علیهم السلام حقایقی را از این اثر روشن می‌سازد - برجستگی خاصی به این اثر بخشیده است که مؤیدی برای این نظریه است که نمی‌توان گفت این کتاب، صادره از غیر معصوم می‌باشد.

مؤلف محترم، علت تألیف کتاب را معرفی عرفان حقیقی و جلوگیری از انحراف جویندگان معارف الهی توسط مدعیان دروغین عرفان بیان نموده‌اند که از زمان چاپ اولین دوره این اثر گرانسنگ در سال 1361 شمسی تا به امروز اثرات قابل ملاحظه‌ای در جامعه فرهنگی از خود به یادگار نهاده است.

بی تردید مطالعه این اثر - که در ضوء مبانی عرفان نظری از دیدگاه ائمه اطهار علیهم السلام تألیف شده است - برای شناخت مبانی حقیقی عرفان اسلامی در جایگاه خود مؤثر خواهد بود.

(1) - الذریعة: 21 / 110.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 8

خدای را شاکریم که بعد از سال‌ها نایاب بودن این اثر و تقاضای فضیلت و علاقمندان به مبانی عرفان نظری، این توفیق را به ما عنایت فرمود تا بتوانیم این کتاب ارزشمند را با ویرایش و تحقیق جدید در قالبی نو به عرصه فرهنگی جامعه اسلامی تقدیم نماییم.

از امتیازات این اثر نسبت به چاپ‌های قبلی می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

حروفچینی و مقابله متن با دست‌نوشته مؤلف.

بازبینی متن و اعمال بازنگری «به اشراف مؤلف».

موضوع گذاری جهت سهولت دسترسی به مطالب.

ویرایش ادبی متن فارسی و عربی.

بازنگری اعراب و ترجمه روایات.

جایگزینی ترجمه جدید مؤلف از آیات قرآن کریم.

استخراج منابع و تطبیق روایات با مصادر روایی.

تنظیم فهرس متنوع در مجلدی مستقل.

تنظیم فهرست موضوعی مطالب در مجلدی مستقل.

حذف برخی از مطالب که مناسب امور اجتماعی سال‌های تألیف کتاب بوده و دخیلی در موضوع کتاب نداشته است
«به اشراف مؤلف».

در پایان، از همکاری کلیه عزیزانی که در نشر این اثر ما را یاری نمودند خصوصاً محققان محترم آقایان: محسن فیض‌پور -
محمدجواد صابریان - عبدالرضا محی‌الدینی - محمد حسین امیدوار؛ ویراستار ادبی: سیدرضا باقریان موحد، مقابله: سید محمد
رضا آصف؛ حروفچینی و فهرست‌نگاری و صفحه‌آرایی:

سید حسین امامی نجفی کمال تشکر را داریم؛ امید که در درگاه احدیت قبول افتد.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيد المرسلين و على اهل بيته الطيبين الطاهرين

پیشگفتار

تحلیلی پیرامون عارف و عرفان

اگر عرفان را حالتی ملکوتی و حقیقتی روحانی و الهی بدانیم، چنان که بسیاری از بینایان و آگاهان و سالکان مسلک محبت و عشق آن را حال می‌دانند و از آن تعبیر به حالت عرفانی و آسمانی می‌کنند، باید مایه و ریشه آن را در اعماق قلب و باطن جان و سر وجود جستجو کرد.

در این صورت، عرفان لطیفه‌ای است الهی و حقیقتی است فطری که به صورت قوه و استعداد در خزانه وجود انسان از جانب حضرت محبوب قرار داده شده که برای رسیدن به آن حالت باید معارف و اخلاق و مضامین ادعیه وارده از ائمه طاهرين عليهم السلام را با کمک قرآن و روایات پرورش داد، تا جایی که تمام آلودگی‌ها از مملکت وجود آدمی رخت بر نهد و فرار را بر قرار ترجیح داده تا انسان مصداق حقیقی عارف شود.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 10

و اگر آن را جزء مسائل نظری و علمی به حساب بیاوریم، چنان که گروهی بر این عقیده‌اند، باید آن علم را از اهلش اخذ کرد و با عمل به آن در باطن وجود خود حالت عرفانی به وجود آوریم «1».

(1) - موضوع این علم شناخت حق و اسما و صفات اوست و بالجملة راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند، عرفان می‌نامند.

عرفان، به معنای شناخت و در اصطلاح، معرفتی قلبی که از طریق کشف و شهود و نه از بحث و استدلال حاصل می‌شود. عارف، کسی است که از خودشناسی نیل به خداشناسی دارد و علم او به حقایق و معانی الفاظ است. عرفان در اسلام و نیز دیگر ادیان شرقی به صورت بالاترین دانش بوده به گونه‌ای که تصور معین و محدودی از آن در طبیعت هست و در واقع قالبی را ارائه می‌دهد که در آن، علوم جهان‌شناسی سنتی - چنان که شایسته است - قابل فهم می‌گردند. عرفان از این حیث سرچشمه زندگی است و عارف، همه چیز را در آن عبارت از تجلیاتی از اصل الهی می‌داند که از هر تعینی، حتی از وجود که نخستین تعین آن است، برتر می‌باشد. در جهان‌شناسی عرفانی همه موجودات متجلی خواه محسوس و خواه نامحسوس به حسب درجه‌ای که عقل را انعکاس می‌بخشند و نیز به حسب هستی خود با این مرکز ارتباط دارند. «علم» هر موجود حلقه اتصال مستقیم آن به عقل کلی یا «کلمه» است که به وسیله آن، همه چیز به وجود آمده است. درجه هستی هر آفریده تجلی‌ای از وجود محض در سطحی از وجود کیهانی است و به سبب همین تجلی هر موجودی «شیئی» است و عدم نیست. معرفت عرفانی قابل تردید نیست؛ زیرا معلوم در عرفان، ذات و صفات خدا است و این شناخت مبتنی بر این فرض است که او موجود واحد است و به چیزی شبیه نیست و نیز چیزی به او شبیه نیست.

شناخت صفات او به این مفهوم است که او حیّ، علیم، سمیع و بصیر است. این شناخت از استدلال و شهود به دست می‌آید. این معرفت متضمن دو اصل است: 1- فعل عقلی، پدیدارهایی که دارای خصوصیت عینی‌اند و در عین حال به وسیله عقل درک می‌شوند، 2- حصول، به مفهوم نتیجه چنین فعلی که صورت شیء در ذهن است. عارف، عالم را از دو جنبه شهود می‌کند: الف - رمز مثبت، ب - وهم منفی. تجلّی که دارای جنبه واقعیت است مظهر درجه عالی‌تری از واقعیت است و تا حدی که از اصل جدا شده و با آن غیریت پیدا کرده و همی است. در عرفان اسلامی، جهان، هیکل «کلمه» است و چون کلمه به صورت عالم صغیر در انسان متجلّی می‌شود، عارف هر اندازه با سرچشمه نورانی هستی اتصال پیدا کند، یگانگی او با جهان بیشتر می‌شود. دعای عارف این است که «ببیند» معرفت هر وجود جزئی و هر مرتبه‌ای از علم، به معرفت وجودی آن رهنمون است، این معنا زیربنای عرفان است. ملاحسن فیض کاشانی گوید: «عرفان و اشراق شجره نبوّت است». عرفان، فن نیست بلکه علمی است که دارای موضوع، مبادی و مسائل مخصوص به خود است و در عین حال با همه علوم سازش و ارتباط دارد.

عرفان شیعی: عرفان، مصدر است به معنای شناختن و دانستن بعد از نادانی که ریشه ثلاثی مجرد آن از عُرْف و عَرَف به معنای شناختن و معانی متعدد دیگری که در کتب لغت ملاحظه می‌گردد. مشتقات عَرَف در 71 آیه از آیات کریمه ذکر شده است.

عرفان، حالتی است که در بخش عملی به روابط انسان با خودش و جهان و خداوند می‌پردازد تا آنجا که آدمی به توحید کامل نایل آید و به این بخش از حالات انسانی سیر و سلوک گویند. برای عارف جهان جز خداوند، اسما و صفات و تجلیات او چیز دیگری نیست که فرمود: «فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» «پس به هر جا روی آورید رو به سوی خداوند است» بقره (2): 115، و نیز: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «او است اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز دانا است» حدید (57): 3.

عرفان، شناسایی حق و راه و روشی است که اهل الله برای شناسایی حق برگزیده‌اند. خاقانی گوید:

خورشید سپهر فضل و احسان باشد

هر مؤمن که ز اهل عرفان باشد

یا حکیم ناصر خسرو گوید:

شفای درد دل‌ها گشت عرفان

ز عرفان روشن آمد جاودان جان

علاوه بر آنچه در آیات قرآن کریم از نشانه‌های عرفانی یاد شده زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازتابی از زندگی معنوی و سرشار از اشارات عارفانه آن حضرت بوده است. زندگی زاهدانه امام علی علیه السلام پرورش یافته دامن رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در قالب سخنان گهربار آن حضرت در نهج البلاغه و اشارات و تلمیحات امام علی بن الحسین علیهما السلام در صحیفه سجادیه نمونه و سرمشق آشکاری برای عرفا است.

امام علی علیه السلام که بنابر دلایل موجود، زندگی سرشار از زهد و پارسایی داشته و بر ظاهر و باطن امور آشنا بوده، سرمشقی برای شیعیان خود قرار داشته و عرفا و صاحبان طرائق عرفان و تصوف در قرون بعد اهتمام خاص در رسانیدن طریقتشان به وجود مقدس ایشان داشته‌اند. فرازهای ادعیه اسلامی برگرفته از اشارات عرفانی است که موجب رسوخ ذکر و یاد الهی در دل و باعث سیر شهودی و کشف وجودی باری تعالی در قلوب اهل کمال است که از آن جمله می‌توان به دعای کمیل و دعای ابوحمزه ثمالی اشاره نمود.

پس از امام علی علیه السلام چهار تن به عنوان ارکان شیعه معرفی شده‌اند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار یاسر و مقداد بن عمرو. این مجاهدان از صحابه و اهل صُفّه بودند که می‌توان آنها را از مخلصین بارگاه ربوبی و از مؤمنان پاک سرشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بالاخره از یاران امام علی علیه السلام و از عرفای به حق و دانایان شیعه واقعی و عرفان خالص به حساب آورد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 12

گسترده‌گی مسئله، ما را نسبت به این معنا هشدار می‌دهد که هر کتابی گرچه معنون به عنوان عرفان باشد و هر شخصی گرچه مشهور به عرفان باشد، قابلیت تغذیه انسان را در این جهت ندارد.

کتابی که مایه‌های اصیل عرفان نظری در آن است، فقط کتابی است که مطالبش را از سرچشمه وحی و نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام گرفته باشد.

و عارف حقیقی کسی است که قواعد عرفان را از مقرّبان درگاه حق و صدّیقان و صالحان و اولیای واقعی گرفته باشد و خود را محقّق به آن حقایق نموده و جان را منور به نور ملکوت کرده باشد.

بنابر نظر اول، عرفان، عبارت از حالی ملکوتی و مایه‌ای آسمانی و فطری است که در مرحله اول در عمق و جان و ذات نفس همراه با نور ایمان و یقین به قیامت تجلی می‌کند و سپس آثارش در اعمال و حرکات و رفتار و اخلاق آدمی ظهور می‌یابد.

عرفان، رشته و پیوند و اتصال پر قدرتی است که انسان خاک نشین را، به سزاسرّ عالم پاك، یعنی مبدأ هستی پیوند می‌دهد و از این طریق تمام ابواب رحمت و برکت را به روی قلب و جان آدمی باز می‌کند.

عرفان، از انسان موجودی برتر، وجودی والا، منبعی پرخیر، متحرکی توانا،

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 13

سالکی خالص، رزمنده‌ای پر توان، جهادگری با قدرت، زاهدی وارسته، عابدی مقبول و مناجات کننده‌ای در شب و متضرعی در سحر و مستغفری در سجده و شیری در میدان نبرد به وجود می‌آورد.

عرفان، جوهره حیات انسانی، صراط مستقیم الهی، حرارت روحی، عشق درونی و گرم‌ترین شعله محبت آدمی به خدای جهان آفرین است.

عرفان، راه خدا، مسلك انبیا، مایه جان اولیا، طریق اصفیا و مدرسه پر قدرت معصومین علیهم السلام است.

عرفان، به معنای شهود عظمت حق تعالی، از طریق بینایی دل است و این بینایی محصول معرفت انسان به حضرت حق می‌باشد و این معرفت جز از طریق شناخت انبیا و قرآن و امامان علیهم السلام و پیروی از آنان به دست نمی‌آید و عبادت بدون حال عرفانی و تضرع و انابه و توبه و زاری، ارزش چندانی ندارد.

عرفان، حقیقت عبادت، خشوع و خضوع و شکستگی و نیاز است که از شهود عظمت حق تعالی بر دل ظاهر می‌شود و این چنین سعادت موقوف بر محبت است و ظهور محبت موقوف بر متابعت سید اولین و آخرین علیه من الصلوات اتمها و من التحیات ایمنها و متابعت موقوف بر دانستن طریق متابعت، پس به ضرورت، ملازمت علمه که وارثان دینی‌اند «1».

عرفان، زدودن حکومت و محبت ما سوی الله از قلب و هر محبت و کششی را تابع عشق حق قرار دادن و نیز آراسته شدن اعضا و جوارح به اعمال مورد رضایت الله و زیور گرفتن جان از اخلاق الهی است.

عرفان، آزادی از خودپرستی، رهایی از اسارت مادیّت و مقید شدن به قید

(1) - رشحات: 628 / 2

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 14

بندگی حق و منور شدن جان به نور و صبغه الهی است.

[صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً] «1».

رنگ خدا را [که اسلام است، انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست؟

عارف آن انسان با کرامتی است که با شعور و درایت و با اراده قدرت، بر اساس معارف الهی، در صراط مستقیم حق حرکت کرده، تا جایی که قلبش عرش خدا شده و خانه دلش به نور عالم ملکوت منور شده است.

عارف بزرگ، سید حیدر آملی در کتاب کم نظیر «جامع الاسرار» درباره عارف مؤمن می گوید:

«فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةُ أَنْوَارٍ: نُورُ الْمَعْرِفَةِ، وَنُورُ الْعَقْلِ، وَنُورُ الْعِلْمِ.

فَنُورُ الْمَعْرِفَةِ كَالشَّمْسِ، وَنُورُ الْعَقْلِ كَالْقَمَرِ وَنُورُ الْعِلْمِ كَالْكَوْكَبِ.

فَنُورُ الْمَعْرِفَةِ يَسْتُرُ الْهَوَى، وَنُورُ الْعَقْلِ يَسْتُرُ الشَّهْوَةَ، وَنُورُ الْعِلْمِ يَسْتُرُ الْجَهْلَ.

بَنُورِ الْمَعْرِفَةِ يُرَى الْحَقُّ، وَبَنُورِ الْعَقْلِ يُقْبَلُ الْحَقُّ، وَبَنُورِ الْعِلْمِ يَعْمَلُ بِالْحَقِّ «2»».

در قلب مؤمن با معرفت سه نور است:

1- نور معرفت.

2- نور عقل.

3- نور دانش.

نور معرفت چون خورشید است، نور عقل مانند ماه و نور دانش هم چون ستاره.

نور معرفت، حکومت هوی را از بین می برد، نور عقل قدرت شهوت را

(1) - بقره (2): 138.

(2) - جامع الاسرار: 584.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 15

می پوشاند و نور دانش جهل را فراری می دهد.

به نور معرفت حق مشاهده می شود، به نور عقل حق پذیرفته می گردد و به نور دانش به حق عمل می شود.

سالکان مسلک عشق می گویند:

برای رسیدن به حق و حقیقت، بایستی مراحل طی کرد، تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر طبق استعداد خود آگاهی حاصل کند.

تفاوت اهل عرفان با فلاسفه این است که عارفان تنها گرد استدلال عقلی نمی گردند بلکه با وجود تصدیق آن، به يك مرحله ای که فوق آن است قائل هستند، و آن را مرحله شهود می نامند؛ می گویند:

پس از آن که نفس از مقام حس و عقل و برهان صعود کند، می تواند با ممارست معنوی و معراج روحانی به مقام بالاتری ترقی نماید و حقایقی را بدون یاری برهان و حس دریابد و مشاهده کند و به طور کلی از مرحله دانش به مرحله بینش برسد و این چنین دانش است که در برابر حکمت استدلالی عرفان نامیده می شود.

عارف با این بینش الهی که با ریاضتهای شرعی و تقوای خالص و توجه به آیات قرآن و سنن مرسلین به دست آورده، به توحید شهودی رسیده و برای یافتن حق دنبال دلیل نیست که با عمق قلب این معنا را یافته که خود پیکره دلیل ساخته و پرداخته حق است و آن را آن قدرت نیست که آینه تمام نمای حضرت محبوب باشد.

چنان که امام عارفان، وجود مقدس امام حسین علیه السلام در دعای عرفه که عرفان خالص اسلامی است، به پیشگاه حضرت ربّ العزّة جلّ و علا در باب توحید شهودی عرضه می دارد:

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 16

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمَا هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقَرٌ إِلَيْكَ؟

خداوندا! چگونه با این موجودات که در وجود خود نیازمند تو می باشند راهیابی به سوی تو داشته باشم؟

سر چشمه عرفان

با توجه به مطالبی که در صفحات گذشته ملاحظه کردید، جستجو در تاریخ حیات انسان که چه شخصی پایه گذار مکتب عرفان بوده و یا به وسیله چه گروهی از اهل دین این مدرسه بناگذاری شده، کار با مفیدی نیست.

زیرا، وقتی حقیقتی به صورت مایه و استعداد و ذوق و شوق و نیاز و احتیاج، در ذات انسان نهفته است، باید آن را از حضرت محبوب دید.

به حقیقت که لازم است از عرفان و حال عرفانی به عنوان يك واقعیت ملکوتی و سرّ خدایی که در اعماق جان ریشه دارد یاد کرد.

این انسان است که به دور از غوغای حیات عاریت، احساس می کند که در درونش عشق به مبدأ هستی و علاقه به پاکی جان و طهارت درون و پای بندی به حقایق و واقعیت ها و توجه به دانش و بینشی مافوق دانش و بینش مادی موج می زند.

این انسان است که می خواهد اضطراب درونش را با کمک عاملی قوی و حقیقی غیر از عوامل مادی که خود عامل اضطرابند، تبدیل به امنیت کند.

این انسان است که در جستجوی اتصال به حقیقت و واقعیت مجاهده می نماید.

و این انسان است که علاقه دارد با تمام هستی وجودش در سرزمین عشق و محبت خیمه زده و کاری کند که برای همیشه از ناراحتی وجدان راحت باشد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 17

این انسان است که در فطرتش می‌یابد، حقیقتی او را به سوی خود جذب می‌کند و از او می‌خواهد که در کنار وی قرار گیرد.

این انسان است که علاقه دارد تمام افراد بشر در کنار او راحت و در امنیت و آسایش باشند.

این انسان است که مشتاق فهم حقایق عالی هستی است و می‌خواهد اسرار عرصه‌گاه حیات بر او کشف شود.

این همه عشق و علاقه و ذوق و شوق که هم چون دریا در باطن انسان موج می‌زند همان مایه‌ای است که اهل دل از آن تعبیر به استعداد عرفانی و حالت عرفان خواهی می‌کنند.

این قوه و استعداد است که اگر با قوانین وحی و ریاضت‌های شرعیّه رشد کند، انسان به آن چه که فطرتاً در طلب آن است، می‌رسد.

این واقعیت که در دل و جان ریشه دارد، همان کششی است که از جانب معشوق واقعی در اعماق هستی انسان عاشق قرار داده شده که عاشق به محض توجه به این حقیقت در تکاپو می‌افتد و به دنبال آراسته شدن به حقایق حرکت می‌کند و در ابتدای حرکت و سلوکش حس می‌کند که بدون راهبری الهی و خود ساخته‌ای ملکوتی قدرت سیر و سفر و حرکت در این راه پر خطر را ندارد، راهی که راهنمایان درونی و برونی برای راهنمایی در زوایای آن کمین کرده‌اند.

عاشق عرفان و حال باید بداند که خضر این راه در درجه اول، انبیا و امامان علیهم السلام و سپس عالمان ربّانی هستند که جانشینان آن بزرگوارانند.

بنابراین، سرچشمه این حالت حضرت محبوب است و اوست که این مایه را در جان قرار داده و به وسیله راهنمایان راه از قوه به فعلیت می‌رساند و اوست که مایه عشق به خودش را در دل و جان انسان قرار داده و می‌خواهد که انسان از تمام

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 18

وسائل و ابزار مادی و معنوی به عنوان وسیله، برای رسیدن به معشوق حقیقی استفاده کند.

آنان که برای رشد حال عرفانی در راه انبیا و امامان علیهم السلام قرار گرفتند، به آن چه باید برسند رسیدند و آن بینشی که باید پیدا کنند، پیدا کردند و در این مسیر به خاطر رنج عبادت و حرکت در راه بندگی، از اشراق و تجلّی حق بر قلب خود برخوردار شده و به مقام معیت رسیدند.

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ] «1».

بی تردید خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می باشد.

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ] «2».

خدا با صابران است.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: انَّ لِي مَعَ اللَّهِ حَالَاتٍ لَا يَحْتَمِلُهَا مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به درستی که برای من با خداوند حالاتی است که نه ملک مقرب و نه پیامبر مرسل طاقتش را ندارند».

اگر گفته شود علّت رسیدن انسان به این مقامات عالی، همان حالات درونی همراه با عبادات الهی و ملکوتی است صحیح گفته شده.

این فقیر پایه گذار عرفان را بزرگان هند یا حکمای یونان یا دانشمندان قدیم ایران

(1) - نحل (16): 128.

(2) - بقره (2): 153.

(3) - روح الارواح: 348 با کمی اختلاف.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 19

نمی داند بلکه اینان به وجود آورنده بعضی از قواعد فلسفه و حکمت اند و عرفان و حال حقیقی است که ریشه خدایی دارد و در اعماق قلب و جان هم چون گوهری آسمانی نهفته شده که ظهور آن با ایمان به خدا و قیامت و اجرای دستورهای حق و پیروی از سنن شرعیّه میسر است.

حالت نیازمندی انسان به حضرت حق و کششی که به آن سو دارد، حالت عرفانی است. این حالت باید به دست فرستادگان حق از قوه به فعلیت برسد.

آنان که برای پاسخ گفتن به این حالت نیازمندی، متوسل به مدعیان عرفان و افرادی غیر از فرستادگان حضرت محبوب شدند، بیراهه رفته و به جایی نرسیدند.

تأمین مسائل این راه، وقف نبوت و امامت و قرآن مجید است.

سالکان این وادی و مسافران این راه و قاصدان این معنی می‌گویند:

بنای برنامه خود را در این مسیر بر چهار حقیقت قرار ده:

1- معرفت خدا و اسماء و صفات و افعالش.

2- معرفت نفس و شرور و خطرهای خواسته‌های غیر شرعی آن.

3- معرفت وسوس و کیدها و دام‌های دشمن.

4- معرفت دنیای منهای حق و غرور و فتنه انگیزی و زرق و برقش.

پس غیر انبیا و قرآن و ائمه علیهم السلام، چه کسی می‌تواند منبع این معارف باشد، تا برای به دست آوردن این چهار رشته معرفت به او متوسل شد؟

هر که را بنگرید به هر جا که رسیده باشد باز نیازمند به انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن در این چهار حقیقت است.

من منکر نیاز انسان در طریق خدا- به وقت نبود انبیا و ائمه علیهم السلام و غیبت ولی عصر علیه السلام- به عالم ربّانی نیستم، ولی می‌دانید که عالم ربّانی و فقیه واجد شرایط

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 20

واسطه‌ای بیش بین ما و فرستادگان خدا نیست. او از خود چیزی ندارد، آن چه می‌گوید از منابع وحی است، به این خاطر بالاستقلال نمی‌تواند قطب عارفان و مرجع سالکان باشد، بلکه خود او در راه است و با تمام وجود مجاهده می‌کند

تا به یقین واقعی و ایمان حقیقی برسد و چون در این راه بیش از دیگران زحمت کشیده به او اجازه می دهند که دست گمراهان و عقب افتادگان را گرفته و با خود هم سفر نماید.

آیا از علمای ربّانی و واجدان شرایط احدی را سراغ دارید که بدین مقام که قطب عالم امکان، ملجأ و مرجع سالکان، فروغ قلب عارفان حضرت مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علیه السلام قدم گذاشته رسیده باشد؟

لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا اَزْدَدْتُ يَقِينًا «1».

اگر پرده هم کنار رود بر یقین من چیزی افزوده نخواهد شد.

در هر صورت، با این همه مایه های فطری و روحی و با توجّه به هدایت حق که مبلغ و رساننده اش به انسان انبیا و ائمه علیهم السلام هستند، اگر کسی در راه رشد و کمالش به مجاهده برخیزد و برای به فعلیت آوردن استعدادهایش زحمت نکشد برابر با روایت زیر از رحمت حق محروم است.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: النَّاقِصُ مَلْعُونٌ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ناقص ملعون است.

با نظر به مجموع آیات و روایات، این جمله متوجّه کسانی است که می توانند عقل و قلب خود را تکمیل کنند، ولی هوی و هوس های حیوانی آنها را از تکاپو در

(1) - غرر الحکم: 119، حدیث 2086؛ مستدرک سفینه البحار: 119/9.

(2) - المنهج القوى: 352/2.

ادله فراوان از نقل و عقل در دست داریم که آنان که از نظر خلقت تکوینی ناقص به دنیا می آیند، یا بدون اختیار برای آنها نقصی در این زندگانی خواه از نظر عضلانی و خواه از نظر قوای درونی ایجاد می شود، مورد رحمت و لطف الهی قرار خواهند گرفت.

در «جامع الصغیر» ¹ از رسول حق صلی الله علیه و آله روایت شده:

از دست دادن چشم و یا گوش موجب بخشوده شدن گناهان است و هر چیزی که از بدن ناقص شود به همین منوال موجب لطف و عنایت خداوندی خواهد بود.

روشن است که ملاک دوری و نزدیکی به خداوند از نظر نقص و کمال مربوط به توانایی و اختیار است، خواه آن نقص و کمال مربوط به خرد بوده باشد و خواه به اجزای بدن.

به طور کلی هر کس که بتواند در تکمیل خود بکوشد و خویش را از نقص رهایی دهد، این شخص در زندگانی موفق شده است، ولی اگر به جهت هوی و هوس، یا تنبلی و مسامحه اقدام به رفع یا دفع نقص ننماید او ملعون است، خواه نقص مربوط به عقل و خرد باشد و خواه مربوط به مرکب مادی ²».

کسی که در مقام به دست آوردن رشد و کمال برآید و این راه را تا سر منزل مقصود پیماید به معدن نور متصل می شود، چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ ³».

«از بینایی درون مؤمن پرهیزید؛ زیرا او با نور خدایی می نگرد».

(1) - جامع الصغیر: 19 / 2.

(2) - تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی: 150 / 4.

(3) - سفينة البحار: 356 / 1.

هادیان راه

انبیا و امامان علیهم السلام سر حلقه عارفانند، کسی همانند آن بزرگواران خدا را نشناخت و به برنامه‌های حق عمل نکرد، حالی مانند حال آنان نبود و هم چون آنان کسی به مقام قرب نرسید. مخلصین، صابرين، متوكلين، صالحين، صدیقین، مقربین تعبیرهای بلندی است که قرآن از مقامات روحی و عملی آنان نموده، وقتی گفته می‌شود عباد الله، اصفیاء الله، اولیاء الله، مصداق اتم و اکمل آنانند.

آن اهل کرامت و شرافت و اصالت و معرفت و بینش راضی بقضاء الله، تسلیماً لامرالله، داعیاً الی الله، متوکلاً علی الله و هادی و مهدی بودند.

همانان بودند که بر اثر مقام عصمت و پاکی جان و طهارت باطن و حسن اخلاق و عمل و مجاهدت در راه محبوب به نبوت و امامت رسیدند، تا همه انسان‌ها را به نور حق منور کرده و جان و دل آنان را به آینه تجلی انوار ملکوت جلا دهند.

انبیا و امامان علیهم السلام عظیم القدر، ابتدا انسان را به مسئله توحید توجه داده و در صدد پاک کردن قلب انسان از کدورت شرك برآمده و برای خاطر زدودن زنگ کفر از عمق دل او کوشیدند و پس از فراهم آوردن زمینه تزکیه نفس، به ارائه نقشه و طرح و راه رسیدن انسان به خدا قیام کردند.

انبیا برای اجرا شدن مسائل اخلاقی و عملی، ضامنی چون ایمان به خدا و روز قیامت قرار دادند و در تمام شؤون حیات و زندگی، انسان را تشویق به پیاده کردن دستورهای الهی، به خصوص مقررات روحی و اخلاقی نمودند.

در زمینه تعالیم وحی و سنن انبیا، هر کس بیشتر دنبال فهم حقایق و واقعیت‌ها برآمد، بیشتر تشنه حرکت و عاشق رسیدن به مقام قرب شد.

گروهی آن چنان عاشقانه این راه را پیمودند که صاحب سر و دارنده علم بلایا

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 23

و منایا شده و لیاقت یافتن اسم اعظم را پیدا کردند:

«اَزْوَاجِ الْاَحْبَابِ فِي قَبْضَةِ الْعِزَّةِ يُكَاشِفُهُمْ بِذَاتِهِ وَيُلَاطِفُهُمْ بِصِفَاتِهِ «1»».

روح عاشقان در قبضه عزت معشوق است، با ذاتش بر آنان تجلی می کند و با صفاتش با آنان ملاطفت می نماید.

عزیزی را دیدند در آن وقت که حال بر وی تنگ شده بود، طرب و شادی می کرد، گفتند: این چه طرب است؛ گفت: در این طرب چه عجب است؛

«وَقَدْ قَرَّبَ وَصَالُ الْحَبِيبِ وَفِرَاقُ الْعَدُوِّ «2»».

«وصال محبوب نزدیک شد و نقطه جدایی از دشمن که نفس اماره است رسید».

با رسیدن به مقامی که وحی برای انسان مقرر نموده، همه شؤون آدمی خدایی می شود:

حرکت به دستور خدا و برای خدا و از خدا و به خدا و این است عاقبت خلوص و متابعت از روش انبیا.

[إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ] «3».

ما مملوك خداييم و يقيناً به سوى او بازمی گردیم.

هنگامی که انسان با کمک حق و با پیروی از تعالیم انبیا و امامان علیهم السلام، با همتی والا و اراده ای قوی، به حرکت در راه مستقیم الهی موفق شد و به فهم این حقیقت رسید که آن چه در میدان وجود خودنمایی می کند و همه علل و اسباب و ابزاری

(1) - روح الارواح: 348.

(2) - روح الارواح: 348.

(3) - بقره (2): 156.

است که برای رسیدن به مقام قرب در اختیار انسان نهاده شده، دیگر چیزی را به عنوان هدف انتخاب نمی کند و درگیر برنامه های ظاهری نمی شود بلکه از تمام وسائل برای رسیدن به قرب معشوق بهره می گیرد و بالاتر این که از تماشای علل و اسباب هم چشم پوشیده جز به حق نظری برای او نمی ماند.

حق جلّ جلاله اسما و صفات خود را بر عالم جلوه کرد تا عاشقان در کار آمدند، مشتاقان در طلب دیدار آمدند، به حکم عزّت پرده کبریا بیست، علم عظمت بزد، نعمت تعزّز سراپرده جلال خود گردانید تا دل های عزیزان کباب گشت و دیده های محبان معدن آب.

هر بار که در اهتزاز آیند و در طلب راز آیند از ستّارات جمال صمدیّت ندای احدیّت می آید که «بُعْدًا بُعْدًا».

ای مشتی خاک! تو را چه یارای آن بود که گرد ساحت فردانیّت گردی و هر بار که کأس یأس بنوشند و قرطه افلاس بپوشند و سر در گریبان حیرت کشند و از یافت نومید شوند، از سرادقات جمال الهیّت ندای لطف آمیز می آید که «صَبْرًا صَبْرًا» هم بر درگاه جلال ما به هر امید مشاهده جمال ما روزگار می گذارید و در میان آتش خوش می باشید، اگر چه شب و تاریک است، دل قوی دارید که طلوع صبح نزدیک است.

او جلّ جلاله شمشیر قهر خود بر فرشتگان به کار نداشت، بر شما به کار داشت؛ زیرا که حیات حقیقت شما راست:

[وَلِیْلَی الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا] «1».

و مؤمنان را از سوی خود به آزمایشی نیکو بیازماید؛ زیرا خدا شنوا و داناست.

(1) - انفال (8): 17.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 25

ای فرشتگان، شما خزائن تسبیح و تقدیس آباد می کنید و «سُبْحَانَ اللَّهِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ» می گوید که آدمیان گاه گداخته بلای مانند و گاه نواخت عطای مانند، گاهشان به شمشیر قهر بسمل می کنیم و گاهشان به نظر لطف مرهم می نهمیم.

اهل دلی عاجز راه گشته بود و عمر در رنج بسر برده، به آخر روزی چند جان می کند، پس سپری شد، بر سینه وی دیدند نبشته که «هَذَا قَتِيلُ اللَّهِ» «1»!!

این نکته را نباید ناگفته گذاشت که پس از رشد حالت عرفانی، توقّف در هیچ يك از منازل آن جایز نیست بلکه تمام وجود انسان باید به طرف محبوب تا رسیدن به اوج وصال در حرکت باشد و لحظه به لحظه باید از خطراتی که به وسیله هوای نفس متوجّه انسان است برحذر بود و ایمنی، خروج از دنیا همراه با ایمان و حالت تسلیم به حق است.

مکتب‌های مدّعی عرفان

در سطور گذشته بیان شد که عرفان واقعیّتی است الهی که به صورت جذبه و حال در نهاد انسان ریشه دارد و سرچشمه آن رحمت و عنایت خداست و رشد دهنده‌اش نبوّت انبیا و امامت امامان علیهم السلام و نصایح و مواعظ عالمان ربّانی است، عالمانی که شاگردان مخلص مکتب نبوّت و امامت‌اند.

متأسّفانه در تاریخ حیات گروهی از این جذبه و کشش و حال درونی انسان سوء استفاده کرده و جدای از قواعد الهی و حکمت ربّانی، قواعد و دستورهای و مسائلی از پیش خود ساخته و بشر جستجوگر را به سوی خود دعوت نموده و او را به راهی غیر از راه حضرت محبوب انداختند و از حریم نبوّت و امامت دور کرده، به ضلالت

(1) - این کشته ما است؛ روح الارواح: 350.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 26

و گمراهی کشیده و بین آنان و حقیقت تفرقه ایجاد کردند.

من فکر نمی‌کنم مدّعیان عرفان در یونان و هند و ایران قدیم از انبیای الهی خبر نداشتند، چنانچه رؤسای صوفیه اهل تسنّن در عصر بنی امیه و بنی عبّاس بی خبر از امامت امامان معصوم شیعه نبودند.

ولی هوای نفس مدّعیان مکاتب عرفانی اجازه نداد مردم نیازهای باطنی خود را به وسیله وحی برطرف کنند، چنانچه سردمداران صوفی‌گری در عصر ائمه علیهم السلام اجازه ندادند مردم متوسّل به ولایت شده و از آن منبع تغذیه کنند.

تأسّف بارتر این که هر روز در گوشه‌ای هوی پرستی، با علم به نبوّت انبیا، ادّعایی سر داد و در نتیجه گرایش گروهی به او مکتبی به وجود آمد.

تعداد این مکتب‌ها به اندازه‌ای است که تاکنون شماره دقیقی از آنها به دست نیامده.

در يك مجله علمی خواندم که در هندوستان فعلی بیش از پانزده میلیون مکتب که قسمت عمده‌ای از آن مدّعی عرفان است وجود دارد!!

اگر مکاتب قدیم یونان و اسکندریّه و ایران را هم به آنها اضافه کنیم معلوم نیست چه عددی شود.

قواعد آن مکتب‌ها از آن جا که ساخته و پرداخته فکر محدود بشری است نه این که سود چندانی برای دنیا و آخرت مردم نداشت بلکه از جهاتی برای انسان و انسانیت ضرر به بار آورد.

آگاهان راه، علمای عامل، سالکان طریق، عارفان عاشق و خلاصه آنان که صد در صد مورد قبول شرع مطهرند، اگر از عرفان دم می‌زنند، اگر به عارفان دعوات می‌کنند، مقصود عرفان محصول یونان و هند و ایران و اسکندریّه نیست، بلکه عرفانی که آنان می‌گویند حقایق قرآنیّه و دعا‌های ملکوتیّه و روایات باب معارف

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 27

است که از هر جهت کامل و جامع و قابل عمل و مهذبّ نفس و تضمین کننده سعادت دنیا و آخرت و رشد دهنده انسان در تمام امور ظاهری و باطنی است.

این عارفان بر مبنای الهیّت الله و نبوّت انبیا و امامت امامان علیهم السلام است.

کتاب این مدرسه قرآن، معلّمش عالم ربّانی و مکانش مسجد و حاصلش بندگی خالصانه انسان در تمام شؤون حیات در برابر حضرت ربّ العزّه است.

در این مدرسه عارف حقیقی کسی است که آگاه از مسائل الهی و عامل به آنها و متخلّق به اخلاق حق و مجری سنن انبیا و ائمه علیهم السلام است.

برادران مؤمن و علمای دین و خدمت گزاران به اسلام نباید از اسم عارف و مسئله عرفان وحشت داشته باشند و نباید تصوّر کنند که منظور از عرفان، یافته‌های یونانیان و مصریان و هندیان و ایرانیان قدیم است که قسمتی از آنها با رنگ و آب اسلامی وارد حوزه دین شده!

بلکه منظور از عرفان در زبان پاکان و عارفان حقیقی، حال باطنی انسان نسبت به مبدأ هستی و عشق و علاقه او به حضرت محبوب و قرآن و نهج البلاغه و دعا‌های مهم از قبیل کمیل، عرفه، ابوحزمه، خمس عشر، امین الله و مناجات حضرت مولا در مسجد کوفه است.

عارف در مکتب اسلام کسی است که از هر جهت تسلیم حق و راضی به قضای الهی است.

عارف کسی است که از تمام پیشامدهای روزگار براساس قواعد الهی استفاده کرده و خود را در حوادث ایام، انسانی می‌داند که حضرت حق وی را در معرض امتحان آورده است.

آنان که در طلب طهارت قلب و جان و روح و نفس و روانند، آنان که در جستجوی عالی‌ترین مراحل اخلاقند، آنان که مشتاق تخلق به اخلاق حقند،

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 28

آنان که می‌خواهند به حقیقت خلیفه الله باشند و علاقه‌مندند تمام حرکات و سکنات آنان برابر با دستوره‌ای مولا باشد و عاشق این حقیقتند که معنا و معنویت بر تمام وجودشان حکومت داشته باشد و برای رسیدن به تمام این حقایق متوسل به قرآن و انبیا و امامان علیهم السلام و دعا‌های وارده می‌شوند و از مناجات نیمه شب و استغفار در سحر غفلت ندارند، عارفند.

کسی که می‌خواهد دلش از همه قیود مادی آزاد شود و دنیا و عناصرش او را محکوم خود نکنند بلکه در زندگی وسیله‌ای برای رسیدن به مقام قرب باشد، کسی که نمی‌خواهد به هیچ چیز دنیا به عنوان هدف بنگرد، آن که عاشق بهره گرفتن از تمام نعمت‌ها برای رسیدن به حق است و از هیچ مجاهده‌ای در این راه دریغ ندارد، کسی که می‌خواهد در همه زمینه‌ها تسلیم حق باشد و قلبش آراسته به مقام رضا گردد و جز به پروردگار تکیه نکند، عارف و آراسته به عرفان است.

جلوه توحید در قلب بدان گونه است که تردید و شک و وسوسه و شیطنیت و نفاق و شرک در آن راه نداشته باشد، بدان صورت که اگر صاحبش با اژه او را ذره ذره کند و با آتش بسوزاند، در عشقش به خدا خلل وارد نشود و هم چنین مسائلی از قبیل: تسلیم، رضا، توکل، زهد، ورع، تقوا، تضرع، انابه، توبه، اتصال به نبوت، پیوند با ولایت، طهارت باطن، خشوع، خضوع، بندگی خالصانه، خدمت به خلق، رعایت حقوق همه و... از پایه‌ها و مسائل اصیل عرفان و آراسته به این واقعیتهای عارف است.

عنایت دارید که این‌ها مسائلی نیست که از آن‌ها به عنوان مسائل وارداتی یاد کرد.

شناخت واقعی حق، آگاهی به اهداف انبیا و امامان علیهم السلام، اجرای فرامین الهی و آراسته شدن به حسنات اخلاقی محض عرفان و عرفان محض است.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 29

باید دانست که توجه به این برنامه‌ها و سیر به سوی این واقعیّت‌ها فقط بستگی به حال خالص و احوالات الهی درون دارد، آن حالی است که سراسر جذبه و کشش و خواستن و عشق و محبت است.

از آن جا که حال برای تمام این امور به منزله ریشه است، انبیا و امامان علیهم السلام قسمت عمده‌ای از هم خود را در جهت تزکیه باطن مصروف داشتند.

سر خیل انبیا و قافله سالار هادیان راه فرموده‌اند:

بُعِثْتُ لِأَتَمِّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ.

برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به پایان کار رسانده و تکمیل نمایم.

بنابراین سیر عارفانه، از تزکیه درون و تصفیه نفس و تحقق دادن حال و آراستن دل به جذبه و محبت و عشق شروع می‌شود و با انجام تکالیف شرعیّه و سپس اتصال به ملکوت و رسیدن به مقام حاکمیت بر نفس و منزل قرب و لقای حق در پایان زندگی و شروع حیات آخرتی خاتمه پیدا می‌کند.

پژوهشی پیرامون مصباح الشریعه

مؤلف واقعی این کتاب تاکنون ناشناخته مانده و شاید از شدت خلوص نخواستہ نامش روشن شود. کتاب دارای صد فصل است و در هر فصلی روایتی از دریای حقایق، امام جعفر صادق علیه السلام، حاوی عالی‌ترین مسائل عرفانی و اخلاقی نقل کرده است.

یادگیری مسائل مطرح شده در این کتاب آسان و عمل به آن در خور قدرت هر مکلفی است.

بعضی از کتاب‌هایی که تحت عنوان عرفان تنظیم شده، خالی از مسائل

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 30

وارداتی، یا قصه‌های عجیب و غریب نبوده بلکه مخلوطی از فرهنگ بشری و الهی است و نمی‌توان به تمام مطالب آن تکیه کرد.

اما کتاب «مصابح الشریعة» کتابی است که بیش از نود درصد آن با آیات قرآن و روایات مستند وارده از رسول حق صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام مطابقت دارد و به گونه‌ای نیست که نتوان به آن اعتماد کرد.

این کتاب همواره به عنوان منبعی عرفانی و اخلاقی که مطالبش از سرچشمه حقیقی عرفان و اخلاق یعنی دریای بیکرانه دانش امام معصوم گرفته شده، مورد توجه بسیاری از بزرگان دین بوده و بعضی از عاشقان سیر و سلوک بر آن شرح نوشته‌اند. بعضی از شروح نسبتاً مبسوط و بعضی نیمه تمام و تعدادی هم ترجمه تحت اللفظی و در بعضی از فصول همراه شرح مختصر است.

شایان ذکر است که این کتاب، از نظر علمای بزرگ شیعه مورد توجه قرار گرفته است. در يك جمع بندی نظریزگان را در جهت گیری به آن پنج دسته می‌بینیم.

1- گروهی که در نفی و اثبات و ردّ و قبولش سکوت کرده‌اند.

2- دانشمندان و بزرگانی که عقیده دارند، مؤلف عارف این کتاب، از فرهنگ به‌جامانده حضرت صادق علیه السلام، این صد باب را تنظیم کرده و انشای آن از خود مؤلف است نه کلمات مستقیم امام علیه السلام.

3- بیش‌تر بزرگان دین و پرچمداران تربیت و اخلاق و عرفان به این کتاب به دیده احترام نگریسته و آن را قابل قبول و عمل دانسته و عقیده دارند که مؤلف کتاب از مجموع روایات حضرت صادق علیه السلام این کتاب را تألیف کرده است؛ چیزی که هست از دهها روایت جماعتی انتخاب کرده و آن جملات را به هم پیوسته تا برای هر فصلی روایتی تنظیم کرده باشد.

4- عده‌ای که به این کتاب با نظر بدبینی نگریسته و آن را از ساخته‌های صوفیه یا

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 31

دست‌پخت فضیل عیاض دانسته‌اند و به طور کلی این مجموعه را مردود شمرده‌اند.

5- دسته‌ای از دانشمندان که در قبول و ردّش جانب احتیاط را مراعات کرده و فرموده‌اند: گرچه سند آن قطعی نیست ولی عمل به محتویات آن - که قسمت مهمّی از مطالبش موافق آیات و روایات مستند است - مانعی ندارد. علامه مجلسی رحمه الله از این گروه است و این فقیر بی‌مایه هم پس از بررسی‌های لازم این نظر را انتخاب کرده‌ام.

از آنان که این کتاب را مردود دانسته‌اند شیخ حرّ عاملی صاحب «وسائل» در کتاب «هدایة الامة» و دیگر صاحب «ریاض العلماء» است، و از آنان که به این خزانه پر گوهر به دیده احترام نگریسته و آن را قابل اعتماد و عمل دانسته و در صدورش از سرچشمه ولایت تردیدی به خود راه نداده‌اند یکی سیّد رضی الدّین علیّ بن طاووس رضوان الله علیه است که در فصل هفتم از باب ششم کتاب «امان الاخطار» این چنین فرموده است:

«مسافر با خود بردارد کتاب «مصابح الشریعة و مفتاح الحقیقة» را که از حضرت صادق علیه السلام است؛ زیرا آن کتابی است لطیف و شریف که راه و رسم سیر و سلوک به سوی خدا را برای سالکان آن راه معرفی می‌کند و روش اقبال به خدا را به انسان یاد می‌دهد و اسرار مطویّه خود را در اختیار و دسترس خواننده می‌گذارد. خلاصه کلام آن که فواید این کتاب بسیار و حجم آن کم است. به عبارت دیگر کثیرالمعنی و قلیل اللفظ است.»

و از کسانی که در قبول این کتاب به خود تردید راه نداده است شهید ثانی است.

او در کتاب «التنبیهاث العلیّة علی اسرار الصلاة» و در «کشف الریبة» و در «منیة المرید» و هم چنین در «مسکن الفؤاد» از «مصابح الشریعة» مطالبی را نقل می‌کند

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 32

و به طوری که از دقّت در موارد نقل برمی‌آید، فهمیده می‌شود که وی بر این کتاب اعتماد داشته و اخبار آن را از حضرت صادق علیه السلام می‌دانسته و در صحّت آن کتاب و ثبوت انتساب این گوهر به آن حضرت تردید و اضطرابی نداشته است.

فیض کاشانی نیز از کسانی است که در کتاب‌های اخلاقی و عرفانی خود از این کتاب مطالبی را نقل کرده و از ملاحظه در موارد نقل استفاده می‌شود که آن مرحوم نیز کتاب را معتبر دانسته و نسبت آن را به امام صادق علیه السلام مسلّم و قطعی تلقی می‌نماید و هیچ شک و شبهه‌ای در این موضوع ندارد.

حاج میرزا ابوالقاسم ذهبی شیرازی، نظر عالم بزرگوار مرحوم مجلسی رحمه الله را نسبت به کتاب عرفانی و اخلاقی «مصباح الشریعة» چنین نقل می‌کند:

«بر تو باد که بر کتاب «مصباح الشریعة» ملازمت نمایی، شهید ثانی آن را به اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و حاجت به نقل سند نیست؛ زیرا متن آن دلالت بر صحت این کتاب دارد».

گروه بسیاری از علمای شیعه و از معتبرترین و موثق‌ترین دانشمندان بزرگوار و کم‌نظیر از جمله: ابن فهد حلی در «عدّة الدّاعی»، کفعمی در «مجموع الغرائب»، سید هاشم بحرانی در مقدمه «برهان»، نراقی در «جامع السعادات»، مرحوم سید حسین قزوینی در بحث پنجم «جامع الشّرایع»، سید علی خان در «شرح صحیفه سجّادیّه»، عالم عارف شریف لاهیجی در تفسیر نفیس خود و مرحوم امام خمینی رحمه الله در کتاب‌های اخلاقی و عرفانی خویش احادیثی از این خزانه پر مایه نقل کرده‌اند.

ذهبی شیرازی در ابتدای «مناهج انوار المعرفة» که نام شرح او بر «مصباح» است می‌گوید:

پس از تفحص در آثار حضرت سید المرسلین و اخبار آل طه و یس علیهم سلام

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 33

الله ربّ العالمین، مجموعه‌ای جامع‌تر از رساله «مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة» که حاوی اسرار و بطون و حقایق شریعت مقدّسه باشد نیافتم و چون این رساله منسوب و مستند به حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است، لهذا بزرگان اهل دین و معرفت را بهترین سند است.

از بزرگانی که در صحت و اعتبار این کتاب تردید نکرده است، پرچمدار دانش حدیث و درایت و روایت مرحوم حاج میرزا حسین نوری طبرسی است.

این مرد بزرگ در خاتمه «مستدرک» که دارای فواید عظیمه‌ای است بحث گسترده و مبسوطی دارد و دلایل آنان که کتاب را مردود دانسته یا در صحت آن تردید کرده‌اند نقل می‌کند و با براهین آشکار و دلیل‌های روشن و منطق محکم جواب داده و این کتاب شریف را معتبر دانسته و اخبار آن را در کتاب با عظمت «مستدرک» روایت نموده است. این مرد بزرگ در پایان بحث خود درباره «مصباح الشریعة» می‌فرماید:

«وَقَدْ أَطْنَبْنَا الْكَلَامَ فِي شَرْحِ حَالِ الْمَصْبَاحِ، مَعَ قِلَّةٍ مَا فِيهِ مِنَ الْأَحْكَامِ حِرْصاً عَلَى نَشْرِ الْمَآثِرِ الْجَعْفَرِيَّةِ وَالْآدَابِ الصَّادِقِيَّةِ وَحِفْظاً لِابْنِ طَاوُوسَ وَالشَّهِيدِ وَالْكَفَعَمِيِّ رَحِمَهُمُ اللَّهُ عَنْ نِسْبَةِ الْوُفْمِ وَالْإِشْتِبَاهِ إِلَيْهِمْ وَاللَّهُ الْعَاصِمُ» «1».

قاطع و جازم می گویم که درباره کتاب «مصابح الشریعة» با این که کتاب فقهی نیست، سخن را گسترده کردم و تحقیق را طولانی نمودم و این به خاطر حرص و ولعی است که به پخش آثار اهل بیت علیهم السلام و آداب مکتب حضرت صادق علیه السلام دارم و برای این که بگویم بزرگانی چون سید بن طاووس و شهید و کفعمی که از طرف عده‌ای به خاطر این کتاب، متهم به خیال و اشتباه شده‌اند، دامن علم و عمل و آبرو

(1) - خاتمة المستدرک: 1/ 216.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 34

و اعتبارشان منزه و پاک از این تهمت است. بزرگانی چون اینان در قبول صحّت این کتاب به اشتباه نرفته و دچار اوهام غلط نشده‌اند.

از کسانی که به این کتاب اعتماد کرده، عارف کم‌نظیر، مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی است.

وی در کتاب «اسرار الصلاة» آن قسمت از روایت «مصابح الشریعة» را که متناسب با کتاب خود دیده آورده و بر آنها اعتماد کرده است.

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسن مصطفوی در مقدمه شرح مختصرش بر این کتاب می‌نویسد:

«این کتاب به طور مسلم از مراکز وحی و الهام گرفته شده و به وسیله شخصیتی که ارتباط با عالم غیب داشته تألیف شده است.

در این کتاب دقایق معارف و اسرار حقایق و لطایف اخلاقیات، مراحل سیر و سلوک و خصوصیات مراتب ایمان، به اندازه‌ای دقیق و تحقیقی و عمیق ذکر شده است که کم‌ترین نقطه ضعف و انحراف و سستی در خلال جملات و مطالب آن دیده نمی‌شود و آنچه مسلم است این کتاب در مرتبه فوق کتب مؤلفه متداوله علما و محققان و عرفا است».

این بود بخشی از نظریات محققان و بزرگان شیعه درباره کتاب «مصابح الشریعة» که من آن را به عنوان يك منبع اصیل عرفانی و اخلاقی انتخاب کرده و به وسیله مطالب آن، عارف و عرفان را شناسانده و ثابت کرده‌ام که عرفان، حالی الهی و احوالی ملکوتی بارقه‌ای آسمانی در عمق جان انسان است که رشد و ظهور آن در گرو معرفت، ایمان، تبعیت از انبیا و امامان علیهم السلام و عبادت خالصانه است و نباید برای اهل ایمان اصطلاح عارف و عرفان موجب وحشت و ترس باشد، تا بدون تحقیق و بررسی از آن فرار کرده و اهلش را مورد تهمت قرار داده و خدای ناخواسته

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 35

آنچه خدا راضی نیست در حق آنان بگویند.

به آنان که کتاب را مردود دانسته‌اند، باید گفت: اگر به دقت در تمام مطالب آن توجه می‌کردند، حداقل مانند علامه مجلسی رحمه الله نظر می‌دادند و از مردود دانستن تمام آن یا نسبت دادنش به صوفیه امتناع می‌ورزیدند.

خلاصه می‌توان گفت: عمده مطالب کتاب «مصابح الشریعة» از چشمه جوشان ولایت مطلقه و دریای علوم اولین و آخرین، حضرت امام صادق علیه السلام است و جای هیچ‌گونه تردید و شک نیست و لازم است هر مؤمن متعهد و هر عاشق سالکی، برای رشد حال عرفانی خود به این مجموعه مراجعه کند و تا جایی که در قدرت اوست به آن عمل کند.

برنامه‌ای که این فقیر در شرح این دریای با عظمت دارد این است:

نقل تمام روایت هر فصل در ابتدا، شرح جمله به جمله آن با کمک قرآن، روایات، کتاب‌های اخلاقی، اشعار حکیمانه‌ای که با متن مطالب تناسب دارد. البته در ضمن تفسیر و شرح، آنچه از جانب حق به قلبم اشراق شود و از سوی حضرت محبوب ملهمم گروم متذکر می‌شوم و از حضرت رب العزة می‌خواهم که مرا از لغزش و خطا مصون بدارد و خوانندگان را جهت تأمین خیر دنیا و آخرتشان توفیق عمل دهد و آنان را در حدّ اعلا از این معارف ملکوتی بهره‌مند سازد.

فقیر حسین انصاریان

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 39

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه کتاب

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِذِكْرِهِ، وَقَدَّسَ أَرْوَاحَهُمْ بِسِرِّهِ وَبَرَّهَ، وَطَهَّرَ أَفْئِدَتَهُمْ لِفِكْرِهِ، وَشَرَحَ صُدُورَهُمْ بِنُورِهِ، وَأَنْطَقَهُمْ بِبَيَانِهِ، وَشَعَّلَهُمْ بِخِدْمَتِهِ، وَوَفَّقَهُمْ لِعِبَادَتِهِ، وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِالْعِبَادَةِ عَلَى مُشَاهِدَتِهِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى رَحْمَتِهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدِ الْمُؤَحِّدِينَ، وَمُؤَنِّسِ الْمُتَرَبِّينَ وَعَلَى آلِهِ الْمُنتَخِبِينَ.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 40

[الْحَمْدُ لِلَّهِ]

حمد و سپاس الهی

تمام سپاس و حمد و مدح و شکر برای خداوندی است که مستجمع جمیع صفات کمالیه و منزّه از تمام عیوب و نقایص است.

اختصاص تمام سپاس و ستایش برای خداوندی متعال، به خاطر این است که وجود مقدّسش خالق و صاحب جهان و پرورش دهنده و حافظ تمام موجودات، مبدأ رحمت و عنایت نسبت به تمام عوالم ظاهر و باطن است.

یکی از عارفان دل سوخته در حمد حضرت احدیت چنین تقریر فرموده است:

ریاض حمد و ثنا و حدائق سپاس بی منتها، مختص واجب الوجودی است جلّ شأنه وعم احسانه که از فیض بی نهایت و فرط مرحمت، ریاحین موجودات را از گلشن عدم به چمن وجود جلوه داده است.

کرمی که از کمال احسان، نال وجود بنی آدم را به آبیاری [وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ] «1» به ثمر [إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً] «2» مثمر و بارور فرمود.

آینه‌ای بدین صفت و شان ندیده‌ام

من صورتی به صورت انسان ندیده‌ام

(2) - بقره (2): 30.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 41

از کوی دوست آمده‌ام تا به کوی دوست	در راه کعبه خار مگیلان ندیده‌ام
با سامری بگوی که این گاو بی‌شعور	گوساله‌تر ز مردم نادان ندیده‌ام
نازم مقام آدم خاکی نژاد را	صورتگری چو خالق سبحان ندیده‌ام
گر مرد این دری به درآ کاندرین سرای	من سال‌هاست حاجب و دربان ندیده‌ام
ساقی گرفت عهد به پای خم غدیر	غیر از قلیل بر سر پیمان ندیده‌ام
ساعی سرود چند کلامی برای پند	شیرین‌تر از نصیحت لقمان ندیده‌ام

رحیمی که بساتین قلوب مقربان درگاه را به دستیاری

«قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ» «1»

به اشجار [أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] «2» مُحْضَر وَرَّيَانِ نمود.

غفوری که از گلزار [لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ] «3» گل‌های [إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا] «4» رویانید.

مهربانی که در بهارستان [لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ] «5» زواهر [يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ] «6» برویانده.

بی‌مانندی که ادراک از سیاحت بیدای معرفتش

«ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»

گویان که پویندگان دانش به پیمودن صحرای کمالش در وادی [لا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا] «7» پویان

«لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ».

منعمی که بلبل زبان و طوطی بیان در شاخسار نعماء و شکرستان آلاء او أبکم

(1) - صحیح مسلم: 4 / 2045 با کمی تغییر.

(2) - رعد (13): 28.

(3) - زمر (39): 53.

(4) - زمر (39): 53.

(5) - یوسف (12): 87.

(6) - فرقان (25): 70.

(7) - بقره (2): 32.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 42

[إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا] «1».

قادری که خرد خرده‌دان و عقل دوربین در تماشای گلستان صنایع و بوستان بدایع او حیران [وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ] «2».

خداوندی که جمیع موجودات به زبان بی‌زبانی ادای ثنای بی‌منت‌های او نموده‌اند و به قدم عجز و ناتوانی سپاس بی‌قیاس او پیموده‌اند.

عندلیبان روضه ایجاد از هر غنچه کتابی خوانند و هر ورقی از اشجار امکان را بآبی دانند.

اطفال چمن ممکنات همگی در تسبیح و تحمید و نو رسیدگان گلشن مکونات جملگی در تحلیل و تمجید. اگر سرو است در هوایش پا در گل افتاده و اگر چنار است کف تضرع گشاده و اگر صنوبر است به بندگیش قد کشیده و اگر بید است واله و مجنونش گردید و اگر ارغوان است ز عشقش غرقه در خون و اگر تانک است به دارش سرنگون و اگر شمشاد است به خدمتش در قیام و اگر نخل است از ذکرش شیرین کام و اگر بنفشه است از غمش سوگوار و اگر لاله است زوردش داغدار و اگر سنبل است پریشانش از اوست، اگر گل سوری است از مهرش سرخ روست، اگر خاراست از گلزار آن نگار است و اگر نرگس است بیمار آن دلدار است، اگر سوسن است حمد او گوید و اگر سمن است راه تسبیح او جوید

«3» [وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ] «4».

نظری سیر بر آن روی چو گلنار زنیم

روز آن است که ما خویش بر آن یار زنیم

فتنه و غلغله اندر همه بازار زنیم

مشتی‌وار سر زلف مه خود گیریم

(1) - ابراهیم (14): 34.

(2) - انعام (6): 91.

(3) - ریاض السیاحه: 2.

(4) - اسراء (17): 44.

همه بر جیب گل و جعد سمن زار زنیم	اندر افتیم در آن گلشن چون باد صبا
تا سبوار همه بر هم و خمار زنیم	نفسی کوزه زنیم و نفسی کاسه خوریم
نامه را يك نفسی در سر دستار زنیم	تا به کی نامه بخوانیم گه جام رسید
خاك در دیده این عالم غدار زنیم	خاك زر می شود اندر کف اخوان صفا
گر زبرق دل خود بر گه کهسار زنیم»1«	پاره پاره شود و زنده شود چون گه طور

(1) - شمس تبریزی.

عرفان اسلامی، ج1، ص: 44

[الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ الْعَارِفِينَ بِذِكْرِهِ]

ذکر

پروردگاری که دل‌های عارفان را از تیرگی غفلت و غبار ظلمت نجات داد و به نور یادش روشن نمود.

شاید بتوان گفت: منظور از ذکر در این جمله قرآن مجید است، چنان که در بسیاری از آیات، از آن به عنوان ذکر یاد فرموده:

[إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ] «1».

همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهدارنده آن [از تحریف و زوال] هستیم.

لذا معنا این می شود که عارفان با توفیق حضرت حق، به کتاب الهی تسلیم شده و موفق به شناخت مفاهیم ملکوتی آن شدند و از پی معرفت به اجرای فرامین آن برخاستند و از این طریق، تاریکی جهل و ظلم بر نفس و بی‌ایمانی را زدوده و خانه قلب را به نور ملکوتی قرآن روشن کردند و با این چراغ پر فروغ الهی در بین مردم زیستند:

(1) - حجر (15): 9.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 45

[وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ] «1».

و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند.

از برکت این نور، به یقین رسیدند و از پی آن یقین آراسته به حسنات اخلاقی و عملی شدند و با عنایت حق حیات طیبه به دست آوردند:

[مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً] «2».

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه‌ای زنده می‌داریم.

قرآن، مرکز عرفان

قرآن مجید نور الهی است، چنانچه خود قرآن به این معنا شهادت می‌دهد:

[وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا] «3».

و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

فَإِذَا التَّيَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْغَيْمُ لَقَطَعَ اللَّيْلُ الْمُظْلِمُ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ «4».

هرگاه فتنه‌ها هم چون شب تاریک به شما هجوم کرد بر شما باد قرآن.

قرآن نور زندگی و ذخیره قیامت و شفیع محشر و نجات دهنده از عذاب و وسیله

(1) - انعام (6): 122.

(2) - نحل (16): 97.

(3) - نساء (4): 174.

(4) - الکافی: 2/ 599، کتاب فضل القرآن، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 46

رشد و کمال انسان است.

قرآن معرفت و نور و کرامت و اصالت و شرافت و سعادت دنیا و آخرت نصیب انسان می‌کند.

ارتباط حقیقی با قرآن از انسان، عارفی شوریده، حکیمی بزرگ و سالکی واصل می‌سازد.

صدرالمتألهین شیرازی در مقدمه کتاب با عظمت «اسرار الآيات» می‌گوید:

تو را سپاس می‌نمایم ای آن که ملکوت و باطن زمین و آسمان به دست قدرت توست! و ای آن که اشیاء مشتاقانه به سوی تو در حرکتند و به شوق تو در گردش! ای حقیقت حیات و ای مقوم موجودات! مقصود ما تو و مقصد نماز و روزه ما تویی، تو مقوم وجود و عطا کننده خیر و فرو فرستنده برکات و خیرات و نهایت تمایلات و غایت حرکات و مصدر اشراق و پایان اشواق و گرداننده امور وجود و ذات تو نور و بخشنده حیات عالمیان و خالق زمین و آسمانی.

ما را به انوار کلمات مبارکت یاری و قلب‌هایمان را به اسرار کتاب و آیات شریفهات نورانی و نفوس ما را از تاریکی طبیعت و نادانی پاک و ما را از پلیدی عالم ظلمات خارج کن و به مشاهده انوار و دیدار اشراق نورت و همنشینی با نزدیکان و مقربان و هم صحبتی با ساکنان عالم ملکوت و با فرشتگانی که لحظه‌ای از تسبیح تو غافل و بی‌خبر نیستند سرفراز نما و ما را با پیغمبران و صدیقان مخصوصاً محمد صلی الله علیه و آله که او را مبعوث به تمام خلایق فرمودی و اهل بیت پاکیزه و برگزیده او که بر آنان بالاترین درود درود فرستندگان و پاک‌ترین سلام سلام دهندگان باد، محشور فرما.

اما بعد از این مقدمه: فروترین خلق خدا و محتاج‌ترینشان به کرم پروردگار جهانیان، محمد که صدرالدین نامیده می‌شود چنین گوید:

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 47

[هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ] «1».

این [قرآن] برای مردم، بیانگر [حوادث و واقعیت‌ها] و برای پرهیزکاران سراسر هدایت و اندرز است.

[قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] «2».

بگو: این راه من است که من و هر کس از من پیروی کرد با بصیرت و بینایی به خدا دعوت می‌کنیم، و خدا منزّه است و من از مشرکان نیستم.

این انوار علوم الهی و اسرار مسائل ربّانی و مقصود نحایی از قرآن است که از آیات کتاب روشن او استفاده و از نزد پروردگار عالمیان با عنایت و توجه او به خلق فرو فرستاده شده است، و این انوار کلیدهایی هستند که توسط آن درهای بهشت و رضوان باز و گنج‌های خزائن رحمانی ظاهر و جواهر و نهانی‌های ملکوت مشاهده و انوار عالم جبروت یعنی عالم عقول کشف و هویدا می‌گردد و در آن نور چشم و روشنی دیده رهروان و درمان سینه‌های مؤمنان و یکتاپرستان است.

نور قرآن

فیلسوف بزرگ جهان اسلام باز در «اسرار الآيات» در قاعده چهارم می‌گوید:

یکی از نام‌های قرآن نور است؛ زیرا قرآن نوری است عقلی که به توسط آن احوال مبدأ و معاد، کشف و آشکار می‌گردد و به آن نور حقایق اشیاء دیده و درک می‌شود. و توسط آن نور در قیامت انسان راهنمایی یافته و راه بهشت را می‌پیماید، چنان که می‌فرماید:

(1) - آل عمران (3): 138.

(2) - یوسف (12): 108.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 48

[مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] «1».

تو [پیش از این] نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم؛ بی تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می نمایی.

آری، قلب توسط قرآن نور می گیرد و این نور عبادت از همان ایمان به خدا و یقین به آخرت و ایمان به فرشتگان و انبیا و امامان علیهم السلام و جلوه دیگرش عمل صالح و اخلاق حسنه است.

صدرالمتألهین در گفتاری بسیار عمیق، فرق ماگرفتاران عالم ماده را با عارفان حقیقی چنین بیان می کند:

ما و امثال ما از قرآن غیر از سیاهی کلمات چیزی مشاهده نمی کنیم؛ زیرا ما در دنیای ظلمت و سیاهی هستیم و هرچه در آن است امتداد مداد ماده است.

مقصودم ماده ای نمی باشد که دارای ابعاد و اجساد و هیولی و اعداد و اضداد است و از آنجا که درک کننده چیزی را درک نمی کند مگر آن که در قدرت و استطاعت قوه ادراک او باشد، پس حسن جز محسوسات را و خیال جز متخیلات را و عقل جز معقولات را درک نمی کند و به عبارت دیگر هر جنس همجنس خود را می یابد و درک می کند. پس نور را جز به نور درک نتوان نمود. خداوند می فرماید:

[وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ] «2».

و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است، برای او هیچ نوری نیست.

(1) - شوری (42): 52.

(2) - نور (24): 40.

پس ما به سیاهی این چشم جز سیاهی نوشته‌های کلام و اشکال کتاب را درک نمی‌کنیم، وقتی از این وجود مجازی خارج شویم و از این شهری که اهلش تمام، ظالم و در ظلمتند بیرون رویم و به سوی خدا و رسول او در قطع منزل‌هایی که بین ما و مطلوب ماست هجرت کنیم و ما را مرگ از این نشأت و اطواری که بعضی صورتهای حسّی و بعضی خیالی و بعضی وهمی و بعضی عقلی هستند حاصل گردد و نظرم‌ان را از تمام ماسوی الله قطع و بریده نماییم به وجود خودمان که همان نور و پرتو وجود حقیقی الهی است، در وجود کلام الله محو گردیم، خداوند ما را بعد از مرگمان زنده می‌کند و از مرتبه محو به عالم صعود هشیاری و از عالم فنا به بقا و از مرگ به زندگی، یعنی زندگی ثابت و باقی که به بقای خداوند تعالی بسته است می‌رساند.

دیگر بعد از این ما از قرآن مطلقاً سیاهی ندیده و هرچه می‌بینیم سفیدی و نور خالصی است که ظلمت و تاریکی بدان آلوده نشده است و یقین خالصی پیدا می‌کنیم که دیگر شكّ و تردید بدان راه نیابد و به فرموده حق متحقق و موصوف می‌گردیم که فرمود:

[وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا] «1».

ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیله آن هدایت می‌کنیم.

[وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا] «2».

و از پیشگاه خود دانشی ویژه به او آموخته بودیم.

(1) - شوری (42): 52.

(2) - کهف (18): 65.

در این موقع ما آیات الهی را از نسخه اصل که امام مبین و ذکر حکیم و کسی که علم کتاب نزد اوست و او امیرالمؤمنین علیه السلام است می خوانیم، خداوند می فرماید:

[و إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ] «1».

و همانا که آن در ام کتاب [که لوح محفوظ است] نزد ما بلند مرتبه و حکیم است.

و به همین جهت به آن کلامی که بدان ناطق گشت فرمود:

من نقطه زیر «باء» هستم.

و به سینه شریفش اشاره کرده که آگاه باشید در اینجا علوم بزرگی است، ای کاش برای آن، کسانی می یافتیم «2».

باید توجه داشت که فسق و عصیان، کفر و ریا و شرك و کدورت و تنگدلی و هر نوع ظلم و فساد و فحشا و منکرات، محصول ظلمت دل و غفلت قلب است.

انسان باید با توجه به خدا و دستوره‌ای انبیا و عمل به قرآن و متابعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام از دچار شدن به غفلت قلب، خود را حفظ کند.

این واقعیت‌ها سبب روشنی دل و بیداری جان و پدید آمدن نور در قلب است.

چون قلب به یاد او روشن گشت، آن نور بر کلیه حرکات و سکانات انسان حاکم گشته و پس از این که آن نور در اثر عمل و تقوا با وجود انسان یکی شد، آدمی عارفی کامل و سالکی خبیر خواهد شد.

(1) - زخرف (43): 4.

(2) - اسرارالآیات: 46، پاورقی.

بنابراین اگر ذکر در اولین جمله خطبه کتاب به معنای قرآن باشد، معنا این می‌شود که حضرت حق قلوب عارفان را به قرآنش منور کرد و اگر ذکر به معنای توجه باشد یا به معنای نماز، یا به معنای اورادی که در کتب دعا وارد شده باز برگشت به همان معنای قرآنی دارد؛ زیرا قرآن حاوی تمام حقایق و جامع همه واقعیت‌ها است.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 52

[وَقَدْسَ أَرْوَاحَهُمْ بِسِرِّهِ وَبَرِّهِ]

روح و تکامل انسان

گروه بسیاری از روشن ضمیران و آگاهان راه و عرفای شاخین، به پیروی از انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای خاصّ الهی معتقدند روح از عالم الهی است که برای تکامل و رشد و آراسته شدن به حقایق از عالم امر، یا عالم ملکوت برابر با آیه [و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي] «1» به این کالبد مادی سفر داده شده و پس از کمال به اصل خود برخواهد گشت و در آنجا در حالی که کالبد مادّیش را به او برمی گردانند [فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ] «2» قرار خواهد گرفت.

کمال روح به این است که به دو قوه علم و عمل، علم به حق، علم به معاد، علم به معاش، علم به روابط صحیح انسان با انسان، علم به حقایق و عمل به آنها آراسته شود و منظور از قداست و تقدّس روح همین است و سرّ و برّ خداوند همان عنایات والطف اوست که به صورت معرفت و کار و عمل و جهاد و کوشش در عرصه گاه حیات انسان تجلّی می‌کند و باعث می‌گردد که ارواح از کدورات و اوساخ تعلّقات خسران‌آور پاک گشته و به عالم عشق و جهان قداست پیوند و اعضا و جوارح را نیز به دنبال خود به حرکت آورد و در نتیجه از انسان موجودی

(1) - ص (38): 72.

(2) - قمر (54): 55.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 53

ملکوتی و معنوی ساخته و او را تبدیل به منبع خیر و برکت نماید.

در زمینه قوه علمیّه و عملیّه که دو علت برای قداست و پاکی روح است یکی از بزرگان عصر به سوره والعصر تکیه کرده و عقیده دارد آنان که از بند خسارات آزادند، همانانند که منور به نور علم و متحرّک به حرکت عملی هستند و این معنایی است که از سوره مبارکه والعصر استفاده می‌شود.

قسم به زمان، انسان در زیان است، یعنی آنان که مشغول به امور مادی طبیعی شده و جز این دنیا و آنچه در اوست چیزی نشناخته‌اند و جان آنان هم چون ماهی در آب دریا، در حیوانیت محض غرق است.

مگر آنان که ایمان آوردند، یعنی دل آنان و عقلشان به نور معرفت و آگاهی به معاد و شناخت پیامبران و امامان علیهم السلام و وظایف و مسئولیت‌ها که عبارت از قوه نظریه است روشن شد.

و به اجرای دستورها و انجام عمل صالح برخاستند، یعنی در جهت عمل به کلیه برنامه‌های الهی کامل شدند.

و مردم را به حق سفارش کردند، یعنی در مقام تعلیم مردم نسبت به توحید و نبوّت و امامت و فضائل انسانی برآمدند.

و مردم را به صبر سفارش کردند، یعنی راه متخلّق شدن به اخلاق الهی را به مردم نمایانده و تا جایی که جان آنان را از آلودگی‌ها پاک کنند کوشیدند.

در هر صورت، سرّ و برّ الهی که باعث تقدّس ارواح عارفان شده، همان علم و عملی است که خداوند آنان را با لطف و رحمتش به آن هدایت فرموده.

عارف رومی در مقام نصیحت انسان چنین سروده:

از من و ما بگذر و زودتر بیا

پیش‌تر آ پیش‌تر ای بوالوفا

پیش‌تر آ تا نه تو باشی نه ما

پیش‌تر آ در گذر از ما و من

کبر و تکبر بگذار و بگیر	در عوض کبر چنین کبریا
گفت الست و تو بگفتی بلی	شکر بلی چیست کشیدن بلا
سرّ بلی چیست که یعنی منم	حلقه زن درگه فقر و فنا
هم برو از جا و هم از جا مرو	جا زکجا حضرت بی جا کجا
پاک شو از خویش و همه خاک شو	تا که زخاک تو بروید گیا

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 55

[وَطَهَّرَ أَفْئِدَتَهُمْ لِفِكَرِهِ]

طهارت قلب

و باطن دل‌های آنان را از تیرگی‌ها پاک نموده تا توفیق اندیشه و توجه نسبت به او را پیدا کنند.

قلب یا به تعبیر دیگر «فؤاد» عضو بسیار مهم و حسّاسی است، صالح بودن قلب و پاک بودنش علّت صالح بودن و پاک بودن تمام وجود و فاسد بودنش مورث فساد در تمام اعضا و جوارح است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

فِي الْإِنْسَانِ مُضْعَةٌ إِذَا هِيَ سَلِمَتْ وَصَحَّتْ سَلِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ، فَإِذَا سَقَمَتْ سَقَمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ وَفَسَدَ وَهِيَ الْقَلْبُ
«1».

در آدمیزاد پاره گوشتی است، اگر صحیح و سالم باشد، به سلامت او تمام جسد سالم و اگر مریض باشد به مرض او تمام جسد مریض است و آن پاره گوشت قلب است.

در روایت دیگر آمده:

(1) - الخصال: 31؛ روضة الواعظین: 413؛ بحار الأنوار: 50 / 67 حدیث 4، باب 44، القلب وصلاحه وفساده.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 56

إِذَا طَابَ قَلْبُ الْمَرْءِ طَابَ جَسَدُهُ، وَإِذَا خَبَثَ الْقَلْبُ خَبَثَ الْجَسَدُ «1».

زمانی که قلب انسان پاکیزه شده، جسدش پاکیزه می شود و هرگاه قلب دچار خباثت گردد، جسد هم به تبع آن آلوده می شود.

امام صادق علیه السلام در توضیح آیه شریفه [إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ] می فرماید:

قلبی است که از اسارت دنیا آزاد باشد و از عشق شدید به مادیّت که باعث انواع گناهان است پاک باشد «2».

عظمت و ظرفیت قلب به اندازه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن می فرماید:

إِنَّ الْقَلْبَ خَزَانَةُ اللَّهِ تَعَالَى «3».

قلب خزانة خدای تعالی است.

قلب مرده

اسلام عزیز و معارف ملکوتی این دین مبین علل حیات و مرگ قلب را به نحو مفصل بیان کرده اند که مشروح آن در جلد دوم خواهد آمد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَمَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ «4».

آن که که ورع و پاکدامنی اش کم است قلبش می میرد و هرکس به مرگ قلب دچار شود، وارد آتش جهنم می گردد.

(1) - الخصال: 18؛ بحار الأنوار: 67 / 51؛ المیزان: 15 / 107.

(2) - شعراء (26): 89.

(3) - بحار الأنوار: 70 / 59؛ مستدرک سفینه البحار: 8 / 568.

(4) - بحار الأنوار: 77 / 280؛ مستدرک سفینه البحار: 10 / 285.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 57

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ثَلَاثَةٌ مُجَالِسُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: مُجَالَسَةُ الْأَنْدَالِ وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ وَمُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ «1»

. سه چیز باعث مرگ قلب است: همنشینی با کسی که در تمام احوالاتش پست است و گفتگو با زنان و مجالست با ثروتمندان «2».

هنگامی که دل خانه شیطان شود و فکر و ذکری و همتی جز مادیّت و متعلّقاتش در آن راه نداشته باشد، انسان منبع گناه و فساد می گردد و به هوی و هوس اتّصال پیدا کرده به هر لذت حرامی دچار می شود.

ولی وقتی قلب تسلیم به حق شود و جایگاه تجلّی نور الهی گردد، آراسته به صلاح شده و تمام وجود انسان را برای رساندن به خدا دنبال خود می برد.

انسان بنابر آیات قرآن در برابر قلب مسئول است و بر اوست که از این خانه خدا مواظبت کند که مرکز بت ها نشود و انسان را به بت پرستی نکشاند.

بهترین وسیله برای حیات قلب، اندیشه در خویش و جهان و مبدأ و معاد و به خصوص در آیات قرآن و معارف الهیه است.

دل اگر سالک این مسلک گردد از هر شری خلاص و به هر خیری آراسته می شود و در عصمت و عافیت و محافظت حق خواهد رفت.

آزادی از اسارت شیطان، آزادی از گناهان ظاهر و باطن، اندیشه در حقایق، دل را آراسته به طهارت می کند و زمینه توجّه به حضرت حق و اندیشه در صفات و اسماء را برای انسان فراهم می سازد و این همه به دست نمی آید مگر به توفیق حق

(1) - الخصال: 87.

(2) - مستدرک سفینه البحار: 8/ 567.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 58

و توفیق رفیق راه نمی شود مگر این که زمینه به دست آوردنش را خود انسان با معرفت و جهاد فراهم آورد.

ای بی تو محال جان فزایی	وی در دل و جان ما کجایی
گر نیم شبی زنان و گویان	سرمست زکوی ما درآیی
جان پیش کشیم و جان چه باشد	آخر نه تو جان جان مایی
در بام فلك درافتد آتش	گر بر سر بام خود برآیی
با روی تو چیست قرص خورشید	تا لاف زند زروشنایی
هم چشمی و هم چراغ ما را	هم دفع بلا و هم بلائی
در دیده نا امید هر دم	ای دیده دل چه می نمایی
ای بلبل مست از فغان	می آید بوی آشنایی
می نال که ناله مرهم آمد	بر زخم جراحت جدایی
تا کشف شود زناله تو	چیزی زحقیقت خدایی «1»

(1) - شمس تبریزی.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 59

[وَشَرَحَ صُدُورَهُمْ بِنُورِهِ]

حقیقت شرح صدر

این جمله اشاره به آیه 22 سوره مبارکه زمر است:

[أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ] «1».

آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند نوری از سوی پروردگار خویش است.

و نیز مایه گرفته از آیه شریفه:

[رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي] «2».

گفت: پروردگارا! سینه‌ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان.

و سرچشمه آن آیه شریفه:

[أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ] «3».

آیا سینه‌ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم؟

است.

(1) - زمر (39): 22.

(2) - طه (20): 25.

(3) - انشراح (94): 1.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 60

لفظ شرح در لغت به معنی باز کردن و گشادن و گستردن و فراخی بخشیدن و روشن و آشکار ساختن است.

و صدر به معنای سینه است که مجازاً به معنی دل هم می‌آید، چون در سینه جای دارد.

بنابراین شرح صدر یا به معنی باز کردن سینه و برطرف ساختن دلتنگی و دلگیری از کسی است، یا به معنی فراخ حوصله و با ظرفیت و پر تحمل گردانیدن است «1».

ملاً عبدالرزاق لاهیجی با توجه به آیه 22 سوره زمر می‌گوید:

معنی جمله چنین است: و جا داد در سینه‌های ایشان نور معرفت خود را که از پی این نور در برابر اسلام با تمام وجود تسلیم شدند و این توفیق پذیرش اسلام نیست، مگر اثر نوری که انداخته است خدای تعالی آن نور را در دل او.

و نیز اشارت است به چیزی که مروی است از پیامبر صلی الله علیه و آله که مضمونش این است:

نور الهی هرگاه داخل شد در دل مؤمن، دل مؤمن از تنگی و تاریکی برمی‌آید و وسیع و روشن می‌شود و نشانه آن نور پهلوی خالی کردن اوست از سرای غرور و رجوع به دار خلود و پیدا کردن استعداد برای روز ورود.

تأخیر شرح صدر از تطهیر قلب، و ذکر شرح صدر بعد از تطهیر قلب، اشارت است به مقدم بودن تخلیه بر تحلیه، چه تا دل از ظلمت ذنوب و کدورت تعلقات دنیا مجلی و مصفا نشود، محلی به زیور نور معرفت نمی‌گردد، چنان که طبیب تا به مریض جالاب ندهد و اخلاط فاسده را از او دفع نکند به اغذیه لایقه و اشریه نافع تقویت نمی‌فرماید و تا پارچه سپید از رنگ چرک پاکیزه نگردد به حلیه رنگ در نمی‌آید.

(1) - تفسیر نوین: 230.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 61

صدر، بالای سینه، قفس حفظ قلب و صندوقچه ریه و مجرای خون و هواست که از استخوان‌ها و عضلات و پرده‌های نرم و کش‌داری ساخته شده و پیوسته در حال انقباض و انبساط است و چون هرگونه تأثر فکری و نفسانی در حرکات قلب و دَوَران خون و چگونگی تنفس ظاهر می‌شود، آن آثار معنوی را به این دستگاه‌های عضوی نسبت می‌دهند.

قلب یا سینه باز، روشن، گرفته، تاریک، بیمار، منحرف و ...

گرفتگی قلب یا سینه، یا به اصطلاح عامّه کم حوصلگی و یأس، از نافرجامی آرزوها و شهوات و ناامیدی از رسیدن به خواسته‌ها از آلودگی به گناه ناشی می‌شود و همه این‌ها از آثار جهل به حقایق و واقعیّتها و سنن حیات است که جز از طریق الهام، ارائه وحی، چنان که باید شناخته نمی‌شود، از این جهت بیش‌تر مردم برای نجات از همدم و سرنوشت مبهم و گرفتگی‌ها، به انواع موجبات غفلت و وسائل تخدیر شعور متوسّل می‌شوند.

به طور کلی ضیق صدر و گرفتگی خاطر که موجب تحیّر در تصمیم و درماندگی در کار می‌شود، نوعی انفعال و تأثر روحی و از آثار کشش اندیشه‌ها و جواذب مختلف است، و همین که انسان بتواند خود را از معرض جاذبه مخالف و تأثیرات آن برهاند و در يك جهت مصمّم شود و به آن روی آورد، از تنگنای انفعال‌ها و تضادها بیرون می‌آید و سینه‌اش بازمی‌گردد و مسیرش آسان می‌شود.

شاید شرح صدر راجع به اسلام و کفر در قرآن به همین معنا باشد:

[فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا] «1».

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای [پذیرفتن] اسلام

(1) - انعام (6): 125.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 62

می‌گشاید و کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه‌اش را چنان تنگ می‌کند که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود.

معنای واقعی و نفسانی شرح صدر هرچه باشد، اثر آن بیرون آمدن از حال تردید و تصمیم در کار و تحمّل دشواری‌ها و اطمینان نفس است و از مضمون آیاتی که درباره موسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده و سیره‌ای که از انبیا رسیده، معلوم می‌شود که پیشرفت دعوت پیامبران پس از فراگرفتن وحی و قیام به رسالت همین شرح صدر بوده که در ضمن قیام به رسالت و برخورد با دشمنی‌ها و سختی‌ها و یا راهنمایی‌های خداوند حاصل می‌شد «1».

هزار ساله ره است از تو تا مسلمانی	هزار سال دگر تا به حدّ انسانی
اگر تو سلسله عشق را بجنبانی	درون طاس فلک مهره را بغلطانی
بزرگوار نژادی به قدر اصل و نسب	ولی چه سود که تو قدر خود نمی‌دانی
نرفته‌ای تو بدین وادی طویل آسا	چو روز سیّر درآید در او فرومانی
بیا تو گوهر خود را درین عدم بشنو	که هیچ غصّه نباشد بتر زندانی
چو عیسی تو در این دیر و موسی اندر طور	نه طلیسان و نه ناقوس و نی چو رهبانی

(1) - تفسیر پرتویی از قرآن: جزء سی‌ام، 151.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 63

چو صعوه در ته چاهی حریف یوز مشو	که شاهبازی و سیمرخ را سلیمانی
زجام و ساغر وحدت اگر بنوشی می	چو خضر سرّ معانی زلوح برخوانی

معانی که حقیقت بود کجا دانی

ندیده صورت خود را در آینه روشن

بین تو در صدف آشکار معانی

گشای دیده باطن در این محیط ظهور

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 64

[وَأَنْطَقَهُمْ بَيَانَهُ] «1» و ذات اقدس حق، با نعمت عظیم بیان، عارفان را به وادی ثنا و سپاس و شکر رهنمون شد و زبان آنان را نسبت به حقایق گویا کرد.

به آنان توفیق داد تا به نشر واقعیتهایی که به سبب طهارت باطن و شرح صدر و جهاد در راه معرفت یافته‌اند بپردازند و در مقام شناساندن خدا و شئون او و معاد و نبوت و امامت و اخلاق در میان جاهلان اقدام نمایند و آن تشنگان را به سرچشمه درستی‌ها رهنمون شوند.

[وَسَعَّلَهُمْ بِخِدْمَتِهِ]

حضرت حق از باب لطف و عنایت، عارفان را در راه خود و در مسیر ایمان و اعتقاد به خدمت خود گرفت و آنان را توفیقی مرحمت فرمود که از برکت آن به خدمات مهمی در راه عشق به حق و محبت به خلق موفق شدند.

(1) - در بعضی از نسخه‌های «مصباح الشریعة» جمله مورد بحث چنین آمده است: «وَأَنْطَقَهُمْ بِثَنَائِهِ».

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 65

[وَوَفَّقَهُمْ لِعِبَادَتِهِ]

توفیق عبادت

عبادت حقیقی است مرکب از يك سلسله واقعیتهای و حقایق که این مقدمه گنجایش تفسیر و توضیح آن را ندارد، به خواست حق در ابوابی که در زمینه این مسئله خواهد آمد به شرح و بیان می‌پردازم.

عارفان گول این چند روزه ظاهر را نخوردند، تن به لذات غلط ندادند و حیات آخرت به زندگی عاریت نفروختند.

صاحب «کشف الحقائق» می گوید:

بدان که اهل شریعت و اهل حکمت می گویند: حیات دنیا چند روز بیش نیست و حیات آخرت را هرگز انقطاع نمی باشد، پس هرکه حقیقت دنیا را شناخت و غرض و مقصود دنیا را دانست و اجتماع نور را با ظلمت، یعنی اجتماع روح را که نور محض است با قالب که ظلمت محض است معلوم کرد و دانست که فایده وی چیست و حیات دنیا را به همان کار که غرض و مقصود است صرف کرد و حیات دنیا را فدای حیات آخرت گردانید و در این حیات دنیا همه رنج و مجاهده اختیار کرد با قید آن که در حیات آخرت همه آسایش و مشاهده باشد، یعنی تمام حیات دنیا را به کسب عمل صالح و به طلب علم نافع که تخم حیات طیبه و سبب لذت دائمه است مصروف گردانید، در حیات آخرت در آسایش و راحت افتاد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 66

و هرکه حقیقت حیات دنیا را شناخت و ندانست که غرض و مقصود از حیات دنیا چیست و در حیات دنیا همه راحت و آسایش اختیار کرد، یعنی تمام حیات دنیا را به طلب لذات و شهوات بدنی که تخم عذاب و عقوبت است مصروف گردانید، در حیات آخرت به عذاب و عقوبت گرفتار باشد این است معنای

«الدُّنْيَا مَرْعَى الْآخِرَةِ»¹.

و این است معنای کریمه:

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ] «2».

کسی که زراعت آخرت را بخواهد، بر زراعتش می افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد، اندکی از آن را به او می دهیم، ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.

(1) - دنیا محل کشت و زرع برای آخرت است، مجموعه ورام: 1/ 183؛ عوالی الآلی: 1/ 267، حدیث 66.

(2) - شوری (42): 20.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 67

[وَأَسْتَغْبِذُهُمْ بِالْعِبَادَةِ عَلَى مُشَاهِدَتِهِ]

از آنان بندگی خالصانه خواست، تا از برکت آن بندگی به مشاهده انوار جلال و جمال با چشم قلب موفق شوند.

[وَدَعَاهُمْ إِلَى رَحْمَتِهِ]

و آنان را به سوی رحمت خود فراخواند.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 68

[وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدِ الْمُوَحِّدِينَ وَمُؤَنِّسِ الْمُقَرَّبِينَ وَعَلَى آلِهِ الْمُتَتَّبِعِينَ]

و درود و رحمت الهی بر محمد صلی الله علیه و آله پیشوای پرهیزکاران و کشاننده اهل توحید به بهشت و همنشین بندگان مقرب حضرت محبوب و بر آل او که زنده کائنات و برگزیدگان حقند.

الهی! ای امید درماندگان! ای یاور بیچارگان! ای تکیه گاه از راه ماندگان! ای سرمایه افتادگان! باز هم به پیشگاهت عرضه می دارم: دستم تهی است، پرونده ام خالی است، دلم سیاه و مویم سپید است، امیدم از همه چیز بریده و تنها دل به تو بسته ام، از غم دنیا فارغم کن، از ملالت و کسالت نجاتم ده، مرگم را شهادت در راحت مقرر فرما و در دنیا و آخرت دستم را از دامن لطف و رحمت کوتاه مگردان.

روی بنما به ما مکن مستور

ای به هفت آسمان چو مه مشهور

ما یکی جمع عاشقان زهوس

آمدیم از سفر زراهی دور

ای که در عین جان خود داری

آمدیم از سفر زراهی دور

سر فرو کن زبام و خوش بنگر

جانب جمع عاشقی رنجور

ساقی عارفان شرابی ده

کان نه از خم بود نه از انگور

زان شرابی که بوی جوشش او

مردگان را کشد برون از گور»1»

باب 1 در بیان حالات عارفان

(1) - شمس تبریزی.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 71

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بَجَوَى الْعَارِفِينَ تَدْوُرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصُولٍ: الْخَوْفُ وَالرَّجَاءُ وَالْحُبُّ.

فَالْخَوْفُ فَرْعُ الْعِلْمِ، وَالرَّجَاءُ فَرْعُ الْيَقِينِ، وَالْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَةِ.

فَدَلِيلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ، وَدَلِيلُ الرَّجَاءِ الطَّلَبُ، وَدَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ.

فَإِذَا تَحَقَّقَ الْعِلْمُ فِي الصَّنَدِ خَافَ، وَإِذَا صَحَّ الْخَوْفُ هَرَبَ، وَإِذَا هَرَبَ نَجَا، وَإِذَا أَشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهَدَ الْفَضْلَ وَإِذَا تَمَكَّنَ مِنْهُ رَجَا وَإِذَا وَجَدَ خِلَاوَةَ الرَّجَا طَلَبَ، وَإِذَا وَفَّقَ لِلطَّلَبِ وَجَدَ، وَإِذَا بَحَلَّى ضِيَاءَ الْمَعْرِفَةِ فِي الْقَوَادِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ، وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ فِي ظِلَالِ الْمَحْبُوبِ وَآثَرَ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ، وَبَاشَرَ أَوَامِرَهُ وَاجْتَنَبَ نَوَاهِيهِ.

وَإِذَا اسْتَقَامَ عَلَى بَسَاطَةِ الْأُنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ أَدَاءِ أَوَامِرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ.

وَمِثَالُ هَذِهِ الْأَصُولِ الثَّلَاثَةِ كَالْحَرَمِ وَالْمَسْجِدِ وَالْكَعْبَةِ فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ أَمِنَ مِنَ الْخُلُقِ، وَمَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ أَمِنَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ يَسْتَعْمِلَهَا فِي الْمَعْصِيَةِ، وَمَنْ دَخَلَ الْكَعْبَةَ أَمِنَ قَلْبُهُ مِنْ أَنْ يَشْغَلَهُ بَعْثُ اللَّهِ.

انْظُرْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ، فَإِنْ كَانَتْ خَالَتُكَ حَالَةً تَرْضَاهَا لِحُلُولِ الْمَوْتِ فَاشْكُرْ

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 72

اللَّهُ عَلَى تَوْفِيقِهِ وَعِصْمَتِهِ؛ وَإِنْ تَكُنْ الْأُخْرَى فَانْتَقِلْ عَنْهَا بِصِحَّةِ الْعَزِيمَةِ وَأَنْدَمْ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ عُمْرِكَ فِي الْعُقْلَةِ، وَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَى تَطْهِيرِ الظَّاهِرِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَتَنْظِيفِ الْبَاطِنِ مِنَ الْغُيُوبِ، وَاقْطَعْ زِيَادَةَ الْعُقْلَةِ مِنْ قَلْبِكَ وَاطْفِئْ نَارَ الشَّهْوَةِ مِنْ نَفْسِكَ.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 73

عرفان و عارف

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَحْوَى الْعَارِفِينَ]

حقیقت باطن عارفان

امام صادق علیه السلام در ابتدای این روایت می فرماید:

سرّ وجود عارفان و حقیقت باطن آنان بر سه اصل استوار است: **بیم، امید، محبت**.

گرچه در سطور گذشته مسائل قابل توجهی در رابطه با عرفان و عارف گذشت، اما احساس می شود لازم است توضیح بیش تری در این زمینه ارائه گردد، تا عارفانی که در فرمایش امام معصوم علیه السلام آمده اند چهره روشن تری از خود نشان دهند، سپس به تفسیر سه اصل بیم، امید، محبت اقدام شود.

عارف: انسانی است که با کمک گیری از فرهنگ وحی و سنن انبیا و روش ائمه طاهرين عليهم السلام به شناخت مبدأ و معاد و حقایق اصیل، و واقعیت های مبنایی موفق شده و عملاً به آن حقایق و واقعیت ها آراسته گشته.

عارف: انسانی است که دل به نور توحید برافروخته و با توجه به قرآن با چشم دل به مشاهده قیامت برخاسته و با تکیه بر حقیقت توحید و معاد، عقاید و اخلاق و اعمال خود را از آلودگی ها پیراسته و جان و دل و اعضا و جوارح خویش را با فیوضات الهیه آراسته و در راه علم و عمل مجاهده کرده و در مملکت پاک خلوص مسکن گرفته است.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 76

عارف: انسانی است که جز خدا نبیند و جز خدا نداند و جز خدا نخواهد، و جز خدا نگوید و جز خدا نشنود و جز به خدا میل نکند و جز به سوی خدا نرود.

عارف: آگاه به حقوق حق و خلق و رعایت کننده هر دو حقوق در تمام زمینه‌های حیات و زندگی است.

عارف: دقیقه‌ای از عمر هدر ندهد و جز خواسته حضرت ربّ العزّه نطلبد و به غیر صراط مستقیم نرود و از عاشقان جمال جدا نشود و از هدایت گمراهان و علاج بیماران غفلت نکند.

عارف: برای خدا بنده‌ای است نیکو و برای خلق خدا انسانی است خوشخو.

عارف: هم چون زمین منبع فضل و فیض و چون خورشید حرارت بخش و چون باران بهاران منشأ خیر و برکت.

عارف: هم چون زنبور عسل نوشش برای دوستان و نیشش برای دشمنان است.

عارف: غرق در دریای اطاعت، وجودی است متحد با عبادت، حقیقتی است متّصف به کرامت و برای خلق خدا دریایی است از برکت.

عارف: انسانی است والا و در آدمیت و انسانیت در افقی است بالا و در میان مردم گوهری است اعلا و برای جامعه انسانی چراغی است راه‌گشا.

عارف: گلی است بی‌خار، برای دین یاور با منفعتی است و یار، در سخن گفتن با مردم موجودی است هشیار، در میان غفلت‌زدگان انسانی است بیدار، در برخورد با خلق خدا منبعی است دین‌دار، در راه حق موجودی است پرکار و واقعیت‌های هستی را نقطه پرکار و در باغ انسانیت درختی است پر بار و از تمام حرکاتش صفات خداوندی نمودار.

عارف: فرمان حق را برده، در این پیشگاه دل سپرده و جان به عشق محبوب

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 77

زنده نموده و از شیطان بار نبرده و جز حق نگفته و غیر حق ندیده:

به دریا بنگرم دریا تو وینم

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم

نشان از قامت رعنا تو وینم»1«

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت

عارف: انسانی است شاگرد مکتب انبیا و همنشین با اولیا، در بندگان حضرت الله از اصفیا و به راه سیر و سلوک بینا و به اجرای دستورهای مولا توانا و زیانش به عشق و ذکر حق گویا و در جستجوی حقیقت همیشه پویا و به اسرار خزانه محبوب دانا.

عارف: انسانی است به رموز بندگی آگاه و در تمام لحظات حیات رهرو راه و روشنی بخش دل گمراه و نجات دهنده سرنگون شده در چاه و به نیمه شب مونس و همدم آه و حضرت مالک الملوك را خادم درگاه و در تمام اوقات حاضر درگاه و میزای از آلوده شدن به حبّ جاه و فقط و فقط خواهنده الله.

که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

بهشت جاودان بازارشان بی «2»

خوشا آنان که دائم در نمازند

عارف: انسانی است عاشق خدا، مجاهد فی سبیل الله، آراسته به اخلاق پاکان، همراه و همراز نیکان، دورکننده از کافران و مشرکان، شمع بزم شاهدان، پاک و پاکیزه از خوی ددان و طبیب درد دردمندان و دستگیر مستمندان و امید ناامیدان و در راه وصال شهیدی از شاهدان.

عارف: انسانی است با دل خاشع، از همه جهت متواضع، در برابر مردم مؤمن خاضع، مال و جان را در راه خدا بایع، نکات حیاتش برای درس آموزی نسبت به دیگران از بهترین وقایع، نور دل و جانش همه جا شایع، در علم و عمل و کرامت

(1) - بابا طاهر.

(2) - بابا طاهر.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 78

و فضیلت چشمه‌ای نابع، آثار بندگی حق از چهره‌اش ساطع، در برابر دشمنان حق و حقیقت شمشیری است قاطع، اعماق جانش خزینه‌ای است از ودایع، در همه عمر از لقمه حرام جائع، برای نیازمندان انسانی نافع، وسوسه شیطان و

اهل باطل را از دل هر کسی دافع، جز از حضرت مولا ندارد توقّع منافع، از خواسته‌های حضرت محبوب هیچ چیز نیست او را مانع، هم اوست بین خلق و حق شافع، مقام انسانی خود را به وسیله بندگی خالص رافع، دل آگاهش هم چون برق لامع، فرمان حقّ و انبیا و امامان علیهم السلام را وجودی است سامع، مقام علم و عمل و اخلاق را منبعی است جامع.

عارف: انسانی است شیدا، عبادتش عین خلوص و تقوا، قدرش مجهول و ناپیدا، مشتاق وصال مولا، تمام شؤون زندگی از او هویدا، پاک از خزی دنیا، مصون از عقاب عقبی، دارنده دلی با صفا، بر عهد و پیمان مولا با وفا، خلق خدا را به دور از جور و جفا، درد اهل درد را شفا، به خاطر حفظ اخلاص مسکن گرفته در خفا، هم چون نای فریاد غیب را بهترین نوا.

ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست

ما چو ناییم و نوا در ما زتوست

تو وجود مطلق فانی نما

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما

حمله‌شان از باد باشد دمبدم

ما همه شیران ولی شیر علم

آن که ناپیداست هرگز گم مباد¹»

حمله‌شان پیداست و نا پیداست باد

عارف: انسانی است که او را نیازی به خلق خدا نیست، آنی از یاد محبوب جدا نیست، هرگز روی گردان از بلا نیست، نوایش جز مناجات با مولا نیست، با عشق حضرت جانان توجّهش به دنیا و عقبی نیست، رفیق راهش غیر اهل ولا نیست،

(1) - مثنوی معنوی، مولوی.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 79

مکتبش جز مکتب انبیا نیست، چراغ محفلش جز نور اولیا نیست، هم چون او کسی به اسرار راه دانا نیست، جز کلام حقّ و حقیقت کتابی را خوانا نیست، اگرچه جز خدا نبیند و غیر خدا نخواهد ولی به خاطر نور بخشیدن به حیات دیگران

از پیر و برنا جدا نیست، قبله جاننش جز مولا نیست، همتش جز رسیدن به مقام اعلا نیست، از قید عشق دوست هرگز رها نیست، زبانش جز به ذکر دوست گویا نیست، گوشش جز در برابر خواست معشوق شنوا نیست، غیر دریای محبت جایی در شنا نیست، با غیر محبوب ابدی آشنا نیست، هرگزش بر سر دنیا و مادیّت با کسی دعوا نیست، در درونش جز عشق شدید مولا غوغا نیست، او را در دنیا جز غم دوست بلا نیست، قدر و منزلتش در میان خلق عالم برملا نیست، در عمق جان و هستی‌اش ذره‌ای هوس و هوی نیست، او را جز رضای دوست رضا نیست، بر زبانش جز حمد و تسبیح و تهلل و سخن نیکو و ثنای الله ادّعا نیست.

عارف: در اصطلاح بیداران راه و نیازمندان درگاه و عاشقان آگاه، انسانی است که نفس خود را به حسب قوه نظریّه کامل کرده و علم به حقایق را به قدر توان تحصیل نموده و از صفات رذیله و عقاید خبیثه خود را پاک ساخته و خویش را به اعتقادات حقّه و کمالات الهیه آراسته نموده.

عارف: انسانی است که دارای علم و عمل است و تمام اوامر الهی را گردن نهاده و از آنچه نمی شده کناره گرفته و به خاطر ریاضت شرعیّه و عبادت الهیه دارای قوّت و قدرت عملی گشته.

عارف: در زبان اهل ذوق و ارباب شوق و مستان میخانه عشق، انسانی است که علاوه بر کمال معرفت و عمل، جمیع قوا و اعضا و جوارح او برای خدا شده و در حقیقت دارای مقام فناء فی الله گشته و خلاصه جز یکی نخواهد و جز یکی نداند.

می‌گویند دو نفر با هم در حساب کار و کسب اختلاف داشتند، برای حلّ

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 80

اختلاف به کمک دهنده‌ای محتاج شدند، عارفی بر آنان گذشت، از او کمک طلبیدند، چون هر کدام اعداد دفتر خویش را به او عرضه کردند، او غیر یکی نگفت. پرسیدند مگر دیوانه‌ای که ما چون هریک از اعداد خود را به تو می‌گوییم غیر یکی نمی‌گویی و از یکی نمی‌گذری؟ گفت: چه کنم که جز یکی ندانم و غیر یکی به خاطر نمی‌گذرد.

عارف: انسانی است که علاوه بر دو قوه علم و عمل تمام وجود او متوجّه حق باشد و در اجرای واجبات و ترك محرمات و بجای آوردن نوافل سستی نوزد و این همه با اتّصال به فرهنگ انبیا و امامان علیهم السلام که همان فرهنگ وحی است میسر است و چون عارف این سیر و سفر را ادامه دهد به مقام فناء فی الله و سپس بقاء بالله می‌رسد.

این طرفه آتشی که دمی برقرار نیست	گر نزد یار باشد و گر نزد یار نیست
صورت چه پای دارد کاو را ثبات نیست	معنی چه دست گیرد چو آشکار نیست
عالم شکارگاه و خلاق همه شکار	غیر نشانه‌ای زامیر شکار نیست
هر سوی کار و بار که ما میر و مهتریم	و آن سو که بارگاه امیرست باز نیست
ای روح دست برکن و بنمای رنگ خوش	کاین‌ها همه بجز کف و نقش و نگار نیست

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 81

هرجا غبار خیزد آن جای لشکرست کآتش همیشه بی‌تف و دود بخار نیست» 1

اوصاف عرفان از زبان امام عارفان

در سطور گذشته دانستید که عارف دارای دو قوه علمیه و عملیه است و از واجبات و نوافل چیزی از او فوت نمی‌شود و از تمام محرمات الهیه با کمال ذوق و شوق پرهیز دارد.

خطبه همام

وجود مقدس امام عارفان، شمع قلب عاشقان، چراغ راه بینایان، حضرت مولی الموحّدين، امیرالمؤمنین علیه السلام از اوصاف عارفان تحت عنوان صفات متّقین، در «نهج البلاغه» که مادون کلام خالق و مافوق کلام مخلوق است خبر می‌دهد.

عارف بزرگ، بلبل گلزار معنی حضرت الهی قمشه‌ای تمام خطبه را با آن حال ملکوتی که داشت به نظم آورده، برای این که خوانندگان عزیز از مفاهیم آسمانی آن خطبه لذت بیش‌تری ببرند، تا جایی که لازم افتد آن اشعار عرفانی هم همراه با بعضی از جملات خطبه زینت‌بخش این صفحات می‌گردد.

رُؤِیَ أَنَّ صَاحِباً لَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ: هَمَّامُ كَانَ رَجُلًا عَابِداً، فَقَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ «2».

روایت شده:

(1) - شمس تبریزی.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 184.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 82

یکی از عاشقان علی علیه السلام به نام همّام که مردی عابد بود، از محبوبش امیرالمؤمنین علیه السلام تقاضا کرد مرا از اوصاف اهل تقوا آن چنان آگاه ساز که گویی آنان را مشاهده می‌کنم.

در آیین محبت راستگویی

شنیدم عاشقی پروانه خویی

حریف صحبت آن عشق آفرین را

رفیق خلوت آن سلطان دین را

علی گنجینه سرّ الله عشق

یکی دل‌باخته پیش شه عشق

دلی چون گل زداغ عشق صد چاک

بیامد نزد آن شه با دلی پاک

طریق وصل آن دلدار پوید

بیامد تا نشان زآن یار جوید

زبرق عشق سوزد حاصلش را

بیامد تا شه افروزد دلش را

هیاهویی کند از هی هی عشق

بیامد تا شود مست از می عشق

همی گفت ای علی ای سر اسرار	ز سر پاکبازان پرده بردار
بگو اوصاف مرغان چمن را	که بگسستند از هم دام تن را
که چون بر آشیان جان پریدند	که چون در کوی جانان آرمیدند
که چون بر وصل دلبر دل سپردند	که چون ره در حریم شاه بردند
که چون آن تشنه کامان آب جستند	در این تاریک شب مهتاب جستند
که جام عشق آنان کرد لبریز	که جز یار از همه کردند پرهیز
که آنان را حجاب از دیده بگشاد	به روی حق دو چشم پاک بین داد
که آنان را ز حیوان رهانید	به اوج قدس انسانی رسانید
که آنان را به کوی عشق ره داد	در خلوتسرای قدس بگشاد
که آنان را جمال یار بنمود	هزاران پرده زان رخسار بگشود
که آنان را محبت در دل افکند	به جان جز مهر جانان گفت میسند
که کرد آن عندلیبان را به گلزار	نکو فکر و نکو ذکر و نکو کار

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 83

بگو اوصاف آن پاکان که چونند به تن در این جهان وزدل بروند

تویی چون کاشف سر نهانی

بیار از عشقبازان داستانی

برون از گنج خاطر ریز گوهر

چه باشد از حدیث عشق خوش تر¹»

فَتَشَاقَلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ جَوَابِهِ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هَمَّامُ اتَّقِ اللَّهَ وَأَحْسِنْ فَ

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ]

. فَلَمْ يَنْتَعِ هَمَّامٌ بِهَذَا الْقَوْلِ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ وَأَمِنًا مَعْصِيَتَهُمْ لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ مَنْ عَصَاهُ وَلَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَسَمَ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ وَوَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَهُمْ،

علی علیه السلام در پاسخ او درنگ داشت فقط به طور اجمال فرمود:

ای همّام! اهل تقوا و نیکوکاری باش که در قرآن آمده:

[إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ] «2».

بی تردید خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می باشد.

همّام به شنیدن این آیه قانع نشد، به محضر مولا اصرار ورزید تا جایی که حضرت را سوگند داد. پس حضرت مولا خدای را سپاس بجای آورد و بر رسول و آتش صلوات فرستاد، آن گاه سخن آغاز کرده فرمود:

هنگامی که خدای بزرگ جهان را بیافرید، از طاعت و عبادت خلق بی نیاز و از

(1) - الهی قمشه ای.

(2) - نخل (16): 128.

عصیان آنان بی‌زبان بود، پس بر وفق عدل و رحمت و به صرف لطف ازلی، وسائل معیشت را در میان مردم قسمت کرد و هرکسی را در خور شأنش مقامی داد.

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ،

در میان مردم جهان، تنها پارسایان را بر دیگران برتری و فضیلت بخشید.

شدی تیر محبت را نشانه

روان پارسایان زان میانه

به باغ عشق چون گل سینه صد چاک

گروهی دل ز نقش ما سوا پاک

به انواع فضائل برتری داد

خدا آن نیکوان را سروری داد

که آنان راست دائم صدق گفتار

یکی دان زان فضیلت‌های بسیار

نکو بشنو که این وصف نکویی است

نخستین وصف خوبان راستگویی است

زهر نیکویی اندر وی نشان است

کسی را کاین نکویی در زبان است

در او یابی صفات نیک، بسیار

هر آن کس را که باشد صدق گفتار

فروغش بر زبان صدق و صواب است

دلی کز عشق روشن، آفتاب است

مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشْيُهُمُ التَّوَضُّعُ، غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ، نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نَزَلَتْ فِي الرِّجَاءِ، وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ،

گفتارشان از روی راستی است، زندگی به اقتصاد گذرانند، با خلق خدای به تواضع و فروتنی باشند، چشم از آنچه خدا بر آنان حرام فرموده پوشیده‌اند، گوش به علمی دهند که آنان را سودمند باشد، در بلا و امتحان و سختی و مشقت آن چنان شادند که دیگران در نعمت و راحت، اگر اجل حتمی

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 85

و مقدّر الهی پای‌بندشان نبود از شدّت شوق به ثواب و بیم عقاب يك چشم به هم‌زدن مرغ روحشان در قفس جان درنگ نمی‌کرد.

نبودی در قضای عشق مکتوب

گر آنان را زمان وصل محبوب

که شاهان را به زندان نیست مأوای

نبود آن شاهبازان را قفس جای

برون جستند در يك طرفه العين

چو سیمرغ از فضای تنگ کونین

که بیند باغ گل فرسنگ فرسنگ

بر آن مرغ آمد این خاکی قفس تنگ

به گلزار جنان خوش چون هزاران

چو آن مرغان جان بیند یاران

وز آنجا نه رقیب آگه نه اغیار

چه گلزاری سرای انس با یار

کجا در دام تن گیرند آرام

همه مشتاق پروازند ازین دام

به چشم شوق گریان زانتظارند

به جان مشتاق دیدار نگارند

همه از وصل دلبر بی‌شکیب‌اند

همه غمگین زهجران حبیب‌اند

که روز وصل جانان جان سپارند

همه ایام و سال و مه شمارند

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ، صَبَرُوا أَيَّاماً قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً، تِجَارَةٌ مُرِيجَةٌ يَسَرَّهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ، أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَأَسَرَّتْهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا، أَمَّا اللَّيْلُ مَضَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرَتِّلُونَهُ تَرْتِيلاً،

عظمت حضرت آفریدگار را درك کرده، بدین سبب خداوند در دنیای جان و دلشان بزرگ و غیر حضرت حق هرچه که هست کوچک است.

ایمان و یقینشان به بهشت آن چنان است که گویی بهشت را دیده و سالها به

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 86

خوشی در آن آرمیده‌اند و آن چنان دوزخ را باور دارند چنان که پنداری در آن به سالیان دراز معذب بوده و شکنجه دیده‌اند.

قلوبشان به فراق محبوب اندوهناک، تمام خلق عالم از آزارشان درمان، تن آنان از شدت کوشش در عبادت و خدمات به خلق لاغر و جانشان به عفت آراسته، چند روز کوتاهی رنج اطاعت برده تا از پی آن آسایش طولانی یابند.

این احوال برای آنان تجارتی است سودمند که حضرت ربّ العزّه برای این گروه مقرر فرموده.

چون دنیا به آنها روی کند، آنان از او روی گردانند و چون به اسارت و دامشان افکند، با جانبازی در راه معشوق خود را نجات دهند.

به وقتی که شب درآید به قیام در پیشگاه حضرت او بایستند و آیات کتاب حق را با اندیشه و تأمل تلاوت کنند.

شب آمد شب حریف مستمندان

شب آمد شب رفیق درمندان

گاهی از دست دل گاهی زدلدار

شب آمد شب که نالد عاشق زار

شب آمد شب که گردد محفل من	سیه چون زلف دلبر یا دل من
شب است آشوب رندان نظر باز	شب است آهنگ بزم عشق دمساز
شب است انجم فروز کاخ نه طاق	شب است آتش زن دل‌های مشتاق
شب از فریاد مرغ حق شود مست	به تار طره جانان زند دست
شب است اخترشناسان را دل افروز	شب است آتش به جانان را جگرسوز
شب آمد عرصه گیتی کند تنگ	به فریاد آورد مرغ شباهنگ
به شب مردان که در ره تیزگامند	به سان شمع سوزان در قیامند
به شب مرغان حق را سوز و ساز است	به خاك عشق شب روی نیاز است
شب آن معراجی عرش آشیانه	فسبحان الذی اسری ترانه
فراز بارگاه عرش بنشست	زجام لی مع الله گشت سرمست

يُحْزِنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ، وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ، فَإِذَا مَرُّوا بِآيَاتِهِ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيَنُهُمْ، وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْعَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُقْتَرِشُونَ لِحِيَاهِهِمْ وَأَكْمُهُمْ وَرَكَبِهِمْ وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكَ رِقَائِهِمْ، وَأَمَّا النَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءِ أَهْلٍ أَتَقِيَاءُ،

با دلی شکسته و نالان به وسیله آیات قرآن به درمان درد خویش برخیزند، چون به آیات رحمت و بشارت رسند بر وعده‌های الهی دل سپرده و در آن طمع کنند و مشتقانه نظر دوزند که گویی مفهوم و معنی آن آیات در برابرشان مجسم است.

و چون به آیات عذاب گذرند، گوش دل بر آن گشوده، گویی خروش و فریاد آتش در بن گوش آنهاست. شب را در پیشگاه محبوب، خمیده قامت به حال رکوع و یا به روی خاک در حال سجده گذرانند و از عذاب الهی درخواست نجات و آزادی کنند و از حضرت معشوق حسن عاقبت تقاضا نمایند.

چون روز درآید، بردبار، دانا، نیکوکار و اهل پرهیز و دوری از هر گناه و معصیت‌اند.

به تحویلات گردون بردبارند

چو روز آید زدانش هوشیارند

سپاه انجم ار آرد شبیخون

سپهر و جمله تغییرات گردون

وگر گیتی به طوفان غرق گردد

اگر پر فتنه غرب و شرق گردد

دل و جانیشان به حکم دوست تسلیم

مر آنان را نه تشویق و است و نیم بیم

نظام عالم از حکم قضا یافت

دلی کز معرفت نور و صفا یافت

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 88

به شام این جهان شمع هدی گشت

سراپا محو فرمان خدا گشت

به نیکوکاری و پرهیز بشتافت

به جانش نور علم و حلم برتافت

دلیر و بردبار و مهربان است

به دانش هر دلی روشن روان است

نکو کرداری و پرهیزکاری «1»

که دانایی فزاید بردباری

قَدْ بَرَأَهُمُ الْخَوْفُ بَرَاءً الْقَدَاحِ، يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرْضٍ، وَيَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ، لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثِيرَ، فَهُمْ لَا تُنْفِسُهُمْ مُتَّهَمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ، إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ! فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مَتَى بِنَفْسِي، اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.

خوف از عظمت حق یا از عذاب قیامت چنان اندامشان را لاغر ساخته که هرکس آنان را ببیند پندارد که بیمارند در صورتی که به تن بیمار نیستند، مردم از آنان به عنوان دیوانه یاد می کنند ولی دیوانه نیستند، امر بزرگی که عبارت از عشق حق و شهود عظمت و یقین به آخرت است دل آنان را مستغرق دریای فکر و حیرت ساخته.

از بس در احسان و نیکوکاری حریص و مشتاقند در طاعت و عبادت به عمل اندک راضی نگردند و بسیاری عبادت را هم بسیار نشمارند، از خود بدگمان و از کردارشان هراسانند، چون کسی از آنان مدح و ثنا گوید ترسان گشته و اعلام کند: من عیب خویش را بهتر از دیگران می دانم و خدای من به من داناتر از خود من است، بار خدایا! به گفته مردم بر من مگیر و مرا بهتر از آنچه گمان برده اند نصیب فرما و آنچه را از گناهان پنهان من نمی دانند بر من ببخشای.

(1) - الهی قمشه ای.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 89

چو آنان را به نیکویی ستایند	بیندیشند و بر نیکی فزایند
همی گویند در پاسخ که ما را	سرپرست هست بر خویش آشکارا
به خود ماییم داناتر زاغیار	زما به داند آن دانای اسرار
پس آنگه با نیاز عشق دمساز	همی گویند کای دانای هر راز
تو با گفتارشان بر ما هیچی	که هیچی را ستایش کرده هیچی

همی گوید به دل کای پاک یزدان

مرا برتر زهر پندار گردان

نکوتر ساز ما را زین گمان‌ها

الا ای از تو نیکو جسم و جان‌ها

بیخشا آنچه مستور است از ایشان

زکار زشت و فکر پریشان

فَمِنْ عِلَامَةِ أَحَدِهِمْ: أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحُزْماً فِي لَبِّ، وَإِيمَاناً فِي يَقِينٍ، وَحِرْصاً فِي عِلْمٍ، وَعِلْماً فِي حِلْمٍ، وَقَصْداً فِي غِنَى، وَخُشوعاً فِي عِبَادَةٍ، وَتَحُمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْراً فِي شِدَّةٍ، وَطَلَباً فِي حِلَالٍ، وَنَشَاطاً فِي هُدًى وَتَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ، يَغْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ، يُمَسِّي وَهْمُهُ الشُّكْرَ، وَيُصْبِحُ وَهْمُهُ الذِّكْرُ، يَبِيتُ حَذِيراً، وَيُصْبِحُ فَرِحاً، حَذِيراً لِمَا حَذَرَ مِنَ الْعُقْلَةِ، وَفَرِحاً بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ،

نشانه‌های هریک از این عاشقان و عارفان آن‌که در کار دین بسیار نیرومند است و در امور زندگانی در عین نرمخویی و همواری مآل‌اندیشی، در مسئله ایمان به مرتبه یقین، در کار علم مشتاق و حریص، با وجود دانش فراوان، در برابر نادانان بردبار، در توانگری میانه‌رو، در عبادت با خضوع، در عین فقر با شکوه، در روز سختی شکیبا، جویای رزق حلال و طیب، دلشاد به هدایت، دور از طریق طمع و آزار، با آن‌که پیوسته اهل احسان و نیکوکاری است هرگز به عمل صالح خود مغرور نشود، شبانگاه همت بر ستایش حق گماشته و صبحگاه

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 90

بر ذکر و طاعت، شب هراسان از غفلت خویش و روز شادمان به فضل و رحمت حضرت دوست.

إِسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ، لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ، قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ، تَرَاهُ قَرِيباً أَمَلَهُ، قَلِيلاً زَلَلَهُ، خَاشِعاً قَلْبُهُ، فَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُوراً أَكَلَهُ، سَهْلاً أَمَرَهُ، حَرِيْزاً دِينَهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتَهُ، مَكْظُوماً غَيْظَهُ، الْحَيَّرَ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرَّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ،

اگر نفس در عبادت و عمل نیک بر او سخت گیرد، او نیز با خواهش‌های نفس به شدت مخالفت کند تا نفس خود را مطیع حق گرداند.

دل به حیات جاودان بسته و از جهان فانی ناپایدار اعراض نموده و بردباری را با دانش و گفتار را با کردار آمیخته است.

آرزویش کوتاه، دلش آگاه، لغزشش ناچیز، نفسش قانع، طعامش اندک، کارش آسان، دینداریش حقیقی، شهوتش مرده، غضبش فرو نشسته، تمام مردم به احسانش امیدوار و از شرش در امان، اگر با غافلان نشیند نامش در دفتر آگاهان است و اگر با آگاهان باشد در شمار اهل غفلت و بی خبران نیست.

اگر با غافلان يك عمر بنشست

به یاد روی جانان بود پیوست

وگر با ذاکران آمیخت جانش

تبد غافر زیار مهربانش

که نامش از وفاداران نگارند

به راه دین زهشیاران نگارند

يَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطَى مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيداً فُحْشُهُ، لَيْناً قَوْلُهُ، غَائِباً مُنْكَرُهُ، حَاضِراً مَعْرُوفُهُ، مُقْبِلاً خَيْرُهُ، مُدْبِراً شَرُّهُ، فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٌ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ، وَفِي الرِّجَاحِ شَكُورٌ، لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يُبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 91

يُحِبُّ، يَعْرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يُضَيِّعُ مَا اسْتُحْفِظَ، وَلَا يَنْسَى مَا ذُكِّرَ وَلَا يُنَابِزُ بِالْأَلْقَابِ وَلَا يُضَارُّ بِالْجَارِ وَلَا يَشْمَتُ بِالْمَصَائِبِ وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ،

آن که بر او ستم کند بر وی ببخشايد و آن که او را محروم نماید با وی احسان کند و هر که از او قطع نماید به او بیبوندد.

از زشتی برکنار، در گفتار ملامت، ناپسند از او ناپدید، نیکی از وی پدیدار، خیرش به مردم روی آورده و شرش از آنان برگشته، در سختی ها زندگی با وقار و در برابر حوادث و مصائب بردبار و در دوران توانگری شاکر حق، از آنجا که دارای عدالت و انصاف است درباره دشمن ستم نکند و گناه در کار محبت دوست نیاورد، حق را هرچند به زیانش باشد اقرار نماید پیش از آن که بر او گواه آورند.

آنچه را بدو سپارند، از شدت امانت داری ضایع نکند و آنچه را نباید از یاد برد به دست فراموشی نسپارد.

احدی را به نام زشت نخواند، به همسایه زیان نرساند، از پیشامدهای ناگوار، مردم را با سرزنش و نکوهش نیازارد، قدم در راه باطل نگذارد و از راه حق گام بیرون نهد.

نپوید راه باطل آن نکو نام	نه از حق يك قدم بیرون نهد گام
چنین گفتند ارباب حقایق	چو بشکفتند چون باغ شقایق
که باشد در حقیقت باطل و حق	گدایی ابد شاهی مطلق
به باطل گر جهان گیری گدایی	چون حق را پیروی کشور گشایی
حق آن هستی محض آمد کأنجا	نیارد نیستی هرگز نهد پا
به حق پیوند اگر هشیاری ای دل	زباطل رشته امید بگسل

إِنْ صَمَتَ لَمْ يَعْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبْرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ، أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخِرَتِهِ، وَأَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ، بَعْدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِيُنَّ وَرَحْمَةً، لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظَمَةٍ، وَ لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ،

اگر خاموش نشیند از آن خاموشی غمگین نباشد، اگر بخندد قهقهه بلند نکند، اگر ستمی به شخص او رسد انتقام آن را به خدا واگذارد، جان خود را به زحمت ورنج آرد تا مردم را به آسایش رساند، نفس خود را برای آسایش آخرت به زحمت افکند و مردم را از زحمت خویش به راحت رساند، از هر که دوری گزیند برای زهد و پاکیزگی است و به هر که نزدیک شود از راه لطف و مهربانی است، نه دوریش به تکبر و مفاخرت و نه نزدیکیش به مکر و فریب است.

چو دور از خلق گردد در تفرّد	نزاهت خواهد و زهد و تجرّد
نی از مردم به کبر و ناز دور است	چنان کز طبع ارباب غرور است
وگر نزدیک گردد آن وفادار	بجز اشفاق و رحمت نیستش کار

شود نزديك با مردم که شاید	دری از عشق بر دل‌ها گشاید
نی از مکر و فریب آید به نزدیک	سخن اینجا رسید ای عقل ناهیک
گریز ای عقل کآمد عشق خونریز	و یا پروانه شو ز آتش مهریز
روان بگذار و تن بسپار و جانسوز	دل از شمع جمال شه بیفروز
بر آتش زن که شمع بزم لاهوت	فرزد جان و سوزد جسم ناسوت

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 93

بیفشان بال و پرکان طرفه صیاد بگیرد جسم و جان را سازد آزاد»1

سخن امام عارفان که به اینجا رسید همّام فریاد زد و جان به جان آفرین تسلیم نمود. آن گاه حضرت فرمود: ای مردم! به خدا سوگند از چنین پیشامدی بر وی بیمناک بودم. سپس اعلام کرد: آری، اندرزا در گوش اهل دل و مردم لایق چنین تأثیر کند.

یکی از حاضران مجلس که از آگاهی محروم بود، زیان به جسارت گشود و به حضرت عرضه داشت: چرا در خود شما چنین تأثیر نکرد؟

حضرت فرمودند: وای بر تو، اجل هر کسی را وقتی معین است که از او دیر یا زود نگردد و سبب خاصّی است که از آن تجاوز نکند، زهار خاموش باش و دیگر بار بدین گونه گفتار که مسلّم شیطان بر زبانت جاری کرد لب مگشای.

حدیثی مهمّ و گفتاری حیرت‌آور

عارف بزرگ سید حیدر آملی در کتاب «جامع الاسرار ومنبع الأنوار» و در رساله «نقد النقود» و فیض کاشانی آن عارف معارف الهیه در کتاب «قرّة العیون» و در کتاب «کلمات مکنونه» از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث ذیل را نقل می‌کنند، تا حال و احوال عارف را بدانی و اگر خواستی، خود را به این مقام برسانی و مرتبه اعلی که کنار دریای رحمت و ساحل امن و امان است، برسانی.

إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، إِذَا شَرِبُوا سَكِرُوا، وَإِذَا سَكِرُوا طَرِبُوا، وَإِذَا طَرِبُوا طَابُوا، وَإِذَا طَابُوا ذَابُوا، وَإِذَا ذَابُوا خَلَصُوا، وَإِذَا خَلَصُوا طَلَبُوا، وَإِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا، وَإِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا، وَإِذَا وَصَلُوا انَّصَلُوا، وَإِذَا انَّصَلُوا لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 94

وَيَتَيْنَ حَبِيبَهُمْ «1».

برای وجود مقدس حضرت حق شرابی است مخصوص اولیایش، چون بنوشند مست شوند و چون مست گردند به نشاط آیند و چون به نشاط آراسته شوند پاکیزه گردند و چون پاکیزه شوند ذوب گردند و چون ذوب گردند از تمام شوائب خالص شوند و چون خالص شوند عاشقانه در طلب آیند و چون بطلبند بیابند و چون بیابند واصل گردند و چون واصل گردند متصل شوند و چون متصل شوند بین آنان و محبوبشان فرقی نماند.

این است وضع عارفان که با قدرت علم و معرفت و احسان و عمل و تقوا و زهد و ورع و پارسایی و کرامت و شرافت خود را به چنین مقام عظیمی رسانده‌اند!!

انصاف دهید، اگر غلبه با شهوت باشد و حاکم بر انسان هوای نفس و کارگردان حیات شیطان و بر جان و بدن مرض کسالت و همت در خور و خواب و غفلت، آیا انسان به جایی می‌رسد و از عنایات حضرت محبوب نصیبی می‌برد؟!

جمال دل

آوردده‌اند که محنت زده‌ای در راهی می‌رفت، مخدّره‌ای بس با جمال پیشش آمد، چشمش بر کمال حسن او افتاد، دلش صید آن جمال گشت، بر پی آن مخدّره می‌رفت، چون آن مخدّره به در سرای خود رسید، التفاتی کرد، آن محنت زده را دید بر پی

وی، گفت: مقصود چیست؟ گفت: سلطان جمال تو بر نهادِ ضعیفم سلطنت رانده است و در کمند قهر خویش آورده است، با توام دعوی عشق‌بازی

(1) - جامع الاسرار و منبع الأنوار: 205؛ نقد النقود: 676؛ قرة العیون، ماده (نور)؛ کلمات مکنونه: 35.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 95

است و این دعوی نه مجازی است.

آن مخدّره را بر کسوت جمال، حلیّت عقل بر کمال بود، گفت: این مسئله تو را فردا جواب دهم و این اشکال تو حل کنم. روز دیگر آن ممتحن منتظر نشسته بود و دیده گشاده، تا جمال بر کمال مقصود کی آشکار گردد و واقعه او چون حل کند؟

آن مخدّره می آمد و از پی او پرستاری آینه در دست، گفت: ای پرستار! آن آینه فراری او دار تا به آن سر و روی، او را رسد که با ما عشق‌بازی کند و تمنای وصال ماش بود؟! «1» دل مشتاق جمال دل دیگر است و روحش روحی غیر از ارواح، مشتاق در سلطه عشق حق است، مشتاق عاشق عبادت و دوری از گناه است، عارف دلخسته یار و جان نثار محبوب است، اهل حال فرموده اند:

قُلُوبُ الْمُشْتَاقِينَ مُنَوَّرَةٌ بِنُورِ اللَّهِ فَإِذَا تَحَرَّكَ اشْتِيَاقُهُمْ أَضَاءَ النُّورُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَيَعْرِضُهُمُ اللَّهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ وَيَقُولُ: هَؤُلَاءِ الْمُبْتَاقُونَ إِلَيَّ، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي إِلَيْهِمْ أَشُوقُ «2».

دل‌های مشتاقان حق و حقیقت روشن به نور خداست، چون شوقشان به حرکت آید، بین آسمان و زمین نور بدرخشد. حضرت حق آنان را به ملائکه نشان می دهد و می فرماید: اینان مشتاق منند، شاهد باشید که من به آنان مشتاق ترم.

سیمای عارفان

یکی از تربیت شدگان این مکتب می گوید:

(1) - روح الارواح: 18.

(2) - روح الارواح: 22.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 96

در بعضی از سفرها به بزرگی برخوردیم که سیمایش به سیمای عارفان می ماند. با او همراه شده در عرض طریق بدو گفتیم: «كَيْفَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ؟» راه به سوی خدا چگونه است؟

گفت: «لَوْ عَرَفْتَ اللَّهَ لَعَرَفْتَ الطَّرِيقَ». اگر او را یافته بودی راه به سوی او را نیز آگاه می شدی.

پس گفت: ای مرد سالک! بگذار و دور کن از خود خلاف و اختلاف را.

گفتم: علما را چگونه خلاف و اختلافی خواهد بود؟ چه آنها مؤید از جانب حقند.

گفت: چنین است که می گویی الا فی التجرید التوحید.

بدو گفتم: معنای این جمله چیست؟

گفت: «فَقْدَانُ رُبُوبِيَّةٍ مَا سِوَاهُ لَوْجَدَانِهِ». با بودن او غیر را ندیدن.

که منظور از این جمله نفی هر معبود باطل و مقید بودن به طاعت و عبادت حق است.

بدو گفتم: «هَلْ يَكُونُ الْعَارِفُ مَسْرُوراً؟» آیا عارف را خوشحالی هست؟

جواب داد: عارف را با اتصال به خدا اندوه هست؟

گفتم: «أَلَيْسَ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ طَالَ هُمُهُ؟» نه این است که هرکس او را شناخت دچار اندوه همیشگی می گردد؟

گفت: «مَنْ عَرَفَ زَالَ هُمُهُ». هرکس او را شناخت اندوهش برای همیشه برطرف می شود که اهل معرفت را [لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ] «1».

گفتم: «هَلْ تُغَيِّرُ الدُّنْيَا قُلُوبَ الْعَارِفِينَ؟» آیا دنیا دل های عارفان را تغییر و تحوّل می دهد؟

(1) - بقره (2): 262.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 97

گفت: «هَلْ تُغَيِّرُ الْعُقْبَى قُلُوبَ الْعَارِفِينَ حَتَّى تُغَيِّرَهَا الدُّنْيَا؟» آیا آخرت دل آنان را حالی به حالی می کند تا چه رسد به دنیا؟!

گفتم: «أَلَيْسَ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ صَارَ مُسْتَوْحِشاً؟» کسی که خدا را شناخت آیا دچار وحشت نمی گردد؟

گفت: «مَعَادَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ الْعَارِفُ مُسْتَوْحِشاً». محال است عارف با شناختن معبود حقیقی دچار وحشت و ترس شود. «وَلَكِنْ يَكُونُ مُهَاجِراً مُتَجَرِّداً». اما عارف در عین تنهایی مسافر به سوی دوست است.

گفتم: «هَلْ يَتَأَسَّفُ الْعَارِفُ عَلَى شَيْءٍ غَيْرِ اللَّهِ؟» آیا عارف به چیزی غیر خدا تأسف می خورد؟

جواب داد: «هَلْ يَعْرِفُ الْعَارِفُ غَيْرَ اللَّهِ فَيَتَأَسَّفُ عَلَيْهِ؟» آیا عارف غیر خدا چیزی می شناسد تا بر او غصه بخورد؟

گفتم: «هَلْ يَشْتَأِقُ الْعَارِفُ إِلَى رَبِّهِ؟» آیا عارف مشتاق به حضرت رب است؟

گفت: «هَلْ يَكُونُ الْعَارِفُ غَائِباً طَرَفَهُ حَتَّى يَشْتَأِقَ إِلَيْهِ؟» آیا عارف يك چشم به هم زدن از او غائب است تا مشتاق او باشد؟!

گفتم: «مَا اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ؟» اسم اعظم خدا چیست؟

گفت: «أَنْ تَقُولَ اللَّهَ وَأَنْتَ مُهَابَةٌ». آن است که بگویی الله و از او در دلت دارای مهابت شوی.

گفتم: «كَثِيراً مَا أَقُولُ وَلَا تُدَاخِلُنِي الْمُهَيْبَةُ». زیاد خدا می گویم ولی در دلم مهابت پیدا نمی شود.

گفت: «لَا تَنْكَ تَقُولُ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ لَا مِنْ حَيْثُ هُوَ». برای آن که نامش را آن چنان که هستی می گویی نه آن چنان که هست.

گفتم: ای بزرگ! دیگر بار مرا موعظتی فرمای، از گفته های تو پند بگیری.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 98

گفت: کفایت است از برای موعظت و نصیحت تغییراتی که در روزگار می بینی، نیک بنگر و آن را به جهت خود پندی بزرگ دان «1».

خوف و محبت نزد عارفان

یکی از سالکان راه و حقیقت جوی دل آگاه می گوید:

وقتی صفت یکی از بزرگان را که ساکن یمن بود شنیدم که به افتادگی و فروتنی موصوف و به عقل و حکمت و فضل معروف، در ظاهر متلبس به لباس اهل جهاد، در باطن از اهل سیر و صلاح و سداد.

چون زمان حج نزدیک شد و از اعمال و عبادات آن سال فراغتی حاصل گشت، قاصد دیدار او شدم تا کلام او را شنیده و مواعظ او را اصغا نموده که فایده‌ای حاصل نمایم.

چون جماعتی از قصد من آگاهی پیدا نمودند، مرا همراهی کردند و در میان آن جماعت جوانی بود که سیمای صالحان داشت و منظر خائفان، روی بود او را زرد بدون امراض جسمانی و چشمی سرخ و پر آب بی علّت دمعه و رمد، پیوسته دوست خلوت بود و انیس تنهایی، از حالتش چنان ظاهر بود که او را در همان نزدیکی مصیبتی روی داده. پس نزدیک وی رفته کلمات محبت آمیز گفتم که با من موافقت نماید و مرافقت جوید، قبول ننمود و از آن حالت او را هرچند ملامت نمودم و به صبر ترغیب کردم سودی نبخشید و هر لحظه سیلاب اشک از دیده جاری می ساخت و لسان حالش به اشعاری مترنم بود که مضمونش این است:

ای کسانی که مرا ملامت می کنید! بدانید که از عشق او هرگز دست برنداشته

(1) - نامه دانشوران: 18 / 9.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 99

و تسلی نخواهم یافت، چگونه خود را تسلی دهم که هر لحظه اندوه من رو به ازدیاد است و عظمت در این راه مبدل به خواری شده؟ می‌گویند: استخوان‌های آدمی خواهد پوسید و من می‌گویم: که اگر استخوان‌هام در وسط گور پیوسند دوستی تو از دل زائل نخواهد شد، دل من از زمان‌های پیش شراب محبت تو می‌نوشید، حتی در ایام صباوت و کودکی.

در سرم شورشی و غوغایی است

در سرم فتنه‌ای و سودایی است

در دلم غارتی و یغمایی است

هر دم از ترك چشم غمّازی

دل زجا رفتن من از جایی است

پس این پرده دلربایی هست

که به هر گوشه مست و شیدایی است

ساقی هست زیر پرده غیب

کز برون مستی و هی‌هایی است

در درون هست خمر و خمّاری

در دل هر کسی تمنّایی است «1»

از تو ای آرزوی دل شدگان

بدین حال و حالت، آن جوان همراه می‌آمد تا بدان شهر از یمن که مقصود ما بود رسیدیم.

آن کس را که طالب دیدارش بودیم از مأوای او پرسیده، به در خانه‌اش رفتیم. در بکوفتیم، فی الحال یکی در باز کرد، مانند کسی بود که گویی اهل قبور است، ما را به درون خانه دعوت کرد. آن جوان بر همه سبقت نموده سلام کرد و با او مصافحه نمود. وی جواب سلام داد و با او با نحو دیگری مکالمه کرد و بشارت داد به زبان حال او را به امری که گویا نسبت به او روی خواهد داد.

پس آن جوان سبقت در کلام کرده بدو گفت: ای سید من! خدای تعالی شما و امثال شما را پزشك بیماری‌های دل و معالجه‌کننده دردهای گناه قرار داده، مرا

در محلی زخمی است که گوشت و پوست آن محل را خورده و دردی است در تن که جایگیر و مزمن شده، این دردی که از من شناختی به پاره‌ای از مراهم محبت و داروی توجه آن را علاج کن.

آن بزرگ به وی گفت: بپرس آنچه را می‌خواهی از علاج این مرض تا من جواب آن را يك يك به تو باز گویم.

پرسید: «ما عَلَامَةُ الْخَوْفِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى». نشانه ترس از خدا چیست؟

جواب داد: «أَنْ يُؤْمِنَكَ خَوْفُ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ كُلِّ خَوْفٍ عَنْ غَيْرِ خَوْفِهِ». این که تو را از هر ترسی جز ترس از مقام خودش ایمنی دهد.

چون این بیان از آن بزرگ شنید، در حالش تغیر کلی پدید آمد، نعره‌ای زد و بیهوش بیفتاد، پس از ساعتی به هوش آمد، از آن عارف پرسید: چگونه در دل بنده خوف پروردگار پدید آید؟

گفت: چون انسان از عوالم دیگر پای بدین عالم نهد، از هیچ راه تندرستی نخواهد داشت، به منزله علیل و سقیم خواهد بود و علیل دفع علت را به ناچار با غذا خوردن کند و بر کراهت دارو صبر نماید از خوف گزیدن فنا بر بقا.

چون این الفاظ از شیخ بشنید، چنان فریادی کشید که جالسین مجلس را گمان این شد که روح از بدنش مفارقت نمود، پس از لحظه‌ای سر برداشت پرسید:

«ما عَلَامَةُ الْمَحَبَّةِ لِلَّهِ تَعَالَى؟» علامت عشق به خدا چیست؟

گفت: «يَا حَبِيبِي إِنَّ دَرَجَةَ الْمَحَبَّةِ لِلَّهِ رَفِيعَةٌ». ای دوست جانی، مقام دوستی با خدا بس بلند است.

آن‌گاه از شیخ تمنا کرد آنچه را گفتم برای من توضیح بده گفت:

«يَا حَبِيبِي إِنَّ الْمَحِبِّينَ لِلَّهِ تَعَالَى شَقَّ لَهُمْ عَنْ قُلُوبِهِمْ فَأَبْصَرُوا بِنُورِ الْقُلُوبِ إِلَى جَلَالِ عَظَمَةِ إِلَهِ الْمَحْبُوبِ، فَصَارَتْ أَرْوَاحُهُمْ رُوحَانِيَّةً، وَقُلُوبُهُمْ حُجْبِيَّةً، وَعُقُولُهُمْ سَمَاقِيَّةً»

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 101

تَشْرَحُ بَيْنَ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ الْكَرَامِ، وَتُشَاهِدُ تِلْكَ الْأُمُورَ بِالْيَقِينِ وَالْعَيَانِ فَعَبْدُوهُ بِمَبْلَغِ اسْتَطَاعَتِهِمْ لَهُ طَمَعاً فِي جَنَّتِهِ وَلَا خَوْفاً مِنْ نَارِهِ».

قلوب دوستان حق می شکافد، قدر و بزرگی و عظمت آن محبوب را به روشنایی دل می گیرند، جان هایشان صافی شده و دل آنان پرده دار عظمت حق گردد و عقل هایشان آسمانی شود، در میان صفوف ملائکه بزرگوار می روند و هرچه خواهند به یقین و عیان مشاهده کنند، در حدّ طاقت بندگی کنند و بندگی آنان خالص برای خدا باشد، نه به طمع بهشت و نه به خاطر ترس از جهنّم.

جوان چون این حقایق بشنید فریادی زد و گریه راه گلویش را گرفت و سپس بیفتاد. چون نیک بدیدند، از دنیا رفته بود. آن بزرگ سر آن عاشق جان باخته را به زانو گرفته رویش را بوسه داد و گفت: این است حال اهل ترس و این است مرتبه عاشقان و دوستداران «1».

به قول عارف وارسته و عاشق دل داده، فیض بزرگوار:

خوشا آن دل که مأوی تو باشد بلند آن سر که در پای تو باشد

فرو ناید به ملک هر دو عالم هر آن دل را که سودای تو باشد

سرا پای دلم شیدای آن است که شیدای سراپای تو باشد

غبار دل به آب دیده شویم کنم پاکیزه تا جای تو باشد

خوش آن شوریده شیدای بیدل که مدهوش تماشای تو باشد

دلم با غیر تو کی گیرد آرام مگر مستی که شیدای تو باشد

نمی خواهد دلم گلگشت صحرا مگر گلگشت صحرای تو باشد

خوشی در عالم امکان ندیدم مگر در قاف عنقای تو باشد

زهجرات به جان آمد دل فیض وصالش ده اگر رأی تو باشد «2»

گفتاری از عارفان

عاشق سالک و عارف الهی می گوید:

وقتی در یکی از ممالك گذارم افتاد. طبیی را که آثار دانش و آیات بینش از او ظاهر و هویدا بود در کوی دیدم به
معالجت مشغول است.

جمعی کثیر از مرد و زن بر گرد او نشسته اند و منتظر گرفتن نسخه برای علاج دردند.

من نیز در گوشه ای نشستم. چون از دستورالعمل بیماران خلاصی یافت روی به من کرده و گفت:

اگر تو را نیز مطلبی هستی بگوی.

گفتم: سالهاست به مرضی مبتلا هستم، اگر توانی آن را معالجت نمای.

گفت: آن کدام است؟

گفتم: مرض گناه، اگر از برای آن دواپی داری از برای من بیان کن.

طیب لحظه ای سر به زیر افکند، پس قلم برداشت و گفت: از برای تو نسخه ای بنویسم آن را نیکو فهم نمای و بدان
عمل کن.

آن گاه قلم و کاغذ برداشت و این کلمات نوشت:

ریشه های فقر را برگیر، با برگ های صبر و هلیله فروتنی و بلیله افتادگی و روغن گل بنفشه ترس، با گل خطمی دوست و
تمر هندی قرار، با گل سرخ راستی، چون این دواها را به میزان خود گرفتی، محل آن را در دیگ دانش قرار ده و آب بردباری
و حقیقت به روی آن بریز و آتش آرزومندی زیر آن دیگ برافروز و سوزندگی بر آن بیفزای و آن را با ستام خشنودی
حرکت ده و سمفونیای زاری و بازگشت بر آن اضافه کن و به روی آن مقل طاعت بریز، سپس در عمل بکوش و آن
شریت را در

(2) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 103

دكان خلوت بنوش، پس از نوشیدن تلخی دهان را با آب وفا مضمضه کن و نیکو کن مزه دهان خود را به مسواک ترس و گرسنگی، سپس به جهت آن که قی عارض نگردد، سیب قناعت را بیوی و لبهای خود را به دستمال بازگشت از غیر خدا پاک نمای، پس این شرکت که از ترکیب آن دواها ساخته شد، گناهان را برد و تو را به خدای بزرگ و دانای رازها نزدیک می کند «1».

چون این کلمات را از آن طیب دانشمند شنیدم، تغییر کَلّی در حالت من پدید گشت و من نیز قلم برداشته این کلمات را برای وی نگاشتم:

خداوند را بندگانی است که درختان گناه را در دیده می نشانند و آن‌ها را به آب توبه بازگشت سیراب می کنند، بار آن‌ها اندوه و پشیمانی است، میوه آن را بی جنون می چینند و بلاد و بلاهت را بر خود بسته، بی آن که درماندگی در کردار یا گنگی در گفتار آن‌ها باشد، این گروه از دانشمندان و معرفت دار به خدا و رسول، از جام پاک وحدت می نوشند و بر درازی بلا توانایی پیدا می کنند، دل‌های آن‌ها در عالم ملکوت سرگشته و ترسان می شود و بین پرده‌های جبروت خیالاتشان حرکت می کند.

پناه می برند به سایه برگ‌های پشیمانی و مطالعه می کنند کتاب گناهان خود را و روح آنان دمساز شکیبایی و ترس می گردد، تا وقتی که به اعلا درجه زهد برسند و هم‌آغوش با نردبان ورع شوند.

شکنجه و تلخی ترك دنیا را به خود می خزند و آن‌گاه به ریسمان رهایی پیروز گردند و به گوشه آسایش و تندرستی می‌رسند، روحشان به بلندی‌ها رسد، تا وقتی که به باغ‌های فراخی و آسودگی اقامت کنند، فرو روند در دریای حیات الهی

(1) - مستدرک الوسائل: 12/ 171 حدیث 13803، روایتی به همین مضمون از «عمّار یاسر» از قول امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 104

و محکم سازند خندق‌های شکیبایی و بگذارند از پل‌های نهرهای بزرگ هواهای نفسانی، آن‌گاه که منزل کنند به سرچشمه بادبان‌های آن کشتی‌های مراد و حرکت کنند در دریای بهبودی، تا وقتی که برسند به سواحل آسایش و معدن و محلّ بزرگی و جلالت.

یافعی می‌گوید: من نیز نثرّاً و نظماً در این معانی چیزی نگاشته‌ام که قسمتی از آن بدین شرح است:

چون از جانب حق به عباد، امور معنوی و ترقّیات روحی و عنایات و الطاف خاصه برسد، از خود آنچه غیر اوست دور کنند و به طرف مقامات پیوستگی سفر کرده و با کرامت و زهد و تقوا یاری جویند، تقوایی که گویا اجزائش به آب پاکی و یگانگی و پسندیدگی خمیر شده، اسب‌هایشان در باغ ریاضت در حرکتند و پنهان می‌نماید.

توسن سرکش نفس را آن چنان لجام می‌زنند که به غیر صاحب خود نتواند به جایی بنگرد و آن‌ها را به تازیانه ترس بازدارند و به اسباب آرزومندی حرکت دهند و آن‌ها را به منتهای آرزومندی که رسیدن به حق است، در پهنه سختی و رنج برانند، تا آن‌گاه که به جای پاکیزه با عظمتی برسند و دست یابند به مراتب عالی باز نیت‌های سپیدی و عرایس انوار در باغات خوشی و معارف اسرار.

این راهی که طی می‌کنند پر است از لشکرهای آرزوهای نفسانی، ولی اینان بازدارند آن لشکرها را از هجوم به خود و بکشند نفوس آرزوها را به شمشیرهای خلاف نفس و بزنند سواران طبع سرکش را به نیزه‌های ترك عادات گذشته و پاکیزه کنند به آب دیده ناپاکی گناهان خود را و بدی‌ها و سایر برنامه‌های زشت را، تا بی‌عیب شود عبادت آن‌ها و نیاز آنان فقط نیاز به پاکیزگی جان و نماز شود، از دردهای دوستی غلط دل آنان علاج شود، درخت‌های بدی طبع را به آتش اندوه

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 105

دل غمین بسوزانند و با گلاب اوراد و اذکار خود را خوشبو نمایند و به نام خدا مردگان خود را زنده کنند «1».

دوری و نزدیکی عارفان

عارفی وارسته گفت:

جوان عربی را در طواف کعبه با تنی نزار و زرد و ضعیف دیدم که گویی استخوان‌هایش را گذاخته بود. نزدیک رفتم و به او گفتم: گمانم این است که تو محبّی و از محبّت بدین‌سان سوخته‌ای. گفت: آری. گفتم: محبوب به تو نزدیک است یا

دور؟ گفت: نزدیک، گفتم: مخالف است یا موافق؟ گفت: موافق و مهربان. گفتم: «سبحان الله!» محبوب به تو نزدیک و موافق و مهربان و تو بدین سان زار و نحیف؟ گفت:

ای بطل! مگر تو ندانسته‌ای که آتش قربت و موافقت بسی سوزنده‌تر از آتش دوری و مخالفت است؟ چه، در قرب او بیم فراق است و زوال و در بُعد او امید وصال. مرا از گفته وی تغییر حالت پدید گشت.

این حکایت می‌خواهد بگوید: انسان ممکن است بعد از رسیدن به مقامات الهیه، خدای ناخواسته دچار غرور و عجب شود و به سرایشی سقوط افتد و آنچه را به دست آورده از دست بدهد!!

یقین بندگان

عاشق وارسته‌ای می‌گوید:

(1) - نامه دانشوران: 28 / 9.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 106

یکی از بندگان حق که در سواحل شام به عبادت مشغول بود شنیدم که این سخنان را می‌گفت:

خداوند بزرگ را بندگانی است که با کمک نور او، نسبت به حضرت او به شناختی رسیده‌اند که از آن شناخت تعبیر به یقین می‌کنند، دامن همت به کمر زده به خاطر این که قصد او دارند به امید آن که نظر محبتی به آنان افکند، اندوه و سختی را به هر صورت که باشد تحمل کنند، روزگار خود را در غم او می‌گذرانند، با بسیاری غم و اندوه در آرامش و آسودگی‌اند، دنیا را به چشم محبت نمی‌بینند، توشه و بهره آنان از دنیا هم چون توشه مسافر است.

از آزمایش‌ها در ترسند، ولی به سوی آن در شتابند، امید نجات از مهالك را دارند و لحظه‌ای از زاری و تضرع آسوده نیستند.

زهر چه غیر یار استغفر الله

زود مستعار استغفر الله

دمی کان بگذرد بی‌یاد رویش

از آن دم بی‌شمار استغفر الله

زبان کان تر به ذکر دوست نبود	زشرش الحذار استغفر الله
سرآمد عمر و يك ساعت زغفلت	نگشتم هوشیار استغفر الله
جوانی رفت و پیری هم سرآمد	نکردم هیچ کار استغفر الله
نکردم يك سجودی در همه عمر	که آید آن به کار استغفر الله
خطا بود آنچه گفتم آنچه کردم	از آنها الفرار استغفر الله
زکردار بدم صد بار توبه	زگفتارم هزار استغفر الله
شدم دور از دیار یار ای فیض	من مهجور زار استغفر الله»1«

خون‌های خود را برای خشنودی مولای خود نثار می‌کنند، همیشه آخرت را در

(1) - فیض کاشانی.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 107

پیش نظر دارند، آنچه را باید بشنوند، به گوش دل می‌شنوند، چون آنان را بینی گویی لب بسته و پژمرده حالت‌اند، درونشان از غم عشق دوست مجروح است، دل‌هاشان محزون و بدن‌هاشان لاغر است و دیده آنان گریان، در امور دنیوی چنان سبک‌بالند که احتیاج به همراه و کمک ندارند، از دنیا به مواد لازم قناعت کرده و از لباس به پوشاکی کهنه و ساده، سکونتشان در محلات خراب و بی‌اهل است، از منازل دنیایی درگیرند و تنهایی را از معاشرت با مردم که باعث قطع رابطه انسان با حقّند گریزانند.

شب را به کاردهای بیداری می‌کشند و اعضای شب را به خنجر رنج در عبادت جدا می‌کنند، اندرونشان از تَهجد در درازی شب مجروح است، از بی‌خوابی سرشان گردآلود است، با کوشش و زاری در پیوندند و به هنگام انتقال از دنیا به آخرت تند روند «1».

عارف کیست؟

از عارف بیدار و عاشق دلدادهای پرسیدند: عارف کیست و حال او چیست؟

گفت: عارف مردی باشد از ایشان و جدا از ایشان و هر ساعت خاشع‌تر بود؛ زیرا به هر ساعت نزدیک‌تر بود و نیز عارف لازم یک حال نبود که از عالم غیب هر ساعت حالتی دیگر بر وی فرود آید تا صاحب حالات بود نه صاحب حالت و نیز ادب عارف برتر از همه ادب‌ها بود؛ زیرا که او را معرفت مؤدب است و معرفت بر سه بود: یکی معرفت توحید و این معرفت عامه مؤمنان است، دوم معرفت حجج و بیان و این قسم معرفت حکما و علماست، سیم معرفت صفات وحدانیت و این

(1) - نامه دانشوران: 49/9.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 108

قسم مخصوص به اهل ولایت است و آنان جماعتی هستند که به دل‌های صافی خود مشاهد حقّند و پروردگار آنچه را بر علمیان پوشیده است بر آنان ظاهر می‌گرداند.

از آن عاشق دلداده، مناجاتی نقل کرده‌اند که انس این طایفه را با محبوب واقعی نشان می‌دهد.

نوشته‌اند: هرگاه آماده برای نماز می‌شد، سخت می‌گریست و می‌گفت: الهی! به کدام قدم به درگاه تو آمی و به کدام دیده به قبله تو نگرم و به کدام زبان با حضرت تو راز گویم؟ الهی! از بی‌سرمایگی، سرمایه ساختم و به درگاه تو آمدم. الهی! تو دانی و فضل و کرم رحمت خود. الهی! اگر امروز ما را اندوهی پیش آید با حضرت تو گوئیم، اگر فردا اندوهی از تو رسد با که گوئیم؟

الهی! ما را به ذلّ حجاب محبوب مگردان و غشاوه غفلت از بصر بصیرت ما بگردان. الهی! اگر از کرم خود بیمارزم زهی امید و آرزومندی و اگر عقوبت و عذابم نمایی با موی سپید زهی مستمندی. الهی! مرا روی نیاز به بخشش توسل و چشم

امید به رحمت تو. الهی! اگر گویم مرا در زمره نیکان محسوب دار هرچه می بینم جز بدی نکرده‌ام و جز طریق خطا نسپرده‌ام. الهی! از کرم خود مرا حفظ کن تا به گرد نافرمانی و خلاف نگردم. الهی! به درگاه تو آمده‌ام و از کرم تو نومید نخواهم رفت «1».

از خودی ای خدا نجاتم ده	زین محیط بلا نجاتم ده
یک دم از من مرا رهایی بخش	از غم ما سوا نجاتم ده
دل من از وحشت جهان بگرفت	زین دیار فنا نجاتم ده

(1) - نامه دانشوران: 67/9.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 109

نفس اماره قصد من دارد	زین دم ازدها نجاتم ده
داد خاکسترم به باد هوس	از بالای هوی نجاتم ده
صحبت عامه سوخت جانم را	ز آتش بی ضیا نجاتم ده «1»

اول مقام از معرفت آن است که بنده را یقینی دهند اندر سر وی که اندام‌هایش بدان یقین بیارند و توکلی دهند او را اندر جوارح که بدان توکل اندر دنیا سلامت یابد و حیرتی بدهندش اندر دل که بدان حیرت اندر آخرت رستگاری یابد، یعنی اضطراب کردن اندر طلب از ضعف یقین است، چون بنده را یقین شود که مقدر به طلب کردن و ناکردن من بیش تر و کم تر نگردد، از شغل سر و اضطراب جوارح فارغ گردد چنان که مصطفی صلوات الله علیه وآله فرمود:

وَأَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئِكَ وَأَنَّ مَا أَخْطَاكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبِكَ «2».

آنچه باید به تو برسد، هرگز از رسیدن به تو باز نماند و هرچه مقدر تو نیست هرگز به تو نرسد.

گریزی نیست از کوی تو ای دوست چه سان برگردم از کوی تو ای دوست

فرب چشم جادوی تو ای دوست	مرا در حلقه زلف تو افکند
مشام جانم از بوی تو ای دوست	فشاندی زلف مشکین را و پر شد
نمی رنجم من از خوی تو ای دوست	بکن چندان که خواهی جور بر من
نمی بیند بجز روی تو ای دوست	غبار از هر دو عالم چشم پوشید

عارف آن باشد که همه کوشش های خویش کار بندد اندر طاعت و گذاردن حقوق های خداوند تعالی و به حقیقت بشناسد که از خدای تعالی به وی چه آمده

(1) - فیض کاشانی.

(2) - بحار الأنوار: 2 / 154، باب 20، حدیث 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 110

است و بازگشتن وی از همه چیز به خدای تعالی درست برگردد، یعنی هرچند معرفت با کمال تر باشد ظاهر وی به خدمت با نشاط تر باشد و آنچه به وی آمده است از خدای تعالی یا امر باشد یا منت، پس امر خداوند را بداند و بداند جز

گزاردن شکر منت روی نیست. و بازگشتن به حق تعالی بر دو معنی باشد: یا اندر محنت باشد به صبر و به مولا بازگردد، یا اندر نعمت باشد به شکر و به خداوند تعالی بازگردد.

مراحل عبادت عارفان

تنها حقیقتی که محور برنامه‌های درونی و برونی عارفان است خداست، آنان که او را به واقعیت شناخته‌اند حاضر نیستند لحظه‌ای از او غافل به مانند و جرأت کم‌ترین مخالفتی با حضرت او ندارند.

شریعت و طریقت و حقیقت آنان فقط و فقط در بندگی خالصانه او خلاصه می‌شود و بس.

آنان فقط دنبال این هستند که در تمام شؤون حیات خشنودی جناب او را به دست آورند و برای به دست آوردن رضایت راهی جز اطاعت از حضرتش و عبادت برای او نمی‌بینند.

آنها با معرفتی که نسبت به او دارند، به این نتیجه رسیده‌اند که مؤثری در عالم جز او نیست و حقیقتی غیر او در دار هستی وجود ندارد. از این جهت عبادات آنان همراه با نتیجه و محصول است.

مسئله نتیجه و محصول عبادت خالصانه و عارفانه را شهید مطهری رضوان الله علیه این چنین توضیح می‌دهد:

اساساً هر موجودی که قدمی در راه کمال مقدر خویش پیش رود و مرحله‌ای از

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 111

مراحل کمالات خود را طی کند، راه قرب به حق را می‌پیماید.

انسان نیز یکی از موجودات عالم است و راه کمالش تنها این نیست که امروز تمدن نامیده می‌شود، یعنی يك سلسله علوم و فنون که برای بهبود این زندگی مؤثر و مفید است و تنها این نیست که در يك سلسله آداب و مراسم که لازمه بهتر زیستن اجتماعی است پیشرفت حاصل کند. اگر انسان را تنها در این سطح در نظر بگیریم مطلب همین است، ولی انسان راهی و بُعدی دیگر دارد که از طریق تهذیب نفس و با آشنایی آخرین هدف یعنی ذات اقدس احدیت حاصل می‌گردد.

ما را ز ما مگیر به وقت قیام ما

یا رب بریز شهد عبادت به کام ما

تکبیر چون کنیم مجال سوی مده	در دیده بصیرت والا مقام ما
ابلیس را به بسمله بسمل کن و بریز	ز امّ الكتاب جام طهوری به کام ما
وقت رکوع مستی ما را زیاده کن	در سجده ساز ذروه اعلا مقام ما
وقت قنوت ذره‌ای از ما به ما ممان	خود گوی و خود شنو ز لب ما پیام ما «1»

از عبودیت تا ربوبیت «2»

در بدو امر به نظر می‌رسد که تعبیر زنده‌ای است: از بندگی تا خدایی!! مگر

(1) - فیض کاشانی.

(2) - «العبودية جوهرة کنهها الربوبية» مصباح الشریعة.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 112

ممکن است بنده‌ای از مرز بندگی خارج گردد و پا در مرز خدایی بگذارد؟ «أَيُّ الثَّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْيَابِ» «1».

به قول عارف شبستری:

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد واللّه اعلم

راست است، ولی مقصود از ربوبیت خدایی نیست، ربوبیت یعنی خداوندگاری نه خدایی.

هر صاحب قدرتی خداوندگار آن چیزهایی است که تحت نفوذ و تصرف اوست.

جناب عبدالمطلب به ابرهه که به قصد خراب کردن کعبه آمده بود گفت: «إِنِّي رَبُّ الْإِبِلِ وَإِنَّ لِلْبَيْتِ رَبًّا» «2».

می دانیم که بشر طالب قدرت است، همواره در تلاش بوده و هست که راهی پیدا کند بر خود و بر جهان تسلط پیدا کند. فعلاً درباره این که چه راههایی را برای این هدف برگزیده و در آن راه کامیاب و یا ناکام شده است کاری نداریم.

در میان آن راهها يك راه است که وضع عجیبی دارد، از این نظر که انسان تنها وقتی از این راه استفاده می کند که چنان هدفی نداشته باشد، یعنی هدفش کسب قدرت و تسلط بر جهان نباشد، بلکه هدفش در نقطه مقابل این هدف باشد، یعنی هدفش تذلل، خضوع و فنا و نیستی از خود باشد. آن راه عجیب راه عبودیت است.

مراحل ربوبیت

کمال و قدرتی که در اثر عبودیت و اخلاص و پرستش واقعی نصیب بشر می گردد، منازل و مراحلی دارد.

اولین مرحله: الهام بخش و تسلط بخش انسان به نفس خویش است. به عبارت

(1) - خاك كجا رب الارباب كجا.

(2) - من صاحب شترانم و خانه صاحب خود را دارد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 113

دیگر کمترین نشانه قبولی عمل انسان نزد پروردگار این است که بینشی نافذ پیدا می کند، روشن و بینای خود می گردد:

[إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا] «1».

اگر [در همه امورتان] از خدا پروا کنید، برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد.

و نیز می فرماید:

[وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا] «2».

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه‌های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم.

دیگر این که آدمی به نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قاهر می‌گردد، اراده انسان در برابر خواهش‌های نفسانی و حیوانی نیرومند می‌گردد، آدمی حاکم وجود خویش می‌شود مدیریت لایقی نسبت به دایره وجود خودش کسب می‌کند. قرآن کریم درباره نماز می‌فرماید:

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ] «3».

یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می‌دارد.

و درباره روزه می‌فرماید:

(1) - انفال (8): 29.

(2) - عنکبوت (29): 69.

(3) - عنکبوت (29): 45.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 114

[كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ] «1».

ای اهل ایمان! روزه بر شما مقرر و لازم شده، همان گونه که بر پیشینیان شما مقرر و لازم شد، تا پرهیزکار شوید.

و درباره هر دو عبادت می‌فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ] «2».

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از صبر و نماز [در همه امور زندگی] یاری جوید.

در این مرحله از عبودیت آن چیزی که نصیب انسان می شود این است که خواهش ها و تمایلات نفسانی انسان مسخّر وی می گردد. به عبارت دیگر اولین اثر عبودیت، ربوبیت و ولایت بر نفس اماره است و در اثر این تسلط، صفا و روشنائی و روشن بینی نیز پیدا می شود.

مرحله دوم: تسلط و ولایت بر اندیشه های پراکنده، یعنی تسلط بر نیروی متخیله است. این قوه در اختیار ما نیست، بلکه ما در اختیار این قوه عجیب هستیم، و لهذا هرچه بخواهیم ذهن خود را در يك موضوع معین متمرکز کنیم که متوجه چیز دیگر نشود برای ما میسر نیست، بی اختیار قوه خیال ما را به این سو و آن سو می کشاند. مثلاً هرچه می خواهیم در نماز حضور قلب داشته باشیم، یعنی هرچه می خواهیم این شاگرد را بر سر کلاس نماز حاضر نگه داریم نمی توانیم، يك وقت متوجه می شویم که نماز به پایان رسیده و این شاگرد در سراسر این مدت غایب بوده.

(1) - بقره (2): 183.

(2) - بقره (2): 153.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 115

در حدیث آمده:

لِقَلْبِ ابْنِ آدَمَ أَشَدُّ إِثْقَالًا مِنْ الْقَدْرِ إِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ «1».

همانا قلب فرزند آدم از دیگ در حال جوشیدن بیش تر زیر و رو می شود.

ولی آیا انسان جبراً و اضطراراً محکوم است که همواره محکوم اندیشه باشد و این نیروی مرموز که مانند گنجشکی همواره از شاخی به شاخی می پرد حاکم مطلق وجود او باشد، یا این که محکومیت در برابر قوه متخیله از خامی و ناپختگی است و کاملان و اهل ولایت قادرند این نیروی خودسر را مطیع خود گردانند؟

شق دوم صحیح است، یکی از وظایف بشر تسلط بر هوسبازی خیال است، وگرنه این قوه شیطان صفت بحالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی دهد.

برای کسب این پیروزی هیچ چیزی مانند عبادت که اساسش توجّه به خداست نمی باشد. ریاضت کشان از راه های دیگر وارد می شوند، ولی اسلام از راه عبادت بدون این که نیازی به آن کارهای ناروا باشد این نتیجه را تأمین می کند. توجّه دل به خدا و تذکر این که در برابر ربّ الارباب و خالق و مدبّر کل قرار گرفته است، زمینه تجمّع خاطر و تمرکز ذهن را فراهم می کند.

ابن سینا در نمط نهم «اشارات» پس از تشریح عبادات عوامانه که تنها برای مزد است و ارزش زیادی ندارد، به عبادت های مقرون به معرفت می پردازد و می گوید:

بندگی از نظر عارف و اهل معرفت، ورزش همت ها و قوای همیه و خیالیه است که در اثر تکرار و عادت دادن به حضور در محضر حق، همواره آنها را از توجّه به مسائل مربوط به طبیعت و ماده به سوی تصوّرات ملکوتی بکشاند و در نتیجه این قوا تسلیم سرّ ضمیر و فطرت خداجویی انسان گردند و مطیع او شوند، به حدّی که

(1) - مسند احمد: 4/6.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 116

هر وقت اراده کند که در پی جلب جلوه حق برآید، این قوا در جهت خلاف فعالیت نکنند و کشمکش درونی میان دو میل علوی و سفلی ایجاد نشود و سرّ باطن بدون مزاحمت این ها از باطن کسب اشراق نماید «1».

مرحله سوّم: روح در مراحل قوّت و قدرت و ربوبیت و ولایت خود به مرحله ای می رسد که در بسیاری از چیزها از بدن بی نیاز می گردد، در حالی که بدن صددرصد نیازمند به روح است.

مرحله چهارم: خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و اراده شخص درمی آید به طوری که در حوزه بدن خود شخص اعمال خارق العاده سر می زند. این مطلب دامنه بحث زیادی دارد، حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

ما ضَعُفَ بَدَنٌ عَمَّا قَوَّيْتُ عَلَيْهِ النَّيَّةُ «2».

آنچه که همت و اراده نفس در آن نیرومند گردد و جداً مورد توجّه نفس واقع شود بدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی دهد.

مرحله پنجم: بالاترین مراحل است، این است که حتی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ اراده انسان قرار می گیرد و مطیع انسان می شود. معجزات و کرامات انبیا و اولیای حق از این مقوله است.

معجزه بدان جهت صورت می گیرد که به صاحب آن از طرف خداوند نوعی قدرت و اراده داده شده که می تواند به اذن و امر پروردگار در کائنات تصرف کند، عصایی را ازدها نماید، کوری را بینا سازد، حتی مرده ای را زنده کند، از نمان آگاه

(1) - اشارات، نمط نهم.

(2) - من لا یحضره الفقیه: 4/ 400، حدیث 5859؛ وسائل الشیعة: 1/ 53، باب استحباب نية الخیر..، حدیث 106.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 117

سازد. این قدرت و آگاهی برای او تنها از طریق پیمودن صراط قرب و نزدیک شدن به کانون هستی پیدا می شود و ولایت و تصرف جز این چیزی نیست.

همه این مراحل نتیجه قرب به خداست و قرب به حق یک حقیقت واقعی است نه یک تعبیر مجازی و اعتباری.

عبادت موجب تقرب و تقرب موجب محبوبیت نزد خداست، یعنی با عبادت انسان نزدیک به خدا می شود و در اثر این نزدیکی قابلیت عنایت خاص می یابد و در اثر آن عنایت ها گوش و چشم و زبان و دست او حقانی می گردد، با قدرت الهی می شنود و می بیند و می گوید و حمله می کند، دعایش مستجاب و خواسته اش برآورده می گردد.

طبق بینش مذهب تشیع، عبودیت یگانه وسیله وصول به مقامات انسانی است و طی طریق عبودیت به صورت کامل و تمام، جز با عنایت معنوی و قافله سالاری انسان کامل که ولی و حجت خداست میسر نیست «1».

بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ «2».

اسلام بر پنج پایه بنا شده: نماز، زکات، روزه، حج، رهبری انسان کامل و حجت خدا و چیزی به اهمیت رهبری معصوم و انسان کامل نیست.

آری، نفس و قوای آن با عبادت خالصانه، آن هم تحت سرپرستی انسان کامل، در اختیار حق قرار می گیرد و از این طریق انسان تبدیل به يك موجود الهی و با کرامت می گردد.

(1) - خلافت و ولایت: 381 چاپ اول.

(2) - وسائل الشیعة: 4 / 1.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 118

من در این قسمت لازم می بینم بحثی کوتاه از آیات و روایات و کتابهای قابل توجه اخلاقی و عرفانی و تربیتی درباره نفس به محضر عزیزان تقدیم کنم، باشد که دری دیگر از معرفت و بینش به روی ما باز شود.

نفس و هفت مرحله آن

مسئله نفس در مباحث عرفانی از مباحث محوری است، چرا که عرفان در تمام مسائلی که مطرح می کند تزکیه و تصفیه نفس را مورد توجه قرار می دهد.

کسی که نفس سرکش را رام نکرده و غرایز و شهواتش را با برنامه های الهی مقید ننموده و از خود نگذشته و روی دل به جانب قبله حقیقی نکرده، نمی تواند عارف باشد.

تهدیب و تزکیه نفس از اهداف عمده و اساسی انبیای الهی بود.

تمام بدبختی هایی که در دوره حیات گریبانگیر بشر بود، علت و منشأی جز هوای نفس نداشته.

از صاحب نفس شریره نمی توان توقع خیر داشت و اگر خیری هم از او صادر شود به دایره حبط کشیده می شود.

نفس مهذب و تزکیه شده در آخرت آراسته به چهار سرمایه عظیم و ابدی می شود:

1- علم بدون جهل،

2- ثروت بدون فقر،

3- عزت بی ذلت،

4- حیات بی موت.

آراستگی نفس به این چهار برنامه آخرتی از ماده فلاح که در قرآن جهت تزکیه

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 119

نفس به کار رفته استفاده می شود، چنان که راغب اصفهانی در «المفردات» متذکر شده است.

[و نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا] «1».

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،* پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.* بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد.

از اهم وظایف انسان که باید گفت: در رأس وظایف است، مخالفت با خواسته های غیر مشروع نفس است که در آثار اسلامی از این مخالفت تعبیر به جهاد اکبر شده.

عاشقان حق و ارادتمندان یار و سالکان طریق عشق، تا زنده بودند از شرّ نفس در وحشت بودند، تا جایی که بزرگمردی مانند رسول اسلام صلی الله علیه و آله در دعاهاى خود به پیشگاه محبوب عرضه می داشت:

نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا «2».

پناه می برم به خدا از بدیهای نفس خودمان.

راستی در صورت آلوده بودن نفس به رذایل و اسیر بودن به دست انواع گناهان می توان دعوی محبت حضرت او را اعلام داشت؟! می توان خود را بنده و مؤمن به او معرفی کرد؟!!

عارفان عاشق برای نفس هفت منزل شمرده اند که باید برای رسیدن به مقصود، به درجه نهمی آن که حالت مرضیه بودن است رسید.

(2) - المبسوط: 4 / 195.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 120

1- نفس اماره

در این مرحله - چنان که در سوره یوسف آیه 53 بدان اشارت رفته - نفس حیوانی در زندگی انسان غلبه کامل و سلطه شدید دارد. با بودن حالت اماره بالسوء، نفس ناطقه به هیچ وجه نمی تواند رخساره ملکوتی خود را تجلی دهد. در این گونه مردم جز آثار حیوانیت و بهمیت سر نمی زند. همه کارها و حرکات و سکنتات انسان در این مرتبه نشانی از طبیعت حیوانی است و نفس او همیشه به شرارت و بدی امر می کند.

انسان آلوده به گناه باید بداند هنوز دچار نفس اماره است و تغذیه نفس با گناه همراه با خسارت ابدی است.

انسان در این مرتبه پایین، فرق زیادی با حیوان ندارد و بلکه در پاره ای خصوصیات از حیوان پست تر است.

این نفس اماره خطرناک امروزه در اکثریت مردم روی زمین و حتی در میان ملل متمدن که غرق هوسرانی و ماده پرستی هستند نفوذ و غلبه دارد.

انسان سالک در این مرحله بیش تر با غلبه کردن به قوه های حیوانی و مادی جسم سر و کار دارد و باید آنها را براساس قواعد الهی رام کند.

2- نفس لّوامه

در این مرحله که آیه دوم سوره قیامت به آن اشاره دارد، قوای عقلی کم کم شروع به نشو و نما می کند و انسان بیدار شده، میان کارهای نیک و بد تمیز می دهد و يك حس درونی در دل او پیدا می شود که او را از ارتکاب بدی می ترساند، ولی این امر درونی هنوز ضعیف است و تأثیر سنگینی ندارد، آنچه هست این است که پس از

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 121

ارتکاب هرکار بدی يك نوع پشیمانی حاصل می شود.

ولی آنهایی که مراقب نفس خود هستند و سبب حقیقی بی‌قراری دل خود را می‌فهمند، شروع به مذمت کردن نفس می‌کنند.

این تویخ و ملامت از نفس حیوانی سر نمی‌زند بلکه صدای نفس ناطقه و یا روح ملکوتی است که انسان را دعوت به کسب فضیلت می‌نماید.

این که اغلب بزرگان دین و اولیای مبین و عرفای آگاه گوشه‌نشینی و اشتغال به مناجات و نماز و روزه و دوری از زندگی روزانه را برای چند ساعت توصیه نموده‌اند، فقط برای این بوده که انسان لحظاتی به خود آید و از وساوس نفس حیوانی آزاد و فارغ شود و تحریک‌های خارجی را فراموش نماید و آتش حرص‌ها و شهوت‌های خود را مدتی خاموش سازد تا بتواند آن ندای آسمانی روح را از درون خود بشنود.

سالک در این مرحله نیز باید به رام کردن و مطیع نمودن همان حس‌ها و نیروهای نفس مشغول شود.

3- نفس ناطقه یا متفکره

در این مرحله قوه تفکر و تمیز در نفس انسانی بخوبی ظهور کرده و نشو و نمای محسوسی پیدا می‌کند.

البته قدرت نفس در این مرحله نتیجه و مزد کوششی است که انسان نسبت به تربیت نفس و تهذیب و تزکیه آن داشته.

[وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ] «1».

(1) - عنکبوت (29): 6.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 122

و کسی که [در راه خدا] بکوشد فقط به سود خودش می‌کوشد.

این سه مرحله نخستین برای سالک دوره غلبه و تسلط بر نفس است و وظیفه او مراقبت و هدایت و بلکه گاهی جنگ با نفس می‌باشد.

در این مراحل باید سینه را به سختی‌ها و زحمت‌ها و رنج‌های فراوان سپر ساخت، ولی به این معنا باید یقین داشت که هیچ رنج و دردی بی‌سود و بدون مکافات نمی‌ماند.

در این رنج‌ها و کوشش‌ها مقصود کشتن نفس نیست، بلکه رام کردن او و انداختن قوایش در مجراهای جدید صالح سودمند و علوی است، به طوری که همه هوس‌ها و حس‌ها با الهام گرفتن از وحی، خادم قلب پاک و اراده عقلی و الهی نفس ناطقه شوند.

4- نفس عاقله یا ملهمه

در این مرحله قوه تعقل نشو و نمای کامل و با قوه اراده عقلی تجلی و ظهور می‌کند.

در این مرحله فقط عقل حکمفرما گشته و به وسیله اراده عقلی نیز احکام و اوامر عقل در همه شؤون زندگی جاری خواهد گشت:

[وْ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا* فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا] «1».

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،* پس بزه‌کاری و پرهیزکاری‌اش را به او الهام کرد.

این دوره را بنابر آیات گذشته از این رو مرحله نفس ملهمه می‌توان نامید که در نفس سالک، نخستین بار پرتو الهام ربّانی نورپاش می‌گردد.

(1) - شمس (91): 7 - 8.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 123

این مرحله چهارم از آنجا که برزخی است در میان سه مرحله اول و سه مرحله بعد، از این رو به موجب قانون تکامل و برزخیّت دارای اشکال و صور و قوای هر دو طرف بالا و پایین می‌باشد.

در این مرحله قوای سفلی و حیوانی آخرین درجات قوّت و زور خود را به کار خواهند برد تا موقعیّت خود را نگاهداری کنند و از این حیث هم در دل سالک که مشغول تزکیه نفس می‌باشد، عصیان‌ها و انقلاب‌ها و طوفان‌های بسیار قوی و

بلکه خونی سر می‌زند، ولی بالاخره قوای پست و فرودین حیوانی و آمال و هوس‌های خود پرستانه نفسانی، مغلوب انوار قاهره قوای علوی معنوی گشته، ظلمت جهالت و غفلت مغلوب نور معرفت و فضیلت خواهد شد.

چون این حقیقت در دل عارف ظهور کرد، با نور الهام و سکوت و آرامش، مشام جان او از فیض آسایش درونی و استراحت وجدانی که نتیجه پیروزی بر نفس حیوانی است برخوردار خواهد گشت و لذت غلبه بر نفس را خواهد چشید.

انسان سالک در این مرحله از تزکیه نفس، کم‌کم شروع می‌کند به چیدن میوه شیرین زحمت‌ها و کوشش‌ها و ناکامی‌ها و ریاضت‌ها و مقاومت‌ها که با متانت و توکل و ایمان تحمل نموده است.

[وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا] «1».

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی‌تردید آنان را به راه‌های خود [راه رشد، سعادت، کمال، کرامت، بهشت و مقام قرب] راهنمایی می‌کنیم.

از این تاریخ عملاً وارد مراحل بالاتر گشته، واقعیت آن همه حقایق را که درباره

(1) - عنکبوت (29): 69.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 124

مقام و حالات گوناگون تزکیه نفس، مانند مکاشف و الهام و جذبه و ذوق و اشتیاق شنیده بود، حالا از روی عمل و یقین احساس می‌نماید و قوت قلب و قوه توکل و ایمان و اعتمادش بر الطاف و فیوضات و هدایت پروردگار روز به روز قوی‌تر می‌گردد.

5- نفس مطمئنه

در مرحله چهارم، با وجود تکامل یافتن قوه تعقل و اراده عقلی، باز زندگی انسان خواه فردی خواه اجتماعی، بکلی از خطا و گناه آزاد نخواهد ماند، چون که قوای نفسانی و حیوانی بکلی ریشه‌کن نشده و به عبارت درست‌تر تبدیل به قوای روحانی نگشته و هنوز خام و نارس‌اند.

از این رو در اکثر اوقات، همان قوای حیوانی سر خود را بلند کرده و اظهار حیات و زور و قدرت خواهند نمود.

این حال در زندگی عارف سالک بارها پیش می آید و گاهی اوقات او را گرفتار وحشت و حیرت و نومیدی می سازد، وی راهبران بینادل که این تجربه ها را پشت سر گذاشته اند، از پیدایش این احوال ما را آگاهی و دلداری داده اند. پس در این حال و در این گونه برگشت ها و تنزل های ناگهانی نباید دل از دست داد و نومید و مضطرب گردید، بلکه باید به مراقبت افزود و با جان و دل آن حادثه های ناگوار و حال های پر اضطراب را پذیرفت و به رفع آن ها کوشید؛ زیرا که شرط سلوک و مقتضیات تزکیه نفس همین است.

ولی در این مرحله که نفس عنوان صفت مطمئن به خود می گیرد، طوری در مقام خویش استوار و پا فشار و برقرار خواهد بود که دیگر ترس لغزیدن و پایین افتادن و مغلوب هوس ها و فریب های نفس حیوانی و گرفتار وسوس شیطانی شدن باقی نخواهد ماند.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 125

آسمان حیاتش بکلی از ابرهای قوای منفی آزاد گشته، شاهد دلربای روح ملکوتی با کمال عظمت و شکوه و جلال مانند آفتاب جهانتاب جمال کبریا و نورپاش خود را در آن آسمان پاک و صاف تجلی خواهد داد و آینه دل غیب نمای عارف بکلی صاف از زنگ هوس های نفسانی گشته، مظهر جلوه های روح سبحانی خواهد گردید.

در این مقام است که جنگ با نفس خاتمه می یابد و نفس حیوانی رام و فرمانبر گشته، عارف از زنجیر هوس ها و تحریک ها و هیجان های شدید نفسانی آزاد می شود و حتی بدن هم پیرو اراده الهی شده بار سنگینی بر وی نمی شود، بلکه يك راهوار باربرداری می گردد.

6- نفس راضیه

این مرحله مقام عشق و وادی هولناك رضا و تسلیم است. در این مرحله نفس انسانی به محك امتحان سنجیده و در بوته مصائب درونی و روحی در آتش شك و شبهه و تزلزل و بیم و امید که آن ها را مغلوب کرده بود يك بار دیگر گداخته خواهد شد تا بکلی صافی و خلوص خود را ثابت کند و پایدار سازد.

بنابراین، این مرحله مقام فدای نفس و میدان جانبازی است، نفس ناطقه انسانی باید اثبات کند که شایسته لطف و محبت روح ملکوتی و سزاوار عنایت و فیض جبروتی و لاهوتی شده است و در راه عشق خدایی برای فدا کردن هر چیز و حتی زندگی خود نیز حاضر و بلکه مشتاق است.

این مقام عرصه عشقبازی مجازی نیست بلکه در اینجا با جان باید به طور حقیقی بازی کرد و حتی هزاران جان را فدای نام و عشق محبوب باید ساخت و پای کوبان و رقصان به پای دار باید شناخت.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 126

در اینجا است که دیگر فرقی بین مشیت آفریدگار و اراده بنده او نخواهد ماند و انسان از روی معرفت حقیقی اجراکننده اراده بلکه یاری دهنده اجرای نقشه آفرینش و تکامل جهان خواهد گشت.

این مرحله از يك طرف مقام فدای نفس و تسلیم و رضای محض است و از طرف دیگر نیز موقع تجلّی انوار کشف و الهام و وصال است. در این مقام سایه جدایی و پرده ناتوانی دیگر وجود ندارد؛ زیرا که نور عشق و معرفت سرتاسر زندگی باطنی و ظاهری عارف را فرامی گیرد و او خطی جز در رضای حق و تسلیم شدن به اوامر و اراده او نمی بیند و نمی شناسد.

در این مقام وصل در زیر شعله آتش جانسوز عشق خدایی، همه نیروهای مخالف و اضداد طبیعت گداخته و با هم درآمیخته مبدل به قوه های زندگی بخش می گردند.

7- نفس مرضیه

این مرتبه بالاترین و آخرین مقام کمال نفس انسانی است؛ این مرتبه مقام وصل و یگانگی نفس ناطقه با روح ملکوتی است.

در مرحله ششم رضا و خرسندی از طرف عاشق بود، ولی این عاشق از رضای معشوق به طور کامل مطمئن نبود. و فقط آثاری از خرسندی محبوب را گاهی احساس می نمود، ولی در این مقام هفتم اطمینان قلبی برای نفس ناطقه حاصل می شود، بدین جهت نفس در این مرتبه مرضیه خوانده شده است، به این معنی که خداوند نیز رضای خود را از نفس ناسوتی اظهار و عشق خود را به وی اثبات و اعلام می نماید.

در این مقام، نفس ناطقه با یقین عینی و بلکه با حقّ یقین می داند و می فهمد که

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 127

عشق از دو طرف بوده، یعنی محبوب نیز پا بسته مهر او بوده است، لکه او شوریده‌تر از این مجنون ناسوتی است، چنان که در حدیث قدسی آمده: ای فرزند آدم! من دلباخته توام و این برای تو پنهان است، پس تو هم دلباخته من باش.

آری، در این مقام، پرده از روی آن سرّ مخفی که آفریدگار آشفته آفریده خود است، از پیش چشم عارف برداشته می‌شود. از عارفی عاشق نقل شده که گفته: سی سال خدا را می‌طلبیدم، چون بنگریستم او طالب بود و من مطلوب!!

احساس و ادراک این لطف که واصل به مقام هفتم هر روز و هر ساعت و بلکه هر دم در دل خود ذوق آن را خواهد چشید، خود بزرگ‌ترین حظّ روحانی و فیض آسمانی و شادی جاودانی است.

در این مقام است که نفس ناسوتی ندای «أنت الحبيب وأنت المحبوب» «1» از خود می‌شنود و بلکه شرکت در صفات محبوب می‌کند، چه در این مقام اراده و آرزوی هر دو عاشق و معشوق یعنی نفس ناطقه و حق یکی شده است.

البته برای رسیدن به مرحله نهایی که مرتبه هفتم است باید دو توشه برداشت:

یکی اراده و دیگر عمل، آن هم عمل به قواعدی که تنها از طریق انبیا و امامان علیهم السلام به ما رسیده است.

در این سیر و سفر پیروی کردن از دستورهای غیر خدا و مکتب‌های عرفانی دست‌پخت بشر عین گمراهی است و نه این که آدمی را به جایی نمی‌رساند، بلکه در وادی هلاکت انداخته و عمر را ضایع می‌سازد.

عرفان از زبان امام علی علیه السلام

سَأَلَ كُمَيْلُ بْنُ الزَّيَادِ النَّخَعِي عَنْ مَوْلَى الْعَارِفِينَ، سَيِّدِ الْمُؤَخِّدِينَ

(1) - تویی دوست و تویی دوست داشته شده.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 128

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ مَا الْحَقِيقَةُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَالِكٌ وَالْحَقِيقَةُ؟ قَالَ: أَوْلَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟ قَالَ: بَلَى وَلَكِنْ يَرْتَشِخُ عَلَيْكَ مَا يَطْفُخُ مِنِّي، قَالَ: أَوْ مِثْلَكَ تُحِبُّ سَائِلًا؛ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: الْحَقِيقَةُ كَشَفْتُ سَبَحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ، فَقَالَ:

زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَحْوُ الْمُؤْمُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ، فَقَالَ: زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هُنَاكَ السِّرُّ لِعَلْبَةِ السِّرِّ، فَقَالَ: زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَذْبُ الْأَحَدِيَّةِ لِصِفَةِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ: زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نُورٌ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ فَيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ، فَقَالَ: زِدْنِي بَيَانًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَطْفِ السَّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ.

این حدیث شریف بواسطه کمیل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده «1»:

کمیل روزی وقت را غنیمت شمرده از مولای عارفان پرسید: حقیقت چیست؟

حقیقت چیست؟

عده‌ای گفته‌اند: مقصود از حقیقت مقام حقیقه الحقایق و هوویت و سر السِّر و غیب الغیوب است که در سوره اخلاص به آن اشاره شده «قل هو»، هو همان مقام هوویت است که مستور و غیب مطلق است و این اسم را عارفان اسم اعظم دانند، چنانچه در «فصول المهمّة» شیخ حرّ عاملی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که یک شب قبل از لیلہ بدر، خضر را خواب دیدم، بدو گفتم: مرا چیزی بیاموز که بر دشمنان ظفر یابم، گفت: بگو: «یا هو یا من لا هو إلّا هو». صبح خوابم را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشتم، فرمود: یا علی! دانای اسم اعظم شده‌ای. لذا اهل الله آن

(1) - گلشن راز: 202؛ مجالس المؤمنین (مرحوم قاضی) 10/2؛ شرح الاسماء الحسنی (ملا هادی سبزواری) 133/1

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 129

را به عنوان اسم اعظم برای اذکار قلبی و لسانی به اهل سیر و سلوک تعلیم داده‌اند.

برخی حقیقت را مقام ظهور آن که مرتبه الهیت است و در سوره توحید به الله احد تعبیر شده دانسته‌اند، وعده‌ای حقیقت را به حقیقت محمدیه توجیه کردند.

شاید منظور کامل از این سؤال حقیقت هر چیزی است، حقیقت مبدأ و معاد، نبوت و ولایت، حقیقت حال مؤمن و کافر، حقیقت سرّ مقام خلافت که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چرا باب علمش خانه نشین گشته و فرزندان شهید شوند و حقایق قرآنی و اسرار و لطایف علوم آسمانی بر مردم پوشیده بماند.

و شاید مراد از حقیقت، حقیقت ولویه غائب قائم و سرالسّر عالم و آدم است که مظهر حقیقت و حقایق شریعت و قدرت و عدالت است.

و شاید مقصود کامل حقیقت حال نفس ناطقه در سیر و سلوک به مقامات عالیّه معرفه الله است و در حقیقت می خواسته بگوید: یا علی! حقیقت حال انسان در تزکیه نفس و صفای باطن و مقام نهایی او در سلوک الی الله چیست و کی از عالم مجاز و اغراض جسمانی و اوهام باطل رهیده و حجاب نورانی و ظلمانی از چشم باطن او افتاده و از دنیا و آخرت و تمام غایات وسطیه مجازی وصول به غایت الغایات خواهد یافت و به مقام شهود حق که غایت آمال عارفان است تواند رسید و طریق وصول بدین مقام چیست؟

و شاید مراد سیر روح و نفس کلیّه الهیه باشد که همان معنای سابق است، لکن از جهت و حیثیت، دیگر یعنی از سیر مابعد از سیر تجردی و وصول فنا بلکه در مراتب بی نهایت فنای از فنا که بعد از طی تمام اسفار اربعه که **1- من الخلق إلى الخلق 2- من الحق إلى الحق 3- من الحق فی الحق 4- من الحق إلى الخلق** است.

به هر حال شاید مراد از حقیقت مفهوم کلی آن است که شامل تمام این معانی می گردد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 130

و باید دانست که حضرت او را بر خود هیچ حجابی نیست و تمام هستی از مقام (هو) یعنی هویت ذات یکتا که به مقام غیب الغیوب تعبیر شود و مقام تجلّی که مقام الهیت و ذات مستجمع جمیع اسماء و صفات کمالیه است و مقام تجلیات اسمایی که نزد حکیم، عالم ربوبی و عالم عنایت و نظام ربانی است و نزد عارف، عالم تجلّی فیض اقدس و ظهور علمی ماهیات امکانی در حضرت علمیه یا نشئه اعیان ثابته است، تا مقامات تجلیات افعالی فیض مقدس که حقایق آفرینش و ظهورات عینی خلقی است، یعنی تمام عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و کرات بی حد و نهایت این فضای نامتناهی کلاً و جزءاً بر ذات او آشکار و هیچ خفا و غیبت در سماوات عوالم ارواح مجرّده و اراضی اشباح مادیّه، بر آن حقیقت محیط بر کل نخواهد بود، لکن آن ذات یگانه یکتا را از خلق خود حجاب های بسیار بلکه نامتناهی است؛ زیرا هر يك از وجودات نامتناهی که تجلیات حقند و هر يك از ماهیات بی نهایت که مظهر تعینات اسماء الهی اند، بر رخسار آن

وجود صرف و حقیقت مطلقه و هستی محض حجاب خواهند بود و هیچ‌یک از مراتب خلقی از مقام عقل اول و حقیقت محمدیه تا سایر قوای ادراکی آن شاهد کل الجمال را بی حجاب نتوانند دید و جز خود او هیچ‌کس آن حسن کلی را بی پرده و به کنه مشاهده نتواند کرد و به طور کلی آن حجب بی نهایت بر دو قسم است: نورانی و ظلمانی.

حجاب نورانی و حجاب ظلمانی

حجاب ظلمانی توجه به لذات و شهوات حیوانی و آمال و امیال نفسانی و نظر به ماهیات امکانی و توجه به خود و خلق از جهت خلقی است.

اما حجاب نورانی دو نوع است: یکی سبحات و انوار جلال که در این حدیث به

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 131

آن اشاره شده و دیگر انوار جمال.

اما انوار جلال آن اشراقاتی است که از فرط عظمت و نورانیت بی نهایت، عاشق را از خود به عتاب لن ترانی دور می سازد و معشوق به قهر «يَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» «1» عاشق را در حمای حیرات بازمی دارد و از آن اشراق، عارف خود را ابداً در بعد و فراق بیند و مقام وصال را بر خویش ممتنع داند.

و انوار جمال آن اشراقاتی است که عاشق را امیدوار به وصال کند و عارف را به نوای «وَصَلِّكَ مِنِّي نَفْسِي وَلِقَائِكَ قَرَّةً عَيْنِي» «2» مترنم گرداند و به ندای «فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» «3» دعوت به مشاهده جمال خود در آینه آفاق و انفس کند، «وَلَا يَسْعَى أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعَى قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ» «4» گوید و آینه قلب عارف عاشق را مظهر تجلی جمال یکتا گرداند.

خلاصه عارف را به اشراق جلال حال یأس از وصال دست دهد و حال دهشت و خوف و حیرت و بعد از حضرت ذوالجلال و به اشراق جمال مقام وصل و انس و قرب و شهود آن حسن بی مثال حاصل شود و دست عاشق را گرفته از آوارگی بیابان حیرت به خلوت خانه وصال خواند، اما به مقتضای لکلّ جلال جمال باز در هر قهری آن معشوق را لطفی است و همان سبحات جلال و اشراق عظمت که عاشق را از معشوق می راند و به آتش فراق می نشاند، در همان احراق باز لطف او دست عاشق را گرفته و در بهشت لقا و جنت شهود می کشاند؛ زیرا عارف سالک وقتی خود را در منتهای

بعد و دوری از معشوق حقیقی بیند که کمال قرب را یافته است، لذا در هر قهر لطفی است و در هر جلال جمالی و با هر منع اعطایی خواهد بود و منع او و تخدیر و ردع وی به حقیقت و در باطن عطا و رأفت و دعوت اوست.

(1) - خداوند شما را از خشم خود بر حذر می‌دارد.

(2) - وصال تو چون جان من عزیز و لقای تو چون نور چشم دوست داشتنی است.

(3) - بقره (2): 186.

(4) - زمین و آسمان گنجایش مرا ندارد ولی قلب بنده مؤمن من گنجایشم را دارد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 132

و مقصود آن سلطان حقیقت شاید، این باشد که آن کس که مشتاق سرالسّر عالم است و عاشق شهود حقیقه الحقایق وجود، آن گاه به این مراد نایل تواند شد که سبحات جلال و انوار و اشراقات جمال الهی، پرده از روی قلب وی برافکند، تا عاشق حجب انیت خود را براندازد و پرده اغیار و خودبینی و خودنمایی که ساتر چشم حقیقت بین است برطرف سازد، تا حقیقت خود آشکار گردد، چهره شاهد مقصود را به دیده دل بی حجاب ظلمانی مشاهده کند، اما بدون اشاره حسّی و عقلی؛ زیرا چون آن ذات بی نشان بسیط یکتا فوق نامتناهی الوجود است و منزّه از جسم و جسمانیات است، پس اشاره حسّی که خاصّ اجسام است نسبت به او محال و چون او را ماهیت نیست بلکه صرف هستی است، لذا اشاره عقلی که خاص معانی و ماهیات کلیّه است در او ممتنع است، و چون تعین و تشخّص او عین ذات مقدّس اوست و بینونتش از خلق بینونت وصفی است نه عزلی، پس هیچ تمییز و تعین وی را نیست و هیچ گونه اشاره روحی و معنوی هم در مقام روح سرّ خفی و اخفی به آن ذات غیب الغیوبی نتوان کرد؛ زیرا هرچه به اشاره حسّ یا عقل یا روح درآید متمیز و محدود باشد و در آن اشاره حسّ و عقل بر او احاطه کند، در صورتی که الله به کلّ شیء محیط است، پس چون بر عارف سالک الی الله انوار و اشراقات الهی کشف شود و خدا را در درون از سرپرده‌های جلال (و جمال) حجب قهر و لطف به چشم قلب مشاهده کند، این شهود عین وصال و عین فراق است و در عین معرفت عجز از معرفت است؛ زیرا این مشاهده به طوری است که هیچ اشاره حسّی و عقلی و روحی و غیره در عین شهود به او نتوان کرد و در حقیقت عارف

آنجا ادراك شهودی کند که فانی در مُدرَك است و به کلی از خود فارغ و فانی شده و به حق وجود یابد، تا به چشم یار بیند یار را.

در اینجا کمیل از آن دریای عرفان و موج فنا و بقا درخواست توضیح بیش تر

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 133

کرد، حضرت فرمود: حقیقت محو الموهوم مع صحوالعلوم است، محو یعنی چیزی را نابود ساختن، یا نشان چیزی را نابود کردن است، موهوم در اصطلاح یعنی آنچه در ادراك قوه وهم درآید و اینجا شاید مراد مطلق ادراك قوای باطنه ازخیال و وهم و عقل باشد.

و صحو به معنی هشیار گشتن و از مستی به هوش آمدن است و معلوم اینجا به معنی واقع و متحقق و یقین، وثابت الهویه و حاصل الذات است و مقصود آن بزرگوار، از این عبارت آن است که عارفان و عاشقان الهی که سالکان دیار حقیقت اند و مسافران اقلیم قدس، باید چشم وهم کثرت بین را ببندند و دیده قلب خدایین را بگشایند؛ زیرا آن که طالب وصال معشوق حقیقی است و مشتاق جمال شاهد ازلی، آن گاه به شهود آن حس کلّ رسد که پرده موهوم عالم را از چشم بصیرت براندازد و به شهود معشوق خود، عالم و عالمیان را در آتش عشق بسوزد و همه را محو و فانی در حق بیند، تا معلوم و مشهود که حقیقت است چهره بنماید و جمال دل آرای حق را پس از محو حجب موهوم مشاهده کند؛ زیرا تا پرده موهوم حجاب، چشم قلب است. دیده بصیرت از شهود شاهد حقیقت محروم است و سالک در سراپرده اوهم که قرقگاه آستان حقیقت و حمای «1» پیشگاه سلطان عزت است بازماند و سرگرم به تماشای مظاهر او گشته و مفتون به شئون تجلیات وی گردد، لذا حسن اعظم اتم الهی که بیرون از حجب جسم و جان و پرده صورت و معناست بر او چهره ننماید و طالب دیدار بدون محو موهوم و با سرگرم شدن به نعمت از دیدار منعم باز ماند.

اینجاست که باید همه بدانند، مقصود از بعثت رسولان حق و از بسط سیاسیات

(1) - الحما: چیز قرق شده، چیز حمایت شده.

الهیة و حکمت وضع احکام و انواع عبادات، تزکیه و تصفیه نفس و تهذیب روح و ایجاد عواطف و انس و محبت به نوع است و نیز مقصود از رسالت انبیا تشکیل مدینه فاضله و ایجاد جامعه بر اساس قسط و عدل و تأمین سعادت ملت با پیاده کردن آثار روح و معنویت و صفا و وفا و حقیقت است و هم چنین منظور آن بزرگواران تعلیم اخلاق و ادب و نشر علوم و معارف ربانی است و هم این برنامه‌ها برای استکمال روح و باز غرض نهایی وصول به این مقام است که خلق خدا نخست عارف بالله شوند و سپس با سیر و سلوک علمی و عملی به مراتب عالیہ معرفت خدا رسند، تا آنجا که محو موهوم که عبارت از ماسوی الله است کرده و کشف و شهود کلّ الجمال حق و حقیقت کنند، آن حقیقتی که منتهای آمال عارفان است.

باز کمیل عطش اشتیاقش افزود و تقاضای تشریح مقصود کرد، حضرت فرمود:

هتک الستر لغلبة السر

هتک یعنی: پرده دریدن و پرده برانداختن و چیزی که پنهان در حجاب است آشکار ساختن، ستر به معنی پرده و هر ساتری، سرّ یعنی امر پنهان و پوشیده و چیز مخفی از افکار و ادراک.

شاید مقصود حضرت این است که آن کس که جوای مقام حقیقت و وصل و شهود حضرت احدیت است، نخست به غلبه عشق هر پرده و هر مانع را از پیش نظر عقل و همی براندازد و حجب نورانی عقل تا چه رسد به ظلمانی و هم همه را بردرد و در هیچ مرحله از سیر الی الله باز نایستد و از هر حجاب نور و ظلمت خلقی و وصفی بگذرد، تا سرّ احدیت بر روح او مسلط و تمام مشاعر و قوای ادراکی او را مقهور و مغلوب گرداند و حقیقت را به واسطه غلبه سرّ حق بر باطن عارف شهود کند.

در حالی که عارف در فنای شهودی تمام مدارک حسّی و عقلی او به واسطه مشاهده نور تجلّی وجه الله تعطیل شود و از خویش فارغ و از وسوسه مشاعر حسّی

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 135

آسوده و از مدرکات و لذات عقلی هم بی‌خبر و غافل باشد و به همراهی قلب و همه قوای ادراکی به صقع «1» شتابد، تا به اشراق انوار جمال و جلال الهی بدون جهت و اشارت و کیفیت نایل شود. پس آن حال که حال غلبه سرّ الله است بر قلب عارف و بر جمیع قوای ادراکی او حال ادراک حقیقت است و در این حال (که شاهد حقیقی

فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»²

رخ نماید و قهر و غلبه و استیلاي کامل سر الهی بر باطن و ظاهر عارف دست دهد، از خود فانی شده و به چشم حق روی حقیقت را عیان بیند.

پس تا به واسطه غلبه سر خدا هر فکر و اندیشه از دل بیرون نرود و تمام مدارك و حواس بشری تعطیل شود و جبل انیّت عارف منك بلکه محترق نگردد، هنوز سالک را از آن صرف حقیقت و حقیقت صرف آگاهی نه و در آن سرپرده وحدت راه نیست.

کی شود صاف از کدر جام شهود

تا بود باقی بقایای وجود

کی شود مقصود کل برقع گشای

تا بود پیوند جان و تن به جای

کی توان دیدن رخ جانان عیان

تا بود غالب غبار چشم جان

باز کمیل لب تشنه حقیقت، از آن بزرگوار تقاضای تشریح کرد، حضرت فرمود:

جذبُ الأحديّة لصفة التوحيد،

حقیقت: جذب عشق احدیت است دل عارف را به سمت اقلیم توحید.

(1) - صقع: بیهوش گردیدن.

(2) - هنگامی که او را دوست می دارم، گوش شنوای او و چشم بینای او و زبان گویای او و حرکت دست او می شوم، الکافی: 352 / 2، باب مَنْ آذَى الْمُسْلِمِينَ وَاحْتَفَرَهُمْ، حدیث 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 136

جذب در لغت به معنی کشیدن و از جایی به جایی بردن و سیر به سرعت و غیره است.

و صفت توحید یعنی پاک شدن عارفان سالک از هرگونه شائبه شرك خفی و جلی و از هر توجه جز توجه به خدا و فراغ کامل قلب از هرچه به غیر عشق و شهود حق و مشاهده آن حسن مطلق است.

پس معنی کلام گهربار، آن دریای بی پایان عرفان است که حقیقت را کسی درک خواهد کرد که عشق احدیت او را مجذوب به عالم خود کند و از توجه به عالم کثرتش به کلی فارغ سازد و وحدانی الجہت به شطر کعبه مقصود کشاند و در عبارت اشارت است که تا محبت و عشق و جذب به مقام احدیت به لطف خاص ازلی شامل حال اهل سلوک نگردد، به کوشش و جدّ و جهد تنها وصول به این مقام میسر نیست، بلکه در هیچ مرحله به جدّ و کوشش، بی لطف و عنایت حق به جایی نتواند رسید.

بنابراین آن جناب کامل را به این سرّ الهی آگه می سازد که وصول به مقام حقیقت که منتهای مقصد سالکان راه خداست، به جذب احدیت عارف را میسر شود و تا آن جذب به پنهانی معشوق، عاشق را دعوت نکند، عاشق قدم به کوی وصال نگذارد و عشق معشوق چون به عاشق رخصت دیدار دهد، در مرحله ثانی عشق عاشق پدید آید، و سالک تا طی مراتب عشق و سیر مقامات عاشقی نکند، هرگز به مقام وصال نرسد و به خلوتگاه شهودش راه ندهند و خلاصه نخست حبّ حق به خلق و جذب به عشق او که اثر عشق به ذات خود است، مبدأ عشق عاشق است، آن گاه عشق و شوق عاشق منشأ سیر و صعود او به درگاه شهود است.

باز کامل را شوق و هیجان افزوده گشت و از حضرت توضیح بیش تر خواست، حضرت فرمود:

نور یشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره،

یعنی آن

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 137

حقیقتی که مورد سؤال توسّ، نور الهی است که صبح ازل، اشراق بر هیاکل توحید کرد، یعنی بر ماهیات که از خود وجود ندارند و وجودشان آیت وحدت حق است.

و مراد از صبح ازل، می توان عالم عنایت ازلی و عالم ربوبیت و نظام ربانی مقصود باشد، پس مراد به تابش نور حق و شمس حقیقه الوجود و اشراق معشوق مطلق بر هیاکل توحید، ظهور آثار تجلی در مظاهر و مجالی اوست و به عبارت

دیگر، مراد از تجلّی نور حق در ماهیّات امکانی، به ظهور پیوستن اشیا و کلیه مراتب از ذات و ذاتیات ماهیات و جواهر و اعراض و مجرد و مادی و بسیط و مرکب و ملک و ملکوت از صبح ازل وجه الله و انا الله است.

و برای آن وجود تام فوق التمام جهان به منزله آینه است و انسان که در وجود او تمام جهان آفرینش به وحدت و بساطت منظوم است، آینه دیگر است در مقابل وجه الله که خود در قرآن فرمود:

[سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ] «1».

به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد.

پس عالم و آدم، نور ظهور حقیقت عینی و به چشم شهود، شاهد حضرت ربوبیت است.

و مراد از هیاکل توحید حقایق عقلی و ارواح کلی و نفوس قدسی است که تنها آنان‌اند که بر این معنی به علم و شهود آگاهند و شاید مراد کلیّه اشیاء باشند به اعتبار جنبه یل الرّبی و تدلّی «2» و ارتباطشان به حق که:

(1) - فصّلت (41): 53.

(2) - تَدَلَّى: فرود آمدن نزدیک شدن.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 138

و فی کلّ شیء له آیه و تدلّ علی أنّه واحد «1»

و ممکن است افراد کامل مکمل از نفوس قدسیّه انبیا و اولیا مقصود باشد که مظهر وجه الله‌اند، آری، آنان هیاکل توحید و مظهر آثار و مظهر توحید و خلیفه الله و رحمة للعالمین‌اند.

کلام حضرت که به اینجا رسید، کمیل عاشق حق از آن مظهر ربّ تقاضای اشراق دیگر می‌کرد، چون پاسخ «اطف السراج فقد طلع الصبح» «2» شنید، چراغ انبیت خود و شهود و توجّه و طلب و اراده و اشتیاق خویش را به کلی

خاموش و غیر خدا، همه را فراموش کرد که خورشید معرفت و صبح حقیقت بر او طالع گردید و دیجور قلب آن عارف را به نور خویش روشن گردانید.

آری، هنگامی که عارف به دیده باطن، آفتاب وجود حق و اشراق اعظم تام فوق التمام الهی را دید و آن نور ابهر، انور، اشد فوق نامتناهی را به چشم قلب مشاهده کرد، دیگر انوار ضعیف، وجود خود و وجودات ظلی فقری عالم از نظرش به کلی ناپدید گردد و در مقابل آن خورشید اعظم انور، فوق حد و نهایت، شمع وجود محدود خلق و انیت خود را خاموش سازد.

به خدا دگر نبیند نه خود و نه کدخدا را

نظری که دید در خود به صفای دل خدا را

که بسوخت برق غیرت پر عقل و هوش ما را

بگشای چشم حیرت که جمال یار بینی

بر آفتاب تابان چه بها بود سها را

به چراغ عقل کم جوی زی نشان نشانی

(1) - اسرار التوحید، محمد منور.

(2) - چراغ را خاموش نما که صبح دمید.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 139

بزدایی از زائینه دل تو ماسوا را

رخ یار لن ترانی ز هزار پرده بینی

آری، کمیل تا ابد خاموش گشت و تا اندازه‌ای که لایق بود از حقیقت آگاه و به معشوق نایل آمد «1».

تا اینجا به اندازه امکان کلمه عارف - که در متن روایت امام صادق علیه السلام آمده بود - و عرفان و مقامات و سیر و سلوک عارفان و قواعد سیر و سلوک الی الله توضیح داده شد و اینک به ترجمه و توضیح اصل روایت و اولین قسمت آن که خوف است و از اصول حال عارفان است اقدام کرده و در این زمینه از خدای بزرگ طلب مدد می‌کنم که بی‌مدد او هیچ برنامه مثبتی صورت نمی‌گیرد.

أَزِمَّةُ الْأُمُورِ طَرًّا بِيَدِهِ وَالْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ «2»

(1) - حکمت الهی: 269 با تلخیص و کمی تصرف در عبارات.

(2) - ملا هادی سبزواری.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 140

[بُحْوَى الْعَارِفِينَ تَدُورُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصُولٍ: الْخَوْفُ وَالرَّجَاءُ وَالْحُبُّ]

خوف

عقیده بیداران راه و عاشقان الله بر این است که خوف بر سه نوع است:

1- خوف طبیعی.

2- خوف مذموم.

3- خوف ممدوح.

خوف طبیعی

خوف طبیعی هم چون حالات واقعی دیگر، از خطوط اصلی نفس است و این حالت برای حفظ جان از حوادثی چون بیماری، تصادف، دور شدن از منطقه خطر، چگونگی مواجهه با حیوانات درنده، زلزله، رعد و برق، سیل، بادهای خطرناک، به کار گرفته می شود.

اگر این حالت عالی نفسانی، به انسان عنایت نمی شد و آدمی در برابر آن گونه حوادث و پیش آمدها بر خود نمی هراسید، در مقام حفظ نفس بر نمی آمد و در این صورت از هیچ حادثه ای در امان نمی ماند و حیات انسان در کره خاک در معرض نابودی قرار می گرفت.

انسانی که از وقوع بیماری می ترسد، یا به هنگام بیماری از تلف شدنش وحشت

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 141

دارد، از پیش آمدن مرض پیشگیری کرده، یا به هنگام درد و رنج به علاج برمی خیزد و این ترس باعث می گردد، انسان اصول بهداشت را در همه زمینه ها مراعات نماید.

کسی که وقوع زلزله، باد، سیل، یا حمله حیوانات را به خود و برنامه های زندگیش پیش بینی می نماید، حالت ترسش با او کمک می دهد، تا برای جلوگیری از هر نوع خطر احتمالی به مبارزه برخیزد. هیچ انسانی را در زمینه چنین خوفی نباید سرزنش کرد؛ زیرا این خوف یکی از بهترین ابزار مبارزه با حوادث است.

خوف مذموم

خوف مذموم خوفی است که ارتباطی با مسائل خطرآفرین و نیز ربطی به مسائل عالی الهی از قبیل ترس از عذاب فردا، یا ترس از مقام و هیبت حق ندارد، بلکه علت آن تصوّرات باطل و وهم و خیالات فاسده نسبت به پاره ای از امور است که انسان با اندکی تأمل نسبت به آن امور که زائیده خیالات و اوهام است، حس می کند که خوفش امری بیهوده و حالتی غیر منطقی است.

معلم بزرگ اخلاق، مرحوم ملا مهدی نراقی، خوف مذموم را مفصل شرح داده که خلاصه ای از آن را در این ورق پاره می خوانید.

1- ترس از برنامه ای که وقوعش حتمی است و انسان به هیچ عنوان قدرت جلوگیری از آن را ندارد، مانند اجل طبیعی که برای انسان ها و پدر و مادر و خویشان و هم نوعانش و فرزندان و رفیقان و دوستانش حتمی است، انسانی که از

هم‌اکنون برای چنان واقعه اجتناب‌ناپذیری در ترس فرو می‌رود، از این ترس چه نفعی عاید او می‌گردد، یا چه ضرری از او دور می‌شود.

این خوف، چگونه می‌تواند، او را برای جلوگیری از وقوع حادثه‌ای که حتمی

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 142

است کمک کند، برای انسان، از این‌گونه خوف جز رنج و مشقت برای بدن و عذاب برای روح و اضطراب در فکر و اندیشه حاصلی نیست و باید گفت: برای این ترس در وجود انسان، علتی به جز غفلت و جهل وجود ندارد.

2- ترس از برنامه‌هایی که وقوع و عدم وقوعش مساوی الطرفین است، مثل این که نهالی را بکارد و در ترس فرو رود که این نهال ثمر می‌دهد یا نه.

راستی ترس در این زمینه و امثال آن چه معنا دارد؟ در این مرحله انسان وظیفه دارد تخم را بنشانند و قواعد کشاورزی را در جنب آن رعایت نماید، اگر به محصول نشست، از عنایت و فضل اوست، اگر بدون ثمر ماند، باید به جستجوی علتش برآمد و مانع به ثمر نشستن نهال را از راه نهال دور کرد، علاوه بر این باید دانست که موجودات این جهان مادی، در معرض حادثه‌اند و گاهی حادثه متوجه زراعت و محصول انسان می‌شود و این حادثه خود بایی از ابواب ابتلا از طرف حق برای رشد بندگان است، در اینجا به جای ترس باید خوشحال بود که خداوند بزرگ انسان را جهت آزمایش انتخاب کرده است و گاهی هم حادثه جریمه‌ای است برای جرم‌هایی که از انسان سرزده، عاقل کسی است که از حادثه پند گرفته و خود را در میدان رشد و کمال و جبران نواقص قرار بدهد. پس ترس در این‌گونه امور، کاری است بیهوده و زیان آن فقط متوجه اعصاب خود انسان است.

3- ترس از اموری که بدون برهان عقلی و دلیل منطقی، از زمان‌های قدیم زمینه‌ساز وحشت شده، مثل ترسیدن از جنازه میت، یا جن، یا تنها بودن به وقت شب در خانه، سبب این ترس مغلوبیت عقل در برابر قوه وهم است و راه علاج این ترس، تمرین و ریاضت است.

4- ترس از فرا رسیدن مرگ که این ترس دارای عللی است که با شناخت آن علل و علاجش، انسان از مسئله وحشت از مرگ نجات یافته و نسبت به سفر آخرت حالت شوق پیدا خواهد کرد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 143

علل ترس از مرگ

اما علل ترس از مرگ:

اول: وحشت از این که با رسیدن مرگ، همه چیز به پایان می‌رسد، البته این وحشت مخصوص مادیگران، دنیاپرستان، غرق شدگان در شکم و شهوت است، آنان که با تمام وجود به این دنیای محدود دل بسته‌اند و غیر آن چیزی نمی‌شناسند و به غیر آن محبت ندارند و هرچه را می‌خواهند برای امروز می‌خواهند، اینان از مرگ سخت در وحشت‌اند؛ زیرا مرگ به خیال فاسدشان، افتادن در چاه نیستی است و تصوّر می‌کنند موت پایان همه پیوندها و علت گسسته شدن همه روابط و درهم ریختن خطوط انس است!!

ولی علاج این ترس و درمان این خوف امر مشکلی نیست، اینان باید اندکی در قرآن و فرهنگ انبیا و حیات اولیا فکر کرده، تا از مجموع این واقعیت‌ها برای آنان روشن شود که بدون شك پس از این جهان، عالمی دیگر به نام عالم آخرت وجود دارد و خط عدل که بر تمام اجزای خلقت گسترده شده، اقتضا دارد که آن جهان وقوعش حتمی باشد و اگر چنین نبود، خدای بزرگ در قرآن و صد و بیست و چهار هزار پیامبر صادق القول و دوازده امام بر وقوع عالم بعد اصرار نمی‌ورزیدند، اینان باید فکر کنند که معاد و برنامه‌های پس از مرگ، یکی از مهم‌ترین پایه‌های دین و از تجلیات عدل الهی در میدان آفرینش است.

اعتقاد به جهان بعد، از مؤثرترین عوامل، در اصلاح اخلاق و عمل است و گمان نمی‌رود کسی که مؤمن به عالم بعد است و از ایمان خود در راه تہذیب و تزکیه نفسش بهره برده از مرگ بترسد و از در رسیدن موت به خود وحشت راه بدهد.

بنابراین ترس از مرگ به عنوان پایان همه چیز، علتی جز بی‌خبری از حقایق

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 144

ندارد و این ترسی است، فوق العاده مذموم و ناروا که آیات کتاب و سنت آن را مردود دانسته‌اند.

دوم: ترس از این که به هنگام انتقال از این جهان، دچار الم و دردی شود که در دنیا بی‌نمونه بوده، این ترس هم بیهوده و بی‌جاست؛ زیرا از امروز برای رنج فردا، ترسیدن صحیح نیست، با توجه به این که درد از عوارض جسم است، چه انسان بترسد، چه نترسد، بدن در معرض درد و الم است، علت درد مرض باشد، یا علت رنج خروج جان از بدن، علاوه بر این،

اگر انسان آراسته به حقایق ایمان و عمل صالح باشد، بهترین ساعت او هنگام خروج از این جهان و ورود به آن جهان است، مگر لذت برخورد با الطاف دوست و شوق لقای حضرت جانان، زمینه‌ای برای احساس درد باقی می‌گذارد.

انسان مؤمن به وقت مرگ مخاطب به خطاب:

[يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً* فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي* وَادْخُلِي جَنَّتِي] «1»؛

به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گرد. * پس در میان بندگانم درآی * و در بهشت وارد شو.

می‌شوی مگر برای او دردی باقی می‌ماند؟

این درد عین لذت و سرور است، در این زمینه هیچ‌گاه به خود ترس راه مدهید؛ زیرا عاشق حق، فقط به فکر حق است و تحمل آن مقدار درد به هنگام پرواز به سوی محبوب بسیار آسان است و برای مؤمن از این گونه دردها جای هیچ‌گونه نگرانی نیست.

(1) - فجر (89): 27 - 30.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 145

با درد بسازند و نخواهند دوا را «1»

از درد منالید که مردان ره دوست

سوم: وحشت از این که مرگ سبب نقصان و علت بطلان خط حرکت به سوی کمال است.

اینگونه ترس هم ناشی از جهل به حقیقت موت و واقعیت وجودی انسان است، کسی که به شناخت حقیقت موت و شناخت واقعیت انسان، آراسته شده، می‌داند که مرگ متمم انسان و مکمل آثار مثبت اوست، تا جایی که عده‌ای از عاشقان دوست، در تعریف انسان موت را جزو حدّ منطقی انسان گرفته و گفته‌اند:

«الانسان حیّ ناطق مائت» «2» و حدّ شیء از علل کمال انسان است نه نقص و پستی، مگر در زیارت سرور آزادگان و سالار شهیدان نمی خوانید:

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطَعْتَ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكَ الْبَقِيعُ «3».

گواهی می دهم که تو پیداشتی نماز را و زکات دادی و امر به معروف کردی و نهی از منکر نمودی و خدا را اطاعت کردی تا این که مرگ تو را در رسید.

مگر ندای عاشقانه امام عارفان را از زاویه محراب عبادت، به هنگام فرا رسیدن مرگ نشنیدی که با تمام شوق گفت:

فُزْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ «4»

. مگر نمی دانی حضرت علی اکبر در برابر شنیدن خبر شهادتش از پدر مهربانش عرضه داشت: ما را باکی از موت نیست «5»؟

(1) - وحدت.

(2) - انسان حیات و نطق و مرگ دارد، جامع السعادات: 197 / 1.

(3) - بحار الأنوار: 359 / 98، باب 31؛ مفاتیح الجنان: 805؛ مصباح الكفعمی: 501، دعای عرفه.

(4) - قسم به خدای کعبه! رستگار شدم، بحار الأنوار: 2 / 41، باب 99، حدیث 4؛ اعلام الوری: 86، باب 4.

(5) - «لَا تُبَالَى بِالْمَوْتِ» بحار الأنوار: 367 / 44، باب 37؛ اللهوف: 70.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 146

مگر انبیا و اولیا و ائمه علیهم السلام بزرگ مشتاق رسیدن به لقای حق نبودند؟

مگر نشنیدی گفته اند: هرکس مُرد تمام شد؟

راهرو راه دوست نه این که مرگ را علت نقصان نمی داند، بلکه آن را علت کمال دانسته و عاشق رسیدن به آن است.

برای پاکان و نیکان، صالحان و عاشقان رسیدن مرگ نوبت خروج از دار ظلمت و جدایی از شرور و ورود به عالم نور و پیوستن به نتیجه نیکی‌ها و درستی‌هاست.

هنگام مرگ وقت قرار گرفتن در ارواح طیبه و پیوند خوردن با عقول قدسیه و نفوس طاهره است.

کدام عاقل این زندگی چند روزه را در برابر آن حیات عالی معامله می‌کند، کدام خردمند این چند روزه پر از درد و رنج، آغشته به آسیب و مشقت، دارای نقصان و عیب را با آن حیات جاودانی و کمال انسانی عوض می‌کند؟!

چه رنج‌ها که باید در این ظلمت خانه کشید، تا نور لطف حق را در همه برنامه‌های حیات حفظ کرد، چه دردها باید تحمل کرد تا ضربه خطرات شخصیت انسان را نابود نکند، چه مواظبت‌ها باید داشت، تا آدمی از خط بندگی حق به میدان بردگی شیطان نیفتد؟ و همه این بلاها با رسیدن مرگ تمام شده و با پایان گرفتن این سیر و سلوک با همه زحمت و رنجی که داشت، انسان به الله می‌رسد و در حقیقت باید گفت: مرگ نقطه وصل و زمان به پایان رسیدن فراق است.

هان ای عزیزم! از خواب غفلت برخیز و از مستی طبیعت به درآی و به تقویت شوق خود نسبت به واقعیت‌ها که در ذات مایه دارد اقدام کن، تا عاشق عالم حقیقی و مقّر اصلی گردی.

از این پوست بی‌ارزش هیولایی بدرآی و روان پر از زشت را از غبار کدورت‌های مادی بشوی و نفس خدایات را از آلودگی‌های خاک و غرور دنیایی پاک کن.

این قفس خاک تن را بشکن و با بال همت به سوی عالم رحمت به حرکت آی،

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 147

از پستی جهل آزاد شو و به اوج عزّت و معرفت سفر کن، از تنگنای زندان ناسوتی بیرون آی و به فضای قدس لایتناهی قدم نه، وای چه شد که عهدت را فراموش کردی و پیمانت را با حضرت ربّ شکستی و به همنشینی با آنچه که آن را بقا و دوامی نیست راضی شدی؟!

شاید کزین صحرا کنی طیّ منازل

با خضر دانش یار شوی ای موسی دل

مصر تجرّد را تویی سلطان عادل

در چاه تن تا کی برآ ای یوسف جان

از شهر تن جانا بیايد رخت بستن	زادی طلب تا فرصتی داری به منزل
جز طاعت و خدمت نباشد زاد این راه	بر دین و دانش کوش و منشین هیچ غافل
لذات جسمانی فانی دانه توست	زو روز رو جاهست دام ای مرغ عاقل
جز ذکر الله است هر ذکری زشیطان	جز عشق حق هر سود و سودایی است باطل
با عشق آن یکتای بی همتا الهی	همت طلب ازهر دو عالم مهر بگسل «1»

چهارم: ترس از این که پس از مرگ اولاد و عیالش ضایع شده و دچار گرفتاری و مشقت گردند.

این گونه ترس بدون شك از وساوس شیطانی و از امواج هواجس نفسانی است.

(1) - الهی قمشه‌ای.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 148

راستی مگر منشأ عزّت و کمال غیر و علّت عظمت و شخصیت دیگران ما هستیم، مگر انسان در ایجاد قدرت و قوّت و مروت و مکت و عزّت و ذلّت دیگران علّت تامه است؟

منشأ این ترس جهل به قضا و قدر الهی و جهل به لطف و عنایت و مرحمت خداوند به بندگان است.

خدای بزرگ نسبت به همه شئون موجودات و به خصوص انسان خدای کریمی است که فیض اقدس و لطف مقدسش، اقتضا کرده که هر ذره‌ای از ذرات عالم را به کمال لایق او برساند و او را به هدیی که به خاطر آن او را آفریده برساند و در این زمینه کلیه موجودات عالم و به خصوص بنی آدم را غرق در قوانین لازم اعم از تکوین و تشریع نموده و هریک را به تناسب اتصالشان به آن قوانین برای رسیدن به کمال مطلوب کمک می دهد و احدی قدرت بر تغییر و تبدیل سنت های حتمیه الهی ندارد.

چه بسیار مردمی که برای تربیت فرزندان خود رنج فراوان بردند، اما آنان بسوء اختیار خود پذیرای سعادت نشدند، چه بسیار ثروتمندانی که برای راحت اهل و عیال خود پس از خود ثروت بیکران نهادند، ولی آن ثروت در مدّت کوتاهی از دست بازماندگان رفت و همه را گدای راه‌نشین کرد!!

چه بسا فرزندان که از سایه لطف پدر و مادر محروم شدند و کم‌ترین مالی هم برای آنان نماند، در عین حال به خاطر حس اختیار و به کار بردن اندیشه و اتصال به مقدرات پاك الهی، از نظر تربیت به بهترین مدارج آدمیت رسیده و در سایه سعی و کوشش خود ثروتی به دست آورده، آن را با خدای مهربان معامله کردند.

چه بسا یتیمانی که ترقی مادی و معنوی آنان، با کودکانی که در دامن محبت پدران و مادران و در کنار ثروت زیاد بزرگ شدند، قابل مقایسه نیست.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 149

تاریخ بشر نشانگر این معناست که انتقال مال و قدرت به فرزندان و اطمینان به این که بعد از انسان اهل و عیالش با ثروت و قدرت باقی‌مانده راحتند امری است بیهوده و چه بهتر این که انسان اولاد و عیالش را به ربّ الارباب واگذارد و با فراهم آوردن زمینه تربیت آنان را به خدا بسپارد که خدای مهربان بهترین وکیل و برترین نگهدارنده است، چه ثروت‌ها که از پدران باقی ماند و علّت سیه‌روزی فرزندان شد، چه قدرت‌ها که به نسل بعد منتقل شد و علّت ذلّت نسل گردید!!

حکمت‌هایی از نهج البلاغه

در پایان این قسمت لازم است به گوشه‌ای از حکمت‌های سر حلقه عاشقان و مولای عارفان علی علیه السلام که در این زمینه آمده اشاره شود، تا این ترس مذموم معالجه شده و انسان از قید آن آزاد گردد.

حکمت 344: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ، فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هُمُكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ؟!

امام علیه السلام به دسته‌ای از یارانش فرمود: بیش‌ترین همت و کوشش خود را برای زن و فرزند قرار ندهید، اگر آنان از دوستان حقیقت‌دوستان شما باشند را ضایع نمی‌کند و اگر از دشمنان پروردگارند برای چه همت و کار خود را صرف دشمنان خدا می‌کنید؟!

این کوشش و فعالیت روی چه معیاری است، مگر نه این که تقویت دشمنان خدا باعث کفری سخت برای انسان است.

حکمت 408: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بُدَّ لَكَ أَنْ تَخْلُقَ وَرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّكَ

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 150

تُخْلِفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعَدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَتَشَقَّى بِمَا جَمَعْتَ لَهُ فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ حَقِيقاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ.

امام به فرزندش حضرت مجتبی فرمود: چیزی از مال دنیا برای بعد از خود مگذار؛ زیرا آنچه پس از تو می ماند نصیب یکی از دو نفر است: یا وارثی است که ثروت ارث برده را در راه خدا به کار می برد، در این صورت او به وسیله چیزی که تو بدان بدبخت شده ای خوشبخت شده و یا وارثی است که با مال تو به میدان معصیت دویده و دچار هوای نفس گشته و به سیه روزی مبتلا شده است، در این صورت تو با گذاردن مال برای او به شقاوت و بدبختی اش کمک کردی!! این را بدان که هیچ یک از این دو وارث، سزاوار این نیستند که آنان را بر خود مقدم بداری.

چه بهتر که وارث به خدا سپرده شود و خود انسان از مالی که به دست آورده برای آباد کردن قیامتش بهره بگیرد.

حکمت 421: قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالاً فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَوَرَّثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ.

بزرگ ترین اندوه ها در قیامت، اندوه مردی است که از راه حرام کسب دارایی کرده و آن را مردی به ارث برد که در طاعت و بندگی خدا خرج کند، اندوه برای این که به خاطر کسب حرام باید به عذاب رود و حسرت برای این که می بیند وارثش برای انفاق مال در راه خدا به بهشت می رود!!

راستی عجب است، آنجا که وارث انسان از مال حلال آدمی ارث ببرد انسان

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 151

مسئول پس دادن حساب آن است و آنجا که وارث از مال حرام ارث ببرد، و با معیارهای الهی آن را پاک کرده، در راه خدا خرج کند، انسان باید در قیامت به جهنم رفته و شاهد بهشت رفتن وارث خود باشد.

بنابراین ترس برای اهل و عیال برای بعد از خود ترس بی جایی است و این ترس با ارث گذاشتن و انتقال قدرت به زن و فرزند، نباید معالجه شود و اصولاً انسان نباید چنین ترسی به خود راه بدهد، بلکه کسی باید برای بعد از خود، بر اهل و عیالش بترسد که آنان را با دست خود از مدار بندگی حق خارج کرده و از آراسته شدن به تربیت الهی محروم کرده است!!

روی هم رفته، این چند نوع ترس و هر آنچه مشابه آن است، از نظر بیداران راه مذموم است و ریشه و علّت آن تنها جهل به واقعیت‌ها و دور ماندن از حقایق است.

خوف ممدوح

خوف ممدوح، خوفی است که هم چون حالات عالی دیگر روانی برای انسان از ضروریات است.

بدون این خوف راهی برای ترقی و تعالی وجود ندارد و منهای این خوف آدمی را در پیشگاه قرب حضرت او جایی نیست.

این خوف از اوصاف عالی موقنین و از آثار برجسته وجود متّقین و نشانه‌ای از اتّصال محبّین به جناب اوست.

عاشقان حضرتش هرگز از این خوف جدا نبوده و بدون این حالت عالی زیست نداشتند.

خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 152

أَنَا أَخَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ «1».

خائف‌ترین شما از خدا من هستم.

چه مسائل مهمّی که از خوف انبیا در قرآن و کتب اسلامی نقل شده و چه برنامه‌های پر اهمّیتی در این زمینه از اولیای خدا و ائمه هدی علیهم السلام و عارفان الهی به ما رسیده، نشنیده‌اید که سر حلقه عارفان و روح عاشقان، علی علیه السلام شبی چند بار از خوفی که از عظمت حق داشت و از اوضاع جهان بعد نسبت به آنان که مورد لطف نخواهند بود از خود بیخود می‌شد!!

سالکان راه می‌گویند:

کمترین درجه خوف آن است که در اعمال و اطوار تجلی کند، آنجا که انسان از هر گناهی کناره گیرد، معلوم می شود از خوف بهره ور است و تازه این خودداری از گناهان در فرهنگ الهی ورع شمرده شده و چنانچه انسان از شبهات پرهیزد دارای تقوا گشته و چون نظر از غیر حق بردارد و هیچ نفسی جز به یاد او نکشد دارای صدق شده و در زمره صدیقان آمده است.

خوف پر و بالی است که به وسیله آن بندگان حضرت حق، به سوی هر مقام شایسته ای پرواز کرده و به سبب آن از منازل پر هول آخرت با کمال اطمینان عبور می کنند.

کسی که غرق در شهوات است و آلوده به هر لذت حرام و ترسی که او را از افتادن در لجنزار گناه حفظ کند نداشته باشد، چگونه می خواهد از عذاب فردا درامان باشد؟

در خبر مهمی از حضرت صادق علیه السلام چنین می خوانیم:

(1) - جامع السعادات: 1/ 203.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 153

لا يَكُونُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ خَائِفًا رَاجِيًا، وَلَا يَكُونُ خَائِفًا رَاجِيًا حَتَّى يَكُونَ عَامِلًا لِمَا يَخَافُ وَيَرْجُو «1».

کسی را مؤمن نمی گویند مگر این که دارای بیم و امید باشد و بیم و امید در کسی نیست مگر آن که به مقتضای بیم و امید عمل کند.

راستی انسان دارای ترس، از گناه خودداری می کند و دارنده امید برای بهره بردن در دنیا و آخرت به دستورهای حق گردن می نهد!

جمله ای را بدین مضمون از بعضی از حکما نقل کرده اند:

«مَنْ خَافَ شَيْئًا هَرَبَ مِنْهُ وَمَنْ خَافَ اللَّهَ هَرَبَ إِلَيْهِ».

کسی که از چیزی ترس دارد، از آن فرار می کند و هرکس از خدا می ترسد با حرص و ولع به سویش می رود.

آری، اگر انسان از گناه و عواقب آن بترسد، از آن فرار می‌کند و هرکس از مقام خدا بترسد برای تبدیل ترسش به حالت امن به او پناه می‌برد.

خوف ممدوح خوفی است که در دنیا و آخرت به وجود آورنده امنیت باطن و آرامش فکر و جان است چنانچه در قرآن مجید آمده:

[وَلْيُبَدِّلْهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا] «2».

و یقیناً ترس و بیمشان را تبدیل به امنیت کند.

که ایمان و عمل صالح و ترس از خدا و وحشت از گناه و عذاب فردا، علّت امنیت در دنیا و آخرت است.

صاحبان این خوف در قرآن مجید و روایات و اخبار مورد تمجید قرار گرفته و از

(1) - حجة البیضاء: 251 / 7.

(2) - نور (24): 55.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 154

آنان به عنوان عباد صالح یاد شده است.

این خوف در هرکس نباشد ناقص است و بنا به فرموده نبی بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله:

ناقص ملعون است.

اگر این خوف، یعنی خوف از عظمت حق و کوچکی خود، خوف از مقام خدا، خوف از جریمه جرم، خوف از سوء عاقبت بر اثر عدم تربیت در آدمی نباشد چه علّتی برای رشد و تکامل و مصون ماندن از خطرات درونی و بیرونی وجود دارد؟

اگر این خوف نباشد، چگونه انسان بنده حق می‌شود و به چه سبب از گناه خودداری می‌کند و چگونه درصدد دور کردن خود از عذاب فردا برمی‌آید؟!

بدون این خوف چگونه، انسان، انسان است و با چه وسیله‌ای، می‌تواند با دشمنان شرف و فضیلتش مبارزه کند؟

حکمت در قرآن

قرآن مجید در آیات گوناگونی حکمت را - که مجموعه‌ای از واقعیت‌ها الهامی و عقاید حقه و اعمال پسندیده و نورانیت الهیه و حالات عالی درونی است - از اعظم نعمت‌ها و بهترین نیکی‌ها دانسته و اصل حکمت و آراستگان به آن را ستوده است.

در سوره بقره می‌فرماید:

[يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا] «1».

حکمت را به هر کس بخواهد می‌دهد، و آن که به او حکمت داده شود، بی‌تردید او را خیر فراوانی داده‌اند.

(1) - بقره (2): 269.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 155

در سوره لقمان «1» حضرت لقمان را به داشتن حکمت ستوده، آنجا که می‌فرماید:

[وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ] «2».

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم.

در سوره بقره می‌فرماید:

[وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ] «3».

و داود [جوان مؤمن نیرومندی که در سپاه طالوت بود] جالوت را کشت، و خدا او را فرمانروایی و حکمت داد.

در سوره نساء آل ابراهیم را به آراسته بودن به حکمت ستوده، می‌فرماید:

[فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ] «4».

تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم.

[وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ] «5».

و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم.

و در سوره بقره آیه 129 و در سوره آل عمران آیه 164 و سوره جمعه آیه 2 یکی از اهداف بزرگ رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله را تعلیم حکمت قلمداد کرده است.

حکیم کسی است که وجودش محکم به ریشه‌های قوانین و اصول الهی است

(1) - این فقیر کتابی تحت عنوان لقمان حکیم در چهارصد و پنجاه صفحه به نگارش آورده که تاکنون سه بار چاپ شده، در این کتاب حکمت‌های لقمان به طور مفصل شرح داده شده.

(2) - لقمان (31): 12.

(3) - بقره (2): 251.

(4) - نساء (4): 54.

(5) - مائده (5): 110.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 156

و وجودش برای دیگران منبع خیر و فیض است و جامعه حکیم جامعه‌ای است که براساس ضوابط و معیارهای اسلامی زندگی می‌کند.

ترس از خدا ریشه حکمت

با توجه به اهمیتی که قرآن برای حکمت قائل شده و با توجه به ستایشی که از حکیمان در قرآن و روایات آمده، می بینیم پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ «1».

اصل و ریشه حکمت ترس از خداست.

و از این جمله و امثال آن به موقعیت ترس از خدا و این که از ضروریات حیات عباد شایسته است پی می بریم.

و در حدیث قدسی آمده:

رَأْسُ الْحِكْمَةِ خَشْيَةُ اللَّهِ «2».

حقیقت و ریشه حکمت در خشیت از خداست.

انواع خوف ممدوح

1- خوف از پیش آمدن خطر برای مردم و اعلام آن برای نجات آنان.

2- خوف از سوء عاقبت.

3- خوف از نافرمانی خدا.

(1) - شافعی: 1 / 229.

(2) - کلمة الله: 415.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 157

4- خوف از عذاب گناهان انجام گرفته و این که این خوف بهترین علت برای توبه است.

5- خوف از نقصان در عبادت یا قَلَّتْ آن در برابر عظمت حق.

6- خوف از ناچیزی خود، در برابر عظمت بی‌نهایت در بی‌نهایت حق.

1- خوف از پیش آمدن خطر برای مردم

خوف از پیش آمدن خطر برای جامعه و اعلام آن برای بیداری مردم، مخصوص انبیا و اولیا و ائمه و حکیمان و دلسوزان دورانیش است.

همین خوف که برخاسته از دلسوزی آنان نسبت به خلق بود، آنان را وادار کرد که با تمام وجود برای سعادت دنیا و آخرت قیام کنند و آنان را از گرفتار شدن به وادی گمراهی حفظ نمایند.

قرآن کریم درباره ترس نوح نسبت به قومش می‌فرماید:

[لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] «1».

به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس به آنان گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست، من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می‌ترسم.

و نیز می‌فرماید:

[وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَن لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي

(1) - اعراف (7): 59.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 158

أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ] «1».

بی‌تردید نوح را به سوی قومش فرستادیم [که به آنان بگو: من برای شما بیم دهنده‌ای آشکارم.* که جز خدا را نپرستید؛ من بر شما از عذاب روزی دردناک بیمناکم.

قرآن مجید درباره ترس شعیب نسبت به آینده قومش و خطراتی که آنان را تهدید می‌کرد می‌فرماید:

[و إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىَٰ وَ الْمِيزَانَ إِنِّي أَرَأَيْتُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ] «2».

و به سوی [مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادم] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، شما را جز او هیچ معبودی نیست و از پیمان و ترازو مکاهید، همانا من شما را در توانگری و نعمت [ی که بی نیاز کننده از کم فروشی است] می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.

و درباره حضرت هود، خطاب به قومش چنین می گوید:

[إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] «3».

بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به ترسی که از آینده امت داشتند چنین نقل

(1) - هود (11): 25 - 26.

(2) - هود (11): 84.

(3) - شعرا (26): 135.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 159

شده:

إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي: الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ، أَمَّا الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ وَهَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ ارْتَحَلَتْ مُدْبِرَةً وَهَذِهِ الْآخِرَةُ قَدْ ارْتَحَلَتْ مُقْبِلَةً وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمْ الْيَوْمَ فِي دَارِ عَمَلٍ وَلَا حِسَابٍ وَأَنْتُمْ غَدًا فِي دَارِ حِسَابٍ وَلَا عَمَلٍ «1».

ترسناک‌ترین چیزی که نسبت به آن بر امتّم می‌ترسم دو چیز است: هوای نفس و آرزوی دراز، هوای نفس شما را از قرار گرفتن در مدار حق بازمی‌دارد، در این صورت از شما منبعی آلوده به هر گناه می‌سازد، و آرزوهای طولانی شما را از آباد کردن خانه آخرت بازمی‌دارد.

این دنیا در حال گذشتن، آخرت در حال ماندن است و برای هریک از این دو فرزندی است و اگر می‌خواهید فرزند آخرت باشید، واز ضربه‌های دنیا مصون بمانید، به دستورات خداوند عمل کنید؛ زیرا امروز در خانه عمل هستید و حسابی بر شما نیست، ولی فردا در خانه حساب هستید و قدرتی بر انجام يك عمل در آن روز برای شما نیست.

از علی علیه السلام در پایان یکی از خطبه‌ها چنین نقل شده:

وَإِنَّ أَخَوْفُ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَى وَطُولُ الْأَمَلِ فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْزُرُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ عَدَاً «2».

وحشتناک‌ترین چیزی که مرا نسبت به شما ترسانده، پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی است، از دنیا برای رهایی از عذاب فردا توشه بگیرید، وقت خود را در دنیا به ایمان و عمل صالح تمام کنید.

(1) - بحار الأنوار: 90 / 70، باب 122، حدیث 63؛ الخصال: 51 / 1 حدیث 62.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 28.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 160

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به سه برنامه خطرناک برای امت چنین اعلام وحشت می‌کند:

إِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي ثَلَاثًا: شُحًّا مُطَاعًا، وَهَوًى مُتَّبَعًا وَإِمَامًا ضَالًّا «1».

از سه چیز بر امتّم می‌ترسم: بخلی که بر آنان غلبه کند و نگذارد از مال خویش در راه خدا بهره‌گیرند و هوای نفسی که آنان را آلوده به لذت‌گرایی نماید و پیشوای گمراهی که بر آنان سلطه یابد و باعث جدایی امت از فرهنگ الهی گردد.

از حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام درباره پرسش نسبت به کسانی که مسئولیت‌های خود را در برابر خدا و رسول الهی صلی الله علیه و آله و خلق مظلوم و مستضعف انجام نمی‌دهند، چنین نقل شده:

ای کسانی که آرزوی هر نوع لطف و عنایت از خدا دارید، من بر شما می‌ترسم که دچار انتقام سختی از جانب خدا شوید و بلایی از بلاهای الهی شما را فراگیرد، شما به مقامی از کرامت خدا رسیده‌اید که نسبت به دیگران بر اثر این کرامت برتری یافته‌اید.

خدای بزرگ فراوان بنده مؤمن دارد ولی بندگان ناشناخته، به همین خاطر در بین مردم از احترام آن چنانی برخوردار نیستند. اما شما را به خاطر این که وابسته به خدا می‌دانند سخت احترام می‌کند، ولی در برابر این لطف حق، شما به رعایت حقوق الهی برخاسته‌اید؛ زیرا مشاهده می‌کنید که پیمان‌های در جامعه بر باد رفته و شما نه هراسی دارید و نه فریاد برمی‌کشید، با آن که در برابر يك پیمان‌شکنی پدران خود به جزع و فرع می‌افتید، یعنی پیمان خدا به اندازه پیمان پدرانتان قیمت ندارد!!

وای که تعهدهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین مردم بی‌مقدار شده و کورها و کرها

(1) - تحف العقول: 57.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 161

و زمین‌گیرها در همه شهرها دچار بدبختی گشته و بی‌سرپرست مانده‌اند و کسی به آنان رحم نمی‌کند.

شما به اندازه مقام خود و در خور تکلیف و مسئولیت خویش عمل نمی‌کنید و در برابر انسان‌های والایی که ادای مسئولیت می‌نمایند تواضع ندارید، با مسامحه و سازش با ظالمان خویش را آسوده می‌دارید.

این‌ها برنامه‌های عالی آسمانی است که خداوند جهان شما را به آن فرمان داده و مسائل خطرناکی است که همه شما را از آن نهی کرده، اما شما از معروف و منکر بازشناسانده شده غافلید.

آن هنگام که دست انتقام حق به سوی شما دراز شود، بدبختی و بیچارگی شما از همه بیش‌تر است؛ زیرا شما منزلت علم و علما را در جامعه حفظ نکردید و اگر در این راه از کوشش و جهاد دریغ نمی‌ورزیدید، هرآینه ستمگران این جایگاه بلند الهی را که ضامن حفظ حقوق مردم است اشغال نمی‌کردند!! «1» حضرت علی علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه می‌فرماید:

يَا بُنَيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ فِي الدِّينِ مُدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ «2».

پسرم بر تو از نداری و فقر می‌ترسم، از پیش آمدن این مصیبت به خدای بزرگ پناه ببر؛ زیرا تنگدستی علت کم شدن دین انسان است؛ زیرا بر اثر نداری و فقر انسان از آلوده شدن به گناهانی چون دروغ، خیانت، دزدی و سایر اعمال ناروا مصون نخواهد بود و نیز آدم ندار از نظر تعقل و تفکر حیران و سرگردان است و در معرض دشمنی مردم است.

(1) - تحف العقول: 241 قسمتی از گفتار امام.

(2) - نهج البلاغة: حکمت 311.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 162

امام علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید:

فَإِنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامٍ الْهُدَى وَإِمَامٍ الرَّدَى وَوَلِيُّ النَّبِيِّ وَعَدُوُّ النَّبِيِّ وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْتَمِعُهُ اللَّهُ بِشُرْكِهِ وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللَّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ «1».

پیشوای هدایت، و رهبر ضلالت و تبه‌کاری، دوست پیامبر و دشمن رسول اکرم صلی الله علیه و آله مساوی نیستند، من بر اتمم از مؤمن و مشرک نمی‌ترسم؛ زیرا مؤمن را خداوند با کمک ایمانش از تعدی و جور حفظ می‌کند و مشرک را به خاطر شرکش قلع و قمع می‌نماید، اما ترس و وحشت من از مردم منافق و انسان‌های دو چهره است که دل آنان با ظاهرشان یکی نیست، آنچه را شما می‌پسندید به زبان جاری می‌کنند، و انجام می‌دهند آنچه را به ضرر شماست.

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت از شر منافقان نسبت به امت اسلامی وحشت داشت.

و نیز امام در «نهج البلاغة» می‌فرماید:

أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ عِقَابِهِ «2».

من بر شما از عقاب خدا به خاطر این همه تبه‌کاری و گناه می‌ترسم.

2- خوف از سوء عاقبت

بیداران راه حق بر این عقیده‌اند که انسان تا آخرین لحظه عمر با دو نوع دشمن

(1) - نهج البلاغة: نامه 27.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 42.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 163

روبروست: دشمنان باطنی، دشمنان ظاهری، باطنی همانند هوای نفس و توابع آن از قبیل ریا، نفاق، کبر، نخوت، غرور، حسد، بخل و ... ظاهری مانند ابلیس، انواع شیاطین انسی، دوستان آدم‌نما، قدرت‌های استبدادی، نیروهای استعماری که همه این دشمنان می‌کوشند انسان را از صراط الهی منحرف کرده و به وادی ضلالت و بی‌خبری بکشند.

بدون شك انسان نمی‌تواند به سادگی از بند این دشمنان برهد، بلکه نیاز مبرم به شناخت آنان و مبارزه‌ای سرسخت علیه آنان دارد.

اولیای خدا با توجه به وجود این خطرات، همیشه از عاقبت خود نگران بودند و نسبت به پایان کار خویش که آیا عاقبت پیروزی با آنان است، یا با دشمنان ظاهری و باطنی، در وحشت بسر می‌بردند و همین ترس و وحشت ارزنده بود که به آنان حال مراقبت و مواظبت بخشیده و ایشان را به شناخت دشمنان و مبارزه با آنان وادار می‌کرد و از آنها انسان‌هایی آگاه و بینا و فعال و مجاهد می‌ساخت.

نبی اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه چقدر زیبا می‌فرماید:

لا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ خَائِفًا مِنْ سُوءِ الْعَاقِبَةِ لَا يَتَيَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَكُونَ وَقْتُ نَزْعِ رُوحِهِ وَظُهُورِ الْمَلَكِ الْمَوْتِ لَهُ
«1».

به طور دائم مؤمن نسبت به سوء عاقبت خود در وحشت و نگرانی است، او تا هنگام جان دادن و روبرو شدن با ملك الموت، اطمینانی به وصال به رضوان الله ندارد، وقتی شر همه دشمنان و غارتگران ایمان و عمل صالح و حالات عالی روحی را پشت سر گذاشت و با کمال سلامت به مقام لقای حق رسید به نجات خود مطمئن می‌گردد.

(1) - سفينة البحار: 209/2.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 164

مواردی از سوء عاقبت در قرآن

قرآن مجید به سوء عاقبت افرادی از امم گذشته و بعضی از افراد مسلمان اشاره کرده و از مردم می‌خواهد از داستان اینان عبرت گرفته و به مواظبت و مراقبت خویش توجه داشته، و خود را از افتادن در ننگ سوء عاقبت حفظ کنند.

برصیصای عابد

[كَمْثِلُ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ] «1».

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده‌های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت: کافر شو. هنگامی که کافر شد، گفت:

من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم.

اکثر مفسرین قرآن عقیده دارند، این آیه نمایشگر سوء عاقبت مردی از بنی اسرائیل به نام برصیصا است.

داستان او بدین قرار است:

مدتی طولانی خدای بزرگ را بندگی کرد، این بندگی و عبادت کارش را به جایی رساند که صاحب نفس شد و نسبت به پاره‌ای از امور، دارای بصیرت گشت.

آنان که دچار مرض اعصاب و حالات غیر عادی روانی می‌گشتند معالجه می‌کرد و از این راه شهرتی به‌سزا یافت.

زنی صاحب جمال و دارای اصل و نسب و اصالت خانواده به چنان مرضی

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 165

دچار شد، وقتی از علاجش به وسیله طب نا امید شدند، به توسط برادران نیرومندش به محضر عابد آورده شد، شیطان که در این موقعیت‌ها، برای جدا کردن انسان از خدا تمام نیرویش را به کار می‌برد، به وسوسه آن مرد پرداخت!! و بالاخره او را وادار به عمل قبیح آن هم با يك زن مریض کرد!!

خبر این برنامه به شهر رسید، او را به محاکمه کشیدند و طبق قانون آن روز محکوم به مرگ شد، به هنگامی که بر بالای دار قرار گرفت، شیطان در نظرش مجسم شد و به او گفت: این خط سیری بود که من برای تو فراهم آوردم، هم اکنون اگر می‌خواهی نجات یابی بر من سجده کن! گفت: در حالی که بر دارم چگونه سجدهات کنم؟ پاسخ داد: با حالت اشاره، چون به اشاره چشم و ابرو شروع به سجده کرد، طنابدار را کشیدند و با وجود سال‌ها عبادت این گونه به سوء عاقبت و عذاب الیم دچار شد «1».

ثعلبة بن حاطب

[و مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ* فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ* فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ] «2».

از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بستند، چنان چه خدا از فضل و احسانش به ما عطا کند، یقیناً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد.* هنگامی که خدا از فضل و احسانش به آنان عطا کرد نسبت به [هزینه

(1) - مجمع البیان: 265 / 9؛ بحار الأنوار: 486 / 14؛ المیزان: 247 / 19؛ سفينة البحار: 71 / 1.

(2) - توبه (9): 75 - 77.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 166

کردن] آن [در راه خدا] بخل ورزیدند و اعراض کنان [از پیمانشان] روی گرداندند.* پس برای آن که به وعده‌های خود با خدا وفا نکردند، و به سبب آن که همواره دروغ می‌گفتند، نفاق [ثابت] را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند، باقی گذاشت.

مفسران نوشته‌اند، این آیات درباره «ثعلبه بن حاطب» که فردی از انصار بود نازل شده است و داستان او چنین است:

ثعلبه که مردی فقیر بود و از ثروت بهره‌ای نداشت روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت: ای رسول خدا! برایم دعا کن، خداوند به من ثروتی عنایت کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ثعلبه! مقدار مالی که در اختیار توست، اگر به ادای شکرش برخیزی؛ برای تو بهتر است از ثروتی که نتوانی مسئولیت آن را تحمل کنی. آیا دوست نداری از زندگی پیامبرت درس بگیری؟

ای ثعلبه! به خدا اگر اراده کنم کوه‌ها برایم طلا و نقره می‌شود؛ اما بهترین زندگی آن است که در آن عفاف و کفاف باشد و بهترین مال آن است که انسان بتواند شکرش را به جای آورد.

ثعلبه به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله قانع نشد و با اصرار از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای دعا کرد و به حضرت عرضه داشت: به آن خدایی که تو را مبعوث به رسالت کرده است، اگر ثروتی به من عطا شود، به هر کس در ثروت من حق دارد حقش را ادا خواهم کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، به دنبال اصرار ثعلبه دعا کرد. پس از دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی مادی ثعلبه دگرگون و روز به روز ثروتش زیادتر شد. اوّل چند گوسفند تهیه کرد و مشغول دامداری شد. به مرور زمان دامنه اموالش چنان وسعت گرفت که به

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 167

تدریج شهر مدینه از پاسخ گفتن به نیاز او عاجز شد. به همین علت از شهر به بیابان رفت و در آنجا به کار دامداری مشغول شد و چنان سرگرم اداره کار خود شد که بر اثر کثرت کار از جمعه و جماعت و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله محروم ماند. پس از نزول حکم زکات، به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله، مأموران جمع‌آوری زکات به سراغ ثعلبه رفتند و برابر حکم خدا و رسول، از او طلب زکات کردند؛ اما او از دادن زکات بخل ورزید و در جواب گفت: زکات در ردیف جزیه‌ای است که از اقلیت‌های مذهبی می‌گیرند و این برنامه، زوری است که بر ما ثروتمندان تحمیل می‌شود و من از دادن این گونه مالیات‌ها خود را معذور می‌بینم!

چون خبر بخل‌ورزی او به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید دو بار فرمودند: وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه «1».

او هم چنان به جمع ثروت و اضافه کردن آن مشغول بود، تا تمام ثروت از کفش رفت و هم چنان که قرآن فرموده به سوء عاقبت دچار شد.

مواردی از تاریخ اسلام

«زبیر» یکی از رجال برجسته اسلام بود، او در یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد فی سبیل الله سهمی به سزا داشت.

در یکی از جنگ‌ها شمشیرش شکست، پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله چوبی را برداشت و به دو طرف آن دست کشید، با عنایت خدا تبدیل به شمشیری شد و آن را به زبیر سپرد. زبیر به وسیله آن در راه اسلام و پیش برد اهداف رسالت، رشادت‌ها به خرج داد.

(1) - تفسیر القرطبی: 209 / 8.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 168

می‌گویند بهترین دفاع کنندگان از اسلام چهار نفر بودند: علی بن ابی طالب، زبیر بن العوام، ابودجانه انصاری، سلمان فارسی.

زبیر یکی از چند نفری بود که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، دعوت امیرمؤمنان علیه السلام را برای دفاع از حق، بدون قید و شرط قبول کرد.

زبیر از چهار نفری بود که علی علیه السلام پس از وفات نبی اکرم صلی الله علیه و آله در دفاع از حق نفر پنجمی برای آن نیافت، سه نفر دیگر سلمان و ابوذر و مقداد بودند.

زبیر در روز شورا، حق خود را به امام علی علیه السلام واگذار کرد و خودش هم مصمم بود با امام بیعت کند.

وی از افرادی بود که دختر پیامبر بزرگ اسلام علیها السلام وصیت کرد، باید از افرادی باشد که در مراسم تشییع من شرکت کند!

علی علیه السلام در نامه‌ای به اصحابش نوشت: زبیر یکی از شجاع‌ترین افراد امت است.

اما با آن همه کرامت و فضیلت، با آن همه شجاعت و رشادت زحماتی که در راه اسلام و خاندان پیامبر کشید، در پایان کار دچار جاه‌طلبی شد و این مسئله او را از مدار حق خارج کرد و به دشمنی با بهترین خلق خدا واداشت.

او عاقبت با فریب معاویه و تشویق عایشه به گمراه کردن مردم بصره و سایر شهرها برخاست و چندین هزار نفر را علیه امیرمؤمنان علیه السلام که می‌رفت فرهنگ اصیل اسلام را پس از مدّت‌ها به مسیر اصلی برگرداند، تحریک کرد و مدّتی آن امام بزرگوار را در میدان جنگ «جمل» به دفع دشمن گرفتار و پس از آن دچار جنگ صفّین و سپس نهروان نمود و آن امام همام آخر در میدان محراب به شرف شهادت نایل آمد و به آرزوی خود که اصلاح امت اسلامی بود، نرسید.

زیر در میدان جنگ جمل خون هزاران بیگناه را به هدر داد و مزاحمت سختی

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 169

برای دولت حق به وجود آورد و بدون این که از این آشوب کم‌ترین بهره مادی و دنیایی ببرد؛ در بیابانی به دست مردی به قتل رسید و آن چنان به سوء عاقبت گرفتار شد که در کتب اسلامی از او به عنوان فردی از پیشوایان ضلالت و کفر نامبرده می‌شود «1».

آری، بیداران راه خدا و عاشقان حضرت حق، تا زنده‌اند، با توجه به زندگی چنین انسان‌هایی که در قرآن و تاریخ از آنان یاد شده است، از عاقبت خود در ترس و وحشتند، آری، از برکت چنین خوفی است که همیشه مراقب خود هستند و برای دفع خطر از حیات روحانی خود، در کوشش و فعالیت‌اند.

بنابراین خوف از سوء عاقبت، واقعیّتی است که انسان مؤمن به آن نیازمند است و اگر با انسان نباشد، به برطرف نمودن موانع حُسن عاقبت اقدام نمی‌کند.

3- خوف از نافرمانی خدا

از دورترین ایّام حیات برای پیشگیری از وقوع جرم، جریمه و قانون‌های کیفری وضع شده است جرایم و کیفرهای شخصی و اجتماعی یکی از مهم‌ترین عوامل ایجاد ترس در برابر انجام جرم است و نقش مهمی در کاهش مفاسد و جرایم اجتماعی را به خود اختصاص داده است.

آیین الهی که حاوی تمام مقررات لازم برای انسان است و قوانین آن برای جلب مصلحت و دفع مفسده به نفع بشر وضع شده است، معمولاً برای جرم‌ها و گناهان دو جریمه قائل است، جریمه‌های دنیایی که نتیجه اعمال و رفتار شخصی و اجتماعی انسان است و جریمه‌های آخرتی که آن نیز مخصوص گناهان است.

(1) - سفینه البحار: 441/3؛ دار الأسوه.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 170

کتاب آسمانی و انبیا و ائمه علیهم السلام، تمام مواضع جرم و جریمه را بیان کرده و در این زمینه چیزی فروگذار نکرده‌اند. مؤمنان به خدا و روز جزا و تربیت‌شدگان مکتب انبیا و امامان علیهم السلام، بر اثر خوف از نافرمانی خدا، دامن به گناه آلوده نمی‌کنند؛ زیرا به این حقیقت واقفند که گناه علت دور ماندن از رحمت و عنایت حق است.

دل عاشقان و سالکان راه حق هرگز از چنین خوفی خالی نمی‌ماند و به خاطر همین خوف است که زندگی را به پاکی شروع کرده و به پاکی به پایان می‌برند.

قرآن و روایات و اخبار برای چنین خوفی ارزش والایی قائلند و صاحبان این خوف را بندگانی حقیقی دانسته و آنان را از پاک‌ترین عباد شایسته حق به حساب آورده‌اند.

آری، علت رشد و کمال و سبب طهارت و پاکی جان و دل، چنین خوفی است که بدون آن، رسیدن به مقام قرب الهی محال است.

در این قسمت لازم است به بخشی از آیات مربوط به خوف و حالات خائفان اشاره شود، تا ارزش این خوف و جایگاهی که در پاک نگاه داشتن حیات از آلودگی‌ها دارد، روشن گردد و معلوم شود که خوف از عذاب خدا بهترین علت برای ایجاد امنیت در حیات دنیا و آخرت است.

خوف از عذاب گناهان در قرآن

خدای متعال به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به مردم بگو:

[قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنَّ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] «1».

(1) - زمر (39): 13.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 171

بگو: اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

و نیز می فرماید: به مردم مؤمن بگو:

[إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] «1».

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را [با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زا، از رفتن به جهاد] می ترساند؛ پس اگر مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.

قرآن مجید درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید:

[يُؤْفُونَ بِالَّذِرِّ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا* وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمْطَرِيرًا* فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُورًا] «2».

[همنانان که] همواره نذرشان را وفا می کنند، و از روزی که آسیب و گزندش گسترده است، می ترسند،* و غذا را در عین دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند.* و می گویند: [ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.* ما از پروردگارمان در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است می ترسیم.

ترس از روز جزا و خوف از مقام خدا بهترین عامل زمینه ساز برای قبول احکام و فرمان های الهی است. به همین خاطر خدا به پیامبرش می فرماید:

(1) - آل عمران (3): 175.

(2) - الانسان (76): 7 - 11.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 172

[فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ] «1».

پس به وسیله قرآن کسانی را که از تهدید من می ترسند، بیم ده.

آری، آنان که از روز حشر و دقت در حساب آن می ترسند و می دانند که در آن روز دوست و شفيعی جز خدا نیست، همواره در راه رشد و تکاملند و حرکتشان به سوی مقام قرب است و همینانند که در کمال شوق و عشق به قبول قرآن حاضر شده و تمام شؤون حیات خویش را به آیات قرآن آراسته اند. قرآن درباره خوف ممدوح می فرماید:

[وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ] «2».

و به وسیله این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان می ترسند، هشدار ده که آنان را [در آن روز هول انگیز] جز خدا سرپرست و شفيعی نخواهد بود؛ باشد که بپرهیزند.

هم چنین می فرماید:

[الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْفُضُونَ الْمِيثَاقَ* وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ* وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ هُمْ عُقْبَى الدَّارِ] «3».

همان کسانی که به عهد خدا [که همانا قرآن است] وفا می کنند و پیمان را

(1) - ق (50): 45.

(2) - انعام (6): 51.

(3) - رعد (13): 20 - 22.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 173

نمی‌شکنند.* و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده پیوند می‌دهند و از [عظمت و جلال] پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند.* و برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبایی ورزیدند، و نماز را بر پا داشتند، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نمان و آشکار انفاق نمودند، و همواره با نیکی [عبادت] زشتی و پلیدی [گناه] را دفع می‌کنند [و با خوبی‌های خود نسبت به مردم، بدی‌های آنان را نسبت به خود برطرف می‌نمایند]، اینانند که فرجام نیک آن سرای، ویژه آنان است.

و نیز درباره بندگان پاک و شایسته‌اش می‌فرماید:

[رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ] «1».

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد، [و] پیوسته از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود، می‌ترسند.

قرآن مجید با در اختیار گذاردن اوضاع قیامت نسبت به گناه کاران، زمینه ایجاد خوف را در دل عاشقان فراهم کرده و از این راه آنان را به میدان هدایت و پاکی فرا می‌خواند آنجا که می‌فرماید:

[فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ* هُمْ مِنْ قَوْعِهِمْ ظُلَلٌ مِّنْ

(1) - نور (24): 37.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 174

النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ] «1».

پس شما هم آنچه را می‌خواهید، به جای او بپرستید. بگو: بی‌تردید زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که روز قیامت سرمایه وجودشان و کسانشان را به تباهی داده باشند؛ آگاه باشید! که آن همان زیان آشکار است.* برای آنان از بالای

سرشان و از زیر پایشان سایان‌هایی از آتش است، این عذاب است که خدا بندگان را به آن بیم می‌دهد. ای بندگان! از من پروا کنید.

و نیز می‌فرماید:

[وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ] «2».

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگار ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛* پس بی‌تردید جایگاهش بهشت است.

روایات خوف

عَنْ حَمَّزَةَ بْنِ حُمْرَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ مِمَّا حُفِظَ مِنْ خُطْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنَّهُ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لَكُمْ مَعَالِمَ فَأَنْتَهُوَ إِلَى مَعَالِمِكُمْ وَإِنَّ لَكُمْ هَمَايَةً فَأَنْتَهُوَ إِلَى هَمَاتِكُمْ، أَلَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْمَلُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ: بَيْنَ أَجَلٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ صَانِعٌ فِيهِ، وَبَيْنَ أَجَلٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا اللَّهُ قَاضٍ فِيهِ فَلْيَأْخُذِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَمِنْ دُنْيَا لَا حَرَتَ، وَفِي الشَّيْءِ قَبْلَ الْكِبَرِ وَفِي الْحَيَاتِ

(1) - زمر (39): 15 - 16.

(2) - نازعات (79): 40 - 41.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 175

قَبْلَ الْمَمَاتِ فَوَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا بَعْدَ الدُّنْيَا مِنْ مُسْتَعْتَبٍ وَمَا بَعْدَهَا مِنْ دَارٍ إِلَّا الْجَنَّةُ أَوْ النَّارُ «1».

از سخنرانی‌هایی که از پیامبر بزرگ ضبط شده است این است که فرمود: ای مردم برای شما نسبت به برنامه‌های الهی نشانه‌هایی قرار داده شده است، پس به آن نشانه‌ها برسید. برای شما پایانی از خیر مقرر شده است خود را به آن پایان برسانید، مؤمن بین دو ترس است: ترس از عمر گذشته که نمی‌داند خدا با آن چه می‌کند و ترس از عمر باقی مانده که نمی‌داند برای آن چه مقرر شده است. مؤمن از وجود خود برای خود، از دنیایش برای آخرتش، از جوانی‌اش برای پیریش و

از حیاتش برای مرگش بهره می گیرد. به خدایی که جانم در دست اوست، پس از دنیا جای عذری نیست و از پس دنیا جز بهشت وجهنم برای مردم چیزی وجود ندارد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ [

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ]

قَالَ: مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَيَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ فَيَحْجُزُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى «2».

در ترجمه آیه «ولمن خاف مقام ربه جنتان» فرمود: کسی که می داند خدا او را می بیند و آنچه می گوید می شنود و هرچه از خیر و شر انجام می دهد آگاه است و این نحو اطلاع از خدا او را از اجرای برنامه های خلاف حق باز می دارد، کسی است که از مقام خدا ترسیده و نفس را از خواسته های غلط باز داشته است.

(1) - الکافی: 70 / 2، حدیث 9؛ وسائل الشیعة: 218 / 15، حدیث 20319؛ بحار الأنوار: 362 / 67، حدیث 7.

(2) - الکافی: 70 / 2، حدیث 10 و 80 / 2، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 219 / 15، حدیث 20321؛ بحار الأنوار: 364 / 67، حدیث 8.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 176

عَنِ الْمُيْتَمِ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ خَافَ اللَّهَ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ، وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «1».

هرکس از خدا بترسد، خداوند هر چیزی را از او می ترساند و هرکس از خدا نترسد، از همه چیز بترسد.

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مَنْ عَرَفَ اللَّهَ خَافَ اللَّهَ وَمَنْ خَافَ اللَّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيَا «2».

هرکس خدا را بشناسد، خدا ترس می گردد و هرکس از خدا بترسد دل از دنیای نامطلوب بردارد.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: يَا إِسْحَاقُ! خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ، فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ «3».

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار فرمود: آن چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی، اگر تو او را نمی بینی او تو را به طور مسلم می بیند و اگر تصوّر کنی تو را نمی بیند کافر شدی، و اگر در حالی که یقین داری تو را می بیند، گناه کنی او را از سبک ترین بینندگان به حساب آورده ای.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ فِي وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ ثَلَاثُ مُنْجِيَّاتٍ؛ خَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، وَالْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَالْفَقْرِ، وَكَلِمَةُ الْعَدْلِ

(1) - الكافي: 68 / 2، حديث 3؛ وسائل الشيعة: 219 / 15، حديث 20322.

(2) - الكافي: 68 / 2، حديث 4؛ وسائل الشيعة: 220 / 15، حديث 20235؛ بحار الأنوار: 356 / 67، حديث 3.

(3) - الكافي: 67 / 2، حديث 2؛ وسائل الشيعة: 220 / 15، حديث 20324؛ بحار الأنوار: 355 / 67، حديث 2.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 177

فِي الرِّضَا وَالْعُصْبِ «1».

پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین به علی علیه السلام وصیت داشت: سه چیز باعث نجات است:

ترس از خدا در آشکار و نهان، میانه روی در زمان داشتن و نداشتن، به عدل سخن گفتن به وقت خشنودی و خشم.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: قَوْمٌ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَيَقُولُونَ نَرْجُو فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ قَوْمٌ يَرْجَحُونَ فِي الْأَمَانِ كَذِبُوا لَيْسُوا بِرَاحِيْنَ، إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئًا طَلَبَهُ وَمَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ «2».

مردی به امام صادق علیه السلام گفت: گروهی آلوده به گناهند و می گویند امیدوار به رحمت حقیم و این آلودگی تا هنگام مرگ آنان ادامه دارد. فرمود: اینان به آرزوی بی جا دل خوش کرده اند، این که می گویند ما امیدواریم دروغ است، کسی که امید به رحمت دارد از طریق عمل صالح رحمت می جوید و هرکه ترس از عذاب دارد از گناه باز می ایستد.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: المؤمن بين مخافتين: ذنب قد مضى لا يدري ما صنع الله فيه وعمر قد بقي لا يدري ما يكتسب فيه من المهالك فهو لا يصبح إلا خائفاً ولا يصيلحه إلا الخوف «3».

(1) - وسائل الشيعة: 105 / 1، باب 23، حدیث 254.

(2) - الكافي: 68 / 2، باب الخوف والرجاء، حدیث 5؛ وسائل الشيعة: 216 / 15، باب وجوب الجمع بين الخوف والرجاء، حدیث 20312؛ بحار الأنوار: 357 / 67، باب الخوف والرجاء و حسن الخلق، حدیث 4.

(3) - الكافي: 71 / 2، باب الخوف والرجاء، حدیث 12؛ وسائل الشيعة: 219 / 15، باب وجوب الخوف من الله، حدیث 9؛ بحار الأنوار: 365 / 67، باب الخوف والرجاء و حسن الخلق، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 178

مؤمن بین دو ترس زندگی می کند: اول ترس از گناهی که در عمر گذشته انجام داده و نمی داند خدا به خاطر آن با او چه خواهد کرد. دوم ترس از آینده به این که نمی داند چه برنامه ای از مهالك خواهد داشت. او زندگی نمی کند مگر با ترس و چیزی هم جز خوف از حق عامل اصلاح او نیست.

قال الصادق عليه السلام: مَنْ خَلَا بِذَنْبٍ فَرَّقَبَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ وَاسْتَحْيَى مِنَ الْخَفْظَةِ عَقَرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ جَمِيعُ ذُنُوبِهِ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ ذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که در خلوت با گناهی روبرو گردد، خدا را ناظر بر خود بیند و از حافظان عمل شرم کند، خداوند تمام گناهان او را ببخشد، گرچه مانند گناه ثقلین باشد.

عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَصْبَحُ إِلَّا خَائِفاً وَإِنْ كَانَ مُحْسِناً، وَلَا يَمْسِي إِلَّا خَائِفاً وَإِنْ كَانَ مُحْسِناً لِأَنَّهُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ: بَيْنَ وَقْتٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا لَلَّهِ صَانِعٌ بِهِ، وَبَيْنَ أَجَلٍ قَدْ اقْتَرَبَ لَا يَدْرِي مَا يُصِيبُهُ مِنَ الْهَلَكَاتِ أَلَا وَقُولُوا خَيْراً

تَعْرِفُوا بِهِ وَعَمَلُوا بِهِ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهِ، صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَإِنْ قَطَعْتُمْ وَعُودُوا بِالْفَضْلِ عَلَى مَنْ حَرَمَكَ وَأَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَى مَنْ اتَّيَمَّنَكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ مَنْ عَاهَدْتُمْ وَإِذَا حَكَمْتُمْ فَأَعْدِلُوا «2».

مؤمن شبش را روز نمی کند مگر در حال ترس، گرچه همه ساعات شبش را به نیکی گذرانده باشد و روزش را سپری نمی نماید مگر در حال وحشت، گرچه به خوبی روزش گذشته باشد، مؤمن بین دو امر است: زمانی که بر او گذشته

(1) - وسائل الشیعة: 221 / 15، باب وجوب الخوف من الله، حدیث 20328.

(2) - بحار الأنوار: 404 / 74، باب مواعظ امیرالمؤمنین علیه السلام، حدیث 29؛ الأمالی، شیخ طوسی: 208؛ المجلس الثامن، حدیث 357 - 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 179

و نمی داند خداوند با او چه معامله ای می کند و زمانی که بر او نیامده و نمی داند دچار چه بلا و مهلکه ای خواهد شد؟!

آگاه باشید! زبان خود را فقط به خیر باز کنید، به نحوی که شما را جز به گفتار نیک نشناسند و خوبی کنید تا خداوند شما را در شمار نیکان آورد، با خویشاوندان پیوندید گرچه خویشاوندان با شما قطع رابطه کرده و به آن کس که روز نیاز شما از شما دریغ کرد آنچه لازم دارد بپردازید، امانت آنان که شما را امین دانسته اند برگردانید و به عهد خود وفادار باشید و به هنگام حکم کردن عدالت را مراعات نمایید.

فِي مَنَاهِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ عَرَضَتْ لَهُ فَاحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَهَا مِنْ خَافَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ وَآمَنَهُ مِنَ قَرَعِ الْأَكْبَرِ، وَأَنْجَزَ لَهُ وَعْدَهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ «1».

کسی که در معرض کار زشت یا شهوت نابه جایی قرار گیرد و به خاطر ترس از خدا خودداری کند، پروردگار آتش جهنم را بر او حرام کرده و از هول بزرگ او را امان داده و به وعده ای که در قرآن درباره کناره گیران از گناه داده عمل می کند و آن عطای دو بهشت به اهل ترس از خداست.

در حدیث قدسی آمده:

یا موسی خَفْنِي فِي سَرَائِرِكَ أَحْفَظُكَ فِي عَوْرَاتِكَ «2».

ای موسی! در خلوت‌هایت از من بترس تا در شرمگاهایت از تو محافظت کنم.
امام علی علیه السلام درباره ترس از معاد و روز حساب که بهترین عامل بازدارنده از گناه

(1) - من لا یحضره الفقیه: 13 / 4، باب ذکر جمل من مناهی النبی صلی الله علیه و آله، حدیث 20297.

(2) - ارشاد القلوب: 105 / 1، الباب الثامن والعشرون، فی الخوف من الله تعالی.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 180

است و از اوصاف پاک باخترگان شناخته شده است، در پایان نامه‌ای که به «عثمان بن حنیف» نوشته است چنین می‌گوید:

فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ «1».

باید در گروهی قرار گرفت که ترس از معاد چشم‌هایشان را بیدار نگاه داشته است.
و نیز در وصف عاشقان می‌گوید:

وَأَرَأَيْتُمْ دُمُوعُهُمْ خَوْفَ الْمَحْشَرِ «2».

از ترس اوضاع قیامت اشکشان جاری است.

در عهدنامه‌ای به «محمد بن ابی بکر» مردم را نصیحت می‌کند و در ضمن گفتار با ارزش خود می‌فرماید:

وَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ «3».

همواره در کوشش باشید که ترس شما از خدا شدید شود.

و در قسمت دیگری از آن نامه می‌فرماید:

وَإِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ «4».

بهترین مردم از نظر گمان به عنایت خدا خوفناک‌ترین آنها از اوست.

(1) - نهج البلاغة: نامه 45.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 32، الراغبون فی الله.

(3) - نهج البلاغة: نامه 27.

(4) - نهج البلاغة: نامه 27.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 181

خوف از خدا در دعا‌های اسلامی

حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل از خداوند بزرگ می‌خواهد که ترسش از پروردگار ترس اهل یقین باشد، ترسی که از ابتدای ظهورش در انسان، تا لحظه مرگ، نمی‌گذارد آدمی به گناه دچار گردد، می‌فرماید:

وَأَخَافُكَ مَخَافَةَ الْمُؤْمِنِينَ «1».

و بترسم از تو مانند ترسیدن یقین‌کنندگان.

حضرت سجّاد علیه السلام در زیارت امین الله در ارزش اشکی که به خاطر ترس خدا، از دیدگان جاری شود می‌فرماید:

وَعَبْرَةٌ مَنْ بَكَى مِنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةٌ.

اشک دیده آن کس که از ترس تو جاری می‌شود باعث آمرزش صاحب اوست.

آن حضرت با پروردگار عالم راز و نیازی دارند، تحت عنوان راز و نیاز خائفان که ترجمه آن بدین قرار است:

پروردگارا! آیا پس از ایمانم به وجود مقدّست، به عذاب فردا دچار می‌کنی، یا بعد از این همه عشقم به حضرتت مرا از خود دور می‌نمایی؟ با امیدی که به رحمت دارم و این که تو اهل گذشت هستی، آیا از عنایت محروم می‌داری؟ ای کسی

که به تو پناه آورده‌ام! مرا وامی گذاری و از پناه دادنم خودداری می کنی؟ نه تو آن مولایی نیستی که پناهنده را از پیشگاهت برانی.

ای کاش برایم معلوم بود که مادرم مرا برای بدبخت شدن زاییده، یا برای کشیدن بار مشقت و تحمل زحمت بیهوده تربیت کردن؟ اگر این است که من با سوء

(1) - البلد الأمين: 191؛ مصباح الكفعمی: 559، فصل الرابع والاربعون.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 182

اختیار خودم انتخاب می کنم، ای کاش مرا نمی زایید و در دامنش تربیت نمی کرد.

آرزویم این است که بدانم، آیا مرا اهل سعادت قرار داده‌ای و برای رسیدن به قرب جوارت انتخاب کرده‌ای تا چشمم روشن شود و روحم آرام گیرد؟ آیا چهره‌هایی که در برابر بزرگیت به خاک مزلت ساییده شده، در محشر سیاه و بی آبرو می کنی؟ یا زبان‌هایی که به مدح و ثنایت باز بود لال می گردانی؟ یا دل‌های پر از محبت را مهر کرده و از لطف محروم می نمای؟ یا گوش‌هایی که از شنیدن برنامه‌هایت به خاطر ارادت می که به تو داشت لذت می برد از کار می اندازی؟ یا دست‌هایی که به آرزو به پیشگاهت بلند می شد و امید عنایت از تو داشت می بندی؟ یا قدم‌هایی که سعی در عبادت تو می کرد، به عذاب دچار می کنی؟

پروردگارا! درهای رحمت را به روی بندگان غرق در توحیدت مبنده و مشتاقان لقای حضرتت را از خود محروم منماید.

خدایا! روانی که به توحید تو عزیزم کرد، چگونه به خواری هجرانت ذلیل می کنی و درونی که به عشقت گره زدم، چگونه به آتش جهنم می سوزانی؟

خداوندا! از رنج غضبت پناهم ده ای حنّان و مَنّان! ای رحیم و رحمان! ای جبار و قهار! ای غفار و ستّار! با رحمت و عنایت مرا از عذاب دوزخ برهان و از رسوایی ننگ نجاتم بده.

خداوندا! خوبان از بدان نزد تو امتیاز دارند، احوال دگرگون شد، برنامه‌های تکان دهنده ایجاد فرع و وحشت کرد، نیکان به تو نزدیک شدند و بدان از تو دور گشتند، هرکسی به جزای عملش می رسد و در نزد تو، به کسی ظلم نمی شود «1».

(1) - مفاتیح الجنان: 119، مناجات الخائفین.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 183

سرگذشت خائفان

زن بدکاره

امام باقر علیه السلام می فرماید:

زنی بدکاره، به قصد آلوده کردن عده‌ای از جوانان بنی اسرائیل، مشغول فعالیت شد، زیبایی زن آن چنان خیره کننده بود که گروهی از جوانان گفتند: اگر فلان عابد او را ببیند تسلیم او خواهد شد.

زن سخن آنان را شنید، گفت: به خدا قسم به خانه نمی روم مگر این که آن عابد را گرفتار بند شهوت کنم.

به هنگام شب بر در خانه عابد رفت و گفت: مرا راه بده، عابد از پذیرفتن آن زن تنها، در آن وقت شب امتناع کرد. زن فریاد برآورد: گروهی از مردان هرزه به دنبال منند و اگر مرا نپذیری کارم به رسوایی می کشد.

عابد چون سخن او را شنید، به خاطر نجات او در را باز کرد. همین که آن زن وارد خانه شد، لباس از بدن درآورد. جمال زن و بدن خیره کننده همراه با عشوه و نازش عابد را مسحور کرد. پس دست به بدن زن زد، ولی ناگهان دست خود را کشید و در برابر آتشی که زیر دیگ روشن بود قرار داد. زن به او گفت: چه می کنی؟

جواب داد: دستی که برخلاف خدا به اجرای عملی برخیزد سزاوار آتش است. زن از خانه بیرون دوید، گروهی از مردم بنی اسرائیل را دید، پس فریاد زد: عابد را دریابید که خود را هلاک کرد. مردم به سراغ آن بنده خائف حق رفتند و با کمال تعجب دیدند از ترس عذاب الهی دست خود را به آتش سوزانده است «1».

(1) - بحار الأنوار: 387 / 70.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 184

یحیی و خوف از خدا

شیخ صدوق از پدر بزرگوارش نقل می کند:

یحیی بن زکریّا، آن قدر نماز خواند و گریه کرد که صورتش آسیب دید. پارچه ای از كرك به جای آسیب صورت گذاردند، تا اشك دیدگانش بر آن بریزد. او به خاطر خوف از مقام الهی این چنین گریه می کرد و بسیار کم خواب شده بود، پدر بزرگوارش به او گفت: پسر من از خدا خواسته ام چنان لطف و عنایتی به تو کند که خوشحال شوی و چشمت به محبت حق روشن گردد، عرض کرد: پدر! جبرئیل به من گفت: قبل از آتش جهنم صحرای سوزانی است که از آن عبور نمی کند مگر کسی از خوف حق زیاد گریه کند. فرمود: پسر من گریه کن؛ زیرا گریه از خوف خدا، حق توسل «1».

در کنار آتش سوزان

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عابدی در بنی اسرائیل زنی را مهمان کرد و در آن شب نسبت به آن زن به قصد سوء نشست؛ اما بی درنگ دست به آتش نزدیک کرد و از قصد خویش برگشت.

دوباره نیت سوء بر او غلبه کرد، باز دست به آتش برد، تا صبح همین برنامه را داشت. هنگام صبح به زن گفت: از خانه من بیرون شو که بد مهمانی بودی «2»!

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 27، المجلس الثامن، حدیث 3؛ بحار الأنوار: 166 / 14، باب قصص زکریا و یحیی علیهما السلام، حدیث 4.

(2) - بحار الأنوار: 166 / 14، باب قصص زکریا و یحیی علیهما السلام، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 185

تنبيه نفس

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

در یکی از روزها که هوا بسیار گرم بود، من و گروهی از دوستان با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه درختی نشسته بودیم. ناگهان جوانی از راه رسید، لباس‌های خود را از بدن بیرون آورده و با پشت و روی بدن و صورت خود بر ریگ‌های داغ بیابان غلتید و در حال غلتیدن می‌گفت: ای نفس بچش؛ زیرا عذابی که نزد خداست، خیلی بزرگ‌تر از اعمال توست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله این منظره را تماشا می‌کرد، چون کار جوان تمام شد و لباس پوشید و قصد حرکت کرد، حضرت او را به حضور طلبید و فرمود: ای بنده خدا! کاری از تو دیدم که از کسی سراغ نداشتم، چه علتی سبب این برنامه بود؟

عرض کرد: خوف از خدا. فرمود: حق خوف را به جای آوردی، خداوند به سبب تو به اهل آسمان‌ها مباحثات می‌کند، سپس رو به یاران کرد و فرمود: هرکس در این محل حاضر است به نزد این مرد برود تا او برایش دعا کند. همه نزد او آمدند و او هم بدین گونه دعا کرد: خداوندا تمام برنامه‌های ما را در گردونه هدایت قرار ده و پرهیز از گناه را توشه ما کن و بهشت را نصیب ما فرموده و جایگاه ما قرار بده «1».

جوان خائف و مرد عابد

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

مردی با خانواده خود سوار کشتی شد در میان راه، دریا به حرکت آمد و کشتی

(1) - بحار الأنوار: 378 / 70

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 186

شکست و از سرنشینان آن جز همسر آن مرد کسی نجات نیافت. زن بر تخته پاره‌ای قرار گرفت و موج دریا وی را به یکی از جزیره‌های اطراف دریا برد. در آن جزیره مرد راهزنی زندگی می‌کرد که هر حرامی را مرتکب می‌شد و به هر کار زشتی دست می‌زد. ناگهان آن زن را بالای سر خود دید به او گفت: آدمی زادی یا پری؟ زن گفت:

آدمم. آن مرد دیگر سخنی نگفت، برخاست و با زن درافتاد و قصد کرد با او درآمیزد. زن بر خود لرزید. راهزن سبب وحشت و ترس آن را پرسید. آن زن با دست اشاره کرد و گفت: از خدا می‌ترسم. راهزن گفت: تاکنون چنین عملی

مرتکب شده‌ای؟ زن پاسخ داد: به عزّتش سوگند، هرگز به چنین عملی دامن آلوده نکرده‌ام. مرد راهزن گفت: با این که تو مرتکب چنین عمل خلافی نشده‌ای از خدا می‌ترسی، در حالی که من این کار را به زور به تو تحمیل می‌کنم، به خدا قسم من برای ترس از حقّ سزاوارتر از تو هستم.

راهزن پس از این جرّقه بیدار کننده برخاست و در حالی که همّتی به جز توبه نداشت به نزد خاندان خود روان شد. در راه به راهبی برخورد و به عنوان رفیق راه با او همراه گشت، آفتاب هر دوی آنان را آزار می‌داد، راهب به راهزن جوان گفت:

دعا کن تا خدا به وسیله ابری بر ما سایه افکند وگرنه آفتاب هر دوی ما را از پای خواهد انداخت.

جوان گفت: من در پیشگاه خدا برای خود حسنه‌ای نمی‌بینم، تا جرأت کرده از حضرتش طلب عنایت کنم. راهب گفت: پس من دعا می‌کنم و تو آمین بگو. جوان پذیرفت پس راهب دعا کرد و جوان آمین گفت. در همان لحظه ابری بر آنان سایه انداخت و هر دو در سایه ابر بسیاری از راه را رفتند. تا به جایی رسیدند که باید از هم جدا می‌شدند، همین که از یکدیگر جدا شدند ابر بالای سر جوان قرار گرفت.

راهب گفت: تو از من بهتری؛ زیرا دعا به خاطر تو به اجابت رسید، اینک داستانت

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 187

را به من بگو. جوان ماجرای برخورد خود را با آن زن گفت. راهب به او گفت: به خاطر ترسی که از خدا به دل راه دادی تمام گناهانت بخشیده شد، سپس مواظب باش اینک بنگر که در آینده نسبت به خداوند چگونه خواهی بود «1».

4- خوف از عذاب گناهان بهترین عامل توبه

انسان در مسئله گناه و نافرمانی‌ها، باید توجّه داشته باشد که از چه وجودی نافرمانی و از دستور چه کسی تخلف و با کدام مولا به ستیز و جنگ است؟!

همیشه گناه و معصیت در برابر خداوندی است که به انسان زندگی بخشیده و از هنگام خلقتش، او را غرق در انواع نعمت‌های مادّی و معنوی نموده است. خدایی که به انسان سلامتی عنایت کرده و او را از هر خطری حفظ نموده و در تمام گرفتاری‌ها، به ویژه آنجا که کلیده‌های مادّی از حلّ مشکل عاجز مانده است، به داد انسان رسیده است.

گناه در برابر پروردگاری که کمال عشق و محبت را به انسان دارد و برای آن که آدمی دچار دام شیطان نگردد، صد ویست و چهار هزار پیامبر و صد و چهارده کتاب آسمانی و دوازده امام و این همه حکیمان و مصلحان و عارفان و خیر اندیشان، برای انسان قرار داده است.

گناه در مقابل عزیزی که فقط خیر انسان را می خواهد و هیچ شری را، گرچه از ذره کم تر باشد، برای انسان نمی پسندد.

گناه در برابر مولای مهربانی که به محض عذرخواهی و توبه، از انسان درمی گذرد و از عقاب آدمی چشم می پوشد.

(1) - الکافی: 3 / 115.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 188

گناه در برابر وجود مقدسی که همه جا با انسان و حتی از رگ گردن به انسان نزدیک تر است.

گناه در برابر وجود پاکی که جز او کسی ناز انسان را نمی خرد و به غیر او کسی در شدائد و مصائب به فریاد آدمی نمی رسد و غیر او هیچ کس خواسته های انسان را اجابت نمی نماید.

به فرموده حضرت سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه:

ای کسی که شکر در برابر نعمت های اندک بود، ولی مرا از لطف محروم نکردی و گناه در برابرت بزرگ بود؛ اما رسوایم نمودی، مرا بر معصیت دیدی ولی خلافم را افشاء نکرده و در بین مردم به گناه شهرتم ندادی.

ای خداوندی که در کودکی از هر خطری نگاهم داشتی و در بزرگی روزم دادی.

ای مولایی که به هنگام مرض تو را خواندم و تو شفایم دادی و به وقت عریان بودنم مرا پوشاندی و در گرسنگی سیرم کردی و در تشنگی سیرایم نمودی و در ذلتم عزیزم کردی و نادانیم را مبدل به علم و شناخت و آگاهی کردی و تنهاییم را با زیاد کردن افرادم جبران نمودی.

من غایب را، تو برگرداندی و نداری و کمبودم را به دارایی مبدل نمودی، به وقت نیاز نصرتم دادی و آنچه به من عطا کردی از من پس نگرفتی و این همه عنایت را تو نسبت به من شروع کردی.

حمد و شکر سزاوار توست، ای خدایی که لغزشم را جبران کردی و غصّه‌ام را برطرف ساختی و دعایم را به اجابت رساندی و عییم را پوشاندی و گناه‌ام را بخشیدی و مرا به خواسته‌هایم رسانده و بر دشمنم پیروز کردی! مگر من می‌توانم نعمت‌ها و این منت‌ها و بزرگواری‌هایت را بر خود بشمارم؟

ای آقای من! تویی آن کس که بر من منت داری و بر من نعمت مرحمت کردی

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 189

و به من نیکی نموده و لطف و الطافت را از من دریغ نداشتی. من غرق فضل و کمال توام. ای روزی دهنده‌ام و ای عطا کننده توفیقم! تو به من عطا کردی. تو مرا بی‌نیاز نمودی. تو مرا به دست آوردی. تو پناه‌ام دادی. تو مرا از هر شرّی نگاه داشتی.

به تو هدایت یافتم. به تو حفظ شدم. به تو آبرویم به جا ماند. تو مرا بخشیدی.

تو مرا جبران کردی. تو به من تمکّن دادی. تو مرا عزیز کرده و یاری نمودی. تو پشتیبان من شدی و مرا تأیید فرمودی.

تو مرا یاری کردی و شفا و عافیت دادی و گرامیم داشتی. ای خدای تبارک و تعالی! حمد دائم و شکر همیشگی سزاوار توست. پس ای مولای مهربان! در برابر این همه محبّت و نعمت و واقعیت‌هایی که به من ارزانی داشتی، منم که به گناه اقرار دارم. از من بگذر. من بد کردم. خطا کردم. سهل انگاری داشتم. دچار نادانی گشتم. به غفلت گرفتار آمدم. اشتباه کردم. به خود دلگرم شدم. دچار برنامه‌های عمدی گشتم. با تو عهد بستم ولی عهد شکستم. با تو بیعت کردم پیمان گسستم.

هم اکنون اقرار و اعتراف دارم که در برابر چه خدای بزرگی و چه مولای مهربانی به گناه و معصیت برخاستم.

پروردگارا! تو به من امر کردی، من سرپیچی نمودم. از گناه نفیم کردی، ولی آلوده شدم. چه راهی دارم که خود را نسبت به این همه گناه معذور دارم. و با چه قوّتی خود را از عذاب برهانم. و با چه پرونده‌ای به محضرت آمم؟.

با گوش و چشم و زبان و دست و قدم که تمامش نعمت‌های تو بود، تو را معصیت کردم.

آری، چنان است خدا و چنین است عبد. او با آن همه نعمت‌هایش و با این همه گناهانش! يك بار دیگر فکر کنیم که در برابر چه بزرگواری به گناه و معصیت برخاستیم و با چه جرأت و جسارتی حدود او را شکستیم؟

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 190

آیا سزاوار نیست که با این همه آلودگی از عذاب، عقاب، انتقام و سخط او بترسیم؟ آن هم گناهانی که به فرموده معصوم در دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام: اگر زمین از گناهانم با خبر شود، مرا فرو می برد. اگر آسمانها آگاه گردند، به سرم خراب شوند. اگر کوهها مطلع شوند، به رویم می افتند. اگر دریاها بفهمند غرقم می کنند «1».

چه خوب است با دقت در قرآن و روایات و اخبار، از عذاب گناهان و جریمه جرمها آگاه شویم. شاید این معرفت و آگاهی سبب ترس ما گردد و این ترس باعث شود، نسبت به معاصی گذشته توبه کرده و در آینده، خود را از آلوده شدن به گناه حفظ کنیم.

کیفر گناهان در قرآن

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذُّهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ «2»

اما کسانی که کافر شدند، آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت شکنجه می کنم و برای آنان هیچ یاری نخواهد بود.

[يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ] «3».

در روزی که چهرههایی سپید و چهرههایی سیاه شود، اما آنان که چهرههایشان سیاه شده [به آنان گویند: آیا پس از ایمانتان کافر شدید؟ پس

(1) - بحار الأنوار: 246 / 84، باب 12، حدیث 56.

(2) - آل عمران (3): 56.

(3) - آل عمران (3): 106.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 191

به کیفر آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید.

[لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبُ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ] «1».

[بگو: نسبت به اعمال و گفتارِتان] عذرخواهی نکنید که [عذرخواهی شما را پایه و اساسی نیست] یقیناً شما پس از ایمانتان کافر شدید؛ اگر از گروهی از شما [که تابع و دنباله‌رو بودید] درگذریم گروه دیگر را [که سردمداران برنامه‌های منافقانه بودند] به سبب آن که همواره [در جامعه اسلامی] دست به جرم و خطا می‌زدند، قطعاً عذاب می‌کنیم.

بنابر گفتار «تفسیر نور الثقلین» «2» گروه قابل بخشش که در آیه از آن‌ها با لفظ «طائفة» یاد شده است چهار نفر بودند که پس از شك و تردید در برنامه‌های حق توبه و برای جبران خطای خود، از مال خویش در راه خدا انفاق کردند. باید دانست که این‌گونه بخشش خدا مربوط به کسانی است که در دنیا از کفر توبه کرده و به اسلام بازگشته‌اند و بدون شك شامل وضع کفار در قیامت نیست.

[وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] «3».

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل آتشند و در آن جاودانه‌اند.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ* خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ]

(1) - توبه (9): 66.

(2) - نور الثقلین: 238 / 2.

(3) - بقره (2): 39.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 192

[يُنْظَرُونَ] «1».

قطعاً کسانی که کافر شدند، و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.* در آن لعنت جاودانه‌اند نه عذاب از آنان سبک شود، و نه مهلتشان دهند [تا عذر خواهی کنند].

کیفر بدی‌ها و خطاها

[بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] «2».

[نه چنین است که می‌گویید] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه‌اند.

[و الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَزَهُفُهُمْ ذَلَّةٌ مَا هُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] «3».

و کسانی که مرتکب بدی‌ها شدند، کیفر هر بدی مانند همان بدی است و خواری آنان را فرامی‌گیرد، برای آنان از [خشم و عذاب] خدا هیچ حافظ و نگه دارنده‌ای نخواهد بود؛ گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب تاریک پوشیده شده؛ آنان اهل آتش‌اند و در آن جاودانه‌اند.

[و لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ

(1) - بقره (2): 161-162.

(2) - بقره (2): 81.

(3) - یونس (10): 27.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 193

إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا] «1».

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می‌شوند، تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصت‌ها از دست رفته] گوید:

اکنون توبه کردم. و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می‌روند، توبه نیست.

اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده‌ایم.

[وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُهُمْ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ] «2».

و کسانی که حيله‌های زشت به کار می‌گیرند برای آنان عذابی سخت خواهد بود، و بی‌تردید حيله آنان نابود می‌شود.

کیفر نفاق و منافق

[وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ] «3».

خدا آتش دوزخ را به مردان و زنان منافق و کافران وعده داده، در آن جاودانه‌اند، همان برای آنان بس است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است.

[بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً] «4».

منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک برای آنان است.

(1) - نساء (4): 18.

(2) - فاطر (35): 10.

(3) - توبه (9): 68.

(4) - نساء (4): 138.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 194

[إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً] «1».

یقیناً خدا همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد.

[إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ نَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً] «2».

بی‌تردید منافقان در پایین‌ترین طبقه از آتش‌اند، و هرگز برای آنان یاورى نخواهی یافت.

کیفر شرك و مشرك

[يُعَذِّبُ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا] «3».

تا نهایتاً خدا مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرك را [به سبب خیانت در امانت] عذاب کند و توبه مردان و زنان مؤمن را [به علت لغزش در امانت] بپذیرد و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ] «4».

به یقین کافران از اهل کتاب و مشرکان در آتش دوزخ اند و در آن جاودانه اند؛ اینانند که بدترین مخلوقات اند.

[وَيُعَذِّبُ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَن]

(1) - نساء (4): 140.

(2) - نساء (4): 145.

(3) - احزاب (33): 73.

(4) - بینه (98): 6.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 195

السَّوْءُ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا] «1».

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك را که به خدا گمان بد می‌برند عذاب کند؛ پیشامد بد زمانه فقط بر خودشان باد. خدا بر آنان خشم گرفته، و لعنتشان کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده و چه بد بازگشت گاهی است.

کیفر گناهان در روایات

عبادت‌های خلاف دستور حق

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: عَبْدَ اللَّهِ جَبَّرَ مِنْ أَخْبَارِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَتَّى صَارَ مِثْلَ الْحَلَالِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى نَبِيِّ زَمَانِهِ قُلْ لَهُ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَجَبَرُوتِي لَوْ أَنَّكَ عَبْدَتَنِي حَتَّى تَذُوبَ كَمَا تَذُوبُ الْإِلَیْهِ فِي الْقَدْرِ مَا قَبِلْتُ مِنْكَ حَتَّى تَأْتِيَنِي مِنَ الْبَابِ الَّذِي أَمَرْتُكَ «2».

از امام صادق علیه السلام روایت شده: عابدی از عابدان بنی اسرائیل آن چنان عبادت کرده که به سختی لاغر شد، خداوند به پیامبر زمانش وحی کرد به او بگو: به عزّت و جلال و جبروتم سوگند، اگر مرا آن چنان عبادت کنی که به مانند چربی درون دیگ آب شوی، از تو نمی پذیرم مگر به آن صورتی که خودم معین کرده ام به بندگی من برخیزی و از آن دری که دستور داده ام وارد شوی.

آری، عبادت واقعی، عبادتی است که براساس فرمان های الهی استوار باشد،

(1) - فتح (48): 6.

(2) - ثواب الأعمال: 203، باب عقاب من اتی الله من غیر بابه؛ بحار الأنوار: 176 / 27، باب 7، حدیث 23؛ اعلام الدین: 400.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 196

عبادت بی دستور و برنامه های منهای فرمان حق بدعت است و بدعت ضلالت است و اهل بدعت در آتشند.

غفلت از فرامین حق

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: إِيَّاكُمْ وَالْعَفْلَةَ فَإِنَّهُ مَنْ عَفَلَ فَإِنَّمَا يَعْغُلُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِيَّاكُمْ وَالتَّهَؤُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ مَنْ تَهَاوَنَ بِأَمْرِ اللَّهِ أَهَانَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: از غفلت بپرهیزید؛ زیرا غفلت به ضرر خود شماس و از سستی نسبت به دستورهای حق دوری کنید؛ زیرا سست شمردن امر حق، باعث می شود که خداوند در قیامت شما را سبک بشمارد.

سریچی از اهل بیت علیهم السلام

عَنْ أَبِي الْحُمَزَةِ قَالَ لَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: أَيُّ الْبِقَاعِ أَفْضَلُ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ، قَالَ: إِنَّ أَفْضَلَ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَلَأَنَّ رَجُلًا عَمَرَ مَا عَمَرَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَصُومُ نَهَارًا وَيَقُومُ لَيْلًا فِي ذَلِكَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعِيرٍ وَلَا يَتَنَا لَمْ يَنْتَفِعْ بِذَلِكَ شَيْئًا «2».

ابی حمزه می گوید: حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ما پرسید: برترین سرزمین ها کدام است؟ گفتیم: خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می داند، فرمود:

بهترین مکان ها بین رکن و مقام است، اگر مردی به مانند نوح، نصد و پنجاه سال در آن مکان روز را به روزه و شب را به عبادت سپری کند؛ ولی عبادتش

(1) - ثواب الأعمال: 203، باب عقاب المتهاون بامر الله سبحانه؛ بحار الأنوار: 69 / 227، باب 112، حدیث 3؛ المحاسن: 96 / 1، باب 23، عقاب من تهاون بامر الله.

(2) - ثواب الأعمال وعقاب الأعمال: 204، باب عقاب من جهل حق اهل بیت علیهم السلام.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 197

همراه پذیرش ولایت ما نباشد، از عبادات خود بهره ای نخواهد برد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مِمَّا الْإِمَامُ الْمَفْرُوضُ طَاعَتُهُ، مَنْ جَحَدَهُ مَاتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا وَاللَّهُ مَا تَرِكَ الْأَرْضُ مِنْهُ قَبَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ يَهْتَدِي بِهِ إِلَى اللَّهِ حُجَّةٌ عَلَى الْعِبَادِ، مَنْ تَرَكَهُ هَلَكَ، وَمَنْ لَزِمَهُ نَجَا حَقًّا عَلَى اللَّهِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: پیشوایی که اطاعتش واجب است ماییم، منکر رهبری ما یهودی یا نصرانی خواهد مرد، به خدا قسم پس از مرگ آدم؛ زمین بدون پیشوای بر حق، نماند، پیشوایی که مردم را به سوی خدا هدایت کند، پیشوایی که در تمام برنامه ها حجت خدا بود، آری، کسی که امام هدایت را رها کند هلاک شده و هرکس زندگیش بر محور رهبری حق باشد نجات یافته است.

پیروی از پیشوای ستمکار

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا جَائِرًا لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ أَعْمَالَهَا بَرَّةً تَقِيَّةً، وَلَا غُفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ أَطَاعَتْ إِمَامًا هَادِيًا مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً «2».

امام باقر علیه السلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر رعیتی که در اسلام از پیشوای ستمکار، پیشوایی که از طرف خدا نیست پیروی کند، بدون شک او را دچار عذاب می کنم، گرچه آن رعیت در اعمالش نیکوکار و پرهیزکار باشد و هر

(1) - ثواب الأعمال وعقاب الأعمال: 205، عقاب من مات ولا يعرف امامه؛ بحار الأنوار: 85 / 23، باب 4، حدیث 27؛ المحاسن: 92، باب 17، عقاب من لم يعرف امامه.

(2) - بشارة المصطفى: 217، باب بشارة المصطفى لشيعه المرتضى؛ الاختصاص: 259، حدیث فی زیارة المؤمن لله؛ بحار الأنوار: 110 / 25، باب 3، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 198

رعیتی که از پیشوای هدایت کننده به سوی حق، فرمان ببرد، او را مشمول بخشش خود قرار می دهیم، گرچه در اعمالش به خود ظلم کرده و مرتکب بدی شده باشد.

این نکته را نباید فراموش کرد که اطاعت از پیشوای برحق، اراده بر گناه را در آدمی به تدریج ضعیف کرده و گرایش به مسائل حق را در انسان تقویت می کند. در این صورت حسنات زیاد، باعث آمرزش سیئات شده و ریشه گناهان را در وجود انسان خشک می کند.

مدعیان دروغین

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:]

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ]

قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إِمَامٌ وَلَيْسَ بِإِمَامٍ «1».

امام صادق علیه السلام در ترجمه آیه‌ای که می‌فرماید: «روز جزا صورت آنان که بر خدا دروغ بستند سیاه می‌بینی آیا جهنم جایگاه متکبرین نیست؟» فرمود: این آیه نشان دهنده عذاب کسی است که خود را پیشوا بداند در حالی که صلاحیت پیشوایی را ندارد.

دشمنان اهل بیت پیامبر علیهم السلام

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: مُدْمِنُ الْخَمْرِ كَعَابِدِ الْوَتَنِ، وَالتَّاصِبُ لِآلِ مُحَمَّدٍ شَرٌّ مِنْهُ، قُلْتُ

(1) - غيبة النعمانی: 111، باب 5، ما روی فیمن ادعی الامامه، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 113/25، باب 3، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 199

جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَنْ أَشَرُّ مِنْ عَابِدِ الْوَتَنِ؟ فَقَالَ إِنَّ شَارِبَ الْخَمْرِ تُدْرِكُهُ الشَّفَاعَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَوْ شَفَعَ فِيهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَمْ يُشَفَّعُوا «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: معتاد به خمر همانند بت پرست است و ناسزاگویی به آل محمد که در دشمنی اهل بیت غرق است بدتر از اوست، راوی می‌گوید: به حضرت عرض کردم فدایت شوم، علت بدتری او از معتاد به مشروب چیست؟ فرمود: شفاعت شامل شرابخوار می‌شود، ولی اگر اهل آسمان‌ها و زمین به شفاعت ناصبی برخیزند، در مورد او قبول نخواهد شد.

البته باید دانست که شفاعت در قیامت شامل کسی است که با توبه از گناه، از دنیا رفته باشد. و این واقعیتی است که قرآن و روایات بر آن دلالت دارد.

تجاوز، قطع رحم، قسم دروغ

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فِي كِتَابٍ عَلَيَّ ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهَا أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبَاهُتًا، الْبَغْيُ، وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ، وَالْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُيَارِزُ بِهَا «2».

امام باقر علیه السلام از کتاب علی علیه السلام نقل می کند: دارنده سه خصلت، نتیجه خصائلش را قبل از مرگ می بیند، تجاوز (زنا) قطع رحم، قسم دروغ.

متکبران

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلْعَزُّ رِذَاءُ اللَّهِ وَالْكَبْرِيَاءُ إِزَارُهُ فَمَنْ تَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ

(1) - ثواب الاعمال: 207، باب عقاب الناصب والجاحد لأئمة المؤمنين، بحار الأنوار: 234 / 27، باب 10، حدیث 46.

(2) - الكافي: 347 / 2، باب قطيعة الرحم، حدیث 4؛ وسائل الشيعة: 202 / 23، باب تحريم اليمين الكاذبة، حدیث 29382؛ الخصال: 124 / 1، باب خصال سه گانه، حدیث 119.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 200

فِي جَهَنَّمَ «1».

امام باقر علیه السلام فرمود: عزت و کبريایی از خداست، خداوند متکبر را در قیامت به جهنم می اندازند.

شادی از گناه

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَهُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ بِأَكْبَرِ «2».

امام صادق علیه السلام از پدرش، از رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند: گناهکاری که نسبت به گناهش خندان باشد، وارد جهنم می شود در حالی که گریان است.

سبک شمردن نماز

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ حَمِيدَةَ أُعْزِيهَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَتُ وَبَكَتُ لِيُكَائِهَا ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ رَأَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عِنْدَ الْمَوْتِ لَرَأَيْتَ عَجَبًا، فَتَحَّ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَجْمِعُوا لِي كُلَّ مَنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ قَرَابَةٌ قَالَتْ: فَلَمْ تُرِكَ أَحَدٌ إِلَّا جَمَعْنَاهُ قَالَتْ: فَنَظَرُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَحِقًّا بِالصَّلَاةِ «3».

ابوبصیر می گوید: به خاطر تسلیت نسبت به شهادت حضرت صادق علیه السلام با ام حمیده ملاقات کردم، بس ام حمیده گریه کرد من نیز از گریه او گریستم، به من گفت: اگر به وقت شهادت امام حاضر بودی برنامه عجیبی می دیدی،

(1) - الکافی: 309 / 2، باب الکبر؛ بحار الأنوار: 213 / 70، باب 130؛ عوالی اللآلی: 1 / 359.

(2) - ثواب الأعمال: 223، باب عقاب من اذنب وهو ضاحك؛ بحار الأنوار: 36 / 6، باب التوبة وانواعها وشرائطها، حدیث 57.

(3) - الأمالی، شیخ صدوق: 484، المجلس الثالث وسبعون، حدیث 10؛ فلاح السائل: 127.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 201

حضرت به هنگام انتقال از این عالم، دیده باز کرد و فرمود: بین من و هرکس خویشاوندی هست در کنار من حاضر کنید، همه را حاضر کردم، رو به همه آنان فرمود: کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی رسد.

ضایع کردن نماز

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: دَخَلَ رَجُلٌ مَسْجِدًا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ فَخَفَّفَ سُجُودَهُ دُونَ مَا يَتَّبَعِي وَدُونَ مَا يَكُونُ مِنَ السُّجُودِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: نَقَرَ كَنْفَرِ الْعُرَابِ لَوْ مَاتَ، مَاتَ عَلَى غَيْرِ دِينِ مُحَمَّدٍ «1».

زراره می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: مردی وارد مسجد شد و در نماز خود آن چنان که لازم بود سجود را رعایت نکرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مانند کلاغ نوک به زمین زد، اگر با این وضع بمیرد به دین محمد نمرده است.

بخل ورزیدن از زکات

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ مَنَعَ الزَّكَاةَ فَلَيْمُتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که زکات نپردازد، پس می‌میرد یا به آیین یهودیت یا نصرانیت.

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 483، المجلس الثالث وسبعون، حديث 8؛ بحار الأنوار: 234 / 81، باب 16، حديث 8.

(2) - ثواب الأعمال: 235، عقاب مانع الزكاة.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 202

روزه‌خواری بدون عذر

عَنْ يُونُسَ بْنِ حَمَادٍ الرَّازِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْهُ «1».

یونس رازی می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هرکس يك روزه از ماه رمضان را بخورد، روح ایمان از او خارج شده است.

گناه زبان

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يُعَذَّبُ اللَّهُ اللِّسَانَ عَذَابًا لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ: أَيُّ رَبِّ عَذَّبْتَنِي عَذَابًا لَمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئًا، فَيَقَالُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْكَ كَلِمَةً، فَبَلَغْتَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَيَسْفِكُ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ، وَأَنْتُ هَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ، وَأَنْتُ هَكَّ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ وَعِزَّتِي لأُعَذِّبَنَّكَ عَذَابًا لَا أُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ «2».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند زبان را به عذابی دچار کند که هیچ کدام از جوارح انسان دچار چنان عذابی نشوند، زبان عرضه می‌دارد خداوند را چرا به عذابی مبتلایم کرده‌ای که هیچ چیز گرفتار چنین عذابی نیست، خداوند می‌گوید: کلمه‌ای از تو صادر شد که به خاطر آن خون ناحقی ریخت و مال

(1) - من لا یحضره الفقیه: 118 / 2، باب ما یجب علی من افطر، حدیث 1892؛ وسائل الشیعة: 251 / 10، باب

2- من افطر فی شهر رمضان، حدیث 13337.

(2) - الکافی: 125 / 2، باب الصمت وحفظ اللسان، حدیث 16، وسائل الشیعة: 21 / 27، باب عدم جواز القضاء والافناء، حدیث 33103؛ بحار الأنوار: 304 / 68، باب السکوت والکلام، حدیث 80.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 203

محترمی به غارت رفت و به آبروی محترمی لطمه خورد، قسم به عزّتم به عذاب دجارت کنم که هیچ یک از جوارحت را آن گونه عذاب نکرده باشم.

عدالت خواهان ظالم

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ قَالَ: إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَعَمِلَ بَعْدَهُ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که دم از عدل بزند و برخلاف آن عمل کند، در قیامت دارای شدیدترین عذابها است.

اثر شوم غضب

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعَصَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خشم ایمان را فاسد می کند، چنانچه سرکه عسل را از بین می برد (بدون شك فاسد ایمان در قیامت اهل نجات نیست).

تعصّب

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ

(1) - الکافی: 300 / 2، باب من وصف عدلا وعمل به غيره، حدیث 2؛ وسائل الشیعة: 296 / 15، باب انه لا يجوز لمن وصف عدلا، حدیث 20556.

(2) - الکافی: 302 / 2، باب الغضب، حدیث 1؛ وسائل الشیعة: 358 / 15، باب 53- وجوب تسکین الغضب.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 204

عَصَبِيَّةٌ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَغْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ «1».

امام صادق علیه السلام از نبی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند، هرکس به اندازه دانه ای از خردل تعصب داشته باشد، در قیامت با اعراب جاهلی محشور می شود.

در کتب لغت در باب تعصب گفته اند: «آن کس که از اقوام خود در ستمکاری پشتیبانی کند و آن که برای خود و قوم و قبیله خود خشم بیجا نموده، از آنان حمایت کند و کسی که در باطل خود پافشاری ورزد».

مانع حق مؤمن

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا يُونُسَ مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَمْسَ مِائَةٍ عَامٍ عَلَى رَجُلَيْهِ حَتَّى يَسِيلَ مِنْ عَرَقِهِ أَوْدِيَّةٌ وَيُنَادِيَ مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هَذَا الظَّالِمُ الَّذِي حَبَسَ عَنِ الْمُؤْمِنِ حَقَّهُ فَيُؤَبِّخُ أَنْتَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: ای یونس! آن کس که از حق مؤمن جلوگیری کند، در قیامت پانصد سال به روی پا نگاهش می دارند، تا ظرف های عرق از بدنش جاری گردد، آن گاه يك منادی از جانب حق فریاد کند، این است آن ستم پیشه ای که نگذاشته مؤمن به حقش برسد. سپس به مدت چهل روز او را توبیخ کرده، آن گاه امر می شود به جهنم ببرندش.

(1) - الکافی: 308 / 2، باب العصبية، حديث 3؛ بحار الأنوار: 284 / 70، باب 133 - العصبية والفخر؛ وسائل الشيعة: 370 / 15، باب 57 - تحريم التعصب.

(2) - ثواب الأعمال: 240، عقاب من حبس حق المؤمن؛ بحار الأنوار: 147 / 100، باب 3، حديث 6.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 205

پیروی از طاغوت و محبت بیجا به دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عیسی بن مریم با یارانش بر شهری گذشتند که مردم آن کوچه‌ها و خانه‌ها مرده بودند. فرمود: اینان به سخط الهی دچار شده‌اند، اگر به مرگ طبیعی مرده بودند دفن می‌شدند. یاران گفتند: علاقه‌مندیم داستان آنان را بدانیم. پروردگار به عیسی فرمود: با مردگان صحبت کن، عیسی فریاد زد: ای اهل قریه! یکی از کسانی که مرده بود لبیک گفت. عیسی پرسید: داستان شما چیست؟ گفت: در خوشی زیستیم و به بدبختی دچار هاویه شدیم. عیسی پرسید هاویه چیست؟ آن مرد گفت: دریا‌هایی از آتش که در آن کوه‌هایی از عذاب قرار دارد!

فرمود: چرا گرفتار آنجا شدید؟ گفت: به خاطر دو گناه، بندگی طاغوت و عشق به دنیا. فرمود: محبت به دنیا تا کجا؟ گفت: همانند کودکی که به مادر عشق ورزد.

تا دنیا به ما رو می‌کرد خوشحال می‌شدیم، تا از ما برمی‌گشت محزون می‌گشتیم.

فرمود: پیروی شما از طاغوت چگونه بود؟ عرضه داشت: از تمام برنامه‌ها و دستورهایش شنوایی داشتیم.

فرمود: تو چگونه به من جواب دادی؟ گفت: بقیه اهل شهر دهانشان به وسیله دهانه‌بند و لجام آتشین بسته است و ملائکه غلاظ و شداد مواظب آنانند. من گرچه در بین آنان بودم ولی در عمل با آنها نبودم؛ اما وقتی عذاب آمد مرا هم گرفت و فعلاً با مویی معلّم و می‌ترسم که در آتش قرار بگیرم! عیسی فرمود: خوابیدن در مزبله‌ها و خوردن نان جو، در صورتی که دین انسان برای انسان سالم بماند، برای

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 206

انسان آسان است «1». البته آیات و روایاتی که کیفر گناهان را بیان می‌کند بیش از این است، شما می‌توانید مفصّل آن را در کتاب‌های «بحار الأنوار»، «عقاب الأعمال»، «الکافی»، «محجة البیضاء» ببینید.

آری، وقتی انسان از طریق قرآن و روایات رسیده از منابع وحی، از کیفر و عذاب گناهان آگاه می‌شود، به خوف شدیدی دچار شده و این خوف بهترین عامل بازدارنده انسان از گناه و وسیله‌ای برای تدارك خطاهای گذشته است و این همان خوفی است که در قرآن و روایات به آن اشاره شده که برای هر انسانی لازم و ضروری است:

[وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ] «2».

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛* پس بی‌تردید جایگاهش بهشت است.

دوری از طاغوت به خاطر ترس از خدا

از «فضل بن ربیع» نقل است:

با هارون الرشید به زیارت حج رفتم. هنگام شب که من استراحت می کردم صدای دق الباب شنیدم، پرسیدم کیست؟ پاسخ آمد: امیر را اطاعت کن، من با شتاب بیرون آمدم و او به راستی هارون بود!

(1) - ثواب الأعمال: 254، عقاب حب الدنيا وعبادة الطاعات؛ وسائل الشیعة: 255/16، باب تحريم مجاورة اهل المعاصی.

(2) - نازعات (79): 40.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 207

گفتم: ای امیر! اگر کسی را به دنیا می فرستادی نزد تو می آمدم. گفت: هیجان مرا گرفته است که فقط مردی خردمند می تواند آن را فرو نشاند؛ مردی را به من بنمای که بتوانم از او سؤال کنم.

گفتم: «سفیان بن عیینه» همین جاست، گفت: مرا به نزد او راهنمایی کن - ما به طرف خانه او رفتیم من در زدم، پرسید: کیست که در می کوبد؟ پاسخ دادم: از امیر اطاعت کن او با شتاب بیرون آمد و گفت: ای امیر! اگر تو کسی از پی من می فرستادی، نزدت می آمدم، او گفت: ما برای امر مهمی نزد تو آمدم، آن گاه هارون زمانی با وی گفتگو کرد و سپس پرسید: آیا تو به کسی بدهکاری؟ وی پاسخ داد: آری، هارون گفت: عباسی بدهکاری های او را پرداز.

از نزد او بیرون آمدم، هارون گفت: آشنای تو به هیچ کار من نیامد! مردی را به من بنمای که از او سؤال کنم، گفتم: «عبدالرزاق بن حمام» اینجاست، گفت: ما را نزد وی ببر تا از او سؤال کنیم. نزد وی رفتیم و من در زدم، پرسید: کیست؟ گفتم:

از امیر اطاعت کن، وی با شتاب بیرون آمد و گفت: ای امیر! اگر مرا خبر کرده بودی خود نزدت می آمدم هارون جواب داد: ما برای امر مهمی نزد تو آمده ایم، ساعتی با وی به گفتگو نشست و سپس پرسید: آیا تو به کسی بدهکاری؟ گفت: آری، هارون گفت: عباسی بدهکاری های او را پرداز.

سپس بیرون آمدم، هارون گفت: آشنای تو به هیچ کار من نیامد! مردی را به من بنمای که از او سؤال کنم، گفتم: «فضیل بن عیاض» اینجاست، گفت: ما را نزد او راهنمایی کن.

نزد او رفتم، در جایی بلند ایستاده بود و عبادت می کرد و آیاتی از کتاب خدا را به تکرار می خواند، من در کوفتم، پرسید: کیست؟ گفتم: از امیر اطاعت کن. در پاسخ گفت: مرا با امیر کاری نیست!! گفتم: الله اکبر آیا تو نباید از او اطاعت کنی؟

جواب داد: آیا خبر نداری که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: مؤمن نباید خوار شود، فضیل

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 208

پایین آمد در گشود، سپس بالا رفت شمع را خاموش کرد و در گوشه ای نشست.

ما در جایی که از تاریکی جایی را نمی دیدیم به جستجوی او پرداختیم، دست رشید بر دست فضیل رسید فضیل گفت: چه نرم دستی است؛ اما آیا فردا از عذاب الهی خلاصی می یابد یا نه؟ راوی می گوید: با خود گفتم امشب وی با او با زبانی پاک و قلبی صاف گفتگو خواهد کرد.

هارون گفت: ما برای امر مهمی نزد تو آمده ایم، رحمت خدای بر تو باد، فضیل لب به سخن گشود و گفت: آنچه تو را به اینجا کشانید خلاف میل تو بود و همراهانت نیز برای آمدن با تو رغبتی نداشتند و اگر پرده میان تو و آنان را بگیرند و تو از آنان بخواهی که اندکی از گناهان تو را بپذیرند، آنها گردن نخواهند نهاد و در واقع از اینان آن کس که تو را بیش تر دوست دارد، بیش تر خواهد گریخت!!

ای هارون! همین که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید، «سلیم بن عبدالله» و «محمد بن کعب» و «رجاء بن حیات» را فرا خواند و به آنان گفت: من به زشتی های مبتلا شدم تدبیر من چیست؟ او خلافت را بلیه و زشتی می دانست بلیه و زشتی تو و یارانت آن را سعادت و نعمت می دانید. سلیم بن عبدالله به او گفت:

اگر می خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی، چون روزه دار دست از دنیا بکش و با مرگ افطار کن.

محمد بن کعب به او گفت: اگر می خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی، پیران مؤمنان را پدر دان، مردان میانه سال را برادر و کوچک ترها را فرزندان، به والدین احترام بگذار، با برادران مهربان باش و به فرزندان نیکویی کن.

رجاء بن حیات به او گفت: اگر می خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی، آنچه را که برای خود دوست داری برای مؤمنان دوست بدار و آنچه را بر خود نمی پسندی بر مؤمنان نیز میسند و سپس هرگاه خواستی بمیر.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 209

اکنون من نیز همین را به تو می گویم و می ترسم از روزی که پاهایت خواهند لرزید، چه بر سرت خواهد آمد؟ آیا در کنار تو این مردم خواهند بود که تو را یاری دهند؟

هارون چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از شدت گریه از هوش رفت. من به فضیل گفتم: با امیر نرم تر باش. پاسخ داد: من با او نرمی می کنم؛ اما تو و یاران امیر را هلاک می کنید.

چون هارون به هوش آمد، به فضیل گفت: باز بگو، فضیل گفت: ای امیر! شنیده ام که یکی از دست نشانده های «عمر بن عبدالعزیز» از بی خوابی شکایت کرد، عمر به او نوشت: ای برادر من! بی خوابی گناهکاران را در کام آتش دوزخ و طول ابدیت به یاد آر، تا در خواب و بیداری راهنمای تو به سوی خدایت باشد.

اما مواظب باش که پای تو از این راه نلغزد؛ زیرا خدا به تو وعده بیش تری نمی دهد و بر تو رحم نخواهد آورد. هنگامی که حاکم نامه او را خواند، از سرزمین های بسیاری گذشت و نزد عمر آمد، عمر از او پرسید چه چیز تو را نزد من آورد؟ پاسخ داد: تو با نامه خود به دل من نیرو بخشیدی، من دیگر تا به خدا نرسم ولایت تو را اداره نخواهم کرد، هارون سخت گریست و گفت: باز بگو، فضیل گفت:

ای امیر! بدان که عباس (عموی رسول خدا) نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! مرا منصب امارت ده پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای عباس و ای عموی پیامبر! نفسی را که تو زنده می داری بهتر از امارتی است که آن را حتی نمی توانی بخوری، در واقع امارت یعنی ندامت و پشیمانی در روز رستاخیز و اگر بتوانی امیر نباشی امیر مباش هارون دوباره سخت گریست و گفت: باز بگو خدا تو را رحمت کند.

فضیل گفت: ای امیر! پروردگار در روز قیامت، درباره همه این مردم از تو بازخواست خواهد کرد، اگر می توانی روی خود را از آتش دوزخ حفظ کنی دریغ

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 210

مکن. هشیار باش که هیچ وقت در دلت نسبت به رعایا فریب نباشد که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: آن که بامداد با نیت فریب نسبت به مردم برخیزد بوی خوش باغ بهشت به او نرسد. هارون گریان شد و سپس گفت: آیا تو به کسی بدهکاری؟ پاسخ داد:

آری، دین من نزد پروردگار است که هنوز به حساب درنیامده است، وای بر من اگر او حساب کند، وای بر من اگر نتوانم پاسخ گویم. باز گفت: دین خود را در عبادت می دانم. باز گفت: راستی که پروردگار چنین امری به من نکرده است؛ بلکه، بل امر کرده که وعده های او را باور کنم و از اراده او اطاعت. و پروردگار گفته است: من جن و انس را خلق نکرده ام مگر آن که از من اطاعت کنند و من از آنها قوت و خوراک نمی خواهم. به راستی خداوند است که روزی می دهد و صاحب نیرو و قدرت است.

هارون به او گفت: این هزار دینار را صرف عیال و اولاد کن و با خیالی آسوده به عبادت پروردگار مشغول باش. فضیل گفت: من راه رستگاری به تو نمایاندم، تو این ها را به من می دهی؟!

آن گاه خاموش شد و دیگر سخنی نگفت. از نزد او بیرون آمدم، هارون به من گفت: از این پس اگر تو کسی را به من می نمایی، مردی همانند این باشد.

حکایت کنند: زنی از زنان فضیل نزد وی رفت و گفت: می بینی که ما چه تنگدستیم، اگر این پول را می گرفتی می توانستیم کار خود را سروسامان دهیم!

فضیل در پاسخ گفت: من و شما همانند مردمی هستیم که شتری داشتند و از کار او نان به دست می آوردند، هنگامی که شتر پیر شد او را کشتند و گوشتش را خوردند، ای عیال! از گرسنگی بمیر اما فضیل را نکش.

همین که این خبر به هارون رسید، گفت: نزد او برویم شاید پول ها را بپذیرد.

فضل بن ربیع می گوید: ما رفتیم، همین که فضیل ما را شناخت، بیرون آمد و به

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 211

روی خاک نشست. هارون نیز نزد او نشست و لب به سخن گشود؛ اما وی پاسخ نمی داد، ما در این حالت بودیم که کنیزکی زنگی بیرون آمد و فریاد زد: از دیشب شیخ را آزار می دهید، برخیزید و بروید، ما برخاستیم و رفتیم.

«ابوالمحسن» درباره ترس فضیل، از مقام خدا، حکایتی از «بُشَر حافی» بدین مضمون نقل کرده است:

من با فضیل در حج بودم، تا نیمه شب با هم می نشستیم، سپس او برخاست و تا بامداد به طواف می پرداخت. گفتم: ای ابو علی! آیا قصد خوابیدن نداری؟

گفت: وای بر تو آیا کسی که ذکر آتش دوزخ را می شنود، روحش آرام است که بخوابد؟! «1» در این زمینه باز حکایتی بدین مضمون نقل شده است:

تیمور گورکانی یکی از خواصّ خود را نزد «شیخ زین الدین تایبادی» فرستاد و استدعای ملاقات کرد. شیخ پاسخ داد: مرا با امیر کاری نیست، تیمور به ناچار خود به زیارت شیخ رفت. در این ملاقات شیخ زبان به نصیحت او گشود. تیمور گفت: ای شیخ! چرا پادشاه خود «مَلِک غیاث الدین» را ارشاد نکردی؟ شیخ گفت: او را نصیحت کردم نشنید، به ناچار خدای تعالی تو را بر وی گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدا به عدل رفتار نکنی دیگری بر تو مسلط خواهد شد. تیمور پرسید:

آن کیست که بر من مسلط شود، شیخ گفت: عزرائیل؟! «2» آری، چنین خوفی که محصول ایمان به قرآن و روایات است، بازدارنده انسان از گناه در آینده و علّت جبران معاصی در گذشته است و عارف هرگز از چنین خوفی جدا نیست.

(1) - تصوّف و ادبیات تصوّف: 270-281.

(2) - مقدّمه حافظ انجوی: 60.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 212

5- خوف از نقصان در عبادت

این خوف، یکی از عالی ترین مراحل کمال انسانی و از بهترین عوامل حرکت بیش تر و به دست آوردن مقام برتر است.

با کمک این خوف، انسان از عبادات و اطاعت مولا، کوشش بیش تری خواهد کرد و سعی خواهد نمود، عباداتش واجد تمام شرایط باشد.

کسی که قلبش به نور شناخت حق منور گردد و خدای خود را به حقیقت بشناسد و به عظمت و بزرگی او راه برد، البته عبادت خود را هرچند زیاد و خالص باشد، در کنار بزرگی او، کوچک دیده و به حساب نخواهد آورد.

راستی در برابر عظمت بی‌نهایت در بی‌نهایت او، انسان دچار وحشت شده و برای جبران این وحشت ناچار است هرچه در توان دارد، مصرف نماید.

انسان با آشنایی به قرآن و معارف الهی، به این نتیجه خواهد رسید که علم حضرت دوست به هر چیزی محیط است و هیچ ذره‌ای از ذرات عالم هستی، از دایره علم آن جناب بیرون نیست. با این آشنایی و توجه، ناگهان به خود آمده و فریاد برمی‌آورد: آه شاید در خدمت من و عبادت و اطاعتم نقص و قصوری باشد که من به خاطر محدود بودن علم و آگاهی از آن بی‌خبرم و ممکن است این نقص باعث شود که عمل من مورد قبول حبیب من نشود و یا اگر نقصی نداشته باشد، عمل من در برابر بزرگی او ناچیز و یا هیچ است. با این محاسبه انسان دچار خوف شدید می‌شود و برای جبران آن دست به اطاعت و عبادت همیشگی می‌زند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، وقتی در محراب عبادت می‌ایستاد به پیشگاه حق عرضه می‌داشت:

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 213

مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَمَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ «1».

آن طور که شایسته توست تو را نشناخته و به عبادت تو اقدام نکرده‌ایم!!

عاشق او، هرچه به او نزدیک‌تر می‌شود، به عظمت و جلال او بیش‌تر پی می‌برد و در این صورت دچار خوف عظیم‌تر شده و عبادت خود را هرچند زیاد باشد ناچیز می‌بیند. به دنبال این خوف کثرت عبادت هست، تا وقتی که سالک به مقام قرب نایل شده و به وصال و لقای محبوب می‌رسد. آن زمان است که خوف او مبدل به امن گشته و به عالی‌ترین درجات انسانی دست یافته است.

این گونه سیر و حرکت و این نحو شور و اشتیاق و این شکل خوف و کثرت عبادت را در وجود امام عارفان، مولای موحدان، سرحلقه عاشقان، امیرمؤمنان علیه السلام می‌توان یافت.

در این زمینه بهتر است که به گفتار «ضرار بن ضمره» عاشق دلباخته علی علیه السلام در برابر معاویه توجه کرد.

معاویه به ضرار گفت: علی را برایم توصیف کن، ضرار گفت: مرا از این برنامه معاف بدار، معاویه گفت: هیچ راهی جز توصیف علی نداری، ضرار گفت: اکنون که ناچارم می گویم:

به خدا قسم، شناخت علی از درك عقل و اندیشه ما بسیار دور بود. بر همه چیز توان داشت، گفتارش میزان شناخت حق و باطل بود و جز به عدالت حکمی از حضرتش صادر نگشت.

از سراسر وجود او دانش و علم می ریخت و تمامی نواحی هویت و ماهیتش گویای حکمت بود.

(1) - بحار الأنوار: 23 / 68، باب 61، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 214

از دنیا و شکوهش وحشت داشت و با تاریکی شب انسی عجیب برقرار می کرد اشکش به خاطر ترس از عظمت حق، فراوان بود.

همیشه در اندیشه و تفکر به سر می برد و لباس زبر و خشن را دوست داشت و غذایش را جز نان جوین و مواد بسیار عادی که لذتی در آن نبود چیزی تشکیل نمی داد.

به هنگامی که بین ما بود با ما فرقی نمی کرد. از جواب هر خواسته مشروعی که داشتیم امتناع نداشت، وقتی از او دعوت می کردیم اجابت می فرمود.

به خدا قسم با این که به او نزدیک بودیم و او هم با ما نزدیک بود، ولی انگار از عظمت و بزرگی اش یارای سخن گفتن با او را نداشتیم.

اهل دین را فوق العاده گرامی می داشت و با افتادگان نشست و برخاست می نمود.

در زمان حکومتش هیچ قدرتمندی از ترس عدالتش جرأت اعمال زور و سلطه اش را نداشت و هیچ ضعیفی از رسیدن به عدل علی مأیوس نبود.

خدا را به شهادت می طلبم که شاهد شب های علی بودم، زمانی که پرده تاریک شب به رخسار جهان در می افتاد و ستارگان در آسمان دنیا به جلوه گری می نشستند، او محاسن خود را به دست می گرفت و چون آدم مار گزیده به خود

می‌پیچید و چون انسان غصه‌دار اشك می‌ریخت و می‌گفت: دنیا برو غیر مرا گول بزن. خود را به من عرضه مکن و برای جلب من، متوسل به هفت قلم آرایش مشو.

چه دور است، چه دور است که بتوانی مرا فریب دهی، من تو را سه طلاقه کرده‌ام و جای هیچ‌گونه رجوعی برای تو باقی نگذاشته‌ام مدّت تو بسیار کوتاه و خطرت برای فرزند آدم بزرگ است و عیش و خوشیت اندك.

آه که توشه‌ام برای سفر آخرت کم است وای که عبادتم برای دفع وحشت از

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 215

راهی که در پیش دارم اندك است.

ناگهان معاویه گریست و گفت: خدا رحمت کند ابوالحسن را؛ که به خدا قسم این چنین بود. سپس گفت: ای ضرار! حزن و اندوهت نسبت به او چگونه است؟

گفت: مانند کسی که فرزندش را در لانه‌اش سر بریده و گریه‌گلوگیر او شده و از غصه آرام نمی‌گیرد و اندوهش به پایان نمی‌رسد!! «1»

گفتگوی حضرت سجّاد علیه السلام با جابر در مسئله عبادت

نوشته‌اند:

حضرت سکینه جابر بن عبدالله انصاری را طلبید و به او فرمود: شما مورد محبّت و احترام خانواده ما هستی، از شما می‌خواهم با برادرم حضرت سجّاد علیه السلام ملاقات کرده و از خودت از او بخواهی در گریه و عبادتش تخفیف دهد؛ زیرا همه ما بر جان او ترسناکیم!!

جابر می‌گوید: به محضر حضرت زین العابدین علیه السلام مشرف شدم و خواسته خود را با آن بزرگوار در میان گذاشتم. امام به خدمتکار خانه فرمود، آن کتاب را بیاور خدمتکار کتاب را به امام داد و حضرت سجّاد علیه السلام هم کتاب را در برابر من گذاشت و فرمود: در این کتاب از عبادات پدرم علی یاد شده است، آن را بخوان تا از من تقاضای کم کردن عبادت نکنی، ای جابر! عبادت من کجا و عبادت پدرم علی کجا «2».

راستی چقدر عجیب است مردی که آن همه عبادت داشت، امامی که پس از

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 624، المجلس الحادی وتسعون، حدیث 2؛ بحار الأنوار: 274 / 33، باب 20، حدیث 538.

(2) - الأملی، شیخ طوسی: 636، حدیث 1314؛ بحار الأنوار: 60 / 46، باب 5، حدیث 18.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 216

نماز صبح سر بر سجده می گذاشت و هزار بار می گفت: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَبْدِيًّا وَرَقًّا لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا» «1».

انسانی که چهل سال پس از واقعه کربلا قسمتی از وقت شب خود را با کشیدن انبان غذا بر دوش، به داد بینوایان می رسید، آقایی که سالی دوبار پینه های پیشانی و زانوی او را از کثرت رکوع و سجود قیچی می کردند. بزرگواری که در تربیت انسان های والا، با کمال قدرت و توان کوشید. آن وقت عبادت خود را در برابر خدا آن قدر ناچیز می بیند و این چنین ناچیز دانستن عبادت در برابر عظمت حق او را به وحشت می اندازد؟

به طور قطع این خوف بهترین علت رشد و کمال و این خود ندیدن از عالی ترین مراحل تواضع در برابر حق و خلق است. در شب عرفات از فضیل پرسیدند: حال این مردمان را چگونه می بینی؟ گفت:

همه آمرزیده اند اگر من در میان ایشان نبودم!! «2» استاد اخلاق، مرحوم حاج شیخ محمود یاسری رحمه الله می فرمود:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: از عجایبی که دیده ای برایم بازگو.

امین وحی گفت: در زمان های گذشته، در حالی که بنا بود به یکی از انبیای خدا نازل شوم، عابدی را در جزیره ای دیدم که با کمال شوق به عبادت حق مشغول بوده و از خدا می خواست مرگش در حال سجده بر حق فرا رسد!

عبادتش را نیکو یافتم، زمان بندگیش را چهارصد سال دیدم، دعایش را مستجاب مشاهده کردم، علاقه مند شدم وضع قیامتش را ببینم، برایم اعجاب آور بود!

(1) - به حق و راستی گویم خدایی جز الله نیست و بنده و برده‌وار گویم خدایی جز الله نیست و به ایمان و تصدیق گویم خدایی جز الله نیست.

(2) - تصوّف و ادبیّات تصوّف: 282.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 217

روز قیامتش نشان می‌داد که اعمالش مورد قبول حق واقع شده است، به او خطاب می‌رسد:

«أَدْخُلْ جَنَّتِي بِرَحْمَتِي» «1».

عرضه می‌دارد:

«أَدْخُلْ جَنَّتَكَ بِعَمَلِي» «2».

من به بهشت می‌روم ولی با دلگرمی به عمل و عبادتم!

خطاب می‌رسد: ای قاضیان دادگاه! اکنون که پای معامله به میان آمده است، تمام نعمت‌های مادی و معنوی را که به این عابد عنایت کردم با عبادتش بسنجید، چنانچه عبادت او گران‌تر آمد به بهشت رود و اگر نعمت‌های من گران‌تر شد به جهنم رود!!

از نعمت بینایی شروع کردند، این نعمت از نظر ارزش خدایی بر تمام عبادتش سنگین‌تر آمد، چون او را به سوی دوزخ بردند، عرضه داشت: خدایا! برنامه‌های دیگری نیز داشتم که محاسبه نشد، خطاب می‌رسد چیست؟ می‌گوید: امید بر کرم تو، حسن ظنّ بر عنایت تو و از همه بالاتر نیاز و فقر و ناچیزی خودم. خطاب می‌رسد او را از مسیر عذاب برگردانده و به خاطر امید و حسن ظنّش به بهشت ببرید، چون در مسیر بهشت قرار می‌گیرد عرضه می‌دارد:

«أَدْخُلْ جَنَّتَكَ بِرَحْمَتِكَ» به خاطر رحمت تو داخل بهشت می‌شوم.

آری، بندگی‌های ما هر چند زیاد باشد، باز معلول لطف، توفیق و عنایت اوست و بندگی ما کجا و عظمت و بزرگی و جلال او کجا؟! جلال او کجا؟! جلال او کجا؟! جلال او کجا!؟

بیایید ما نیز چون پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فریاد بزنیم:

(1) - با رحمت به بهشت من درآی.

(2) - با عمل خود در بهشت تو در آییم.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 218

ما عَبْدُناكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ «1»

. و چون علی بن ابی طالب علیه السلام ناله جانسوز برآرم که:

أَه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَيُعَدِّ السَّفَرِ «2».

6- خوف از کوچکی خود، در برابر عظمت حضرت حق

انسان از نظر جسم و روح و عقل محدود است. و ادّعای عظمت و بزرگی برای موجود محدود زیبنده نیست. علّت ادّعای بزرگی، خود فراموشی است. عزّت و بزرگی انسان تنها در صورت اتّصال به مقام حقّ که همان اتّصال به فرامین الهی، به خصوص تقوا است قابل تحصیل است. این بزرگی و عظمت ذاتی انسان نیست؛ بلکه مقامی است که با قدم نهادن در طریق الهی به دست می آید. بدون این اتّصال و پیوند، انسان چون ذره‌ای از ذرات مادّی زمین است، زمینی که موجودیّتش در برابر منظومه شمسی چیزی نیست. منظومه‌ای که در برابر کهکشان شیری رنگ فضا، قابل ملاحظه نیست. کهکشان‌ها که در برابر آسمان اوّل و یا سایر کهکشان‌ها و سحابی‌ها، بیش از ذره‌ای به حساب نمی آید. آسمان اوّلی که در برابر آسمان دوم از ارزش کم شده‌ای در فضای با عظمت جهان، کوچک‌تر است و هفت آسمانی که در برابر عرش الهی چیزی نیست.

جدآگاهانه زمین و آسمانی است

شنیدستم که هر کوکب جهانی است

چو خشخاشی است اندر قعر دریا

زمین در جنب این افلاک مینا

(2) - بحار الأنوار: 274 / 33، باب نوادر الاحتجاج، حدیث 538؛ ارشاد القلوب: 218 / 2، الجزء الثاني، فی فضائل ومناقب امیرالمؤمنین علیه السلام.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 219

تو خود بنگر کرین خشخاش چندی سزد تا بر غرور خود بخندی «1»

انسان با این موجودیت ناچیز خود که بدون ارتباط به حق، مشتی استخوان پوسیده و گوشت و پوستی بی قدر است، چه جای آن دارد که خود را بزرگ بنامد؟

انسان واقع بین با توجه به کوچکی خود و عظمت حق، چنان دچار وحشت و ترس می گردد که برای علاج این ترس چاره ای جز آویختن به دامن او نمی بیند.

آری، به فرموده امام حسین علیه السلام در مناجات روز عرفه:

ای خدای بی نیاز! من خود را از تو دارم، من خود را ایجاد نکرده ام، مشرف به جهان هستی هم نیستم، به اجبار آمده ام و به اجبار هم خواهم رفت، نیروهای محدودم اجازه فعالیت نامحدود نمی دهد. چراغ هستی ام در مقابل گردباد وحشت انگیز نیستی و نابودی آن مقدار می تواند مقاومت نشان دهد که چراغ ضعیفی در مقابل توفان بنیان کن و وحشتناک صحرایی مقاومت می کند.

بیایید آیاتی که در قرآن مجید، صفات بی نهایت در بی نهایت حق را از قبیل اراده، علم، قدرت، احاطه، امر و خلق و ... بیان می کند به دقت مطالعه کنید، بیایید به خانه با عظمت آفرینش که نمونه بسیار کوچک و ناچیزی از پرتو عظمت اوست بنگرید، بیایید کوچکی بی نهایت در بی نهایت خود را توجه کنید تا ببینید چگونه دچار خشیت شده و برای جبران این کوچکی وحشت زاء، چگونه به حرکت می آید تا با ارتباط با او خود را از این خوف رهانیده و از کوچکی به بزرگی رسانده و از خوف به امنیت نایل آید.

البته این خوف یا به تعبیر لطیف‌تر این خشیت تنها از طریق آگاهی به جلال و جمال و بزرگی کبریا و اطلاع بر عظمت نامحدود حق حاصل می‌گردد.

شما به تاریخ زندگی انبیا و اولیا و بندگان خاص الهی بنگرید، آن عزیزانی که در همه عمر حتی لحظه‌ای فکر گناه بر آنان نگذشت، چگونه در برابر مقام خدای

(1) - نظامی.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 220

متعال به گریه و استغاثه برمی‌خاستند و با آن همه اخلاص و عمل خود را چیزی نمی‌شمردند.

می‌گویند: آدم پس از هبوط به زمین و خروج از بهشت بسیار گریست و نوح همان گونه که از نام مقدّسش پیداست گریه‌هایی شدید و بس طولانی داشت «1». ابراهیم عرضه می‌داشت: در مغفرت پروردگار طمع دارم، آن چنان که میل دارم در قیامت از من بگذرد.

فکر کنید ابراهیم با آن مقامی که خداوند در قرآن برایش بیان کرده، در برابر خدا چه می‌گفت تا به وسیله امین وحی به حضرت او خطاب رسید: آیا دیده‌ای دوست دوستش را دچار رنج و عذاب کند؟ به جبرئیل گفت: نه ولی هرگاه خطایم را یاد می‌کنم دوستی را از یاد می‌برم، در حالی که قرآن بر عصمت و پاکی همه انبیا، تصریح کرده است. این خطایی که در کلام ابراهیم آمده چیست؟ همان احساس بی‌نهایت کوچک بودن در برابر الله است.

به دعا‌های وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام، به خصوص دعای کمیل، مناجات شعبانیه، مناجات خمس عشر، دعای عرفه، دعای ابو حمزه ثمالی - که انشاء حضرت سجاد علیه السلام است - بنگرید تا ببینید با آگاهی به عظمت حق و توجه به خدای بزرگ و کوچکی خویش، انسان چگونه دچار خشیت و خوف می‌شود و برای جبران کوچکی خود چگونه به بندگی با اخلاص و حرکت معنوی به سوی مقام قرب اقدام می‌کند؟

(1) - مرحوم مجلسی رحمه الله روایت کرده است: نام حضرت نوح «عبدالغفار» بوده است؛ اما به خاطر گریه‌های شدید به «نوح» شهرت یافت. «عن ابی عبدالله علیه السلام قال: کان اسمُ نوحٍ علیه السلام عَبْدَ الْغَفَّارِ وَأَمَّا سُمِّيَ نُوحًا لِأَنَّهُ كَانَ يُنْزِلُ عَلَى نَفْسِهِ».

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 221

فرق خوف و خشیت

در اینجا مناسب است فرق خوف و خشیت را از زبان خواجه نصیر الدین طوسی ذکر کنیم، تا معلوم شود عاشقان خدا برای چه دچار خشیت و ریزش اشک چشم چون ابر بهاری بودند.

خواجه می گوید:

خوف و خشیت گرچه در لغت يك معنى دارند ولی از نظر صاحب‌دلان میان آنها جدایی است؛ زیرا خوف نگرانی دل است از انتظار بد و کیفری که به سبب احتمال ارتکاب خلاف و ترك طاعت باشد و برای بیشتر مردم حاصل است، اگر چه مراتب بسیاری دارد و مرتبه عالی آن برای اندکی از مردم باشد. اما خشیت حالتی است در نفس که از درك بزرگواری، هیبت، خوف محجوبیت و حرمان از لطف و نظر او در دل پیدا می‌شود. و این حالت به دست نمی‌آید، مگر برای کسی که بر جلال کبریا آگاه شود و لذت قرب را بچشد «1».

بنابراین گریه و تضرع، ندبه و ناله و خشیت و خوف عاشقان حق، به خاطر آگاهی آنان از عظمت او بوده و این خشیت و زاری و اعمال پر مشقت عبادی برای این است که نیازمندی و فقر و درویشی خود را با رسیدن به قرب او جبران کنند.

مرحوم «ملا احمد نراقی» آن عاشق وارسته، در کتاب «طاق‌دیس» در باب گریه‌های اعجاب انگیز حضرت شعیب علیه السلام چنین می‌گوید:

گریه کرد از بس شعیب تاجدار روزهای روشن و شبهای تار

هر دو چشمش کور و ناینا نشست باز دادش چشم سلطان الست

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 222

کور چون شد باز چشمش باز داد	آن که او را دیده از آغاز داد
باز باید دیده عبرت نگر	داد چشمش هین به عبرت کن نظر
این قدر بگریست کافتاد از نظر	باز گاه و بیگه و شام و سحر
باز دادش چشم آن چشم آفرین	کور شد باز آن دو چشم پاك بین
کرد اندر شهر و دشت و کوهسار	بار سیم گریه‌های زار زار
کور شد نورش نماند اندر بصر	روز و شب بگریست تا بار دگر
ساعتی بی سوز و بی ماتم نشد	کور گشت و گریه او کم نشد
روزها در ناله‌های وای وای	شامها در گریه‌های های های
آمدند از گریه‌اش اندر خروش	این قدر بگریست تا طیر و وحوش
تا به کی می‌گریی آخر ای شعیب	تا شی او را ندایی شد زغیب
سوز جان مر جسم را سوزان کند	گریه تو خلق را گریان کند
تو چو معنی این خلائق اسم تو	تو چو جانی و رعیت جسم تو
ای شعیب این گریه‌هایت بهر چیست	هرکسی از بهر يك چیزی گریست
ما در دوزخ به تو برسته‌ایم	گر زیم دوزخ است و آن جحیم

آتش دوزخ بود بر تو حرام	هم‌چو آن جنّت به کفّار لغام»1«
ور بود این گریه‌ات بھر بهشت	شوق وصل حوریان خوش سرشت
ما بهشت از بھر تو آماده‌ایم	حوریان را زیب و زینت داده‌ایم
حوریان از بھر تو در روز و شب	چشم بر رهند و دل‌ها در طرب
این بهشت این حور این تو ای شعیب	هر زمان خواهی برو بی‌منع و ریب
چون شعیب از عالم غیب این شنید	از دل پر درد آهی برکشید

(1) - لغام: لئیم، به معنای پست است.

عرفان اسلامی، ج1، ص: 223

کای خدا آرام جان مستهام»1«	من که و دوزخ چه و جنّت کدام
چیست دوزخ تا از آن ترسان شوم	تا زیم تفّ آن گریان شوم
من خود اندر آتش استم سالها	اندر آتش کرده‌ام نشو و نما
من که عمری شد در این آتش خوشم	کی زدوزخ روی درهم می‌کشم

اینان با توجه به عظمت الهی، هر چیزی را کوچک می‌دیدند و حقیر و ناچیز می‌دانستند، چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه «متقین» در اوصاف آن عاشقان می‌گوید:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونََ فِي أَعْيُنِهِمْ.

خدا را در وجود خود بزرگ می دیدند و غیر حضرتش برای آنان کوچک بود.

به همین خاطر دل به هیچ چیز نمی بستند و از آمدن نعمت های دنیا و رفتن آن خوشحال و اندوهگین نمی شدند، هر مصیبتی برای آنان، جز مصیبت فراق او، آسان بود. به خاطر دنیا با کسی نزاع نداشتند. گذشت آنان از مال دنیا بسیار بود.

گرفتار هیچ یک از زشتی های اخلاقی نبودند؛ زیرا منبع رذایل اخلاقی آلوده بودن انسان به دنیا است و چون آنان دنیا را ناچیز می دانستند آلوده نبودند.

عشقی به جز عشق نداشتند. قبله ای غیر کوی او نمی شناختند. امر و نهی غیر او را اطاعت نمی کردند. از هیچ چیز جز مقام او هراس نداشتند. به هیچ وجه گرد گناه نمی گشتند و فکر گناه هم نمی کردند. پاکترین اندیشه و عمل از آنان بود. وجودشان برای جهان و جهانیان با برکت بود و جز خیر و کرامت از آن بزرگواران توقع نمی رفت. در عین این که آراسته به تمام خوبی ها و دور از همه زشتی ها بودند، خود را نیازمندترین نیازمندان و کم عمل ترین عاملان و مهجورترین

(1) - مستهام: آن که از عشق به سرگردانی دچار آید.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 224

مهجوران به حساب می آوردند. به این خاطر در اجرای دستورهای حق و گریه از خشیت الهی و توبه در پیشگاه او از فقر و قصور در عمل از همه عالم مقدم تر بودند.

اینک به شمه ای از احوال و زبان حال ایشان توجه کنید:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آن همه عظمت و جلال - که از طریق بندگی حق کسب کرده بود - در دعای کمیل می فرماید:

فَكَيْفَ لِي وَأَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ الْحَقِيرُ الْمُسْكِينُ الْمُسْتَكِينُ «1»!!

من بنده ناتوان ذلیل و حقیر و فقیر و دورمانده تو چگونه تاب آن عذاب دارم.

امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه می‌فرماید:

وَأَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ «2»!!

من نیازمندترین نیازمندان به توام.

و امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید:

إِلَهِي كُلَّمَا أَحْرَسَنِي لُؤْمِي أَنْتَظَنِّي كَرْمُكَ «3».

پروردگارا! تبهکاریها و دیو صفتی‌هایم گاهی آن چنان به رحم خیره می‌شوند و مرا رو در روی ناشایست خود آن چنان قرار می‌دهند که یارای سخن‌گویی از من سلب می‌گردد.

با که سخن بگویم؟ با خود! زشت سیرت آن چنان چهره‌ام را هولناک نموده است که نمی‌خواهم با صورت خود روبرو شوم.

(1) - الاقبال: 708؛ مصباح المتعبد: 847.

(2) - صحیفه سجاده: 71، دعای دهم.

(3) - بحار الأنوار: 225/95، باب 2.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 225

خداوندا! با تو سخن بگویم؟ هرگونه راه پیوستگی را به روی خود بسته می‌بینم، معاصی و گناهانم زبانم را بسته و لال نموده است.

با دیگران سخن بگویم؟ لابد زشتی سیرت، نهان خود را مخفی ساخته، از نیکی‌ها و زیباییهای خود سخن خواهد گفت، در این موقع است که قیافه هولناکم کثیف‌تر و زشت‌تر خواهد شد؛ زیرا به آن زشتی و پلیدی خود، دورویی و ریاکاری را هم اضافه خواهم نمود.

با که سخن بگویم؟ با جهان طبیعت که خاموش و بدون جنجال تسلیم قوانین است؟ آن موجودی که خود را در مقابل قانون گزار ازل و ابد تسلیم نموده است چه سنجیتی با من متمرّد دارد که حتّی در راه تمایلاتم به مبارزه با خود نیز حاضر نشده‌ام؟!

ای خدای عزیز و مهربانم! دیگر کسی نمانده است که این موجود گم گشته با او به گفتگو نشنیده چگونه در عین زشتی و پلیدی راه فراری را که می جوید پیدا کند؟

فقط يك تکیه گاه باقی مانده است، آن هم کرم وجود بی نهایت توسّست. چه قدر خوب بود که به زبان آوردن الفاظ نیازی نداشتم، تا مفاهیم آن الفاظ بیشتر شرمندهم ننماید «1».

آری، این است نظر سالکان راه و توجه بیداران سیر الی الله که با همه آثار بندگی از حضرت حق، خود را در برابر عظمت او چیزی حساب نمی کنند، تا آثاری بر آنان بار شود و به خاطر این آگاهی و شعور زیاد است که هرچه پیش می روند و به مقام قرب آن جناب نزدیک می گردند، به لا شیئی خود بیشتر رسیده و خشیت سنگین تری سراپای آنان را احاطه می کند، اینان به همین گونه سیر خود را ادامه

(1) - نیایش حسین: 54.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 226

می دهند، تا وقتی که به دروازه عالم پس از مرگ برسند، آن گاه که خطاب:

[أَلَا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ] «1».

مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد.

و [يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً] «2».

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته! * به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است، باز گردد.

به آنان برسد و سراسر خشیت آنان و ترس ایشان مبدل به حالت امن گردد و با اتصال به مقام حضرت دوست، از احساس نقص همه جانبه خود درآیند.

راستی اولیای الهی نسبت به خود چه نظری دارند؟ آری، انسان که از بسیاری از موجودات برتر است، هر مقدار به فقر و نداری، نیاز و احتیاج و لاشیئیت خود بیشتر آگاه شود، عظمت و بزرگی، جلال و جمال دوست در خانه دلش بیشتر تجلی می‌کند و هرچه تجلی جمال معشوق در دل عاشق بیشتر شود و عاشق به بزرگی معشوق واقف و به ذلت و حقارت خود در برابر او آگاه گردد، خشیت بیشتری او را می‌گیرد و با این مرکب روحی به حرکت بیشتری ادامه داده و برای برطرف نمودن ذلت و حقارت خود، با نزدیک کردن خویش به دوست، فعالیت چشم‌گیرتری می‌کند.

(1) - فصّلت (41): 30.

(2) - فجر (89): 27 - 28.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 227

[فَالْخَوْفُ فَرْغُ الْعِلْمِ]

ریشه خوف

امام صادق علیه السلام علم و آگاهی را ریشه خوف می‌دانند و این عین واقعیت و حقیقت است؛ زیرا خوف از امور قلبی است و به دست آوردنش اختیاری نیست، بلکه امری است قهری که حصولش با کمک مقدمات اختیاری امکان دارد و بهترین مقدمه یا مؤثرترین عامل برای به دست آوردن خوف و خشیت علم و آگاهی است.

انسان آگاه به مقام حق و عالم به گناه خویش، به طور قطع از خدا می‌ترسد و به سوی توبه و انابه روی خواهد آورد، عالم به عذاب و جریمه، سعی در ترك گناه می‌کند، آگاه به نقصان در عبادت، آن هم در برابر خدای بزرگ، به جبران نقص خویش برخواید خواست و آن کس که به وسیله تعلیم انبیا و مطالعه قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام خدا را شناخته و عظمت حضرتش را یافته و کوچکی و حقارت خود را درک کرده، البته دچار خشیت و ترس می‌شود. چنانچه خداوند عزیز در قرآن کریم فرموده:

[إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ] «1».

(1) - فاطر (35): 28.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 228

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند.

با توجه به این که دانش و علم، آن هم دانش و علم به حق و شؤون حضرت او، پایه خوف است، به قسمتی از آیات و روایاتی که در باب علم آمده است اشاره می کنیم. قبل از ورود به بحث لازم است بدانیم که شرافت و برتری علم بستگی به شرافت موضوع آن دارد و چون خداوند عزیز و برنامه هایش اشرف از هر چیزی هستند، علم به او و شؤونش نیز اشرف علوم است. مصداق کامل آیات و روایات علم، علم به حق و برنامه های وابسته به حق است که آگاهی به الله و مسائل مربوط به او ریشه خوف و خشیت و عالی ترین علت برای پاکی و تربیت انسان است.

علم در قرآن

فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ «1».

چرا از هر جمعی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند، باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند.

«أَمَّنْ هُوَ قَانِثٌ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يُحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يُرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ «2»».

[آیا چنین انسان کفران کننده ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به

(1) - توبه (9): 122.

(2) - زمر (39): 9.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 229

سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است، از آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی‌بهره از معرفت و دانش‌اند، یکسانند؟ فقط خردمندان متذکر می‌شوند.

در این آیه تمام آثار بندگی واقعی از پرتو علم و فهم عبد نسبت به خدا و شؤن آن ذات مقدس است.

[وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ* وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ* وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ] «1».

نابینا و بینا [کافر و مؤمن]، یکسان نیستند،* و نه تاریکی‌ها و نه روشنائی،* و نه سایه و نه باد گرم سوزان،* و زندگان و مردگان هم یکسان نیستند.

امامان پاک شیعه این آیه را این‌گونه ترجمه کرده‌اند:

کافر تاریک جان و کوردل، با مؤمن روشن روان و بینا یکسان نیست. زندگی روشن از پرتو هدایت، با حیات آمیخته به کفر و شیطنت یکی نیست. بهره‌مند از سایه لطف حق، یا قرار گرفته در سایه ایمان به خدا، با افتاده در آتش عصیان و شقاوت مساوی نیست. و زندگی همراه با علم و ایمان و حیات آراسته به دانایی و آگاهی، با حیات آلوده شده به جهل و نادانی برابر نمی‌باشد.

مگر کسی که به شناخت حق، آگاهی به رسالت انبیا، امامت امامان علیهم السلام و علم به جهان آینده اقدام کرده و از پرتو این معرفت به تمام برنامه‌های لازم انسانی دست یافته است، با کسی که چون حیوانات همّتی جز آب و علف ندارد یکی است؟

[يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ] «2».

(1) - فاطر (35): 19 - 22.

(2) - مجادله (58): 11.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 230

تا خدا مؤمنان از شما را به درجه‌ای و دانشمندان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند.

علم در روایات

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ، وَأَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَأَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَفْضَلُهُمْ عِلْمًا «1».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: داناترین مردم کسی است که دانستنیهای مردم را به خود اضافه کرده باشد و بالاترین قیمت و ارزش از کسی است که از همه عالم‌تر باشد و کسی که کمتر می‌داند ارزش کمتری دارد.

فِي خُطْبَةٍ خَطَبَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ فَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَلَا كَنْزٌ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ «2».

علی علیه السلام پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از خطابه‌هایش فرمود: گنجی پر منفعت‌تر از دانش نیست.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ، وَمُدَارَ سَنَةِ تَسْبِيحٍ، وَالْبَحْثُ عَنْهُ جِهَادٌ، وَتَعْلِيمُهُ لِمَنْ لَا يَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ، وَهُوَ أَنْيْسُ فِي الْوَحْشَةِ، وَصَاحِبٌ فِي الْوَحْدَةِ، وَسَلَاخٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ، وَزِينٌ الْأَخْلَاءِ، يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ قَوْمًا يَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ أَئِمَّةً يَفْتَدَى بِهِمْ، تَزْمُقُ أَعْمَالُهُمْ، وَتُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ تَرْغَبُ الْمَلَائِكَةُ فِي خَلَّتِهِمْ، تَمْسَحُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ فِي صَلَاتِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ

(1)- بحار الأنوار: 163 / 1، باب 1، حدیث 1؛ الأملی، شیخ صدوق: 20، المجلس السادس، حدیث 4.

(2)- بحار الأنوار: 165 / 1، باب 1، حدیث 3؛ الأملی، شیخ صدوق: 320، المجلس الثاني والخمسون حدیث 8.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 231

حياة القلوب ونور الأبصار من العمى، وقوة الأبدان من الضعف، وينزل الله حامله منازل الأبرار، وتمنحه مجلسه الأخيار في الدنيا والآخرة، بالعلم يطاع الله ويعبد، وبالعلم يعرف الله ويوحّد، وبالعلم توصل الأرحام وبه يعرف الحلال والحرام، والعلم أمام العقل، والعقل تابعه، يلهمه الله السعداء ويحرّمه الأشقياء «1».

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید: دانش را فراگیرید؛ زیرا یاد گرفتن مسائل لازم، نیکی است، تحقیق و کاوش در علم تسبیح و بحث و گفتگوی از آن جهاد است. یاد دادن به کسی که نمی‌داند صدقه در راه خداست، دانش انیس انسان، به هنگام وحشت و رفیق آدمی به وقت تنهایی است. علم اسلحه انسان علیه دشمنان و زینت دوستان است.

خدا به وسیله دانش، گروهی را به مقامات عالی رسانده و آنان را در برنامه‌های خیر، پیشوای دیگران قرار می‌دهد. اعمال دانشمندان مورد نظر دیگران است و آثار آگاهان قابل پیروی است. ملائکه در دوستی با دانشمندان راغبند و وقتی عالمان به نماز می‌ایستند، ملائکه بال و پر خود را به بدن آنان می‌کشند؛ زیرا دانش حیات دل‌هاست. برای اجرای دستورهای حق علم، مایه روشنی دیدگان دل از کوری است و قدرت بدن‌ها از ضعف و ناتوانی در عمل است. خدا دانشمندان را در جایگاه ابرار و نیکان بندگان قرار می‌دهد و در دنیا و آخرت همنشینی با خوبان را به آنان عطا می‌نماید. آری، در سایه دانش، خدا اطاعت و عبادت می‌شود و از برکت علم خدای بزرگ شناخته شده و انسان به توحید واقعی می‌رسد. از منافع علم صله رحم است و به واسطه آن

(1) - بحار الأنوار: 1/ 166، باب 1، حدیث 7؛ تحف العقول: 28، ذکره صلی الله علیه و آله العلم والعقل والجهل.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 232

آدمی حلال و حرام خدا را خواهد شناخت. دانش، رهبر عقل است و خرد در تصحیح برنامه‌هایش تابع علم است. این علم تنها نصیب اهل سعادت است و مردم شقی از آن بهره‌ای ندارند.

این روایت یکی از بهترین روایات باب علم است. در این روایت نشان داده شده است که درجات روحی و عملی انسان بستگی به علم دارد. شریف‌ترین علوم علم به الله، علم به آخرت، علم به حلال و حرام است. علمی که آدمی را با ویژگی‌های هستی آشنا می‌کند و چون نردبان ترقی انسان به سوی کمالات واقعی است.

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِقْهُ وَأَفْضَلُ الدِّينِ الْوَرَعُ «1».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: بهترین عبادت فهم و برترین دین پاکدامنی است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ يَعُدُّو فِي طَلَبِ الْعِلْمِ وَيَتَوَخَّؤْنَ إِلَّا حَاضَ الرَّحْمَةُ خَوْضًا «2».

بندهای شب و روز در به دست آوردن دانش حرکت نمی کند، مگر این که در رحمت الهی خود را غرق می کند.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: فَقِيهٌ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ «3».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: يك نفر دانای به اسلام، وجودش برای ابلیس از هزار عابد سنگین تر است.

(1) - بحار الأنوار: 1/ 167، باب 1، حدیث 11؛ وسائل الشیعة: 20/ 358، باب 31 - وجوب العفة والورع، حدیث 25826.

(2) - بحار الأنوار: 1/ 174، باب 1، حدیث 39؛ ثواب الاعمال: 131، ثواب طالب العلم.

(3) - الأمالی، شیخ طوسی: 366، المجلس الثالث عشر، حدیث 774 - 25؛ الاحتجاج: 1/ 17، فصل، فی ذکر طرف مما امر الله.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 233

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ يُرِدِ اللَّهَ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ «1».

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند برای کسی که خیر بخواهد او را دانای در دین می کند.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى ذُلِّ التَّعَلُّمِ سَاعَةً بَقِيَ فِي ذُلِّ الْجُهْلِ أَبَدًا «2».

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که يك ساعت سختی یادگیری را تحمل نکند، برای همیشه در بدبختی جهل بماند.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الشَّاحِصُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَكَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ يُخْرِجُ مِنْ مَنْزِلِهِ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَلَا يَرْجِعُ إِلَّا مَغْفُورًا «3».

کسی که برای فراگیری دانش عزیمت کند، همانند مجاهد در راه خداست. به دست آوردن دانش بر هر مسلمانی واجب است، چه بسیار مؤمنی که برای یادگیری دانش از خانه درآید، برنگردد مگر این که مورد بخشش حق قرار گیرد.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا عِلْمَ كَالْتَفَكُّرِ وَلَا شَرَفَ كَالْعِلْمِ «4».

و نیز آن حضرت فرمود: دانشی به مانند اندیشه در امور نیست و شرفی برای انسان بالاتر از علم نیست.

(1) - عوالی الآلی: 81 / 1، الفصل الخامس، حدیث 1؛ دعائم الاسلام: 81 / 1، ذکر امر غائب فی العلم.

(2) - بحار الأنوار: 177 / 1، حدیث 50.

(3) - بحار الأنوار: 179 / 1، باب 1، حدیث 62؛ روضة الواعظین: 10 / 1، باب الکلام فی ماهیه العلوم.

(4) - نهج البلاغة: حکمت 113؛ بحار الأنوار: 179 / 1، باب 1، حدیث 63.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 234

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُؤْمِنُ إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ وَالْأَدَبَ ثَمَنُ نَفْسِكَ، فَاجْتَهِدْ فِي تَعَلُّمِهَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَأَدَبِكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ وَقَدْرِكَ، فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدِي إِلَى رَبِّكَ وَبِالْأَدَبِ تَحْسُنُ خِدْمَةَ رَبِّكَ وَبِالْأَدَبِ الْخِدْمَةُ يَسْتَوْجِبُ الْعَبْدُ وَلَايَتَهُ وَفُرْيَهُ، فَأَقْبَلِ النَّصِيحَةَ كَيْ تَنْجُو مِنَ الْعَذَابِ «1».

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای مؤمن! این دانش و ادب قیمت وجود توست، هر اندازه به دانش و ادب اضافه شود، به قیمت و ارزشت اضافه می گردد. به کمک علم، به پروردگارت راه می یابی و به ادب نیکو خدمت حق را به جای آوری و به ادب در خدمت، عبد لایق ولایت و قرب حق می گردد. پس این نصیحت را بپذیر تا از عذاب الهی برهی.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجَاهِلِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ «2».

امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: خواهنده علم، بین مردم نادان، همانند زنده در میان مردگان است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ:

[إِنَّ أَوَّلَ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا]

، ثُمَّ قَالَ:

إِنَّ وَلِيَ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَإِنْ بَعُدَتْ حُجَّتُهُ، وَأَنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قُرِبَتْ قَرَابَتُهُ «3».

امام علی علیه السلام می فرماید: نزدیک ترین مردم به انبیا آگاه ترین آنان به فرامین

(1) - روضة الواعظین: 11 / 1، باب الکلام فی ماهیه العلم؛ مشکاة الأنوار: 135، الفصل الثامن فی العلم.

(2) - الأملی، شیخ طوسی: 577، مجلس الرابع والعشر، حدیث 1191-5.

(3) - نهج البلاغة: حکمت 96.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 235

و قوانین و برنامه های آنها است. سپس این آیه را تلاوت کرد: [نزدیک ترین مردم به ابراهیم، تابعین او هستند و این پیامبر و مردم مؤمن اند که به خاطر شناخت و عمل، نزدیک ترین مردم به ابراهیم اند] سپس فرمود: دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را اطاعت کند گرچه هیچ گونه خویشاوندی با پیامبر نداشته باشد و دشمن پیامبر کسی است که از برنامه های خدا سرپیچی کند گرچه با پیامبر خویشاوند باشد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَهُوَ كَالصَّائِمِ تَحَارَهُ الْقَائِمُ لَيْلُهُ وَإِنَّ أَبَاً مِنَ الْعِلْمِ يَتَعَلَّمُهُ الرَّجُلُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَبُو قُبَيْسٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: آن کس که طالب علم است مانند کسی است که روزش به روزه و شبش به عبادت بگذرد، فراگیری يك رشته علم برای انسان بهتر است از این که به اندازه کوه «ابو قبیس» در راه خدا طلا انفاق کند.

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ وَهُوَ يَطْلُبُ الْعِلْمَ لِيُحْيِيَ بِهِ الْإِسْلَامَ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ «2».

و نیز آن حضرت فرمود: اگر در حال اندوختن دانش مرگ کسی برسد، دانشی که برای زنده کردن اسلام فرا می گرفت، بین او و بین انبیا در بهشت يك درجه تفاوت است.

دقت در آیات و روایات باب علم نشان می‌دهد که منظور از علم در درجه اول «علم دین» است؛ چنانچه در بعضی از آیات و روایات به طور صریح به آن اشاره

(1) - بحار الأنوار: 1/ 184.

(2) - بحار الأنوار: 1/ 184.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 236

شده و این علم است که انسان را در درجه عارفان، عاملان، متقیان، خاشعان و خائفان قرار می‌دهد و با توجه به این علم است که انسان علاوه بر آگاهی به حلال و حرام و قوانین و مقررات الهی، حضرت حق را شناخته، به عظمت و بزرگی او پی می‌برد و نیز خود را شناخته و کوچکی‌اش را در برابر بزرگی حق می‌یابد و برای جبران کوچکی‌اش که سخت او را به وحشت می‌اندازد، اقدام به بهترین عبادت برای رسیدن به مقام قرب کرده، تا در آن مقام به جبران نقص و نیازمندی و ذلت و حقارت خویش نایل آید.

هم چنین به سبب این علم، به عاقبت اعمال نیک آگاه شده و در پی انجام هر کار نیکی برمی‌آید و از نتایج اعمال بد مطلع شده و از هر گونه بدی اجتناب کرده، یا برای جبران بدی‌های گذشته‌اش به توبه آراسته می‌گردد. چنین شخصی که به این علم می‌رسد از خوف گناه و نتیجه‌اش همیشه نگران و اشک‌ریزان است و برای ترس از کوچکی‌اش در برابر خداوند دچار خشیت شده و متوسل به عبادت و جهاد و هر کوششی در راه خدا می‌گردد. او از این راه وجودش همانند وجود انبیا منبع خیر و برکت می‌شود. و به همین خاطر است که حضرت صادق علیه السلام هرگونه خوف مثبتی را نتیجه این علم دانسته و می‌فرماید: فَالْخَوْفُ فَرْغُ الْعِلْمِ.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 237

[وَالرَّجَاءُ فَرْغُ الْيَقِينِ]

امید به خدا

دوّمین اصلی که زندگی عارفان بر محور آن می چرخد، «امید» است. امید به لطف حق. امید به رحمت دوست. امید به عنایت او. امید به خداوندی که بدون درخواست از او، انسان را از فیض وجود بهره مند نمود و از ابتدای تکوین نطفه، تا بیرون رفتن از دنیا، در همه شئون حیات، آدمی را غرق در نعمت و لطف و عنایت خود فرموده است.

امید انسان به حضرت دوست، میوه یقین او به واقعیت‌هایی است که از خداوند مهربان نسبت به انسان صادر شده است. و این امید یکی از بهترین سرمایه‌های معنوی است که با کمک آن، انسان به کمالاتی که مافوق تصوّر است می‌رسد.

امید شیرین‌ترین میوه‌ای است که قلب انسان چشیده و برترین سرمایه‌ای است که آدمی به وسیله آن سودمندترین تجارت را انجام داده است.

برای به دست آوردن یقینی که سازنده امید است باید سه حقیقت را در نظر گرفت:

1- رفتار خداوند با انسان.

2- برخورد حضرت حق با گنهکاران پشیمان.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 238

3- توجه به آیات و روایاتی که درباره امید رسیده است.

در مسئله رفتار خداوند با انسان که چگونه از باب لطف و محبتش او را آفریده و چه اسراری در آفرینش او به کار برده و چه نعمت‌هایی بدون این که مستحق باشد به او ارزانی داشته هزاران کتاب نگاشته شده است. در حالی که این همه کتاب هرگز نتوانسته حتی گوشه‌ای از محبت‌های آن وجود مقدّس را نسبت به انسان بازگو کند.

چگونه می‌توان در چند صفحه محدود و با فکری ناقص و نارسا عنایت او را نسبت به بندگان بازگو کرد!

سفارش‌های امام صادق علیه السلام به مفضّل

در اینجا به خلاصه‌ای از فرمایش امام صادق علیه السلام که نشانگر لطف خدای متعال به بندگان است و آن حضرت برای «مفضل» بیان کرده‌اند اشاره می‌کنیم تا پس از مطالعه این سطور، از خواب غفلت بیدار شده، و آن همه ابر تیره را از روی چهره آن همه محبت آن حضرت کنار زده و چراغ پر نور امید در دل‌هایمان روشن گردد.

و این امید باعث می‌شود به دامن رحمتش درآویخته و به سوی مقام قرب جنابش به پرواز آییم.

ای مفضل! اول عبرتها تدبیری است که، حق تعالی در رحم مادر درباره جنین مبذول می‌دارد، در حالی که او پنهان است در سه ظلمت یعنی تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی بچه‌دان. هنگامی که در طلب غذایی، دفع اذیتی و بلائی و یا جلب منفعتی و دفع مضرّتی چاره‌ای ندارد؛ پس به سوی او از خون حیض، آن مقدار که غذای او شود، جاری می‌شود. چنانچه آب غذا می‌شود و پیوسته این غذا به او می‌رسد تا خلقتش تمام می‌شود و بدنش مستحکم، پوستش برای تحمل فشار هوا آماده و آن چنان قدرت می‌گیرد که از سردی و گرمی درمان بماند.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 239

چشمان او قدرت دیدن روشنائی را پیدا می‌کند. در این حال مادرش را درد زاییدن می‌گیرد تا طفل متولد گردد. چون از تنگنای رحم به میدان جهان درآید و به نوع دیگر از غذا محتاج باشد، مدبر حقیقی، همان خون کثیف را که در رحم مادر غذای او بود به شیر لطیف مبدل گرداند و کسوت گلگون خون را از او کنده، لباس سفید شیر بر او می‌پوشاند و مزه و رنگ و صفاتش را تبدیل کند؛ زیرا در این حالت این غذا برای بدن او از غذای سابق موافق‌تر است و در همان ساعت که به این نوع از غذا محتاج می‌شود، به حکم حکیم قدیر غذای شیر برای او مهیاست و به الهام الهی زبان بیرون می‌آورد و لبها را می‌جنباند و طالب غذا می‌شود و در آن وقت دو پستان مادر، برای او مانند دو مشک کوچک آویخته که هر زمان احتیاج پیدا کند برایش مهیا باشد.

تا زمانی که بدنش تر و تازه و نازک و دستگاه گوارشش نرم و لطیف است و تاب غذاهای غلیظ را ندارد، به این شیر اکتفا می‌کند و چون نشو و نما کرد و بزرگتر و قوی‌تر شد و احتیاج به غذای غلیظ پیدا کرد، تا بدنش بدان وسیله محکم شود و اعضایش قوت بگیرد، از برایش دندان‌هایی که چون آسیابهای خرد کننده است روییده می‌شود تا با آن غذا را بجود و فرو بردنش آسان گردد. بر این احوال رشد می‌کند تا به سن بلوغ برسد. هنگام بلوغ اگر مرد است به روی او موی می‌رویانند که علامت مردان و موجب عزت ایشان است و اگر زن باشد رویش را از موی پاک می‌نماید تا حسن و طراوتش باقی مانده و موجب میل مردان به سوی او گردد.

به زبان مزه‌های مختلف را می‌چشد و میان آنها فرق می‌گذارد که کدام تلخ و کدام شیرین و کدام ترش و کدام شور و کدام گندیده و پاکیزه است.

زبان ابزاری است برای فرو دادن طعام و آب و دندانها شکل دهنده لب‌ها است که از درون دهان حافظ لبهاست تا سست نشوند و نیاویزند. برای هریک از

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 240

عضوهای بدن انسان فایده‌های زیادی است.

پلک را بین که برای چشم به منزله پرده است. هر وقت بخواهند بیاویزند و هرگاه لازم باشد بالا روند و دیده را در میان گودالی قرار داده و به وسیله پلک و موهای ویژه آن را در بند حفاظت کشیده است.

دل را میان سینه قرار داده و پنهان نموده و پیراهنی که به منزله پرده‌ای برای دل است به روی آن کشانده و دنده‌ها را حافظ آن گردانیده و گوشت و پوست را روی آن دنده‌ها قرار داده است، تا دل از عوارض خارجی محفوظ بماند.

تأمل کن در آب دهن و منفعتی که در آن است، حق تعالی مقرر فرموده همیشه جاری باشد که دهان و گلو را رطوبت دهد؛ زیرا بدون این رطوبت دهان و زبان و گلو فاسد می‌شد و اگر این آب نبود، غذا گوارا نمی‌شد. این رطوبت به منزله مرکبی است که غذا را به معده می‌رساند. هم چنین این رطوبت به زهره می‌رسد و موجب سلامت حال انسان می‌شود.

«1».

آن‌گاه حضرت به بسیاری دگر از نعمت‌های مادی و معنوی که از جانب حق به انسان عطا شده است اشاره می‌فرماید و از انسان دعوت می‌کند که در برابر این همه لطف و نعمت، فرمانبر آن وجود مقدس باشد.

آیا این همه نعمت که شبانه‌روز در برابر دیدگان ماست که اگر یکی از آنها نبود انسان دچار مشکلات غیر قابل حل می‌شد در حالی که خدای متعال همه را از راه لطف و محبت به آدمی عنایت کرده است بدون درخواست و خواهش و اصراری، سازنده یقین در عمق جان و دل انسان نسبت به کرم و عنایت خدا به آدمی نیست؟!!

از هنگامی که بشر نطفه‌ای در سلب پدر بود، تا به امروز که غرق در انواع

(1) - بحار الأنوار: 62 / 3، باب 4، الخبر المشتهر بتوحيد المفصل و 377 / 57، باب 41، حدیث 98.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 241

نعمت‌های غیر قابل شمارش است، دایم مورد احسان بوده و این احسان حتمی و حسی است که دلیل و راهنمای انسان به سوی «امید» است. و این که با وجود چنین خدای کریم و رحیمی که در همه امور به خصوص در مسئله قبول توبه و عذر و این که تنها حضرت اوست که از باب لطف و کرمش تمام کمبودها را جبران می‌کند باید به جنابش امید داشت و از یأس و نومیدی که طبق آیات سوره یوسف «1» کفر محض است، پرهیز کرد.

البتة تذكر يك نکته بسیار مهم در اینجا ضروری است و آن این است که کسی باید به حضرت حق امید ببندد که فرمان او را اجرا کرده و می‌کند و برای آینده و آخرتش بذل عمل بکارد و در برابر گناهان انجام گرفته به سلاح توبه مسلح شود، وگرنه از نظر قرآن و سنت، امید انسان به مزد و بخشش پروردگار، بدون عمل و منهای جبران گناه، امید بیجایی است.

کشاورزی که زمین در اختیار دارد و در فصل پاییز، زمین را از سنگ و خار و خاشاک پاک نکرده و آن را شخم نزده و فعالیتهای لازم را انجام نداده و هیچ‌گونه بذری در آن نکاشته است، اگر امید برچیدن محصول از آن زمین داشته باشد، این امید از کمال جهل و بی‌خردی است. چنین امیدی به خدا نه این که از نظر اسلام امید نیست؛ بلکه امنیت از مکر الله است که از گناهان کبیره و علّت عذاب در روز قیامت است.

انسان زمانی که ساز و برگ جنگ با دشمن درونی و بیرونی را مهیا کرده و به میدان درآمده باشد باید، امید به پیروزی داشته و یقین کند که حق تعالی او را یاری می‌دهد.

(1) - یوسف (12): 87.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 242

انسان وقتی که تمام واجبات حق را ادا نموده و از گناهان پرهیز کرده باشد، باید، امید به لطف و محبت حق داشته و به انتظار مزد و اجر و ثواب سرشار، باشد.

انسان وقتی که نسبت به هر گناهی توبه مخصوص آن گناه را انجام داده باشد، باید، امید به بخشش و مغفرت و قبول عذر داشته باشد.

اگر امید بعد از عمل و یا توبه نباشد، امید نیست و بدون زحمت و اجرای دستورهای دوست و کناره گیری از محرمات، نباید امید داشت. چنان که آیات قرآن و روایات و اخبار به طور صریح بیانگر این واقعیت است که در بخشهای بعد ذکر خواهیم کرد.

آری، با تماشای الطاف حق، یقین به لطف و عنایت دوست به دست می آید یقین نیز عامل ایجاد امید است که روزی انسان مستحق هیچ لطفی نبود و از خداوند طلبی نداشت و طفل بیچاره و ناتوان، یا انسان تهیدست و ضعیفی بود؛ اما این همه محبت و لطف در حق او شد. آری، امروز که به دستور خدا این همه خود را در رنج عبادت و اطاعت قرار می دهد و برای ارتکاب يك گناه این همه بیداری شب کشیده و ناله و انابه دارد. چگونه امید به مزد عمل و بخشش و مغفرت گناه نداشته باشد؟!

روزی که عمل و توبه از او نمی خواست، این همه او را در احسان و نعمت غرق کرد، امروز که از او مزد، ثواب، بهشت و دور شدن از عذاب جهنم را با عمل و توبه طلب می کند، چگونه در برابر فرمانبری مزد ندهد و در مقابل توبه، آدمی را غرق در رحمت و مغفرت نکند؟! پس امید همراه عمل صحیح است. چنانچه به موسی خطاب می کند:

مَا أَقَلَّ حَيَاءً مَنْ يَطْمَعُ فِي جَنَّتِي بَعْدَ عَمَلٍ يَا مُوسَى كَيْفَ أَجُودُ بِرَحْمَتِي عَلَى مَنْ

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 243

يُبْخَلُ بِطَاعَتِي «1».

چه کم حیاست کسی که بدون عمل طمع در بهشت دارد. ای موسی! چگونه رحمتم را با کسی که در اطاعت من بخل ورزیده معامله کنم.

خدا و گنه کاران پشیمان

راستی چه قدر عجیب است و چه لطف و کرامتی است، کسی که همه عمر را به کفر و روگردانی از حق گذرانده و لحظه ای یاد خدا نبوده و عملی برابر با خواسته الهی از او سر نزده، به محض برخورد با هدایت و قبول ایمان، تمام گذشته او

به احترام این ارتباط آمرزیده شده و مورد عنایت حق قرار می گیرد. به طوری که اگر در حال ایمان آوردن بمیرد اهل بهشت است؟! آه راستی چگونه به چنین خدایی نباید امید بست؟

در آثار اسلامی آمده است:

حضرت ابراهیم علیه السلام آتش پرستی را به مهمانی دعوت کرد. هنگام خوردن غذا به او فرمود: اگر مسلمان شوی در غذا مهمان من خواهی بود. آن مرد گبر از جا برخاست و از خانه ابراهیم بیرون رفت. خطاب رسید: ابراهیم! غذایش ندادی مگر به شرط تغییر مذهبش اما من هفتاد سال است او را با کفرش روزی می دهم.

ابراهیم به دنبال او رفت و وی را به خانه آورد و برایش سفره طعام حاضر کرد، گبر به ابراهیم گفت: چرا از شرط خود پیشمان شدی؟ ابراهیم داستان حضرت حق را برای او گفت. آتش پرست فریاد برآورد: این گونه خداوند مهربان با من معامله

(1) - روح البیان: 96 / 2.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 244

می کند؟ ابراهیم! اسلام را به من تعلیم کن، سپس قبل از خوردن غذا به خاطر آن لطف و عنایت حق مسلمان شد
«1».

عارف بزرگ مرحوم نراقی در کتاب ارزشمند «طاق‌دیس» سلوك حق را نسبت به یکی از گنهکاران در زمان موسی چنین بیان می کند:

پیر گبری کافری و گمرهی

دید موسی کافری اندر رهی

می روی با که داری مدعا

گفت ای موسی از این ره تا کجا

می روم تا لجّه دریای نور

گفت موسی می روم تا کوه طور

عذر خواهیم از گناهان شما

می روم تا راز گویم با خدا

گفت ای موسی توانی يك پیام	با خدای خود زمن گویی تمام
گفت موسی هان پیامت چیست او	گفت از من با خدای خود بگو
گو فلان گوید که چندین گیر و دار	هست من را از خدایی تو عار
گر تو روزی میدهی هرگز مده	من نخواهم روزیت منت منه
نی خدایی تو نه منم بندهام	نی زیار روزیت شرمندهام
زین سخن آمد دل موسی به جوش	گفت با خود تا چه گوید حق خموش
شد روان تا طور با حق رازگفت	راز با یزدان بی انبازگفت
اندر آن خلوت به جز او کس ندید	با خدا بس رازهاگفت و شنید
چون که فارغ شد در آن خلوت زراز	خواست تا گردد به سوی شهر باز
شرمش آمد از پیام آن عنود	دم نزد زانچه از آن بشنیده بود
گفت حق کو آن پیام بندهام	گفت موسی من از آن شرمندهام
شرم دارم تا بگویم آن پیام	چون تو دانایی تو می دانی تمام
گفت از من رو بر آن تندخو	پس زمن او را سلامی بازگو

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 245

پس بگو گفتت خدای دلخراش	گر تو را عارست از ما عار باش
ما نداریم از تو عار و ننگ نیز	نیست ما را با تو خشم و جنگ نیز
گر نمی خواهی تو ما را گو مخواه	ما تو را خواهیم با صد عزّ و جاه
روزیم را گر نخواهی من دهم	روزیت از سفره فضل و کرم
گر نداری منتّ روزی زمن	من تو را روزی رسانم بی منن
فیض من عام است و فضل من عمیم	لطف من بی انتها جودم قدیم
خلق طفلانند و باشد فیض او	دایه ای بس مهربان و نیک خو
کودکان گاهی به خشم و گه بناز	از دهان پستان بیندازند باز
دایه پستانشان گذارد بر دهن	هین مکن ناز ای انیس جان من
سر بگرداند دهن برهم نهد	دایه بوسه بر لبانش می دهد
چون که موسی بازگشت از کوه طور	طور لخابل قلزم زخار نور
گفت کافر با کلیم اندر ایاب	گو پیامم را اگر داری جواب
گفت موسی آنچه حق فرموده بود	زنگ کفر از خاطر کافر زدود
جان او آینه پر زنگ بود	آن جوابش صیقل خوشرنگ بود
بود گمراهی زره افتاده بس	آن جوابش بود آواز جرس

جان او آن شام یلدا دان جواب

مطلع خورشید و نور آفتاب

سر به زیر افکند لختی شرمگین

آستین بر چشم و چشمش بر زمین

سر برآورد آنکهی با چشم تر

با لب خشك و درون پر شرر

گفت با موسی که جانم سوختی

آتش اندر جان من افروختی

من چه گفتم ای که روی من سیاه

وا حیا آه ای خدا واخجلتاه

موسیا ایمان بر من عرضه کن

کودکم من بر دهانم نه سخن

موسیا ایمان مرا بریاد ده

ای خدا پس جان من بر باد ده

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 246

موسی او را يك سخن تعلیم کرد

آن بگفت و جان به حق تسلیم کرد

ای صفایی هان و هان تا چند صبر

یاد گیر ایمان خود زان پیر گیر

گرچه گفتار تو ایمان پرور است

هم سخن هایت همه نغزتر است

ریزد از نطقت مسلمانی همه

هست گفتار تو سلمانی همه

ليك زاعمال تو دارد عار و ننگ

کافر بتخانه ترسای فرنگ

اثر شوم خودپسندی

مردی در بنی اسرائیل چهل سال کارش دزدی بود. روزی عیسی با عابدی از عبّاد بنی اسرائیل که از یاران و ملازمان بود بر او گذشت در حالی که عابد پشت سر عیسی در حرکت بود، دزد پیش خود گفت: این پیامبر خداست و در کنار او یکی از حواریین است، اگر من هم با آنان حرکت کنم نفر سوم آنها خواهم شد، پس به دنبال آنان به راه افتاد، می خواست به دوست عیسی نزدیک شود؛ اما سخت خودش را خوار شمرد و گفت: من کجا و او کجا. آن حواری با مشاهده آن مرد با خود گفت: شخصیتی مثل من نباید با او در حرکت باشد پس او را عقب انداخت و خود در کنار عیسی قرار گرفت. مرد دزد در حرکتش تنها شد، خداوند به عیسی وحی کرد: به هر دو نفر اینان بگو اعمال خود را از سر بگیرند، اما حواری به خاطر عجبی که کرد، اعمالش حبط شد و اما دیگری را به خاطر خوار شمردن نفسش بخشیدم. عیسی این واقعه را به هر دو گفت و دزد را با خود همراه کرد. او نیز با جبران گذشته خود، از اصحاب و یاران عیسی شد «1».

(1) - محجة البيضاء: 266 / 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 247

توبه مرد شرابخوار

مردی که در شرابخواری افراط داشت، روزی دوستان شرابخوار را دعوت کرد و برای عیش و نوش بیشتر، چهار درهم به غلام خود داد و گفت: با این مبلغ مقداری میوه بخر. غلام در حال عبور به درب خانه «منصور بن عمار» رسید.

منصور برای نیازمندی مستحق، پول طلب می کرد و می گفت: هرکس به این فقیر چهار درهم بدهد، برایش چهار برنامه از خدا می طلبم، غلام هر چهار درهم را به آن مستحق داد. منصور به غلام گفت: چه می خواهی؟ گفت: اربابی دارم، علاقه مند از دست او رها شوم. دیگر این که خداوند مالی روزی من کند تا با او زندگی خود را اداره کنم. سوم این که خداوند ارباب معصیت کار مرا ببخشد. چهارم پروردگار بزرگ من و ارباب من و تو و این قوم را مورد رحمت خود قرار دهد.

منصور هر چهار برنامه را از خدای مهربان درخواست کرد وقتی غلام به منزل اربابش بازگشت، ارباب به او گفت: چرا دیر آمدی؟ داستان را گفت، مولایش پرسید: به چه دعا می کردی؟ گفت: اول آزادی خود را خواستم، ارباب گفت: در راه خدا آزادی. گفت: دوم برای خود مالی خواستم تا با آن زندگی خود را اداره کنم، ارباب گفت: چهار هزار درهم از مال

من برای تو. گفت: سوّم خواستم خدا از سر تقصیرات تو بگذرد و توفیق توبه به تو عنایت کند، ارباب گفت: توبه کردم.

چهارم: خواستم من و تو و منصور بن عمار و مردم را بیامرزد، مولایش گفت: آه که من مستحق این برنامه چهارم نیستم. چون شب رسید و به بستر خواب رفت در خواب شنید گوینده‌ای می‌گوید: ای مرد! آنچه وظیفه تو بود انجام دادی، آیا در وجود من که خدای مهربان هستم می‌بینی آنچه مربوط به خدایی من است انجام

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 248

ندهم؟ من تو را و غلامت، منصور بن عمار و مردم را بخشیدم «1».

نباش کفن دزد

«معمر» از «زُهریر» روایت کند:

روزی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که می‌گریست به محضر آن جناب آمد، شدّت گریه او به حدّی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از او سؤال کرد چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: جوانی بر در ایستاده و چنان گریه می‌کند که مرا نیز به گریه درآورده است. فرمود: او را به نزد من آورید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: از گناه خود و خشم الهی می‌ترسم، فرمود: موخدی یا مشرک؟

عرض کرد: موخّد، فرمود: گریه مکن که خداوند تو را می‌آمرزد، اگر چه گناهانت همانند هفت آسمان و هفت زمین باشد؟!

عرض کرد: گناهم از آن عظیم‌تر است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گناه عظیم را خدای کریم بیامرزد، سپس فرمود: مگر گناهت چیست؟ عرض کرد: از آن شرمنده‌ام؛ زیرا از عرش عظیم‌تر و از کرسی سنگین‌تر است؟! فرمود: گناه تو بزرگتر است یا خدا؟ عرضه داشت: خدا، فرمود: ای جوان! خدای عظیم گناه بزرگ را می‌آمرزد، این چه گناهی است که تو را به نومیدی کشانده است؟ گفت: نباش بوم و هفت سال گور مردگان را می‌شکافتم و کفن آنان را می‌ربودم، روزی دختری از انصار مُرد، من گورش را شکافته و کفنش را باز کردم سپس شهوت به من غلبه کرد و بر آن گناه بزرگ واداشت، پس از انجام گناه گویی ندایی شنیدم که می‌گفت: ای

(1) - محجة البيضاء: 367 / 7

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 249

جوان! وای بر تو، از حساب روز قیامت اندیشه نکردی که مرا برهنه گذاشتی و این رسوایی به من نمودی؟ پیش خدا و رسول اسلام صلی الله علیه و آله چه خواهی گفت؟ چون نبی اکرم صلی الله علیه و آله این موضوع را شنید فرمود: این فاسق را بیرون کنید که کسی به دوزخ نزدیکتر از او نیست. آن جوان از مسجد بیرون آمد و روی به بیابان نهاد و روز و شب زاری کرد. يك روز عرضه داشت: الهی به حق پیامبران برگزیده‌ات توبه مرا بپذیر و از من درگذر. اگر توبه من قبول است آن را به رسالت خبر ده و الا آتشی در من انداز تا نابود شوم. جبرئیل نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خدای متعال می‌فرماید: من توبه آن جوان را قبول کردم و از جمیع گناهان او گذشتم. او را بطلب و آتش سینه او را خاموش کن و مرهم مغفرت بر جراحتش بگذار «1».

گنجهکار امیدوار

روایت است:

در ایام «مالك بن دینار» مردی بود که تمام عمر خود را در خرابات به سر برده و روی به خیر نیاورد و اندیشه نیکی بر او نگذشت. نیکان روزگار از او حذر کردند، تا وقتی که فرشته مرگ دست مطالبه به دامن عمرش دراز کرد. او چون دریافت وقت مرگ فرا رسیده نظر در جراید اعمال خود کرد، نقطه امیدی در آن ندید. به جویبار عمر نگریست شاخی که دست امید بر آن توان زد نیافت، آهی از عمق جان کشید و به سوی رب الارباب روی کرد و گفت:

«يَا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ اَرْحَمُ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ» «2».

این را گفت و جان داد.

اهل شهر به مرگ او شادی کردند و بر جنازه او به شادی گذشتند، او را به بیرون

(1) - منهج الصادقين: 109 / 8

(2) - ای آنکه دنیا و آخرت از آن اوست رحم کن بر کسی که دنیا و آخرت از آن او نیست.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 250

شهر برده به مزبله انداختند و خاك و خاشاك بر جنازه اش ریختند.

مالك بن دينار را در خواب گفتند: فلانی درگذشته و به مزبله اش افکنده اند، برخیز او را از آنجا بردار غسل بده و در مقبره نیکان دفن کن. گفت: پروردگارا! او در میان خلق به بدکاری معروف بود؛ مگر چه چیز به درگاه کبریای تو آورده که سزای چنین کرامتی شده است؟

جواب آمد: چون به حالت جان دادن رسید که نامه عمل خود را نظر کرد و چون همه را خطا دید، مُفلسانه به درگاه ما نالید و عاجزانه به بارگاه ما نظر کرد، چون دست بر دامن فضل ما زد، بر درمندی او رحم کردیم و چنان او را بخشیدیم که انگار گناهی نداشته بود، از عذاب نجاتش دادیم و به نعمت های پیدارش رساندیم، کدام درد زده به درگاه ما نالید که او را شفا ندادیم؟ و کدام غمگین از ما خلاصی طلبید که خلعت شادکامی بر او نپوشاندم؟! «1»

توبه «وحشی»

در «جمع البیان» «2» در ذیل آیه:

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ] «3»

مسلماناً خدا این که به او شرك ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد. و هر که به خدا شرك بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است.

(1) - منهج الصادقین: 100 / 8.

(2) - ترجمه تفسیر مجمع البیان: 177 / 5.

(3) - نساء (4): 48.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 251

آمده است:

وحشی و یارانش پس از به شهادت رساندن «حمزه» عموی پیامبر به مکه فرار کردند، سرانجام از عمل خود پشیمان شدند، نامه‌ای به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوشتند که ما بر کرده خود پشیمانیم و علاقه‌مندیم به آیین اسلام رو کنیم؛ ولی یکی از آیات قرآن مانع ماست آنجا که می‌فرماید:

[وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ] «1».

و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی‌پرستند، و کسی را که خدا خونش را حرام کرده است، جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند.

چون ما مرتکب گناه شرک و قتل و زنا شده‌ایم، امید به رحمت نداریم.

در جواب نامه وحشی این آیه نازل شد:

[إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ] «2».

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند که خدا بدی‌هایشان را به خوبی‌ها تبدیل می‌کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را مأمور کرد تا به مکه رفته و این آیه را برای وحشی و یارانش بخواند. پس از آن که از آیه مورد نظر با خبر شدند گفتند: این شرطی شدید و تکلیفی دشوار است، ما می‌ترسیم از عمل‌کننده‌های این آیه نشویم.

حق تعالی این آیه را فرستاد:

(1) - فرقان (25): 68.

(2) - فرقان (25): 70.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 252

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ] «1».

مسلماً خدا این که به او شرك ورزیده شود نمی‌آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را فرستاد گفتند: می‌ترسیم از گروه [لِمَنْ يَشَاءُ] (برای کسی که بخواهد) نباشیم.

در این هنگام این آیه نازل شد:

[قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] «2».

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می‌آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

حکایت سه مرد گنهکار در قرآن

در ذیل آیه شریفه:

[وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ] «3».

و [نیز رحمتش] شامل حال آن سه نفری [بود] که [با بهانه تراشی واهی از شرکت در جنگ] بازمانده بودند [و همه مسلمانان به دستور پیامبر با آنان

(1) - نساء (4): 48.

(2) - زمر (39): 53.

(3) - توبه (9): 118.

قطع رابطه کردند] تا جایی که زمین با همه وسعت و فراخی اش بر آنان تنگ شد و [از شدت غصه، اندوه و عذاب وجدان] دل‌هایشان هم در تنگی و مضيقه قرار گرفت، و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ پس خدا به رحمتش بر آنان توجه کرد تا توبه کنند؛ زیرا خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

در شأن نزول این آیه داستان سه نفر متخلف از جهاد را می‌خوانیم که از عمل بسیار بد خود سخت پشیمان شدند و خدای مهربان پس از توبه و انابه، از کردار زشت آنان درگذشت.

آن سه نفر از مردم مدینه و از طایفه انصار به نامهای: کعب بن مالک، فزارة بن ربیع و هلال بن امیه بودند.

داستان آنان با کمی اختلاف که در بعضی از تفاسیر دیده می‌شود بدین قرار است:

جنگی به نام «تبوك» برای مسلمانان پیش آمد. در آن جنگ به مسلمانان خیلی سخت گذشت و به فرموده قرآن در آیه 119 سوره توبه برای مسلمانان ساعت عسرت و هنگامه سختی بود، جابر بن عبدالله می‌گوید:

ما در این جنگ گرفتار سه نوع سختی شدیم، سختی زاد و توشه، کمبود آب، گرسنگی و تشنگی چهارپایان و پیاده ماندن مردم. رهبر اسلام به فرمان خداوند از مردم برای شرکت در آن جهاد مقدس دعوت کرد. منافقان و در مدینه و اطراف آن مشغول تبلیغات سوء شدند و برای سست کردن اراده مسلمانان از شرکت در جنگ، به فعالیت پرداختند و گفتند: این چه بساطی است که هر ماه و هر هفته باید به جهاد رفت و مال و جان به هدر داد، این چه آیینی است که ما را از زندگی

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 254

بازداشته و راحتی را از ما سلب کرده است. تبلیغات آنان در عده‌ای از مردم اثر گذاشت و ایشان بدون عذر شرعی از شرکت در آن جهاد مقدس خودداری کردند.

و اگر پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله با تبلیغات غلط آنان و خودداری آن سه چهره مشهور مبارزه نمی‌کرد در آینده، سنت ناپسندی گذاشته می‌شد و هر کسی به کمترین بهانه‌ای از شرکت در جنگ فرار می‌کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جهاد، مورد استقبال مردمی که از شرکت در جهاد معذور بودند قرار گرفت. آن سه نفر هم که به بهانه جمع کردن میوه و انجام کارهای عقب افتاده، در واقع به خاطر سستی و تنبلی در جهاد

شرکت نداشتند به استقبال آمدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور اکید دادند که احدی از مسلمانان حق معاشرت و رفت و آمد با آنان را ندارد؟!

تمام مردم مدینه علیه آنان بسیج شدند. فروشندگان به آنان جنس نفروختند، معاشران از معاشرت با آنان پرهیز کردند، دوستان نسبت به آنان آهنگ جدایی زدند، زن و فرزند نیز از ایشان روی گردانند. حتی زنان آنان به مسجد آمدند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند: چنانچه خداوند به ما اجازه معاشرت با آنان را نمی دهد، ما را طلاق بگویید. پیامبر صلی الله علیه و آله رضایت به جدایی ندادند، ولی فرمودند:

ترك معاشرت را نسبت به آنان ادامه دهید.

راستی زمین با همه وسعتش بر آنان تنگ شد و از این بی توجهی جانشان به لب آمد.

آری، آنان گناهی بزرگ مرتکب شده بودند، گناه تخلف از فرمان حق و خودداری از شرکت در جهاد با کفر.

چون وضع را بدین صورت دیدند، از شهر و دیار دست کشیده و رهسپار بیابان شدند. چهل شبانه روز گریستند و در آن مدّت همسرانشان به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 255

وسائل لازم را برای آنان می بردند. پس از آن همه گریه و زاری و عذر آوردن به پیشگاه حق، خبری از عفو و مغفرت نشنیدند. «کعب» دو رفیق خود را صدا زد و گفت: علّت عدم پذیرش توبه ما دوستی ما با یکدیگر است حال که همه از ما پرده اند بیاید ما هم از یکدیگر کناره گرفته و هریک به بدبختی و روسیاهی خود در پیشگاه حق بنالیم. بدین گونه عمل کردند.

سرانجام خدای مهربان آیه 118 سوره توبه را نازل نمود پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله مردم را مأمور بازگرداندن آنان کرد و خود، در جلوی مسجد به انتظار آنان قرار گرفت. مردم با احترام ایشان را وارد مدینه کردند، چون چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به «کعب» افتاد او را در آغوش محبت گرفت و فرمود: ای کعب! در تمام مدّت عمرت ساعتی به ارزش و قیمت ساعت قبولی توبهات وجود ندارد.

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ [«1»].

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، قطعاً از زیانکاران بودید.

[وَاللَّهُ رُؤُوفٌ بِالْعِبَادِ] «2».

و خدا به بندگان مهربان است.

[وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ] «3».

و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند، و آیاتش را برای

(1) - بقره (2): 64.

(2) - بقره (2): 207.

(3) - بقره (2): 221.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 256

مردم بیان می فرماید تا متذکر شوند.

[وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ] «1».

و یقیناً خدا از آنان در گذشت؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

[فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا] «2».

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد و خدا همواره گذشت کننده و بسیار آمرزنده است.

[فَقُلْ رُبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ] «3».

بگو: پروردگارمان صاحب رحمتی گسترده است.

[قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ] «4».

کسانی که کافرند بگو: اگر از کفر خود بازایستند [و به اسلام روی آورند] گناهان [ی چون جنگ با پیامبر و بازداشتن مردم از راه خدا، و منع کردن مؤمنان از ورود به مسجدالحرام] از آنان بخشیده خواهد شد.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ] «5».

خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.

[قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

(1) - آل عمران (3): 155.

(2) - نساء (4): 99.

(3) - انعام (6): 147.

(4) - انفال (8): 38.

(5) - توبه (9): 120.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 257

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ] «1».

بگو: ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید! از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است؛

امید در روایات

عَنْ جُنْدَبِ الْغِفَارِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا قَالَ يَوْمًا وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِثُلَانٍ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَنْ ذَا الَّذِي تَأْتِي عَلَى أَنْ لَا أَعْفُو لِفُلَانٍ؟ فَإِنِّي قَدْ عَفَرْتُ لِفُلَانٍ وَأَخْبَطْتُ عَمَلَ الْمُتَأَلَّى بِقَوْلِهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِثُلَانٍ «2».

ابوذر غفاری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: مردی يك روز گفت: به خدا قسم خدا فلانی را نمی بخشد، خداوند فرمود: چه کسی قسم خورد که من فلانی را نمی بخشم؟ حتماً او را آمرزیدم و عمل آن قسم خورده را به خاطر آن کلمه بی جایی که گفته بود حبط کردم.

«شیخ مفید» به اسنادش از ابو جعفر طایي واعظ و او از وهب بن مُنبّه نقل می کند:

قَرَأْتُ فِي زُبُرِ دَاوُدَ اسْطَرًّا مِنْهَا مَا حَفِظْتُ وَمِنْهَا مَا نَسِيتُ، فَمَا حَفِظْتُ قَوْلَهُ يَا دَاوُدُ! اسْمِعْ مِنِّي مَا اقُولُ مِنْ اتَانِي وَهُوَ يُجِبُنِي ادْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ يَا دَاوُدُ! اسْمِعْ مِنِّي مَا اقُولُ وَالْحَقُّ مِنْ اتَانِي وَهُوَ مُسْتَحْيٍ مِنَ الْمَعَاصِي الَّتِي عَصَانِي بِهَا عَفَرْتُهَا لَهُ

(1) - زمر (39): 53.

(2) - بحار الأنوار: 4/6، باب 19، حدیث 3؛ الأملی، شیخ طوسی: 58، المجلس الثاني.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 258

وَأَنْسِيْتُهَا حَافِظِيَّهَ يَا دَاوُدُ اسْمِعْ مِنِّي مَا اقُولُ، وَالْحَقُّ اقُولُ مَنْ اتَانِي بِحَسَنَةٍ وَاحِدَةٍ ادْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ قَالَ دَاوُدُ: يَا رَبِّ وَمَا هَذِهِ الْحَسَنَةُ؟ قَالَ مَنْ فَرَّجَ عَنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ فَقَالَ دَاوُدُ: اَلْهِ بِذَالِكَ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَكَ اَنْ يَنْقَطِعَ رَجَاءُ مِنْكَ.

جملاتی در زبور داود خواندم، قسمتی از آن را از یاد بردم و جملاتی از آن را به یاد دارم، آنچه به یاد دارم این است: هرکس به من وارد شود در حالی که علاقه مند به من است او را به بهشت می برم، ای داود! کلامم را بشنو که حق است کسی که بر من وارد شود و از گناهانی که کرده خجالت زده است او را ببخشم و گناهانش را از یاد محافظانش ببرم. ای داود! از من بشنو که قول من حق است، هرکس با يك خوبی بر من وارد گردد، او را به بهشت می برم، داود گفت: این خوبی و حسنه چیست؟ فرمود: گره ای از کار بنده مسلمانی گشوده باشد، داود گفت: پروردگار من به همین عنایات تو است که هرکس تو را شناخت سزاوار نیست امیدش از تو قطع گردد!! «1»

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ بِأَعْمَالِهِمْ فَأَيُّنَ عُتِقَاءُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ.

ابی بصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: زمانی که اهل بهشت به خاطر اعمالشان وارد بهشت شوند، پس آزادشدگان خدا از آتش جهنم کجایند؟

إِنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي أَجْعَلُ حِسَابَ أَمَّتِكَ إِلَيْكَ فَقَالَ: لَا يَا رَبِّ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنِّي فَقَالَ: إِذَنْ لَا أُخْزِكَ فِيهِمْ «2».

(1) - وسائل الشيعة: 62 / 16، باب 83 - وجوب الندم على الذنوب، حديث 21798؛ الأملی، شیخ طوسی: 106، المجلس الرابع.

(2) - محجة البيضاء: 259 / 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 259

خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب فرمود: در قیامت حساب امتت را به تو واگذار می کنم، عرضه داشت: الهی تو به آنان مهربانتری از من. خطاب رسید: من تو را در میان آنان سرشکسته نمی کنم. (کنایه از این که از آنان دستگیری می کنم).

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ اللَّهُ: إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنْ عَبْدِي وَأَمَّتِي يَشِيْبَانِ فِي الْإِسْلَامِ ثُمَّ أُعَذِّبُهُمَا «1».

امام صادق علیه السلام از پدرانش از نبی اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند نقل می کند که خداوند فرمود: من از بندهام چه مرد چه زن که در اسلام پیر شده اند حیا می کنم به عذاب گرفتارشان کنم.

دَخَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى رَجُلٍ وَهُوَ فِي النَّزْعِ فَقَالَ: كَيْفَ بَجْدُكَ؟ قَالَ: أَجِدُنِي أَخَافُ ذُنُوبِي وَأَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّي فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا اجْتَمَعَا فِي قَلْبِ عَبْدٍ فِي هَذَا الْمَوْطِنِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ مَا رَجَا وَآمَنَهُ بِمَا يَخَافُ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی وارد شد که در حال جان دادن بود، فرمود: تو را چگونه ببینم؟ عرضه داشت: در ترس از گناهانم و امید به رحمت پروردگارم، حضرت فرمود: در این هنگامه این دو در دل مؤمن قرار نمی گیرد مگر این که خداوند به سبب این دو واقعیّت با بنده اش عمل می کند، به آنچه امید دارد می رسد و از آنچه می ترسد به او ایمنی می دهد.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ أَخْرَجَهُ الْخَوْفُ إِلَى الْقُنُوطِ لِكثْرَةِ ذُنُوبِهِ: يَا هَذَا يَا سُلْكَ مِنْ

(1) - نوادر راوندی: 7؛ بحار الأنوار: 7 / 6، باب 19، حدیث 14.

(2) - محجة البيضاء: 253 / 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 260

رَحْمَةُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ ذُنُوبِكَ «1».

امیر مؤمنان به مردی که زیادی گناهش او را به ناامیدی کشیده بود فرمود:

ناامیدی تو از رحمت الهی از گناهانت بزرگتر است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: يَا رَبِّ سَلَّطْتَ عَلَى الشَّيْطَانِ وَأَجْرَيْتَهُ مَتَى يَجْرَى الدَّمُ فَاجْعَلْ لِي شَيْئاً فَقَالَ: يَا آدَمُ جَعَلْتُ لَكَ أَنَّ مَنْ هَمَّ مِنْ ذُنُوبِكَ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ فَإِنْ عَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ، وَمَنْ هَمَّ مِنْهُمْ بِحَسَنَةٍ فَإِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَإِنْ هُوَ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ:

جَعَلْتُ لَكَ أَنَّ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ سَيِّئَةً ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غُفِرَتْ لَهُ قَالَ: يَا رَبِّ زِدْنِي قَالَ:

جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَةَ وَبَسَطْتُ إِلَيْهِمُ التَّوْبَةَ حَتَّى تَبْلُغَ النَّفْسُ هَذِهِ «2».

امام باقر علیه السلام می فرماید: آدم به حضرت حق عرضه داشت: شیطان بر من تسلط دارد و چون خونی که در بدن من روان است به من راه دارد، برنامه ای برای من قرار بده، پروردگار فرمود: عنایت من به شما آدمیان این است که هرگاه گناهی را نیت کنید من در نامه شما نمی نویسم، اگر به آن نیت عمل کردید نوشته می شود و هرکدام از شما اراده کار خیری کردید می نویسم اگرچه عمل نکنید و در صورت عمل ده برابر می نویسم، عرضه داشت: عنایت بیشتری به من بفرما، خطاب رسید: چنانچه پس از گناه توبه کنید من توبه شما را قبول می کنم و از کرده های بد شما گذشت می نمایم، عرض کرد: عنایت بیشتری نیازمندم، خطاب رسید: برای شما توبه را قرار دادم و برنامه توبه بر شما آن

(1) - محجة البيضاء: 253 / 7.

(2) - الکافی: 440 / 2، باب فیما اعطی الله عزوجل آدم، حدیث 1، وسائل الشیعة: 86 / 16، باب 93 - باب صحه التوبه؛ بحار الأنوار: 18 / 6 باب 20، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 261

چنان گسترده کردم که تا هنگام خروج روح از بدن توبه را می پذیرم.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَرَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَوْمٍ يَبْكُونَ فَقَالَ: عَلَى مَا يَبْكِي هَؤُلَاءِ فَقِيلَ يَبْكُونَ عَلَى ذُنُوبِهِمْ قَالَ فَلْيَدْعُوهَا يُعْفَرْ لَهُمْ «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید: عیسی بن مریم علیه السلام بر گروهی گذشت که گریه می کردند فرمود: اینان برای چه می گریند، به آن حضرت گفته شد برای گناهانشان، فرمود: دعا کنند تا خدا آنان را ببامزد.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ رَجُلًا يَدْخُلُ النَّارَ فَيَمُكُّتُ فِيهَا أَلْفَ سَنَةٍ يُنَادِي يَا حَنَانُ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى جِبْرِيلُ: اذْهَبْ فَأَتِنِي بِعَبْدِي قَالَ فَيَجِيءُ بِهِ فَيُوقِفُهُ عَلَى رَبِّهِ فَيَقُولُ اللَّهُ:

كَيْفَ وَجَدْتَ مَكَانَكَ، فَقَالَ: شَرُّ مَكَانٍ قَالَ: فَيَقُولُ رُدُّوهُ إِلَى مَكَانِهِ، قَالَ فَيَمْشِي وَيَلْتَفِتُ إِلَى وَرَائِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَى شَيْءٍ تَلْتَفِتُ فَيَقُولُ: لَقَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُعِيدَنِي إِلَيْهَا بَعْدَ إِذْ أَخْرَجْتَنِي مِنْهَا فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى اذْهَبُوا بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ «2».

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: مردی به جهنم می رود و دو هزار سال در آنجا فریاد می کند: یا حنان یا منان، پروردگار به جبرئیل می فرماید: برو بنده مرا از جهنم بیاور. او را می آورد. خطاب می رسد: جایت را چگونه دیدی؟

عرضه می دارد: بدترین جایگاه، خطاب می رسد: او را به همان جا ببرید، در حالی که او را می برند به عقب نظر می کند، خطاب می رسد: دنبال چه هستی؟

عرضه می دارد: امید به این داشتم که مرا دوباره به جهنم نبری، فرمان می رسد:

او را به بهشت هدایت کنید!!».

(2) - محجة البيضاء: 254 / 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 262

لَمَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَصَحَحْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَلْدُمُونَ صُدُورَكُمْ وَتَخَارُونَ إِلَى رَبِّكُمْ فَهَبَطَ جِبْرِيلُ فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: لَمْ تَقْنُطْ عِبَادِي فَخَرَجَ فَرِحًا وَبَشَّرَهُمْ «1».

زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: اگر بدانید آنچه را من می دانم کم می خندید و زیاد گریه می کنید و هر آینه به روی خاکها و تپه ها رفته و از شدت ناراحتی به سینه خود چنگ زده و لطمه می زنید و با کمال ذلت به خدای خود استغاثه می برید، ناگهان جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: خداوند می فرماید: چرا بندگان مرا نا امید می کنی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد در حالی که خوشحال بود خارج شد و اصحاب خود را به رحمت الهی و عنایت حضرت باری بشارت داد.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَهُوَ عَلَى مِنْبَرِهِ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَرَجَائِهِ لَهُ وَحُسْنِ خُلُقِهِ وَالْكَفِّ عَنْ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهَ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالِاسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَتَقْصِيرِهِ مِنْ رَجَائِهِ وَسُوءِ خُلُقِهِ وَاغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنًّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ بِاللَّهِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ يَسْتَحْيِي أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ أَحْسَنَ بِهِ الظَّنُّ ثُمَّ يُخْلِفُ ظَنَّهُ وَرَجَاءَهُ فَأَحْسَنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ «2».

امام باقر علیه السلام می فرماید: در کتاب علی علیه السلام دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله در منبر

(1) - محجة البيضاء: 254 / 7.

(2) - الکافی: 71 / 2، باب حسن الظن بالله عزوجل، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 263

فرمود: قسم به آن که غیر از او خدایی نیست هرگز خیر دنیا و آخرت نصیب مؤمنی نمی شود، مگر به گمان نیک و امید به فضل خدا و نیکی اخلاقش و خودداری از غیبت مؤمنان و قسم به خدایی که غیر از او خدایی نیست مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی کند؛ مگر به گمان بدی که به حق و کوتاهی داشتنش از امید به رحمت حق و سوء خلق و

غیبتش از مؤمنان به خدایی که غیر از او خدایی نیست. گمان عبد به خدا هرگاه گمان نیک باشد خداوند با او برابر گمانش معامله می‌کند؛ زیرا خدا کریم است و نیکی‌ها به دست اوست، حیا می‌کند که عبد به او حسن ظن بورزد و او با بنده‌اش برخلاف ظنّ و امیدش معامله نماید. گمان نیک به خدا بپرید و به حضرت او رغبت کنید.

فِي الْحَدِيثِ أَنَّ أَعْرَابِيًّا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ يَلِي حِسَابَ الْخَلْقِ؟ فَقَالَ: اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ: هُوَ بِنَفْسِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ فَتَبَسَّمَ الْأَعْرَابِيُّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

مِمَّ ضَحِكْتُ يَا أَعْرَابِي؟ فَقَالَ: إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدَرَ عَفَا، وَإِذَا حَاسَبَ سَامَحَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَدَقَ الْأَعْرَابِيُّ أَلَا لَا كَرِيمَ أَكْرَمَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى هُوَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ ثُمَّ قَالَ: فَقَّهَ الْأَعْرَابِيُّ «1».

عربی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: فردا حساب مردم با کیست؟ فرمود: با خدای تبارک و تعالی، عرضه داشت: با خود اوست؟ فرمود: آری، عرب خندید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای چه خندیدی؟ عرض کرد: کریم به هنگام قدرت، گذشت می‌کند و زمان حساب سهل‌انگاری می‌نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اعرابی راست گفت، بدانید کریمی کریمتر از خدا نیست و اوست بخشنده‌ترین بخشنندگان، سپس فرمود: اعرابی به نهایت فهم رسید.

(1) - محجة البيضاء: 262 / 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 264

این روایات نمونه‌ای از روایات زیادی است که سلوك حق را با بندگان خود نشان می‌دهد که به حکم

«الاسلام يجب ما قبله» «1»

، از گناهان هفتاد ساله کافری که ایمان آورده درمی‌گذرد، چنان که در قرآن می‌فرماید:

[قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُعْطَرْ هُمْ مَا قَدْ سَلَفَ] «2».

به کسانی که کافرند بگو: اگر از کفر خود بازایستند [و به اسلام روی آورند] گناهان [ی چون جنگ با پیامبر و بازداشتن مردم از راه خدا، و منع کردن مؤمنان از ورود به مسجدالحرام] از آنان بخشیده خواهد شد.

هم چنین به محض این که ساحران زمان فرعون گفتند: [آمنّا] از تمام گذشته‌های آنان درگذشت و اصحاب کهف را با وجود سابقه کفر و شقاوت به محض این که به حقیقت توحید دست یافتند قبول کرد و به آنان کرامت و عزّت عطا فرمود.

و این گونه آیات و روایات محکم و متین است که انسان را به خداوند عزیز امیدوار می کند. آیاتی که در آن شکی نیست و انسان از آن آیات که وحی الهی است، یقین حتمی داشته و امیدش بر پایه یقین استوار می گردد. این است که امام صادق علیه السلام می فرماید: والرجاء فرع الیقین.

براستی که این جمله، جمله استواری است.

این همه فضل و عنایت خدا را، انسان به خود و موجودات می بیند و رفتار خدا را با بندگان خود می نگرد و این همه آیات و روایاتی که نشانگر عنایت حق به بندگان

(1) - اسلام بر اعمال قبل از اسلام غلبه می کند، مستدرک الوسائل: 7/ 448، حدیث 8625؛ بحار الأنوار: 81/ 316، باب 18.

(2) - انفال (8): 38.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 265

است نظر می کند؛ چگونه به یقین نرسد و چرا یقین پیدا نکند که او هم اگر به پیشگاه رحمت و عنایت الهی پناه ببرد پناهش می دهند و در دریای رحمت بی نهایت و فضل بی پایان غرقش می کنند.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 266

[وَالْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَةِ]

محبت و معرفت

این يك واقعیت است که شناخت و معرفت به هر چیزی، ریشه میل یا تنفر انسان به آن چیز است.

در صورتی که انسان چیزی را بیابد که در واقع برای او منفعت دارد، به آن میل و عشق پیدا می کند و برای جلب آن و به دست آوردنش، یا شکل گیری از آن، یا کسب رضایتش نهایت فعالیت را می نماید.

انسان به مواد غذایی، لباس، پوشاک، خانه و به تمام اشیاء مورد نیاز خود علاقه دارد، چرا که به حقیقت یافته است که این اشیاء برای حیات او منفعت دارد و در مقابل، از امور بسیاری سخت متنفر است، چرا که به این حقیقت دست یافته است که آنها برای زندگی او ضرر دارند.

آنجا که از اشیاء منفعتی دیده باشد درصدد به دست آوردن آنهاست و در جایی که اشیایی را مضر دیده است، در راه دور کردن آنها از خط زندگی خویش است.

شناخت حضرت حق

شما به قرآن مجید و آثار اسلامی مراجعه کنید و از طریق آن آثار، خدا را بیابید که آن وجود مقدس منبع تمام صفات کمال است. صفاتی کمالی که نامحدود

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 267

است. و دریابید که همه چیزها به دست اوست و توجه کنید که حضرتش مبدأ وجود است و به هر چیزی هرچه را که لیاقت داشت عنایت نمود و به انسان بیش از لیاقت و استحقاقش توجه فرمود.

شما از راه قرآن و آثار اهل بیت علیهم السلام عنایتش را به نیکوکاران؛ کرم و لطف و محبتش را به بدکاران توبه کار و رحمت و کرامتش را نسبت به دوستان در قیامت بنگرید.

شما آیاتی که وضع نیکوکاران را در بهشت نشان می دهد ملاحظه کنید؛ روایات باب توبه و عفو و شفاعت را بنگرید؛ محبت های بی دریغش را در همین دنیا به موجودات زنده و به خصوص انسان تماشا کنید؛ قوانین عالی اش را در قرآن مجید، برای تأمین سعادت انسان ببینید؛ به بخش رسالت رسولان و امامت امامان علیهم السلام و حکمت حکیمان و عرفان عارفان اندیشه کنید؛ ببینید که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را رحمة للعالمین می خواند و به نیکوکار وعده اجر غیر ممنون می دهد و مزد بی حساب و بهشت عالی در برابر اعمال محدود و کم عنایت می کند. و به گنهکاران می گوید: هرچه هستی و هرکه هستی بازگرد و گذشته را جبران کن، من از تمام گناهانت چشم می پوشم تا بیش از پیش با او آشنا شده و

قهراً پس از این معرفت و آشنایی به دنیای عشق و محبت، به خدای خود راه پیدا کند و محبتی برتر از محبت‌ها و عشقی والاتر از همه عشق‌ها برایش حاصل شود.

انسان با این معرفت، هر عشقی را دنباله عشق خود قرار می‌دهد و خدای متعال به خاطر او از همه چیز گذشت می‌کند و انسان به هنگام فرا رسیدن فرمان او، با کمال محبت از او فرمان می‌برد و از آنچه نمی‌کرده، با کمال علاقه پرهیز می‌کند و با زبان حال می‌گوید:

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 268

یاد تو مر عاشقان را راحت جان آمده

ای زدرت خستگان را بوی درمان آمده

در بیابان غمت الله گویان آمده

صد هزاران عاشق سرگشته بینم بر امید

دیده‌ها بینم زدرت عشق گریان آمده

سینه‌ها بینم زسوز هجر تو بریان شده

همچو مجنون گرد عالم مست و حیران آمده

پیر انصار از شراب شوق خورده جرعه‌ای

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید:

ای عزیز! هر که عزیمت عاشقی دارد گو دل از جان بردارد. هر که قصد حرم دارد گو بادیه فرو گذارد. عاشق را دلی باید بی‌غش و سینه از شور، آتش.

عشق آتشی سوزان و بحری بیکران است. همه جان و قصه بی‌پایان است. عقل و ادراک از فهم آن حیران است. دل در، یافت وی ناتوان. نهان‌کننده آشکار است و آشکارکننده نهان. روح روح است و فتوح فتوح. اگر خاموش باشد دلش چاک کند و از غیر خود پاك کند و اگر بخروشد وی را زیر و بر کند. و شهر را خبر کند. هم آتش است هم آب. هم ظلمت است هم آفتاب. عشق درد است لیکن به درد آورد.

چنان‌که علت حیات است، سبب ممات است هرچند مایه راحت است پیرایه آفت است.

دل عاشق خانه شیر است، کسی درآید که از جان سیر است. از ماجرای درد عشق، حکایت خطاست و از محنت محبت اظهار شکایت نارواست. بر هرکه پرتوی از عشق تافت سعادت دنیا و آخرت یافت.

سرمایه عمر جاودانی عشق است

مقصود دل و مراد جانی عشق است

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 269

یعنی که حیات جاودانی عشق است «1»

آن عشق بود کزو بقا یافته خضر

بی تردید عشق منهای معرفت به معشوق، معنی ندارد و این عشق بدون آگاهی به معشوق حاصل نگردد. البته این شناخت از راه دقت در آیات و آثار اسلامی میسر است. اینک به قسمتی از آثار اسلامی در راه شناخت حضرت حق توجه کنید:

صفات حق در ادعیه

دعای جوشن کبیر

یا سَيِّدَ السَّادَاتِ، یا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ، یا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ، یا وَلِيَّ الحُسْنَاتِ، یا غَافِرَ الخَطِيئَاتِ، یا مُعْطِيَ الْمَسْئَلَاتِ، یا قَابِلَ التَّوْبَاتِ، یا سَامِعَ الْأَصْوَاتِ، یا عَالِمَ الحَقَائِقِ، یا دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ.

ای آقای آقایان! ای پاسخ دهنده خواسته‌ها! ای بالا برنده درجات! ای صاحب اصلی نیکی‌ها! ای آمرزنده اشتباهات! ای عطاکننده خواسته‌ها! ای پذیرنده توبه‌ها! ای شنونده صداها! ای آگاه بر پنهانی‌ها! ای رد کننده بلاها.

یا خَيْرَ الْغَافِرِينَ، یا خَيْرَ الْفَاحِشِينَ، یا خَيْرَ النَّاصِرِينَ، یا خَيْرَ الْحَاكِمِينَ، یا خَيْرَ الرَّازِقِينَ، یا خَيْرَ الْوَارِثِينَ، یا خَيْرَ الْحَامِدِينَ، یا خَيْرَ الذَّاكِرِينَ، یا خَيْرَ الْمُنْزِلِينَ، یا خَيْرَ الْمُحْسِنِينَ.

ای بهترین آمرزندگان! ای بهترین گره گشایان! ای بهترین یاری کنندگان! ای بهترین حکم کنندگان! ای بهترین روزی بخشان!
ای بهترین وارثان! ای بهترین ستاندگان! ای بهترین یادکنندگان! ای بهترین فرو فرستادگان! ای بهترین نیکوکاران!

(1) - مخاطبات، خواجه عبدالله انصاری.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 270

یا غَافِرَ الْخَطَايَا، یا کَاشِفَ الْبَلَايَا، یا مُنْتَهَى الرَّجَايَا، یا مُجْزِلَ الْعَطَايَا، یا وَاهِبَ الْهُدَايَا، یا رَازِقَ الْبَرَايَا، یا قَاضِيَ الْمُنَايَا، یا
سَامِعَ الشُّكَايَا، یا بَاعِثَ الْبَرَايَا، یا مُطْلِقَ الْإِسَارَى.

ای در گذرنده از اشتباهات! ای برطرف کننده بلاها! ای نهایت امیدها! ای بخشنده عطاها! ای عنایت کننده هدیه‌ها!
ای برآورنده آرزوهای قلبی! ای شنونده شکایت‌ها! ای برانگیزنده مردمان! ای آزاد کننده اسیران!

یا عُذَّتِي عِنْدَ شِدَّتِي، یا رَجَائِي عِنْدَ مُصِيبَتِي، یا مُوَسِي عِنْدَ وَحْشَتِي، یا صَاحِبِي عِنْدَ غُرْبَتِي، یا وَلِيِّي عِنْدَ نِعْمَتِي، یا غِيَاثِي
عِنْدَ كُرْبَتِي، یا دَلِيلِي عِنْدَ حَيْرَتِي، یا غِنَائِي عِنْدَ افْتِقَارِي، یا مَلْجَأِي عِنْدَ اضْطِرَارِي، یا مُعِينِي عِنْدَ مَقْزَعِي.

ای توشه‌ام در رنج و سختی! ای امیدم به هنگام مصیبت! ای مونس‌م به وقت ترس! ای رفیق‌م به هنگام غربت! ای
سرپرستم در نعمت و خوشی! ای فریادرسم زمان غمزدگی! ای راهنمایم به وقت سرگردانی! ای سرمایه‌ام زمان نداری! ای
تکیه‌گاهم گاه اضطرار! ای پشتیبانم در وقت پریشانی.

یا دَلِيلَ الْمُتَحَيِّرِينَ، یا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، یا صَرِيحَ الْمُسْتَضْرِحِينَ، یا جَارَ الْمُسْتَحِيرِينَ، یا أَمَانَ الْخَائِفِينَ، یا عَوْنَ الْمُؤْمِنِينَ، یا
رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ، یا مَلْجَأَ الْعَاصِينَ، یا غَافِرَ الْمُذْنِبِينَ، یا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ.

ای راهنمای سرگردانان! ای فریادرس فریاد کنندگان! ای دادرس دادرس طلبان! ای پناه پناه جویان! ای امان ترسویان! ای
پشتیبان مؤمنان! ای رحم کننده بر افتادگان! ای پناهگاه عاصیان! ای آمرزنده گنهکاران! ای اجابت کننده خواسته
بیچارگان!

یا مَنْ إِلَيْهِ يَرْعَبُ الرَّاهِدُونَ، یا مَنْ إِلَيْهِ يُلْجَأُ الْمُتَحَيِّرُونَ، یا مَنْ بِهِ يَسْتَأْنِسُ

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 271

الْمُرِيدُونَ، يَا مَنْ بِهِ يَفْتَحِرُ الْمُحِبُّونَ، يَا مَنْ فِي عَفْوِهِ يَطْمَعُ الْخَاطِئُونَ، يَا مَنْ إِلَيْهِ يَسْكُنُ الْمُوقِنُونَ، يَا مَنْ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ.

ای آن که زاهدان به سویش گریزند! ای آن که سرگردانان به او پناه برند! ای آن که بازآیندگان به سوی او پناه برند! ای آن که پارسایان بدو میل کنند! ای آن که سرگردانان به او پناهنده شوند! ای آن که خواستاران به او انس گیرند! ای آن که عاشقان به او فخر کنند! ای آن که اشتباه کاران در عفویش طمع ورزند! ای آن که یقین داران به او آرامش یابند. ای آن که تکیه کنندگان به او تکیه کنند.

يَا حَبِيبَ الْبَاكِيَيْنِ، يَا سَيِّدَ الْمُتَوَكِّلِيْنَ، يَا هَادِيَ الْمَضِلِّيْنَ، يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ، يَا أُنَيْسَ الدَّاكِرِيْنَ، يَا مَفْزَعَ الْمَلْهُوفِيْنَ، يَا مُنْجِيَّ الصَّادِقِيْنَ، يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِيْنَ، يَا أَعْلَمَ الْعَالِمِيْنَ، يَا إِلَهَ الْخَلْقِ الْجَمْعِيْنَ «1».

ای محبوب گریه کنندگان! ای آقای تکیه کنندگان! ای رهنمای گمراهان! ای سرپرست مؤمنان! ای همدم یادکنندگان! ای پناه دلسوختگان! ای نجات بخش راستان! ای تواناترین توانایان! ای داناترین دانایان ای معبود تمام آفریده‌ها.

دعای کمیل

اللَّهُمَّ مَوْلَايَ كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ وَكَمْ مِنْ فَادِحٍ مِنَ الْبَلَاءِ أَقْلَنْتَهُ وَكَمْ مِنْ عِثَاءٍ وَقَيْتَهُ وَكَمْ مِنْ مَكْرُوهٍ دَفَعْتَهُ وَكَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمَّلْتَهُ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشْرَتُهُ.

پروردگارم! سرورم! چه کارهای زشتی که از من پوشاندی که اگر قسمتی از آن بر مردم روشن می شد، تا پایان عمر برایم آبرو نمی ماند و چه بسیار بارهای

(1) - دعای جوشن کبیر، مفاتیح الجنان.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 272

سنگینی از بلا که از دوشم برداشتی و از چه لغزش‌هایی مرا مصون داشتی و چه برنامه‌های ناخوش‌آیندی که از من دور کردی و چه تعریف‌های جمیلی که لایقش نبودم ولی از من در بین مردم پخش کردی و جامعه مرا از آن دیدگاه نظر می‌کند که این چنین مورد محبت هستم.

يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَطَاعَتُهُ غِنَى.

ای آن که نامش دوا و یادش شفا و فرمان بردنش ثروت است.

يَا سَابِغَ النَّعْمِ، يَا دَافِعَ النَّقَمِ، يَا نُورَ الْمُسْتَوْحِشِينَ فِي الظُّلَمِ، يَا عَالِمًا لَا يُعَلَّمُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ.

ای سرشار دهنده نعمت‌ها! ای برطرف کننده انتقامها! ای چراغ وحشت‌زدگان در تاریکی‌ها! ای دانای بی‌تعلیم! بر محمد و آتش درود فرست و با من آن چنان که تو اهل آنی معامله کن.

يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ، يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَيَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

ای سرپرست مؤمنان! ای نهایت آرزوی عارفان! ای فریادرس بیچارگان! ای محبوب دل‌های راستان! ای معبود جهانیان!

دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام

لَا تُحَمَّدُ يَا سَيِّدِي إِلَّا بِتَوْفِيقٍ مِنْكَ يَغْتَضِي حَمْدًا لَا تُشْكِرُ عَلَى أَصْعَرِ مَنَّةٍ إِلَّا اسْتَوْجِبْتَ بِهَا شُكْرًا فَمَتَى تُخْصِي نِعْمَاءَكَ يَا إِلَهِي وَتُجَازِي آلَاءَكَ يَا مَوْلَايَ وَتُكَافِي صَنَائِعَكَ يَا سَيِّدِي وَمِنْ نِعْمِكَ تَحْمَدُ الْحَامِدُونَ وَمِنْ شُكْرِكَ تَشْكُرُ الشَّاكِرُونَ وَأَنْتَ الْمُعْتَمَدُ لِلذُّنُوبِ فِي عَفْوِكَ وَالتَّائِسُّ عَلَى الْخَاطِئِينَ جَنَاحَ

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 273

سِتْرِكَ وَأَنْتَ الْكَاشِفُ لِلضَّرِّ بِيَدِكَ فَكَمْ مِنْ سَيِّئَةٍ أَخْفَاهَا حِلْمُكَ حَتَّى دَخَلَتْ وَحَسَنَةٍ ضَاعَفَهَا فَضْلُكَ حَتَّى عَظُمَتْ عَلَيْهَا مُجَازَاتُكَ.

ستایش تو ای آقای من برايم ممکن نیست، مگر این که خودت قدرت ستایش کردن به من عنایت کنی، قدرتی که برای آن هم ستایش دیگری لازم است و سپاس نشوی بر کوچکترین منّتی که بر من داری؛ مگر این که برای آن سپاس مستحقّ سپاس دیگری، ای معبود من کجا نعمتهایت قابل شمارش است و چگونه ممکن است به عطایت پاداش داده شود؟ و به چه صورت در قدرت کسی است که ساخته‌هایت را اجر کافی دهد به برکت نعمت‌هایت ستایش کنندگان تو را ستایش گویند و بر سپاس‌پذیری تو بر تو سپاس گویند، هرکسی که بر گناهانش بر عفو تو تکیه دارد بال و پر گناه پوشیت بر

خطاکاران گسترده شده، با دست قدرت بد حالیها برطرف گشتند، چه گناهای که بردباریت آن را پنهان نموده تا از بین رفت چه اعمال خوبی که به فضل و عنایت چند برابر کردی تا پاداش دادنت بر آن بزرگ و عظیم باشد.

یا مَعْرُوفَ الْعَارِفِينَ، یا مَعْبُودَ الْعَابِدِينَ، یا مَشْكُورَ الشَّاكِرِينَ، یا جَلِيسَ الذَّاكِرِينَ، یا مُحَمَّدَ مَنْ حَمَدَهُ، یا مَوْجُودَ مَنْ طَلَبَهُ، یا مُضَوِّفَ مَنْ وَحَدَهُ، یا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ، یا غَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ، یا مَقْصُودَ مَنْ أُنَابَ إِلَيْهِ.

ای شناخته شده نزد ارباب شناخت! ای مورد پرستش پرستندگان! ای سپاس شده سپاس گزاران! ای همنشین یادکنندگان! ای ستوده آن کس که تو را به حق ستود! ای محبوب دوستداران! ای فریادرس کسی که تو را اراده کرد. ای هدف آن که به سویت بازگشت.

ما به همین بسنده می کنیم چرا که اگر بخواهیم نام آیات، روایات و دعاها را نقل

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 274

کنیم خود کتاب مستقلاً می طلبد.

آیا با توجه به این معانی بلند و با دقت در این مضامین عالی که نمایشگر گوشه‌ای از صفات آن جناب است، ممکن است دل با تمام وجودش خریدار عشق او نگردد؟ آن کدام دل است که پس از یافتن این واقعیت، غرق در عشق او نگردد؟

به فرموده قرآن این دل، دلی است چون سنگ یا سخت‌تر از سنگ، آنان که دلی در گروه عشق او داشتند و جان و سر از پی آن عشق روانه کردند، پس از این معرفت به آن گوهر ارزنده دست یافتند. بدون این معرفت، آن هم معرفتی که پایه‌اش قرآن و ریشه‌اش آثار محمد و آل محمد علیهم السلام است، آیا تحصیل این عشق ممکن است؟

آری، آنان که این چنین عاشق شدند با کلید معرفت درب بسته شده محبت و عشق به او را به روی خود گشودند.

عاشقان حضرت دوست این چنین مویه می کنند:

چگونه مهر بندد جای دیگر

دلی کو با تو شد همراه و همبر

از آن دل چون شود یادت فراموش

دلی کو را تو هم جانی و هم هوش

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خان و مال را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

ما را سر و سودای کس دیگر نیست

در عشق تو پروای کس دیگر نیست

جز تو دگری جای نگیرد در دل

دل جای تو شد جای کس دیگر نیست

یا رب ز شراب عشق سرمستم کن

وز عشق خودت نیست کن و هستم کن»¹

و نیز زمزمه می کنند:

روضه روح من رضای تو باد

قبله گاه در سرای تو باد

(1) - بابا طاهر عریان.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 275

سرمه دیده جهان بینم

تا بود گرد خاک پای تو باد

گر همه رأی تو فنای من است

کار من بر مراد رأی تو باد

دلم این ذره در هوای تو باد»1«	شد دلم ذرهوار در هوست
کردیم عاقبت وطن اندر دیار عشق	هم چنین ناله برمی آورند که:
مستان عشق را به صبحی چه حاجت است	خوردیم آب بیخودی از جویبار عشق
سی سال لاف زدم تا سحرگهی	زیرا که در دسر نرساند خمار عشق
فارغ شود ز درد سر عقل فلسفی	وا شد دلم چو گل ز نسیم بهار عشق
در دامن مراد نبینی گل مراد	یک جرعه گر کشد زمی خوشگوار عشق
هرکس که یافت آگهی از سر عاشقی	بی ترک خواب راحت و بیهوش خار عشق
این جهان و آن جهان و هرچه هست	وحدت صفت کند سر و جان را نثار عشق
	«2»
گر نباشد قبله عالم مرا	عاشقان را روی معشوق است و بس
	قبله من کوی معشوق است و بس»3«

(1) - خواجه عبدالله انصاری.

(2) - وحدت کرمانشاهی.

(3) - مناجات، خواجه عبدالله انصاری.

1- اکسیژن مثال و نمونه کاملی است از آثار معجزه آسای نظام عالم خلقت.

هوای زمین مرکب است از اکسیژن، نیتروژن، آرگون، نئون، زنون، کریپتون و مقداری بخار آب و معادل سه قسمت از ده هزار قسمت اسید کربنیک.

از وجود همین گازهای گرانبها است که رنگ‌های قرمز و آبی و سبز، بر روی صفحه‌های اعلان، در و دیوار به چشم می‌آید و از برکت وجود گاز آرگون است که اشعه نورانی الکتریسیته دنیا را روشن ساخته و تمدن بشری را به این پایه از پیشرفت رسانده است.

هفتاد و هشت قسمت از هوا؛ از نیتروژن و بیست و یک قسمت آن از اکسیژن است. فشارهای محیط بر سطح کره زمین به مقدار تقریباً یک کیلو و نیم در هر اینچ مربع است. بقیه موجودی گاز اکسیژن، به صورت ذخیره در قشر زمین جمع شده است که آبهای عالم را هم همان گاز تشکیل می‌دهد.

اکسیژن ریشه حیات تمام جانداران زمین است که جز از هوای محیط زمین، از هیچ منبع دیگری نمی‌توان آن را به دست آورد.

باید دید چه شده است که این عنصر حیاتی با همه خواص شیمیایی و ترکیب و اختلاط آن با سایر مواد، مصون مانده است و فقط به همان مقداری که برای ادامه حیات موجودات جاندار لازم است که به صورت خالص در هوای محیط، باقی مانده است؟

هرگاه مقدار اکسیژن موجود در هوا به جای 21 درصد، 50 درصد می‌بود کلیه مواد سوختنی این عالم به حالت احتراق درمی‌آمد. به عنوان مثال اگر جرقه برقی با

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 277

درختی برخورد می‌کرد، جنگلی را دچار حریق می‌کرد و آن را دچار انفجار می‌ساخت.

و هرگاه مقدار آن به ده درصد کاهش می‌یافت گرچه هر جاندار خود را با آن تطبیق می‌نمود؛ ولی به طور قطع از بسیاری عناصری که امروزه اساس زندگی ما را تشکیل می‌دهد، مثل آتش، اثری دیده نمی‌شد.

و خلاصه اگر اکسیژن آزاد، چنانچه اشاره کردیم که فقط مقدار بسیار کوچک و ناچیزی از مواد متشکله زمین را تشکیل می‌دهد، با تأخیر و فاصله جذب گردد، یا به طور کلی معدوم شود، آن وقت حیات ظاهری و حیوانی جانداران از روی زمین رخت بر خواهد بست.

تناسب عجیب و تعادل بسیار دقیقی که میان اکسیژن و اسید کربونیک برقرار است، از مهمترین علت‌های دوام و استمرار حیات حیوانی و نباتی به شمار می‌آید. این اعجاز خدای متعال است که توجه متفکران و اندیشمندان را به خود جلب کرده است. اهمیت حیاتی اسید کربونیک و آثار، فواید، خواص و ویژگی‌هایش هنوز در نظر بسیاری از اندیشمندان کشف نشده است.

اسید کربونیک گاز سنگین و غلیظی است که نزدیک به سطح زمین قرار دارد و تجزیه آن از اکسیژن به راحتی امکان‌پذیر است. به عنوان مثال وقتی بر درختی آتشی افروخته شود، چوب که خود مرکب از اکسیژن و کربن و هیدروژن است، بر اثر حرارت تجزیه شیمیایی می‌شود و کربن با نهایت سرعت با اکسیژن آمیخته و تشکیل اسید کربونیک می‌دهد. هیدروژن آن نیز با همان شتاب با اکسیژن آمیخته. تشکیل بخار می‌دهد. دودی که بر اثر آتش پدید می‌آید همان کربن خالص و ترکیب نشده است.

انسان هنگام تنفس، مقداری اکسیژن فرو می‌برد و خون، آن را در تمام

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 278

قسمت‌های بدن توزیع می‌کند. اکسیژن، غذا را در سلول‌های مختلف آهسته با حرارتی ضعیف می‌سوزاند و اسید کربونیک و بخار آب پدید آمده از آن، خارج می‌شود. به همین جهت وقتی از راه شوخی گفته می‌شود: فلانی مثل تنوره آتش می‌کشد، حقیقت درستی اظهار شده است؛ چون گاز اسید کربونیک که بر اثر احتراق غذا در سلول‌ها ایجاد می‌شود، داخل ریه می‌گردد و با تنفس بعدی از بدن خارج شده و به هوای محیط برمی‌گردد.

امام صادق علیه السلام در ضمن شناساندن خدای متعال از طریق آثار خداوندی به مفضل می‌فرماید:

کیست که شش‌ها را چنان آفریده که بدون هیچ درنگ، پیوسته هوای خارج را بگیرد و به تمام نقاط بدن برساند؟ ریه اگر اندکی از حرکت باز ایستد و هوای پاک و صاف خارج را به بدن نرساند آدمی تلف می‌گردد، آیا ممکن است این اموری که هر یک مصلحتی بزرگ و حکمتی سترگ دارد خود به خود و بدون هیچ خالق حکیم به این نظم و ترتیب صحیح، موجود شود؟

بدین ترتیب کلیه جانوران اکسیژن استنشاق می کنند و اسید کربونیک بیرون می دهند.

از خواص دیگر اکسیژن که آن را برای حیات ضروری می سازد آن است که فعل و انفعالاتی، در سایر عناصر موجود در خون به وجود می آورد.

از طرف دیگر به طوری که می دانیم زندگی نباتات بسته به همان مقدار کم اسید کربونیک است که در هوا موجود است و نباتات با آن تنفس می کنند. برگ نباتات در حکم ریه انسانی است که در زیر حرارت آفتاب اسید کربونیک را به عنصر کربن و اکسیژن تجزیه می کند و اکسیژن را در هوا رها می سازد و کربن در تنه نباتات باقی می ماند و با هیدروژنی که از ریشه به ساقه و شاخه ها می رسد ترکیب می گردد و بر

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 279

اثر همین ترکیبات شیمیایی حیرت آور است که طبیعت قند و «سلولز» و هزاران مواد آلی دیگر و میوه ها و گل ها را به وجود می آورد.

از عجایب قرآن مجید در 14 قرن قبل اشاره به این موضوعات است که علم پس از میلیون ها سال به دست آورده است. قرآن در سوره یس اشاره دارد:

[وَاٰیةٌ لَهُمُ الْاَرْضُ الْمِیْتَةُ اَحْیَیْنَاهَا وَ اَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ یَاْكُلُوْنَ* وَ جَعَلْنَا فِیْهَا جَنّٰتٍ مِّنْ نَّخِیْلِ وَ اَعْنَابٍ وَ فَجَّرْنَا فِیْهَا مِّنَ الْعُیُوْنِ* لَیَّاکُلُوْا مِنْ ثَمَرِهٖ وَ مَا عَمِلْتُمْ اَیْدِیْهِمْ اَفَلَا یَشْكُرُوْنَ] «1».

و این زمین مرده برای آنان نشانه ای [آشکار بر این که ما مردگان را در قیامت زنده می کنیم] می باشد که آن را زنده کردیم و از آن دانه بیرون می آوریم که از آن می خورند،* و در آن بوستان هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم، و در آن از چشمه های گوناگون روان ساختیم،* تا از میوه آن و آنچه دست هایشان به عمل می آورد [مانند شیر، کشمش، شربت و...] بخورند، آیا سپاس گزاری نمی کنند؟

خرما و انواع انگور را به فعالیت درختان در زمین به وسیله ریشه که دو نوع مواد قندی و سلولز عالی است نسبت می دهد!!

نباتات خودشان تغذیه می کنند و مقادیر زیادی غذا برای حیوانات روی زمین تدارک می نمایند.

نباتات اکسیژنی را که ما تنفس می‌کنیم و بدون آن حتی پنج دقیقه هم نمی‌توانیم زیست نمایم به ما می‌رسانند. به همین جهت نوع بشر باید در این زمینه خیلی

(1) - یس (36): 33 - 35.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 280

شکرگزار باشد.

بنا به شرحی که گذشت همه نباتات و جنگل‌ها و بوته‌ها و خزه‌ها و به طور کلی تمام رویدنی‌ها، ساختمان اصلی وجودشان ترکیبی از آب و کربن است.

حیوانات کربن دفع می‌کنند و نباتات اکسیژن و از این‌رو هرگاه این دو عمل موجودات متوقف می‌ماند آن وقت یا حیوانات همه اکسیژن‌ها را مصرف می‌کردند و یا نباتات کلیه کربن‌ها را و چون این تقسیم به هم می‌خورد نسل هر دو به سرعت رو به انقراض و زوال می‌رفت.

اخیراً کشف شده است که اسید کربونیک به مقدار اندک جزء ضروریات حیات حیوانی است، هم چنان که اکسیژن لازمه زندگی نباتات است.

گاز هیدروژن نیز با آن که تنفس نمی‌شود؛ اما از لوازم ضروری حیات است؛ چرا که بدون هیدروژن آب وجود خارجی پیدا نمی‌کند و به طوری که همه می‌دانیم قسمت اعظم مواد وجودی نباتات و جانداران را آب تشکیل می‌دهد.

قرآن کریم به این واقعیت چنین اشاره می‌کند:

[وَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ] «1».

آیا کافران ندانسته‌اند که آسمان‌ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما آن دو را شکافته و از هم باز کردم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم؟ پس آیا ایمان نمی‌آورند؟

اکسیژن و هیدروژن و اسید کربونیک و کربن چه به تنهایی و چه در حال ترکیب و اختلاط با یکدیگر، از ارکان اولیه حیات جانداران به شمار می‌روند و اساساً مبنای

(1) - انبیاء (21): 30.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 281

زندگانی در زمین بر آنها استوار است.

از میان میلیونها احتمال، حتی يك احتمال هم نمی رود که همه این گازها در آن واحد در سیاره ای جمع شوند و مقدار و کیفیت آنها هم به طوری متعادل باشد که برای حیات کافی به نظر برسد.

از طریق علمی توضیحی درباره این راز طبیعت نمی توان داد و اگر هم بخواهیم بگوییم همه این نظم و ترتیبات تصادفی است، برخلاف منطق ریاضی که بر دو دو تا چهارتا است - به این معنی که هر نظمی ناظمی دارد و هر حرکتی محرکی - استدلال کرده ایم «1».

این گوشه ای از اسرار و منافع يك جزء از اجزای غیر قابل شمارش جهان یعنی اکسیژن است؟ آیا وقتی با این دید به عنایت و محبت و لطف و مهربانی به انسان نظر شود و از این طریق هم راه معرفت طی شود حاصل عشق به آن وجود مقدس نمی گردد؟! و راستی چه عالی است کلام امام صادق علیه السلام درباره عارفان و عشق آنان که می فرماید: وَالْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَةِ

قه هاضمه

2- تا به حال صدها و هزارها کتاب درباره هاضمه و کیفیت کار دستگاه گوارش نگاشته شده است؛ ولی هر سال کشفیات جدیدی در این زمینه منتشر می شود که گویی با موجود جدیدی رو به رو می شویم که در گذشته هرگز او را تجربه نکرده ایم.

موضوع همیشه تازگی دارد و توجه انسان را به خود جلب می کند.

اگر ما جهاز هاضمه را به يك آزمایشگاه شیمیایی تشبیه کنیم و مواد غذایی را که

(1) - راز آفرینش انسان: 37 - 44.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 282

به درون آن می‌رود، مواد خام این آزمایشگاه بدانیم، آن وقت حیرت می‌کنیم که عمل هضم ما تا آن اندازه کامل است که هر چیز خوردنی را در دستگاه هاضمه هضم می‌شود و به تحلیل می‌رود مگر خود معده که دست نخورده باقی می‌ماند.

ما معمولاً مقداری غذای متنوع به صورت مواد خام به این آزمایشگاه می‌ریزیم و اصلاً به فکر آن نیستیم که این دستگاه چگونه می‌چرخد و فعل و انفعالات شیمیایی در جهاز هاضمه با این مواد خام چه معامله‌ای می‌کند. ما کباب، گوشت، گل کلم، بقولات، ماهی سرخ کرده، نان و سبزیجات را خورده و همه را با چند لیوان آب فرو برده و مخلوط می‌کنیم، گاهی نیز به عنوان دارو مواد گوگردی و عصاره‌های حیاتی را بلع می‌کنیم، آن وقت معده ما از میان همه این مواد و اغذیه، آنچه را که مفید تشخیص بدهد انتخاب و آن را با مواد شیمیایی که خود تولید کرده است خمیر و آسیاب نموده و سپس فضولات آن را دفع می‌نماید و بقیه را به پروتئین تبدیل کرده و به مصرف تغذیه سلولهای بدن می‌رساند.

دستگاه گوارش از بین اغذیه، آهک و گوگرد و یُد و آهن و ماده دیگری را که مفید و لازم تشخیص بدهد جدا می‌کند و مراقبت کامل به عمل می‌آورد تا ذرات اصلی و مفید آن از بین نرود و به مصرف تهیه هورمون‌ها برسد و مواد حیاتی لازم، همیشه به مقدار کافی در دسترس باشد که در صورت نیاز به کار گرفته شود.

معده چربی و مواد ضروری دیگر را ذخیره می‌کند، تا در صورت عدم دسترسی به غذا، بدن از گرسنگی تلف نشود. همه این اعمال انجام می‌شود بدون آن که خود انسان کوچکترین توجهی به آن داشته باشد، یا راجع به آن فکر کند.

ما همه این مواد گوناگون را بدون رعایت خوبی و بدی و نیاز معده، به درون این آزمایشگاه می‌ریزیم و تنها توجه ما این است که به وسیله خوردن رفع گرسنگی

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 283

کنیم؛ اما از فعالیت و سوخت و ساز معده بی‌خبریم و نمی‌دانیم که، پس از غذا به معده می‌رسد دوباره فعالیت از سر گرفته می‌شود و مواد خام پخته و آماده برای تغذیه سلول‌ها می‌شود.

باید دانست که تعداد سلول‌های بدن انسان به چند میلیارد می‌رسد، یعنی مقدار آن بیش از مجموع نوع بشر در روی کره زمین است. مواد غذایی باید مرتب به سلولها برسد و هر سلولی از اعضای مختلف بدن مثل استخوان، گوشت، ناخن، مو، چشم، دندان و امثال آن، همان غذایی را جذب می‌کند که به کار پرورش و زندگانی آن می‌خورد.

بنابراین موادی که در این آزمایشگاه شیمیایی، تجزیه و ترکیب و تهیه می‌شود، بیش از موادی است که آزمایشگاههای ساخت بشر می‌تواند تهیه کند!! شبکه ارتباطات و طریقه حمل و رساندن این مواد به سلولها به قدری جامع و مرتب است که تا به حال هیچ سیستم حمل و نقلی نتوانسته است چنین نظم و انضباطی را به نمایش بگذارد.

این آزمایشگاه عجیب، از هنگام طفولیت انسان، تا حدود سن پنجاه سالگی مرتکب هیچ اشتباه فاحشی نمی‌شود. در حالی که به وسیله مواد و مصالحی که به این آزمایشگاه می‌رسد، متجاوز از يك میلیون نوع ذرات مختلف تهیه می‌شود و غالب این مواد نیز از نوع سموم کشنده است.

وقتی مجاری توزیع و طریق حمل و نقل مواد غذایی بدن، بر اثر طول مدت استعمال، فرسوده و ناهموار شود، قدرت و توانایی بدن رو به کاهش می‌رود و سن پیری و کهولت فرا می‌رسد.

هر سلولی که مواد غذایی را جذب می‌کند، به وسیله احتراق داخلی آن را می‌سوزاند و برای بدن حرارت ایجاد می‌کند، اما به طوری که همه می‌دانیم احتراق

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 284

بدون «گیرانه» صورت نمی‌گیرد و اول باید آتش روشن شود به همین جهت طبیعت بدن، به وسیله پاره‌ای ترکیبات شیمیایی، احتراق تولید می‌کند که مواد غذایی را در سلولها می‌سوزاند و اکسیژن و هیدروژن و اسید کربونیک آن را تجزیه می‌نماید و بدین وسیله گرمای بدن را تأمین می‌کند و چنان که در مورد آتش معمولی دیده می‌شود بخار آب و اسید کربونیک از آن جدا می‌شود.

اسید کربونیک خون را به ریه‌ها می‌رساند و بر اثر دفع آن تنفس که اساس زندگی انسان است ایجاد می‌شود. بدن انسان در هر روز معادل يك كيلو اسید کربونیک تولید می‌کند و با طرز معجزه آسایی آن را دفع می‌کند.

در موقع هجوم میکروب امراض این آزمایشگاه عجیب، لشکری مجهز و آماده دارد که با آن به مبارزه برمی‌خیزد و بیشتر، آن را منکوب می‌نماید و انسان را از مرگ یا بیماری‌های خطرناک نجات می‌دهد.

همه این قضایا با ترتیب و نظم کامل انجام می‌گیرد و چنان که مشهود است ترتیب و نظم همیشه برخلاف تصادف و اتفاق است «1».

در این جاست که حضرت سیدالشهداء رهبر آزادگان حضرت حسین علیه السلام در بیابان عرفات در دعای معروفش فریاد برمی‌آورد:

عَمِيتٌ عَيْنٌ لَا تَرَكَ.

کور باد چشمی که تو را نمی‌بیند.

به هر روی این هم راز دیگری از گوشه بسیار کوچک و ناچیز و پنهان، از اسرار و شگفتی‌های آفرینش توجه به این حقیقت و سایر حقایقی که سرچشمه همه آنها برای برپایی حیات انسان و قرار گرفتن در راه توحید خداست که هرگز دل متوجهی

(1) - راز آفرینش انسان: 142 - 148.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 285

نمی‌تواند خالی از عشق به او بماند. چگونه انسان پس از یافتن حقیقت و این که هر خیری از او و تأمین کننده‌اش اوست، می‌تواند خالی از عشق او بماند؟

آری، معرفت عارفان که در رأس آنان انبیا و امامان علیهم السلام بودند، تمام موجودیت آنان را نسبت به حضرتش تبدیل به عشق کرده بود و حرارت این عشق آنان را به کامل‌ترین عبادت و قبول هر نوع رنج و مصیبت واداشته است.

قبله ذرات شود کوی او

هرکه کند روی طلب سوی او

سلسله بر سلسله سودای اوست

عشق که بازار بتان جای اوست

آتش دل‌های کباب است عشق

گرمی عشاق خرابات عشق

عشق نه وسواس بود نی غرض

عشق نه جوهر بود و نی عرض

گفت به مجنون صنمی در دمشق

کی شده مستغرق دریای عشق

عشق چه و مرتبه عشق چیست

عاشق و معشوق در این پرده کیست

عاشق يك رنگ حقیقت شناس

گفت که ای محو امید و هراس

نیست در این پرده به جز عشق کس

اول و آخر همه عشق است و بس

عاشق و معشوق زیك مصدرند

شاهد عینیت یکدیگرند

عشق مجازی به حقیقت قوی است

جذبه صورت کشش معنوی است

معرفت، حقیقتی است که در قرآن مجید و روایات اسلامی تحت عنوان علم، فقه، عرفان، بصیرت از آن یاد شده است. آیین الهی قدر هرکس را در دنیا و آخرت برابر با معرفت او به حقایق می داند.

از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ «1».

(1) - بحار الأنوار: 196 / 44، باب 26 مکارم اخلاقه.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 286

و در قرآن کریم آمده است:

دانشمندان به درجاتی از دیگران برترند و اهمیت هر دانشی بستگی به موضوع آن دارد و چه موضوعی برتر و بالاتر از توحید است؟ و آنان که در این وادی کسب معرفت کرده‌اند عاشقان واقعی‌اند، و در پرتو این عشق به والاترین مقام انسانیت رسیده و وجود آنان برای جهان و انسان بهترین منبع برکت شده است.

محبت در قرآن

همان گونه که گذشت محبت و عشق محصول معرفت و آگاهی به حقایق است.

اینک به ذکر آیات و روایات مربوط به محبت می‌پردازیم:

[وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ] «1».

ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل هایتان بیاراست، و کفر و بدکاری و نافرمانی را ناخوشایند شما ساخت، اینان [که دارای این ویژگی‌ها هستند] هدایت یافته‌اند.

ایمان خط ارتباط بین انسان و الله است. خدای متعال در این آیه به این معنی اشاره می‌کند که وقتی به شما توفیق شناخت حقایق عنایت شود آن حقایق محبوب شما خواهد شد.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] «2».

(1) - حجرات (49): 7.

(2) - آل عمران (3): 31.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 287

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامزد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

ادعای خدا دوستی بدون شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از آن حضرت که مبلّغ فرهنگ الهی است، بی‌مورد است. قرآن مجید بارها از مردم دعوت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله را بشناسند، پیامبری که پرونده قبل از

بعثتش روشن است و از ابتدای ابلاغ نبوت دلایل و براهین واضحی داشت و خدای متعال تمام نشانه‌های نبوت را با او قرار داده بود تا برای هیچ‌کس عذری باقی نماند. آنان که براهین و دلایل و حجج او را دیدند و برای آنان معلوم شد که تنها عامل سعادت دنیا و آخرت آنان، پذیرش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به او علاقه‌مند شدند.

علامت آن علاقه و عشق، اطاعت از قرآن و سنت او بود که از همین راه پاک‌باخته خدا شدند و در راه محبوب از همه چیز خود گذشتند و در تاریخ بشر از بهترین بندگان شایسته حق شدند.

سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، یاسر، سمیه، بلال و چهره‌هایی از این قبیل، همانان بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله را به حقیقت شناختند و دل در گرو عشق او دادند. آنان از طریق تعلیمات آن حضرت، خدا را شناختند و در صف مقدم عاشقان حق قرار گرفتند. آری، عشق به خدا محصول معرفت به پیامبر صلی الله علیه و آله و دین خداست که بدون این معرفت، ادعای عشق به خدا پندار و خیالی بیش نیست.

[بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ] «1».

(1) - مائده (5): 54.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 288

ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی‌رساند] خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان فروتن‌اند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند، همواره در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

راستی بدون شناخت راه الله چگونه انسان به چنین صفاتی که در این آیه شریفه آمده است، آراسته گردد؟ انسان تا معرفت به صراط مستقیم پیدا نکند، از راهی غیر از فکر، اندیشه و معرفت و شناخت، عشق پیدا نکرده و به مراتب عارفان دست پیدا نمی‌کند. این راه خداست که انسان پس از مطالعه و دقت در آن، می‌یابد که تنها راه نجات است. بنابراین چگونه انسان بعد از یافتن راه نجات، به آن عشق پیدا نکند و به لوازم آن دل نبندد؟

راه نجات، راه خداست و سرانجام به او پایان می‌پذیرد، پیمودن این راه، محبت به اوست و محبت به او مهمترین راه رسیدن به عشق است. عشقی که از درجات عرفان و مرتبه عارفان است بنابراین هر چه شناخت و معرفت بیشتر، عشق شعله‌ورتر و آتشین‌تر خواهد بود. این است که آیه شریفه می‌فرماید: [و يُحِبُّونَهُ] انسان‌هایی که به شدت به خدای متعال عشق می‌ورزند. همین عشق عامل حرکت آنان به سوی اوست و مرکب این راه همان برنامه‌هایی است که در آیه ذکر شده است. اینان فراق بین خود و محبوب را با انجام شایسته‌ترین اعمال که دستور خود حق است، به وصل تبدیل می‌کنند.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 289

[وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ] «1».

ولی آنان که ایمان آورده‌اند، محبت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی‌تر است.

ایمان آوردگان چرا نهایت عشق را به خدا نداشته باشند؟ مگر جز حضرت حق کسی می‌تواند چنین صفاتی داشته باشد:

خالق، باری، مصور، اول، آخر، ظاهر، باطن، رازق، بدیع، مقدر، مدبر، حکیم، مطهر، منور، میسر، مبشر، منذر، مقدم، مؤخر، عاصم، قائم، دائم، راحم، سالم، حاکم، عالم، قاسم، قابض، باسط، غنی، وئی، علی، ملی، حفی، رضی، زکی، بدی، قوی، ولی، احد، واحد، شاهد، ماجد، حامد، راشد، باعث، وارث، ضار، نافع، مانع، دافع، رافع، صانع، سامع، جامع، شافع، واسع، موسع، جلیل، جمیل، وکیل، کفیل، دلیل، قبیل، مدیل، منیل، مقیل، محیل، غافر، سائر، قادر، قاهر، فاطر، جابر، ذاکر، ناظر، ناصر، عفو، غفور، صبور، شکور، رؤوف، عطوف، مسئول، ودود، سبوح، قدوس، ناطق، صادق، فالح، فارق، فاتق، راتق، سابق، سامق، سمیع، رفیع، منیع، کبیر، قدیر، خبیر، مجیر «2».

مگر انسان با شناخت این صفات به این معنی نمی‌رسد که همه چیز انسان اوست و غیر او چیزی نیست، در این صورت چرا انسان کمال عشق را به فرموده آیه شریفه، مخصوص به حق نگرداند.

این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت: آنان که از طریق معرفت عاشق حقتند، خداوند هم عاشق آنان است و در حقیقت این عشق طرفینی است، عشق عبد به حق و عشق حق به عبد، خدای بزرگ در قرآن مجید در ده مورد به بندگان عزیزش،

(1) - بقره (2): 165.

(2) - دعای جوشن کبیر.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 290

آنان که در عشق و عمل می سوزند، اعلام محبت و عشق کرده است.

گوشه‌ای از محبت حق در قرآن

اینک تنها به ذکر موارد محبت حق به عبد اشاره می کنیم و شرح هر کدام را به تناسب ذکر خواهیم نمود.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] «1».

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همه آلودگی ها] پاکیزه می کنند. دوست دارد.

در اینجا باید توجه داشت که منظور از طهارت در آیه شریفه طهارتی است که به دستور خدای متعال به دست می آید، نه این که هرکس که خود را شستشو دهد مورد محبت خدا قرار گیرد.

[فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] «2».

و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ] «3».

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

در این آیه اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله علت محبت حق به عبد است.

(1) - بقره (2): 222.

(2) - آل عمران (3): 159.

(3) - آل عمران (3): 31.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 291

[بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ] «1».

آری، هر که به پیمان خود [در تعهد به اجرای احکام دین] وفا کرد، و [در همه امور زندگی] تقوا پیشه ساخت، [بداند که] یقیناً خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

[الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ وَكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ] «2».

آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می برند، و از [خطاهای] مردم در می گذزند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

[و إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ] «3».

و اگر میانشان داوری کردی به عدالت داوری کن؛ زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.

[و كَايِئْنَ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ] «4».

چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشمندان الهی مسلک [و کاملان در دین] به همراه او با دشمنان جنگیدند، پس در برابر آسیب هایی که در راه خدا به آنان رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند و خدا شکیبایان را دوست دارد.

(1) - آل عمران (3): 76.

(2) - آل عمران (3): 134.

(3) - مائده (5): 42.

(4) - آل عمران (3): 146.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 292

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ] «1».

ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی‌رساند] خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانًا مَرْصُوصًا] «2».

خدا کسانی را دوست دارد که صف‌زده در راه او جهاد می‌کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند.

محبت در روایات

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ عَشَقَ وَعَفَّ وَكَتَمَ وَمَاتَ، مَاتَ شَهِيداً «3».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله است: هر کس عاشق شد و خودداری از گناه پیشه کرد و عشق خود را از نا اهلان پنهان داشت و مرد، شهید از دنیا رفته.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا ابْنَيْكُمْ بِخِيَارِكُمْ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَحَاسِنُكُمْ أَخْلَاقاً الْمُؤَطَّوُونَ أَكْنَافاً الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ «4».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما را خبر بدهم محبوب‌ترین شما نزد خدا و نزدیک‌ترین شما به من کیست؟ عرض کردند: آری، فرمود: نیکو خلق‌ترین شما آن کس که

(1) - مائده (5): 54.

(2) - صف (61): 4.

(3) - عیبر العاشقین: 8.

(4) - بحار الأنوار: 396 / 68، باب 92 - حسن الخلق، حدیث 76.

دیگران در کنار او از کرامت و سهل بودنش بهره‌مندند و آنان که با دیگران می‌جوشند و دیگران نیز با آنان می‌جوشند.

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمَّا غَرَسَ اللَّهُ جَنَّةَ الْفَزْدُوسِ غَرَسَ أَشْجَارَهَا بِيَدِهِ وَفَجَّرَ أَهْلَهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا تَحْسَنِي بِحُسْنِي فَوَ عِزَّتِي وَجَلَالِي لَا يُجَاوِزُنِي فِيكَ بَخِيلٌ¹».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که خدا بهشت را آفرید و به دست قدرت‌ش درختان آن را نشاند و نهرهایش را جوشانید به آن خطاب کرد: به زیبایی من زیبا شو، به عزّت و جلالم در تو بخیل را جای نمی‌دهم!!

راستی چه بخلی بالاتر از این است که انسان از انعکاس عشق حق به خانه دل که خانه خود اوست جلوگیری کند. و از آراستن خود به صفات الهی خودداری کند و از تابش انوار ملکوت در نفس پیشگیری کند و در مدّت عمر همانند حیوانات همتی جز شکم و شهوت نداشته باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعای خود عرضه می‌داشت:

أَسْأَلُكَ بِحُبِّكَ وَحُبِّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبِّ عَمَلٍ تُقَرِّبُنِي إِلَى حُبِّكَ²».

پروردگارا! عشق خود و عشق کسی که عاشق توست و عشق عملی که مرا به عشق تو می‌رساند نصیبم کن.

سخنی در باب عشق

یکی از بزرگان در توضیح و تفسیر معنای عشق می‌فرماید:

(1) - عبهر العاشقین: 31.

(2) - عبهر العاشقین: 32.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 294

اقسام عشق

عشق را در يك تقسیم بندی می‌توان به پنج قسم تقسیم نمود:

- 1- **عشق الهی:** آخرین و برترین مقام و مرتبه‌هاست که تنها اهل مشاهده و توحید و حقیقت بدان دست می‌یابند.
- 2- **عشق عقلی:** مقامی است که نصیب اهل معرفت می‌شود و مربوط به عالم مکاشفه و ملکوت است.
- 3- **عشق روحانی:** ویژه بندگان خاص و برگزیده حضرت حق است که از لطافت و ظرافت بالایی برخوردار است.
- 4- **عشق بهیمی:** از ویژگی‌های پیروان رذایل و شهوات نفسانی است.
- 5- **عشق طبیعی:** عموم مردم در آن شریکند و حتی عقب افتاده‌ترین مردم در دوردست‌ترین زمان‌ها و مکان‌ها از آن دم می‌زنند.

برای هر کدام از این پنج قسم توضیحی است که بدان اشاره می‌کنیم:

عشق بهیمی (حیوانی) از زشتی‌های خُلُق است. شُرب خمر، فساد، زمر «1»، فسق و ارتکاب معاصی، جز به تأثیر هوا نیست و این همه از خواسته‌ها و تحریک‌های نفس اماره است که بدان فتد تا مهیج شهوات مذمومه شود، تا به حدی برسد که ضعف حیوانی که عین شهوت فطری است در اصل خویش، بعد از صحبت محبوب و الفت آنی که يك دم است از علاقه حُرقت آتش شهوت نفس اماره برهند. این در جهان عقول و نزد اهل شریعت، چون بر خلاف احکام و امر الهی است مذموم می‌باشد.

(1) - زمر - آواز مزمور سرود یا ترانه.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 295

عشق طبیعی از لطافت عناصر اربعه است که از يك سو تحریک کننده نفس ناطقه و از سوی دیگر نفس اماره است و هم چنین تحت تأثیر نفس کل و نیز نفس فریبده است. اگر عقلیات و روحانیات غلبه کنند محمود است و گرنه که کشش و میل طبع جسمانی است و در نظر عشاق مذموم است و چون عقل و علم در آن راه ندارد نتیجه‌ای جز آتش و دوزخ ندارد. اینجا بدین آتش بسوزند که شهوت حیوانی است و آنجا بدان آتش بسوزند که آتش جسمانی است.

عشق روحانی آن است که آن خواصّ الناس را باشد. جواهر صورت و معانی‌شان صفای روح مقدّس یافته و تَهذیب از جهان عقل دیده، صورتشان هم‌رنگ دل باشد، هرچه از مستحسّنات ببینند در عشق آن به غایت استغراق برسند، مادام

که به آتش مجاهدت خبت طبع انسانی محترق شده باشد و آتش شهوات از صرصر «1» انفاس خمود «2» یافته باشد، این عشق به عشق اهل معرفت پیوندد، چون نردبان پایه ملکوت باشد، لاجرم مستحسن باشد نزد مذهب اهل عشق.

اما عشق عقلی از سیر عقل کلّ در جوار نفس ناطقه در عالم ملکوت پدید آید از لوايح مشاهده جبروت، این بدایت عشق الهی است، اما عشق الهی ذروه علیاست در حدّ قصوی است و آن را بدايات است، انبساط و نهایت جز از مشاهده جلالی و جمالی برنخیزد!

تذکر این نکته نیز ضروری است که انسان به انواع محبتها آراسته است. و این محبتها ناشی از فطرت و طبیعت و حقیقت انسانی است و مدار زندگی انسان بر آنها استوار است. مانند محبت به خود، به پدر و مادر، به اقوام، به فرزندان، به دوستان، به خانه، به کسب و کار و به دنیا. باید توجه داشت که قرآن مجید

(1) - صَرَصَرَ الشَّيْءُ: آن چیز را هم جمع کرد و کناره‌های پراکنده آن را گرد آورد.

(2) - خُمُود: جایی که آتش را در آن زیر خاک می‌کنند تا خاموش شود.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 296

و روایات، سخت پافشاری دارند که انواع محبتها باید با ارتباط با تربیت اسلامی، تابع محبت و عشق به خدا باشد، تا انسان هم چنان به راه رشد و کمال و رسیدن به اصل مقصود در حرکت باشد. چنانچه محبتها در درون انسان قدرتی بیش از محبت به خدا کسب کنند، بدون شك انسان در خطر عظیم قرار گرفته و دچار هلاکت ابدی خواهد شد، چنانچه قرآن در آیاتی به این تصریح کرده:

[قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] «1».

بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی و کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آنها دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

[لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَزَادَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] «2».

(1) - توبه (9): 24.

(2) - مجادله (58): 22.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 297

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانسان یا برادرانشان یا خویشانسان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی آورد، در آنجا جاودانه اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

آری، بنا به فرموده قرآن، باید محبت خدا را اصل و محور و سایر محبت ها را سایه و تابع آن قرار داد. به همین مناسبت باب بسیار مهمی در معتبرترین کتب شیعه تحت عنوان «حُبِّ فی الله و بغض فی الله» آمده که روایاتش از اصیل ترین آثار اسلامی و بهترین راهنمای انسان به سوی محبت های صحیح است.

اینک به نمونه ای از آن روایات توجه کنید:

ادامه روایات محبت

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ يَمُنُّ كَمُلَ إِيمَانُهُ «1».

کسی که برای خدا و در راه خدا عشق بورزد و برای خدا و در راه خدا دشمنی کند و به خاطر خدا ببخشد ایمانش کامل است.

(1) - الکافی: 2/ 124، باب الحب فی الله، حدیث 2؛ مجموعة ورام، 2/ 191.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 298

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَتُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَتُعْطَى فِي اللَّهِ وَتَمْنَعَ فِي اللَّهِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: از محکم ترین دست آویزهای ایمان، دوستی و دشمنی برای خداست و بخشش و منع در راه اوست.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ، أَلَا وَمَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَأَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَأَعْطَى فِي اللَّهِ وَمَنْعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ «2».

امام باقر علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: دوستی مؤمن با مؤمن از بزرگترین شعبه های ایمان است، همانا هرکس برای خدا دوستی و دشمنی کند و برای خدا ببخشد و دریغ کند از برگزیدگان خداست.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْمُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ، قَدْ أَضَاءَ نُورٌ وَجُوهَهُمْ وَنُورٌ أَجْسَادُهُمْ وَنُورٌ مَنَابِرُهُمْ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى يُعْرِفُوا بِهِ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ «3».

ابو بصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: کسانی که برای خاطر خدا با یکدیگر دوستی می کنند، روز قیامت بر بلندی هایی از نور می باشند، نور چهره و تن و بلندی هایی که بر آن ایستاده اند همه چیز را روشن می کند، به طوری که به وسیله آن نور شناخته شوند و در حق آنان می گویند،

(1) - الکافی: 2/ 125، باب الحب فی الله، حدیث 2، الأملی، شیخ صدوق، 578، المجلس الخامس والثمانون، حدیث 13.

(2) - الکافی: 2/ 125، باب الحب فی الله، حدیث 3؛ وسائل الشیعة: 16/ 166، باب 15 - باب وجوب الحب فی الله، حدیث 21251.

(3) - وسائل الشیعة: 166 / 16، باب 15، حدیث 13951؛ بحار الأنوار: 195 / 7، باب 8 - احوال المتقین، حدیث 64.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 299

ایمان کسانی هستند که در راه خدا دوستی کردند.

عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ، أَمِنَ الْإِيمَانُ هُوَ؟ فَقَالَ: وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ: «ثُمَّ تَلَا هَذِهِ آيَةَ؟»]

حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ فَأَذِنَ مَوْذَنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَكَرِهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ [«1» «2»].

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم حب و بغض مربوط به ایمان است؟ حضرت پاسخ داد: آیا ایمان غیر از محبت و تنفر است؟ سپس این آیه را خواند: خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل شما بیاراست و کفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد، آنانند هدایت یافتگان.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَصْحَابِهِ أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟

فَقَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصَّلَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الزَّكَاةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الصِّيَامُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ وَقَالَ بَعْضُهُمُ الْجِهَادُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ مَا قُتِلْتُمْ فَضْلٌ وَلَيْسَ بِهِ وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَتَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالتَّبَرُّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ «3».

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: کدام یک از دستاویزهای ایمان محکم تر است، گفتند: خدا و رسولش داناترند، بعضی گفتند: نماز، گروهی گفتند: زکات، عده ای گفتند: روزه، قومی گفتند: حج و عمره و دسته ای گفتند جهاد. رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر یک از اینها

(1) - حجرات (49): 7.

(2) - الکافی: 125 / 2، باب الحب فی الله، حدیث 5.

(3) - الاختصاص: 365، باب صفة النار؛ تحف العقول: 55.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 300

که گفتید فضیلتی است؛ ولی پاسخ پرسش من نیست. محکم‌ترین دستاویزهای ایمان دوستی برای خدا و دشمنی به خاطر اوست و پیروی از اولیای خدا و بیزاری از دشمنان الهی است.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِذَا جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ قَامَ مُنَادٍ فَنَادَى يُسْمِعُ النَّاسَ فَيَقُولُ: أَيْنَ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ: فَيَقُومُ عَنْقُ مَنْ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ: إِذْهَبُوا إِلَى الْجَنَّةِ بِعَبْرِ حِسَابٍ، قَالَ: فَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ فَيَقُولُونَ إِلَى أَيْنَ؟ فَيَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ قَالَ: فَيَقُولُونَ وَأَيُّ شَيْءٍ كَانَتْ أَعْمَالُكُمْ قَالُوا: كُنَّا نُحِبُّ فِي اللَّهِ وَنُبْغِضُ فِي اللَّهِ قَالَ: فَيَقُولُونَ نَعَمْ أَجْرُ الْعَامِلِينَ «1».

امام سجاد علیه السلام فرمود: چون خدای عزوجل اولین و آخرین را در محشر گرد آورد، ندا کننده‌ای که صدایش را همه بشنوند فریاد می‌زند: آنان که برای خدا دوستی کردند کجایند؛ گروهی از مردم برخیزند، به آنها گفته شود بدون حساب وارد بهشت شوید. فرشتگان در برخورد با آنها می‌گویند: کجا می‌روید؟ جواب می‌دهند به بهشت بدون حساب، می‌پرسند: مگر شما دارای چه عملی هستید؟ می‌گویند: برای خدا دوستی کردیم و به خاطر او دشمنی ورزیدیم، فرشتگان می‌گویند چه نیکوست پاداش اهل عمل.

عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا أَرَدْتُ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيكَ خَيْرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِكَ فَإِنْ كَانَ يُحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَفِيكَ خَيْرٌ، وَاللَّهُ يُحِبُّكَ، وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَيُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ فَلَيْسَ فِيكَ خَيْرٌ وَاللَّهُ

(1) - الكافي: 126 / 2؛ وسائل الشيعة: 167 / 16، باب 15 - باب وجوب الحب في الله، حديث 21254.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 301

يُبْغِضُكَ وَالْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ «1».

جابر جعفری (که از بزرگان اصحاب و یاران حضرت باقر و صادق علیهما السلام است) از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: هرگاه خواستی ببینی که اهل خیر هستی یا نه، به دلت نظر کن، اگر اهل طاعت را دوست داری

و از آلودگان به گناه متنفری خوبی و خدا دوستدار توست و اگر از اهل طاعت متنفری و علاقه‌مند به اهل گناهی در تو خیری نیست و خدا دشمن توست و مرد با هرکه مورد علاقه اوست محشور می‌شود.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَدْ يَكُونُ حُبُّ فِي اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَحُبُّ فِي الدُّنْيَا فَمَا كَانَ فِي اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَتَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَا كَانَ فِي الدُّنْيَا فَلَيْسَ بِشَيْءٍ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: گاهی دوستی برای خدا و رسول است و گاهی برای دنیا، محبتی که به خاطر خدا و رسول اوست پاداشش بر خداست و آنچه برای دنیا است اجر و مزدی ندارد.

(1) - مشکاة الأنوار: 121، الفصل الخامس في المحبة والشوق؛ علل الشرايع: 117 / 1، باب 96 - باب علة الطبائع والشهوات.

(2) - وسائل الشيعة: 168 / 16، باب 15 - باب وجوب الحب في الله، حديث 21256؛ الكافي: 127 / 2، باب الحب في الله، حديث 13.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 302

[فَدَلِيلُ الْخَوْفِ الْمَرْبِ]

دلیل خوف

امام علیه السلام به نتیجه عملی هریک از خوف، امید و عشق اشاره می‌کنند و ابتدا نتیجه و ثمره خوف را بیان می‌دارند و می‌فرمایند:

دلیل این که خوف در دل عارف پدید می‌آید «گریز» است در اینجا باید دید منظور حضرت از گریز چیست؟

انسان باید بداند که در زندگی با دو واقعیت روبه روست:

1- مجموعه مسائل و برنامه‌هایی که به نفع اوست، گرچه دارای نفع ظاهری نباشند.

2- مجموعه برنامه‌هایی که به زیان اوست گرچه در ظاهر سود و منفعت باشد.

بی تردید هیچ خردمندی خواهان زیان نیست و اهل خرد از هر زیانی سخت گریزانند و این مسئله ثابت شده است که جز خدا و آنچه مربوط به اوست نه این که هیچ چیز دیگر برای انسان نفعی ندارد، بلکه زیانبار است، به همین خاطر عارفان براساس معیارهای قرآنی زندگی می کنند و در بازار دنیا جز با خدای بزرگ با کسی معامله ندارند؛ زیرا می دانند خداوند مهربان تنها خریدار انسان است و از آدمی فقط ایمان و عمل صالح می خرد و در برابر آن مزد بی نهایت کرامت می کند و غیر خدا تمام هستی انسان را در راه شکم و شهوت خود می برد و در برابر این معامله

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 303

چیزی به انسان نمی دهد؛ زیرا چیزی ندارد که به انسان بدهد. غیر خدا آدمی را به فقر مادی و معنوی می کشد و دنیا و آخرت انسان را به باد می دهد و وسیله هلاکت ابدی آدمی را فراهم می نماید بنابراین عارف از غیر حق، رسالت انبیاء، امامت امامان علیهم السلام، حکمت حکیمان، عرفان عارفان واقعی، اخلاق حسنه و اعمال پسندیده، سخت گریزان و به شدت در ترس و وحشت است.

کسی که از امور زیان بار و خسران آور غیر قابل جبران گریزان نباشد، باید بداند که هنوز ترس از مقام خدا و وحشت از عقاب فردا، در دل او جای نگرفته است گرچه خود را عارف بداند به وادی عرفان اسلامی قدم نگذاشته است. راستی مگر رشد و کمال، بصیرت و بینایی و یافتن و رسیدن به اصل معرفت با ادّعای بدون عمل و دعوای بدون سرمایه امکان پذیر است؟!

از چه چیز باید گریخت

به طور کلی از آیات و روایات و آثار اسلامی استفاده می شود:

انسان باید از دو چیز و هرچه وابسته به آن دو چیز است سخت گریزان باشد:

- 1- از همنشینی با گناهکار و فاسدی که امید بازگشت و توبه به او نمی رود از آنجا که نشست و برخاست با این افراد مانع راه رشد و کمال انسانی است، باید تا سر حدّ ریشه کن شدن ارتباط، با او به مبارزه برخاست.
 - 2- آنچه از دیدگاه قرآن و اخبار به عنوان گناه و امر حرام معرفی شده است.
- در اینجا به بخشی از آیات و روایاتی که مربوط به این دو واقعیت است اشاره می کنیم:

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 304

آیه اول: هوسرانان

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا هَوًى وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ [1].

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا آنان را فریفت، و اگذار و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛ که مبدا کسی [در روز قیامت] به [کیفر] آنچه [از گناهان] مرتکب شده [از رحمت و ثواب] محروم ماند [و به هلاکت سپرده شود] و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیع نباشد و اگر [برای رهایی‌اش از عذاب] هرگونه عوض و فدیهای بدهد از او پذیرفته نشود. آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده‌اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده] اند. و به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می‌ورزیدند برای آنان نوشابه‌ای از آب جوشان و عذابی دردناک است.

آری، بنابر دستوری که خداوند در این آیه به پیامبرش داده است مردم مؤمن و عارفان بالله، باید باین گونه مردم که دین خدا را به مسخره گرفته‌اند قطع رابطه کنند و از این بی‌خردان بی‌خبر، بگریزند و با آنان هیچ گونه معاشرتی نداشته باشند و به هنگام مبارزه - بنا به دستور قرآن در هر عصری - تا ریشه کن شدن آنان به جهاد برخاسته و راه الهی را از لوث وجود اینان پاک کنند.

(1) - انعام (6): 70.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 305

مسلم گروهی‌هایی که به عنوان قطب و درویش و فقیر الی الله، اعلام موجودیت می‌کنند - که تشکیل دهندگان سلطنت و شاهنشاهی و دربارهای کثیف و عمودهای حکومت‌های خائنانه بوده و هستند و حتی در قالب اقطاب و به گفته خودشان فقرا، مقاصد شوم و پلید خود را عملی می‌کنند - مورد تایید اسلام نبوده و فریب خورده‌گان در مسیر ضلالت و گمراهی به سر می‌برند.

اینان قطب برنامه‌های شیطانی بوده و ذره‌ای از عرفان اسلامی را نچشیده بلکه گرگانی در لباس میش و به فرموده پروردگار عالم در حدیث قدسی «قَطَّاعُ طَرِيقٍ» بندگان حق بودند.

عارف واقعی و سر حلقه عارفان حقیقی و قطب عرفان و هدایت، وجود مقدس مولی الموحّدين، امام العارفين، امیرالمؤمنین علیه السلام است که قسمتی از تمام عمرش را با قلدران و گردنکشان و سازندگان دربار و پایه‌گذاران شاهی و سلطنت و زورمداران و مانعان راه خدا، با سرسختی هرچه تمام‌تر مبارزه و جان شیرین خود را در این راه که راه خدا بود، در محراب عبادت نثار کرد و چه وقیحند آنان که آلوده به گناه و یار گناهکارند، آن‌گاه خود را عارف و درویش و وابسته به مولا می‌دانند!!

آیه دوم: تفرقه اندازان

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ [«1»].

مسلماً کسانی که دینشان را بخش بخش کردند، و گروه گروه شدند، تو را هیچ پیوندی با آنان نیست، کار آنان فقط با خداست، سپس به اعمالی که همواره

(1) - انعام (6): 159.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 306

انجام می‌دادند، آگاهشان می‌کند.

در این آیه تعلیم می‌دهد که عارف به راه از چنین پلیدانی باید گریزان باشد و از همکاری با آنان سخت پرهیزد که اینان نابودکننده دنیا و آخرت آنانند.

آیه سوم: مسخره‌کنندگان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ [«1»].

ای مؤمنان! کسانی که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته‌اند، چه از اهل کتاب و چه از کافران، سرپرستان و دوستان خود بگیرید و اگر مؤمن هستید از خدا پروا کنید.

ملت اسلام بعد از پنج قرن تجربه، باید به این نتیجه رسیده باشد که از یهود و نصاری و کفار و به تعبیر روشن‌تر از غرب و شرق جز زیان چیزی عایدش نشده و نمی‌شود؛ بنابراین امروز، روز دوستی و ارتباط با آنان نیست، بلکه روز مبارزه و ریشه‌کن کردن وجود پلید آنان از سر راه بشریت است.

آیه چهارم: ظاهر فریبان

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَمْوَلُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً

(1) - مائده (5): 57.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 307

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ هُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ [1].

ای پیامبر! کسانی که در کفر می‌شتابند تو را غمگین نسازند، چه آنان که به زبانشان گفتند: ایمان آوردیم و دل‌هایشان ایمان نیاورده، و چه آنان که یهودی‌اند که به شدت شنونده دروغند [با آن که می‌دانند دروغ است] و به شدت گوش به فرمان گروهی دیگرند که [از روی حسد و کبر] نزد تو نیامده‌اند. [آن گروهی که] کلمات [خدا] را پس از استواری در جایگاه‌هایش تحریف می‌کنند، [و معنای حقیقی‌اش را تغییر می‌دهند و به مقلدان و مطیعان بی‌سواد خود] می‌گویند: اگر [از طرف پیامبر اسلام] احکام [و فرمان‌هایی مطابق میل ما] به شما ابلاغ کردند بپذیرید، و اگر آن را [مطابق میل ما] ابلاغ نکردند [از آن] بپرهیزید. و کسانی که خدا عذاب [و رسوایی و ذلت] شان را بخواهد، تو هرگز نمی‌توانی چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف کنی. اینانند کسانی که خدا نخواست دل‌هایشان را [از آلودگی] پاک کند؛ برای آنان در دنیا خواری و رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ است.

در این آیه دوری گزیدن از منافقان و جاسوسان پلید و متکبران آلوده و هرکس با راه خدا و پیامبر مخالفت داشته و موجودیتش به زیان امت اسلامی است، خواسته شده است.

ارتباط با ایمان، انسان را دچار خسارت دنیا و عذاب آخرت خواهد کرد و کسی که ترس و بیم از خسارت در دنیا و عذاب در آخرت دارد، از چنین پلیدانی گریزان و با ایشان کاملاً بی ارتباط است.

(1) - مائده (5): 41.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 308

آیه پنجم: پیمان شکنان سُست عهد

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ [«1»].

و اگر پیمان‌هایشان را پس از تعهدشان شکستند و در دین شما زبان به طعنه و عیب جویی گشودند، در این صورت با پیشوایان کفر بجنگید که آنان را [نسبت به پیمان‌هایشان] هیچ تعهدی نیست، باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] بازایستند.

آیه ششم: کفر پدر و مادر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ [«2»].

ای اهل ایمان! اگر پدران و برادران کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند، هم اینانند که ستمکارند.

آیه هفتم: منکران معاد

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ

(1) - توبه (9): 12.

(2) - توبه (9): 23.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 309

عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ] «1».

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند، و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند، حرام نمی شمارند، و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا با دست خود در حالی که [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن اند، جزیه بپردازند.

راستی این آیه با چه موضع محکمی تکلیف ملت اسلام را در برابر یهودی ها و نصرانی ها به خصوص جانیان اروپا و آمریکا و اسرائیل معلوم می کند این ملت اسلام است که باید با تمام قدرت با تکیه بر الله تکلیف خود را، بنابر فرموده خدا در این آیه، با دشمنان خدا معلوم کند. و خدا لعنت کند آن خائنی که تحت عنوان سردمداران ممالک اسلامی علیه اسلام و مردم مسلمان با این آذخواران سازش کردند، اگر اینان ایمان به خدا و حساب قیامت داشتند، نه این که با آنان دوستی نمی کردند؛ بلکه در برابر آنان از اسلام و ملت مظلوم اسلام دفاع می کردند.

آیه هشتم: منافقان دو رو

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ* وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ] «2».

(1) - توبه (9): 29.

(2) - توبه (9): 67 - 68.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 310

مردان و زنان منافق همانند و مشابه یکدیگرند، به کار بد فرمان می دهند و از کار نیک باز می دارند و از انفاق در راه خدا امساك می ورزند، خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را [از لطف و رحمت خود] محروم کرد؛ یقیناً منافقانند که

فاسق‌اند.* خدا آتش دوزخ را به مردان و زنان منافق و کافران وعده داده، در آن جاودانه‌اند، همان برای آنان بس است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است.

از این نمونه آیات، در قرآن مجید فراوان است که استفاده می‌شود:

عارف موظف است در درجه اول چهره‌های ناپاکی که در قرآن معرفی شده‌اند بشناسد و به وظیفه الهی خود عمل کند. اگر وظیفه‌اش گریز از آهاست بگریزد که این گریختن بر مبنای ترس از خدا است و اگر مسئولیتش کارزار با آنان است، در راه جهاد قدم بگذارد و شرّ آنان را از راه خدا بردارد و توجه کند که امام صادق علیه السلام درباره واقعیت و نتیجه خوف عارفان فرموده: **وَدَلِيلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ**، دلیل و نشانه این که دل عارف را ترس از خدا احاطه کرده دوری او از اهل معاصی و آلودگان به کفر و فسق و نفاق و عهدشکنی، و نیز دوری از معاصی شخصی و آنچه خدا از آن نهی فرموده است، می‌باشد.

پرهیز از معاصی در روایات

گریز عارف از گناهان، یکی از اصولی‌ترین برنامه‌های زندگی اوست، برای عارف مصیبتی بزرگ‌تر از آلوده شدن به گناه نیست و تنفّر قلبی و عملی عارف از گناه تنفّری شدید است.

یکی از مهمترین پایه‌های اسلام اجتناب و دوری از گناه است. آن قدر که اسلام بر دوری از گناه پافشاری دارد اصرار بر عبادت ندارد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 311

اگر در آیین عزیز الهی دقت کنیم، می‌بینیم که بزرگترین عبادت و پر ارزش‌ترین خط بندگی، دوری جستن از معاصی است.

در روایات، تقوا و خودداری از گناه به عنوان افضل عبادات و پر پاداش‌ترین بندگی‌ها به حساب آمده است.

عارف به اثر وضعی گناه در دنیا و عقوبت سخت آن در آخرت واقف است و براساس این آگاهی کسب خوف کرده و خوف در وجود او، بهترین عامل و شدیدترین علّت برای گریز از گناه است.

به روایاتی در این باب توجه کنید:

آثار شوم گناه

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ يَسْأَلُ اللَّهَ الْحَاجَةَ فَيَكُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضَائُهَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ أَوْ إِلَى وَقْتٍ بَطِيءٍ فَيَذْنِبُ الْعَبْدُ ذَنْبًا فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لِمَلِكٍ لَا تُقْضَى حَاجَتُهُ وَأَحْرَمُهُ إِيَّاهَا فَإِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسُخْطِي وَاسْتَوْجَبَ الْحِرْمَانَ مِنِّي «1».

امام باقر علیه السلام فرمود: بنده از خدا حاجتی می‌خواهد که اقتضا دارد دیر یا زود برآورده شود سپس آن بنده دچار گناهی می‌شود و خدای تبارک و تعالی به فرشته مأمور برآوردن حاجت می‌فرماید: حاجتش را اجابت مکن و او را از آن محروم دار؛ زیرا خود را در معرض خشم من قرار داد و سزاوار محرومیت شد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُحْرَمُ صَلَاةَ اللَّيْلِ وَإِنَّ الْعَمَلَ

(1) - الکافی: 2/ 271، باب الذنوب، حدیث 14.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 312

السَّيِّئِ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: انسان گناه می‌کند، از نماز شب با آن همه خصوصیت و آثار دنیایی و آخرتی محروم می‌گردد و به حق که اثر گناه در گناه کار از اثر کار در گوشت سریعتر است.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَلَا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ، وَكَفَى بِمَا سَلَفَ تَفَكُّرًا وَكَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا «2».

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: دردی برای قلوب، دردناکتر از گناهان نیست و ترسی سخت‌تر از ترس برای مرگ نیست و گذشته برای عبرت گرفتن کافی است و مرگ برای اندرز دادن بس است.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مُنَادِيًا يُنَادِي: مَهْلًا مَهْلًا عِبَادَ اللَّهِ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، فَلَوْ لَا هَؤُلَاءِ زُتَّ، وَصَبِيَّةٌ رُضِعَ، وَشُبُوحٌ رُكِّعَ لَصَبَّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابُ صَبًّا، تُرْضُونَ بِهِ رِضًا «3».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند يك منادی دارد، يك شب و روز فریاد می زند: ای بندگان خدا! از حرکت به سوی نافرمانیها بایستید، بایستید که اگر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیران رکوع کننده نبودند، عذابی بر شما فرو می ریخت که نرم و کوبیده شوید.

عَنْ نُعْمَانَ الرَّازِي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام يَقُولُ: مَنْ زَنِى خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ

(1) - الكافي: 272 / 2، باب الذنوب، حديث 16.

(2) - الكافي: 272 / 2، باب الذنوب، حديث 28.

(3) - الكافي: 272 / 2، باب الذنوب، حديث 31.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 313

وَمَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مُتَعَمِّدًا خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ «1».

نعمان رازی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: کسی که زنا کند و آن کس که شراب بنوشد و شخصی که يك روز از ماه رمضان را عمدتاً بخورد از ایمان خارج شده است.

عَنْ عُبَيْدَةَ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنِ الْكَبَائِرِ: فَقَالَ هُنَّ فِي كِتَابِ عَلَى سَبْعٍ: الْكُفْرُ بِاللَّهِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ، وَأَكْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا، وَالْفِرَارُ مِنَ الرَّحْفِ، وَالتَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، قَالَ: فَعُلْتُ: فَهَذَا أَكْبَرُ الْمَعَاصِي؛ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ: فَأَكُلُ دَرَاهِمَ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا أَكْبَرُ أَمْ تَرْكُ الصَّلَاةِ قَالَ تَرْكُ الصَّلَاةِ قُلْتُ: فَمَا عَدَدْتُ تَرْكُ الصَّلَاةِ فِي الْكَبَائِرِ فَقَالَ: أَيْ شَيْءٍ أَوَّلُ مَا قُلْتُ لَكَ قَالَ: قُلْتُ الْكُفْرُ قَالَ: فَإِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ يَعْنِي مِنْ غَيْرِ عَلَّةٍ «2».

عبیده بن زرارة می گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره گناهان کبیره پرسیدم، فرمود: در کتاب علی علیه السلام هفت گناه از گناهان کبیره است:

- 1- کفر به خدا، 2- آدم کشی، 3- عدم رعایت حقوق پدر و مادر، 4- خوردن ربا بعد از دانستن، 5- خوردن مال یتیم به ناحق، 6- فرار از جهاد، 7- ایمان بعد از اسلام. عرضه داشتیم: اینها بزرگترین گناهانند؟ فرمود: آری، گفتم:

گناه يك درهم خوردن مال یتیم به ناحق بزرگتر است یا ترك نماز، فرمود:

ترك نماز، عرضه داشتم: شما كه ترك نماز را از كبائر نشمردی، فرمود: اولین چیزی كه گفتم چه بود؟ عرض كردم: كفر، فرمود: تارك نماز كافر است، البته بدون عِلّت و عذر.

(1) - الكافي: 278 / 2، باب الكبائر، حديث 5.

(2) - الكافي: 278 / 2، باب الكبائر، حديث 8.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 314

عَلَّامَه مجلسی رحمه الله معتقد است كه جمله «مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ» یا كلام مرحوم كلینی است یا یکی از روایت کنندگان.

گناهان کبیره از نظر بزرگان

مرحوم مجلسی رحمه الله از شیخ بهایی در تعریف گناهان کبیره این اقوال را ذکر می کند:

1- هر گناهی كه خداوند در قرآن مجید انسان را به خاطر آن به عذاب تهدید کرده است.

2- هر معصیتی كه شارع برایش حدّی معین کرده و در قرآن نسبت به آن تهدید آمده است.

3- هر گناهی كه ارتكاب آن دلالت بر بی اعتنائی به دین داشته باشد.

4- هر گناهی كه حرمتش به دلیل قطعی ثابت شده باشد.

5- هر معصیتی كه در كتاب و سنّت به شدّت مورد تهدید قرار گرفته باشد.

6- ابن مسعود می گوید:

گناهان از اوّل سوره نساء تا آیه شریفه [إِنْ جَحْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ] «1» کبیره است.

7- هر گناهی کبیره است؛ زیرا هر معصیتی مخالفت خداست و کوچک و بزرگی آنها نسبت به بالا و پایین است: مثلاً بوسیدن زن نامحرم نسبت به زنا صغیره و نسبت به نظر کردن به او کبیره است.

سپس علامه بزرگ، خدمت گزار بی نظیر مرحوم مجلسی رحمه الله می گوید:

گویا نظر کسی که همه گناهان را کبیره دانسته این است که گناه را نباید کوچک

(1) - نساء (4): 31.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 315

و ناچیز شمرد؛ چنانچه در اخبار بسیاری آمده است:

گناه را کوچک نشمارید؛ زیرا نافرمانی شخص بزرگ، بزرگ است و مخالفت با پروردگار جلیل سنگین «1».

ولی این موضوع منافات ندارد که برخی از گناهان نسبت به خود بزرگتر از برخی دیگر باشد و به صغائر و کبائر تقسیم گردد که اگر از کبائر کناره گیری شود صغائر آنها آمرزیده گردد و ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره با عدالت منافات دارد.

اما در رابطه با شماره گناهان کبیره، برخی آنها را هفت عدد دانسته اند:

1- شرك به خدا 2- آدم کشی 3- تهمت زنا زدن به زن پاکدامن 4- خوردن مال یتیم 5- زنا 6- فرار از جنگ 7- عقوق والدین.

و عده ای 13 گناه دیگر را به آن اضافه کرده اند:

1- لواط 2- جادوگری 3- رباخواری 4- غیبت 5- سوگند دروغ 6- شهادت ناحق 7- میخواری 8- بی احترامی به کعبه 9- دزدی 10- پیمان شکنی 11- تعرب «2» بعد از هجرت 12- نومیدی از رحمت خدا 13- ایمنی از مکر پروردگار.

و بعضی دیگر از علما و بیداران راه حق، 14 گناه دیگر بر گناهان بالا افزوده اند:

- 1- خوردن مردار 2- خوردن خون 3- خوردن گوشت خوک 4- خوردن قربانی برای غیر خدا 5- خوردن هر حرامی مانند رشوه تحت عنوان سُحْت 6- قماربازی 7- کمفروشی 8- کمک به ظالم 9- حبس حق مردم بدون دست‌تنگی 10- اسراف 11- تبذیر 12- خیانت 13- اشتغال به کارهای بیهوده 14- اصرار ورزیدن بر گناهان صغیره.

(1) - وسائل الشیعة: 313 / 15، باب 43، حدیث 206 / 5.

(2) - تَعَرَّب: اخلاق و رفتارش شبیه عرکها شد (عرکهای زمان جاهلیت).

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 316

علامه مجلسی رحمه الله سپس می‌گوید:

برای هیچ‌یک از این اقوال و تعریف و شماره گناهان، دلیل مطمئنی نیست و شاید پنهان بودن کبیره یا عدد آن از طرف خدا مصلحتی باشد، چنان‌که در نُهان بودن شب قدر و صلاة وُسْطی مصلحت است! «1» برخی از بیداران می‌گویند:

مصلحت پنهان بودن عدد کبیره یا خود کبیره در آن است که انسان در تمام لحظات از هر گناهی خودداری کند؛ مبدا که آن گناه کبیره باشد و اتفاقاً در همان وقت انسان مورد خشم و غضب حق و سخط حضرت حق قرار بگیرد و توبه برایش مشکل شود؛ چون در روایات آمده است:

از هر گناهی پرهیزید؛ مبدا که هنگام ارتکاب گناهی ناگهان مورد سخط قرار گیرید و از هیچ عبادتی روی مگردانید که رحمت او در عبادات پنهان است و ممکن است عبادتی باشد که رحمت حق را به سوی شما جلب کند و شما نسبت به آن غافل باشید «2».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَزْكَأُ الْكُفْرِ أَرْغَبُ: الرَّغْبَةُ وَالرَّهْبَةُ وَالسَّخَطُ وَالْعُصْبُ «3».

امام صادق علیه السلام از رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پایه‌های کفر چهار چیز است:

- 1- دلبستگی به دنیا و شهوات نفسانی، 2- ترس از دست رفتن دنیا و ترس از پرداخت جهاد و زکات، 3- ناخرسندی از فعل خدا نسبت به خود از تقسیم روزی و قضا و قدر، 4- خشم.

(1) - به پاورقی الکافی و کتاب مرآة العقول علامه مجلسی رحمه الله مراجعه کنید.

(2) - وسائل الشیعة: 313 / 15، باب 43، حدیث 206 / 4.

(3) - الأمالی، شیخ صدوق: 419، المجلس الخامس والستون، حدیث 8.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 317

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِيَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْيَا، وَحُبُّ الرِّئَاسَةِ، وَحُبُّ الطَّعَامِ، وَحُبُّ النَّوْمِ، وَحُبُّ الرَّاحَةِ، وَحُبُّ النِّسَاءِ «1».

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: سرآغاز نافرمانی از خدا شش چیز است: دوستی دنیا، ریاست، خوراک، استراحت و دوستی بی مورد نسبت به زنان.

زشتی این شش برنامه در روایت، در صورت افراط و گرایش بیش از حد است، به عبارت دیگر، اسلام نه افراط را می پسندد و نه تفریط را؛ بلکه اعتدال از مهمترین ویژگی های این دین الهی است که حتی در مورد عبادات نیز مورد سفارش قرار گرفته است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا (الرِّزْقِ) وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ «2».

امام صادق علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که از نشانه های بدبختی خشک چشمی و سخت دلی و حرص زیاد در طلب دنیا و اصرار به گناه است.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَتْ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ: مَنْ إِذَا أَتَيْتُمْ حَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذِبَ وَإِذَا وَعَدَ خَلَفَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَالَ فِي كِتَابِهِ: [

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ] «3»

وَقَالَ:]

أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ [«4»]

وَفِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ]

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ

(1) - مجموعه ورام: 205 / 2؛ الکافی: 289 / 2، باب فی اصول الکفر، حدیث 3.

(2) - الخصال: 243، اربع من علامات الشقاء، حدیث 96؛ تحف العقول: 47.

(3) - انفال (8): 58.

(4) - نور (24): 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 318

اسماعیل إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا [«1»].

امام صادق علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که سه صفت است که در هرکه باشد منافق است اگرچه اهل نماز و روزه باشد و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت کند، در سخن گفتن دروغ بگوید و هرگاه وعده دهد خلف وعده کند. خداوند در کتابش فرموده: خدا خیانتکاران را دوست ندارد و لعنت خدا بر او اگر از دروغگویان باشد و فرموده اسماعیل را در کتاب یاد کن همانا او درست وعده و رسول و پیامبر بود.

آنچه ذکر شد نمونه ای است از ویژگی های عارفان خائف از مقام حق و بیم داران از عذاب فردا.

آن کس که برای شناخت محرمات اقدام نکند و آن کس که محرمات را می شناسد و از آن پروا نمی کند امتیازی از مسلمانی ندارد و آن که از گنه کار و گناه پرهیز دارد و چون گوسپندی که از گرگ می گریزد از عاصیان عامد و گنه کاران معاند می گریزد عارفی است که خوف در دل او جایگزین شده است، فرار و گریزش از گناه و اهل گناه، دلیل بر خوف اوست این است معنای کلام حضرت صادق علیه السلام که فرمود: فَدَلِيلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ.

(1) - مریم (19): 54. الکافی: 290 / 2، باب فی اصول الکفر و ارکانه، حدیث 8.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 319

[وَدَلِيلُ الرَّجَاءِ الطَّلَبُ]

دلیل امید

همان‌طور که در جمله قبل، امام صادق علیه السلام فرمودند: دلیل بر این که انسان دارای خوف است گریز اوست از هرچه که مولا از آن تنفر دارد، در این جمله برای مسئله امید دلیل آورده و می‌فرماید:

هرکسی، نمی‌تواند ادعا کند دارنده امید است، امید سرمایه کمی نیست، امید واقعیت بزرگی است، امید یکی از مهمترین علل رشد و حرکت انسان است. دلیل بودن امید در دل امیدوار حالت طلب اوست. طلب کردن آنچه مولا به آن علاقه دارد. مولا همه نیکان عالم را که در قرآن ستوده دوست دارد و علائمی برای پاکان بیان می‌دارد، تا پاکان به وسیله آن نشانه‌ها در هر دوره‌ای برای هر طلب حقیقی، قابل شناخت باشد. پس باید به دنبال پاکان و نیکان برخاست و ارتباط با آنان را در رأس طلب‌ها و خواسته‌ها قرار داد و این خواسته را به سرعت و با شدت جامه عمل پوشاند. مگر نه این است که قرآن مجید به عنوان امر، از انسان می‌خواهد تنها با صادقان عالم نشست و برخاست کند:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ] «1».

(1) - توبه (9): 119.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 320

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل‌ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند].

حضرت حق طلب آمرزش و مغفرت را دوست دارد، پس باید یکی از خواسته‌های مهم انسان طلب بخشش و عفو باشد، تحقق بخشیدن به این خواسته، فقط در سایه بازگشت و توبه میسر است.

خداوند متعال تمام عبادات و روشهای صحیح بندگی را دوست دارد، پس باید برای به دست آوردن بندگی اقدام کرد و کاسه‌ای از شراب طهور و حیات بخشِ عبودیت را سرکشید.

وجود مقدسش به تمام برنامه‌های خیر که در قرآن و روایات معرفی شده‌اند، عشق می‌ورزد؛ پس باید به طلب کلیّه برنامه‌های خیر برخاست و برای انجام خیرات خود را به آب و آتش زد.

انسانی که به این امور بی تفاوت است یا که این برنامه‌ها جزء خواسته‌های او نیست، نمی‌تواند ادّعای امید کند. امید مخصوص کسانی است که در مزرعه دنیا به پاشیدن بذر نیکی و عبادت اقدام کرده‌اند و به هر کار خیری آراسته شده‌اند و به امید برداشت محصول در هر دو دنیا، زندگی می‌کنند.

این امید پس از آن همه طلب و خواسته، امید صحیحی است و بلکه اصل امید است و طلب و خواسته واقعی زائیده این امید است.

قرآن می‌فرماید:

[فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا] «1».

پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید

(1) - کهف (18): 110.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 321

کاری شایسته انجام دهد.

بیا تا پای دل از گل برآرم

بیا تا دست از این عالم بدارم

بیا تا تخم نیکویی بکارم «1»

بیا تا بردباری پیشه سازم

معرفی چهره‌های پاک در قرآن

در اینجا به معرفی چهره‌های پاک‌ای که لازم است انسان در تمام طول عمر با آنان همراه باشد، می‌پردازیم؛ زیرا همراهی با آنان پر منفعت‌ترین تأثیر را در همه حیات آدمی دارد. پس از آن به معرفی پاره‌ای از برنامه‌هایی که باید انسان در طلب آنها باشد تا آن برنامه‌ها را به دست آورد، خواهیم پرداخت.

آیه اول: چهره‌های پاک در قرآن

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ [2].

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [واقعی و کامل که شایسته است در همه امور شما ملاک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند، و مال و ثروتشان را با آن که

(1) - بابا طاهر.

(2) - بقره (2): 177.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 322

دوست دارند به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان می‌دهند، و نماز را [با همه شرایطش] برپای می‌دارند، و زکات می‌پردازند، و چون پیمان بندند وفاداران به پیمان خویشند، و در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند؛ اینانند که [در دین‌داری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند.

در این آیه دقت کنید، خدای بزرگ برای معرفی و شناساندن نیکان روزگار پانزده خصیصه و ویژه‌گی بیان می‌دارد، چنانچه این موارد عالی در وجود کسی پیدا و به این واقعیتهای آراسته شد، انسان باید در طلب دوستی با او جدیت کند و خود را با چنین منبع لطفی پیوند زده و از درخت پر ثمر وجود او همان سود را برد که خود او برده است، آری، امیدوار، به چه

چیزی امید دارد، اگر امید به مواد مادی عالم است و طلب تنها در آن مسیر است که این امید را همه حیوانات و کلیه جانوران دارند. انسان باید غیر از امیدهای مادی به بهترین امیدهای معنوی هم وصل گردد و از پس آن بهترین خواسته را پیدا کرده و سپس به آن خواسته‌ها جامه عمل بپوشاند. این میسر نیست مگر با چنگ زدن به دامن اولیا و اتصال به ذیل عنایت پاکان و نیکان.

آیه دوم: پرهیزکاران

وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ* هُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ* لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمُ

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 323

أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ [«1»].

و آن که سخن راست و درست آورد و کسانی که آن را باور کردند، اینانند که پرهیزکارانند.* برای آنان نزد پروردگارشان آنچه بخواهند فراهم است؛ این است پاداش نیکوکاران؛* تا خدا [به رحمتش] زشت‌ترین اعمالی که انجام دادند از آنان محو کند، و آنان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می‌دادند پاداش دهد.

منظور از راستی در این آیه شریفه تمام واقعیت‌های الهی و ایمان به آن و اجرای آن است و به حقیقت اینان صاحبان ارزشمند و معاشرت با آنان و دنبال کردن راهشان علت سعادت دو جهان برای انسان است، کسی که امید به سعادت دارد باید به طلب اینان و راهشان برخیزد.

آیه سوم: مؤمنان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ [«2»].

مؤمنان فقط کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن گاه [در حقانیت آنچه به آن ایمان آورده‌اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی‌اند.

(2) - حجرات (49): 15.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 324

آیه چهارم: ذاکران و صابران

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا [1].

مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت‌پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکيبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی‌های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

البته باید توجه داشت که تمام این حقایق در وجود يك آشنای با خدا، اعم از مرد و زن، جمع است، این طور نیست که مرد و زنی یکی از این صفات را داشته باشند و آن گاه برای آنان آمرزش و اجر بزرگ باشد. اصولاً مؤمن همه این خصوصیات را داراست؛ زیرا این واقعیت‌ها از توابع ایمان واقعی است و هرکجا ایمان باشد این حقایق هم هست. پس چه نیکوست که انسان در طلب آنان که آراسته به این برنامه‌ها هستند برآید و البته امید واقعی سازنده این طلب و خواسته، در وجود انسان است.

آیه پنجم: مردان الهی

رِحَالٌ لَا تُلْهِهِمِْ بَيْعَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ

(1) - احزاب (33): 35.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 325

يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ [1].

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد، [و] پیوسته از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می شود، می ترسند.

این بیم و ترس همان است که در فصل‌های گذشته به تفصیل، توضیح داده شد، بیمی که علت خودداری انسان از هر گناهی است.

آیه ششم: اوصاف مؤمنان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ* أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ [2].

بی تردید مؤمنان رستگار شدند.* آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند.* و آنان که از [هر گفتار و کردار] بیهوده و بی فایده روی گردانند،* و آنان که پرداخت کننده زکات‌اند،* و آنان که نگه دارنده دامنشان [از شهوت‌های حرام] اند،* مگر در [کام جوی از]

(1) - نور (24): 37.

(2) - مؤمنون (23): 1- 11.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 326

همسران یا کنیزانشان که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند.* پس کسانی [که در بهره‌گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند.* و آنان که امانت‌ها و پیمان‌های خود را رعایت می‌کنند،* و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند.* اینانند که وارثان‌اند،* وارثانی که [از روی شایستگی] بهشت فردوس را به میراث می‌برند [و] در آن جاودانه‌اند.

آیه هفتم: صابران

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ [«1»].

[که] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است؛* مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده‌اند.

آیه هشتم: مجاهدان

لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ [«2»].

ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند با اموال و جان هایشان جهاد کردند، اینانند که همه خیرات [دنیا و آخرت] برای آنان است و اینانند که رستگارند.

(1) - عصر (103): 2-3.

(2) - توبه (9): 88.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 327

آیه نهم: رستگاران

الَّذِينَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ [«1»].

[آن مؤمنان، همان] توبه‌کنندگان، عبادت‌کنندگان، سپاس‌گزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، فرمان‌دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقررات خداوند و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده.

آیه دهم: مهاجران

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ [«2»].

و آنان که پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی خدا هجرت کردند، یقیناً آنان را در این دنیا در جایگاه و مکانی نیکو جای دهیم، و قطعاً پاداش آخرت بهتر و برتر است، اگر می دانستند [که دارای چه کمیت و کیفیتی است].

آیه یازدهم: ناصحان

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ

(1) - توبه (9): 112.

(2) - نحل (16): 41.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 328

سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ [«1»].

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛ همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند باز می دارند، و نماز را برپا می کنند، و زکات می پردازند، و از خدا و پیامبرش اطاعت می نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می دهد؛ زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آیه دوازدهم: پروا پیشه گان

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى [«2»].

و کسانی که مؤمن بیابند در حالی که کارهای شایسته انجام داده اند، برای آنان برترین درجات است.

آیه سیزدهم: بندگان حضرت حق

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ

يُفْتَرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا* وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا* يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا* إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ

(1) - توبه (9): 71.

(2) - طه (20): 75.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 329

سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا* وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا* وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا* وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا* وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فُرَّةً أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا لِمَتَّعَيْتَ إِمَامًا [«1»].

و بندگان رحمان کسانی اند که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند، و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می دهند [در پاسخشان] سخنانی مسالمت آمیز می گویند،* و آنان که شب را برای پروردگارشان با سجده و قیام به صبح می رسانند،* و آنان که می گویند: پروردگارا! عذاب [دوزخ] را از ما بگردان که مسلماً عذاب آن پایدار و همیشگی است.* قطعاً دوزخ بد قرارگاه و بد اقامت گاهی است.* و آنان که وقتی انفاق می کنند، نه از حد معمول [و متعارف] می گذرند و نه تنگ می گیرند، و [انفاقشان] همواره میان این دو در حد اعتدال است.* و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی پرستند، و کسی را که خدا خورش را حرام کرده است، جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سختی برسد.* روز قیامت عذابش دو چندان شود، و در آن با خواری و سرشکستگی جاودانه ماند.* مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.* و هر که توبه کند و کار شایسته انجام دهد قطعاً به صورتی پسندیده و نیکو به سوی خدا باز می گردد.* و آنان که در مجلس غنا

(1) - فرقان (25): 63 - 74.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 330

و دروغ‌پردازی و امور باطل حاضر نمی‌شوند، و هنگامی که برگفتار و کردار لغو می‌گذرند، با بزرگواری و متانت می‌گذرند،* و آنان که وقتی به آیات پروردگارشان پندشان دهند، در برابر آن با حالت کوری و کوری نمی‌افتند، [بلکه با گوش شنوا و چشم بصیرت به آن دل می‌دهند]* و آنان که می‌گویند:

پروردگارا! ما را از سوی همسران و فرزندانمان خوشدلی و خوشحالی بخش، و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده.

چنین بندگانی که اوصافشان ذکر شد، پاداش پاداریشان را در راه بندگی خدا، غرفه‌های جنت و حفره‌های بهشتی می‌یابند که در آنجا با تحیت و سلام در شادمانی، یکدیگر را ملاقات کنند و در آن بهشت که جایگاه بسیار نیکو و مقامی بلند است؛ تا ابد جاوید و متنعم خواهند بود.

يك بار دیگر در تمام آیاتی که در این فصل گذشت به خصوص آیات سوره فرقان دقت کنید و ببینید چه نوع مردمی قابل دوستی و معاشرت هستند و انسان خواسته و طلب خود را باید در چه مسیری قرار دهد؟

در حقیقت باید گفت: آنان که دارای سرمایه امیدند - امید به حیات پاک و آخرت آباد و امید برای بدست آوردن مایه‌های انسانی و امید به بقای حق، و خشنودی الهی و سعادت دنیا و آخرت - بهترین حالت طلب را دارند و يك رشته طلب آنان متوجه یافتن عاشقان خداست، تا با یاری آنان و از برکت معاشرت با آن وفاداران، به مقام قرب خدا و مقام رضایت و خشنودی او برسند.

رشد و کمال در روایات

در این سلسله روایات، به مسائل بسیار مهم الهی و انسانی اشاره شده است،

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 331

مسائلی که از پیامبر و امامان علیهم السلام که سرحلقه عارفان‌اند، نقل شده است. مسائلی که اگر انسان امید به سعادت دنیا و آخرت داشته باشد، در طلب آنها برآمده و تمام جدیت را در آراسته شدن به آن مسائل خواهد کرد.

کسی که بگوید: من امید به نجات و سلامت حیات دارم و خیر دنیا و آخرت دارم؛ ولی در طلب این حقایق که سازنده سلامت و سعادت انسان است برنیاید، امید نداشته و در ادّعای خود صادق نیست. مگر نه این است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: وَدَلِيلُ الرَّجَاءِ الطَّلَبُ.

1- عزّت در غربت

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِلاَ عَشِيرَةٍ وَهَيْبَةً مِنْ غَيْرِ سُلْطَانٍ، وَغِنًى مِنْ غَيْرِ مَالٍ، وَطَاعَةً مِنْ غَيْرِ بَذْلِ وَفَلَيْتَحَوَّلَ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةِ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ فَإِنَّهُ يَجِدُ ذَلِكَ كُلَّهُ «1».

امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می کند: کسی که بدون قوم و خویش عزّت می خواهد، کسی که بدون قدرت هیبت می طلبد و آن کس که ثروت بدون مال اراده دارد، و آدمی که بدون بذل و بخشش می خواهد فرمانش را ببرند، تنها راهش خروج از پستی معصیت خدا و ورود به طاعت خداست، یقیناً به همه مرادهای خود می رسد.

بی تردید عمل به این روایت و طلب این واقعیت؛ یعنی ترک هر گناه و اجرای هر فرمان خدا، برای رسیدن به کمال کافی است، آری، امیدوار، به تمام آن واقعتهایی که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید، تنها در طلب ترک گناه و اجرای فرمان حق میسر است.

(1) - الأملی، شیخ طوسی: 524، المجلس الثامن عشر، حدیث 1161 - 68.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 332

2- معامله با خدا

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَتْ الْفُقَهَاءُ وَالْحُكَمَاءُ إِذَا كَاتَبُوا بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَتَبُوا بِثَلَاثٍ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ مَنْ كَانَتْ الْآخِرَةُ هَمَّهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَمَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتُهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلَاقَتَهُ، وَمَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ «1».

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: تیزبینان و حکما زمانی که به یکدیگر چیزی می نوشتند، سه برنامه می نوشتند و هیچ گاه چهارمی نداشت، می نوشتند: کسی که همتش آخرت است خداوند برنامه های دنیای او را کفایت می کند و کسی که درونش را اصلاح کند خداوند توفیق اصلاح بیرونش را به او مرحمت می کند و آن که بین خود و خدا را اصلاح کند، خداوند بین او و مردم را اصلاح می نماید.

3- صفات شیعیان

عَنْ خُثَيْمَةَ الْجُعْفَى: قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَأَنَا أُرِيدُ الشُّحُوصَ فَقَالَ: أُبَلِّغُ مَوَالِينَا السَّلَامَ وَأَوْصِيَهُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَأَنْ يَعُودَ غَنِيَّهُمْ فَقِيرُهُمْ، وَقَوِيَّهُمْ ضَعِيفُهُمْ وَأَنْ يَعُودَ صَحِيحُهُمْ مَرِيضُهُمْ وَأَنْ يَشْهَدَ حَيُّهُمْ جَنَازَةَ مَيِّتِهِمْ وَأَنْ يَتَلَاثُوا فِي بُيُوتِهِمْ، وَأَنْ لِقَاءَ بَعْضِهِمْ بَعْضاً حَيَاةً لِأَمْرِنَا رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَخِيَا أَمْرَنَا يَا خُثَيْمَةَ إِنَّا لَا نُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِلَّا بِالْعَمَلِ، إِنَّ وَلَايَتَنَا لَا تَنَالُ إِلَّا بِالْوَرَعِ، وَإِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 34، المجلس التاسع، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 333

خالفه إلى غيره «1».

خثیمه جعفی می گوید: به محضر حضرت صادق علیه السلام مشرف شدم در حالی که قصد رفتن از مدینه و خداحافظی داشتم، امام فرمود: دوستان ما را سلام برسان و آنان را به خویش شدن داری از گناه سفارش کن و این که دارای آنان از فقیرشان دستگیری کند و قدرت دار آنان از ضعیفشان حمایت داشته باشد و سالم آنان مریضشان را ببیند و زنده آنان مردگانشان را تشییع جنازه کنند و یکدیگر را در خانه هاشان دیدن نمایند؛ زیرا این دیدار باعث حیات فرهنگ ماست، خداوند مورد رحم قرار دهد آن بنده ای که به زنده کردن امر ما اقدام نماید. ای خثیمه ما بجز با عمل صالح شما در پیشگاه حق برای شما کاری نمی توانیم انجام دهیم، به ولایت ما نمی رسد مگر به ورع، حسرت خورترین مردم در قیامت کسی است که از عدل تعریف کند؛ ولی خودش در اجرای آن نسبت به مردم تخلف کند.

4- شرط دوستی با اهل بیت علیهم السلام

عَنْ خَلَادِ أَبِي عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ لَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ يُوصِينَا: اتَّقُوا اللَّهَ وَأَحْسِنُوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ وَكُونُوا أَطْوَعَ عِبَادِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَنَالُوا وَلَايَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَلَنْ تَنَالُوا مَا عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا بِالْعَمَلِ، وَإِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَمَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَخَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ «2».

خلّاد ابی علی می گوید: امام صادق علیه السلام به ما گفت و سفارش هم می کرد:

(1) - بشارة المصطفى: 132؛ بحار الأنوار: 68 / 187، باب 64- الاجتهاد والحث على العمل، حدیث 48.

(2) - بحار الأنوار: 187 / 68، باب 64 - الاجتهاد والحث على العمل، حديث 50.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 334

پرهیزگار باشید و رکوع و سجود را نیکو به جا آورید و مطیع‌ترین مردم نسبت به فرمانهای الهی باشید؛ زیرا جز با پاکدامنی و پارسایی به ولایت ما نمی‌رسید، و از خداوند رضایت و بهشت جز از طریق عمل، دریافت نمی‌کنید، پر حسرت‌ترین مردم در قیامت کسی است که از عدل تعریف کند ولی در عمل مخالف عدالت رفتار کند.

5- حقیقت ایمان

قَالَ أَبُو رَزِينٍ الْعُقَيْلِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْإِيمَانُ؟ قَالَ: أَنْ تَكُونَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِمَّا سِوَاهُمَا «1».

ابو رزین عقیلی می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم ایمان چیست؟ فرمود: خدا و رسول پیش تو از هر چیز محبوبتر باشند.

اگر کسی بخواهد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در دلش از هر چیز محبوبتر باشد، باید در طلب معرفت برخیزد، چون معرفت طلب کرد، از آن، عشق و محبت حاصل می‌شود و از پرتو عشق به درجات کمال خواهد رسید.

6- نشانه‌های ایمان

قِيلَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ بِقَوْمٍ فَقَالَ لَهُمْ مَا أَنْتُمْ؟ فَقَالُوا: مُؤْمِنُونَ فَقَالَ: مَا عَلَامَةُ إِيْمَانِكُمْ قَالُوا: نَصَبُ عَلَى الْبَلَاءِ وَنَشْكُرُ عِنْدَ الرَّحَاءِ وَنَرْضَى بِمَوَاقِعِ الْقَضَا فَقَالَ مُؤْمِنُونَ وَرَبُّ الْكُعْبَةِ «2».

(1) - مجموعة ورام: 223 / 1، بیان الحب لله وللرسول صلی الله علیه و آله.

(2) - مجموعة ورام: 229 / 1 بیان الحب لله وللرسول صلی الله علیه و آله.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 335

رسول خدا صلی الله علیه و آله از گروهی از اصحابش سؤال کرد: کیستید؟ گفتند: مردمی مؤمن، فرمود: علامت ایمان شما چیست؟ گفتند: صبر به هنگام بلا، شکر به وقت خوشی، رضا به هنگام قضای الهی، فرمود: به پروردگار کعبه قسم! مؤمنید.

7- موانع لذت مناجات

فِي أَخْبَارِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا لِأَوْلِيَائِي وَالْهَمُّ بِالْدُّنْيَا إِنَّ الْهَمَّ يُذْهِبُ حِلَاوَةَ مُنَاجَاتِي مِنْ قُلُوبِهِمْ، يَا دَاوُدُ إِنَّ مُحِبَّتِي مِنْ أَوْلِيَائِي أَنْ يَكُونُوا رُوحَانِيَّيْنِ لَا يَعْتَمُونَ «1».

ای داود! اولیای من و غصّه دنیا برای چه؟ غصّه دنیا شیرینی مناجاتم را از دل آنان می برد، ای داود! عشق من به اولیایم به خاطر این است که آنان اهل معنی هستند و غصّه برنامه های ظاهری در آنان راه ندارد.

8- یاد خدا

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ:

لَا أَعْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ وَلَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَحَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: از برنامه هایی که سخت به خلق خدا واجب شده زیاد یاد او کردن است، سپس فرمود: منظورم زیاد گفتن سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله والله اكبر نیست گرچه آن هم یاد خداست ولی یاد او در برابر

(1) - مسکن الفؤاد: 85، الباب الثالث في الرضا؛ بحار الأنوار: 125 / 79، باب 18، حديث 26.

(2) - الكافي: 80 / 1، باب اجتناب المحارم، حديث 4؛ عدة الداعي: 302، فصل في خواص.

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اَعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَكُنْ مِنْ أَتَقَى النَّاسِ، وَارْضَ بِقِسْمِ اللَّهِ تَكُنْ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ، وَكَفَّ عَنْ مُحَارِمِ اللَّهِ تَكُنْ أَوْرَعَ النَّاسِ، وَأَحْسِنْ مُحَاوَرَةَ مَنْ يُجَاوِزُكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا وَأَحْسِنُ مُصَاحَبَةَ مَنْ صَاحَبَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا «1».

امام صادق علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: به واجبات الهی عمل کن تا پرهیزکارترین مردم باشی، به داده خدا و قسمت حق راضی باش ثروتمندترین مردمی، از آنچه حرام شد بپرهیز پارساترین خلقی، به همسایه نیکی کن مؤمن باش، با دوستت به خوبی رفاقت کن تا مسلمان باشی.

10- درخت دین

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَالَ حَبِيبِي جِبْرِئِيلُ إِنَّ مَثَلَ هَذَا الدِّينِ كَمَثَلِ شَجَرَةٍ ثَابِتَةِ الْإِيمَانِ أَصْلُهَا، وَالصَّلَاةُ عُرْوُهَا، وَالزَّكَاةُ مَأْوَاهَا، وَالصَّوْمُ سَعْفُهَا، وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَرَقُهَا، وَالْكَفَّ عَنِ الْمَحَارِمِ ثَمَرُهَا، فَلَا تَكْمُلُ شَجَرَةٌ إِلَّا بِالثَّمَرِ كَذَلِكَ الْإِيمَانُ لَا يَكْمُلُ إِلَّا بِالْكَفِّ عَنِ الْمَحَارِمِ «2».

(1)- الکافی: 2/ 82، باب اداء الفرائض، حدیث 4؛ الأمالی، شیخ صدوق: 201، المجلس السادس والثلاثون، حدیث 13 و 1.

(2)- بحار الأنوار: 6/ 109، الفصل الثالث فی نواذر العلل، حدیث 2؛ علل الشرایع: 1/ 249، باب 182- باب علل الشرایع و اصول الاسلام، حدیث 5.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 337

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: دوستم جبرئیل گفت: مثل دین مانند درخت ثابت است، ایمان ریشه آن، نماز رگهای آن، زکات آب آن، روزه شاخه آن، نیک خلقی برگ آن، خودداری از گناه میوه آن و درخت بدون میوه درخت نیست، هم چنین ایمان، بدون خودداری از گناه ایمان نیست.

11- شروع و ختم هر روز با نیکی

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: افْتَحُوا هَارَكُمْ بِخَيْرٍ، وَامْلُوا عَلَى حَفَظَتِكُمْ فِي أَوَّلِهِ وَفِي آخِرِهِ خَيْرًا يُعْفَرُ لَكُمْ مَا بَيْنَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: روز خود را با کار نیک شروع کنید و در اول و آخر روز برای حافظان اعمالتان، نیکی املا کنید، تا بنویسند، اگر خدا بخواهد مابین آن را بر شما خواهد بخشید.

12- شش خصلت ماندگار

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سِتُّ خِصَالٍ يَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ، وَلَدٌّ صَالِحٌ يَسْتَغْفِرُ لَهُ وَمُصْحَفٌ يُقْرَأُ مِنْهُ، وَقَلِيبٌ يَحْفَرُهُ، وَغَرْسٌ يَغْرِسُهُ، وَصَدَقَةٌ مَاءٍ يَجْرِيهِ، وَسُنَّةٌ حَسَنَةٌ يُؤْخَذُ بِهَا بَعْدَهُ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمن از شش برنامه‌ای که از او به جا مانده بعد از مرگش بهره می‌برد: فرزند شایسته‌ای که برای او استغفار کند، کتاب هدایتگری از او باقی بماند، چاه آبی که حفر کرده، درختی که کاشته، آبی که جاری نموده و برنامه نیکی که مردم آن را به اجرا بگیرند و از آن متابعت کنند.

(1) - الکافی: 2 / 142.

(2) - الخصال: 1 / 323، ستّ خصال ینتفع بها المؤمن، حدیث 9.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 338

13- اسلام کامل

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمُلَ إِسْلَامُهُ، وَأُعِينَ عَلَى إِيْمَانِهِ، وَمُحَصَّتْ ذُنُوبُهُ وَلَقِيَ رَبَّهُ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ وَلَوْ كَانَ فِيمَا بَيْنَ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمَيْهِ ذُنُوبٌ حَطَّهَا اللَّهُ عَنْهُ، وَهِيَ الْوَفَا بِمَا يَجْعَلُ لِلَّهِ عَلَى نَفْسِهِ، وَصِدْقُ اللَّسَانِ مَعَ النَّاسِ، وَالْحَيَاءُ بِمَا يَفْبَحُ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ النَّاسِ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ مَعَ الْأَهْلِ وَالنَّاسِ «1».

امام باقر علیه السلام فرمود: چهار چیز در هرکس باشد اسلامش کامل است و بر ایمانش کمک شود و گناهش پاک شود و خدا را در حالی که از عبدش راضی است ملاقات کند و اگر از فرق تا قدمش دارای گناه باشد خدا همه آن را خواهد ریخت: وفا به تمام برنامه‌هایی که به عنوان بندگی، خداوند برایش مقرر فرموده است، راستی در زبان با تمام مردم و حیا از آنچه که نزد خدا و مردم قبیح است و خوش اخلاقی با اهل و عیال و مردم.

14- از مرگ چه باك

عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ: قَالَ: أَدَاءُ الْفَرَائِضِ، وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَالْإِشْتِمَالُ عَلَى الْمَكَارِمِ ثُمَّ لَا يُبَالَى أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ، أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ وَاللَّهِ مَا يُبَالَى ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَوْقَعَ عَلَى الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ «2».

امام عسکری علیه السلام از پدرانش نقل می کند: به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: راه آماده

(1) - الأمالی، شیخ طوسی: 189، المجلس السابع، حدیث 319.

(2) - عیون أخبار الرضا: 1/ 297، باب 28 - فیما جاء عن الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیث 55؛ الأمالی، شیخ صدوق: 110، المجلس الثالث والعشرون، حدیث 8.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 339

شدن برای مرگ چیست؟ فرمود: ادای واجبات، دوری از محرمات، آراسته شدن به مکارم، بعد از این باکی نیست که انسان به کام مرگ درافتد، یا مرگ او را بگیرد، به خدا قسم پسر ابی طالب باکی ندارد که در کام مرگ افتد، یا مرگ بر او قرار بگیرد.

15 - بازجویی از خود

قَالَ بَعْضُ الْأَئِمَّةِ: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا وَزِنُوا أَعْمَالَكُمْ بِمِيزَانِ الْحَيَاءِ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا «1».

از بعض امامان علیهم السلام نقل شده: قبل از این که به حسابتان برسند، به حساب خود برسید و قبل از این که کردارتان را وزن کنند، در ترازوی حیا وزن کنید.

16 - حفظ از آلودگی

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عِفَّةَ الْبَطْنِ وَالْفَرَجَ «2».

امام باقر علیه السلام فرمود: برترین عبادت نگاه داشتن شکم و شهوت است.

17 - بالاترین کوشش

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي ضَعِيفُ الْعَمَلِ قَلِيلُ الصِّيَامِ وَلَكِنِّي أَرْجُو أَنْ لَا أَكُلُ إِلَّا حَلَالًا قَالَ: فَقَالَ لَهُ وَأَيُّ الْإِجْتِهَادِ مِنْ عَقَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ «3».

(1) - بحار الأنوار: 265 / 67، باب 76 - الاستعداد للموت، حديث 8، به نقل از مصباح الشريعة: 85، الباب الثامن والثلاثون في الحساب.

(2) - الكافي: 79 / 2، باب العفة، حديث 2.

(3) - همان، حديث 4؛ وسائل الشيعة: 250 / 15، باب 22 - وجوب العفة، حديث 20418.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 340

ابوبصیر می گوید: مردی به امام باقر علیه السلام گفت: من در عمل ضعیفم و روزه هم کم دارم، اما امیدم به این است که جز حلال نخورم، امام فرمود: کدام کوشش بالاتر از حفظ شکم و شهوت از حرام است؟.

18 - بهشت در مقابل چهار برنامه

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعَ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ: مَرْنِ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا، وَاتِّبَاعِ الْهُوَى، وَشَهْوَةِ الْبَطْنِ، وَشَهْوَةِ الْفَرْجِ «1».

امام صادق علیه السلام می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از ائمتم هرکس از چهار برنامه سالم بماند دارای بهشت است. اسیر دنیا شدن، پیروی از هوای نفس، شهوت شکم، شهوت عورت.

19 - حفظ زبان

عَنِ الْبَاقِرِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا حَافِظَ أَخْفَظُ مِنَ الصَّمْتِ «2».

امام باقر علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل می کند: نگهبانی برای انسان بالاتر از سکوت نیست «3».

(1) - الخصال: 223 / 1، حديث 54.

(2) - بحار الأنوار: 275 / 68، باب 78 - 1 سکوت والکلام، حدیث 3.

(3) - می‌دانید که برابر با آیات قرآن و روایات، امر به معروف و نهی از منکر واجب است و راهنمایی مردم و گفتار خیر با آنان لازم. این سکوت رعایت است از خودداری از مجموع کلمات و سخنان و گفته‌هایی که قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان حرام کرده‌اند.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 341

20- تقوای زبان

عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ عَلَى لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ رَقِيبًا، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ، وَلْيَنْظُرْ مَا يَقُولُ «1».

امام صادق علیه السلام از پدرانش از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: برای زبان هرکسی محافظی قرار داده شده، عبد باید نسبت به زبانش دارای تقوا باشد و در گفتارش فکر کند.

21- نشانه‌های خردمندان

فِي وَصَايَا أَبِي ذَرٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ، حَافِظًا لِّلِسَانِهِ، فَإِنَّ مَنْ حَسِبَ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يُعْنِيهِ «2».

در سفارش‌های ابی‌ذر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سزاوار شخص خردمند این است که بینای به زمان بوده و روی‌آور به برنامه‌هایی باشد که برایش آبرو دارد و نگهدار زبانش باشد، بدون تردید کسی که گفتارش را از عملش حساب کند کم می‌گوید مگر آنچه برایش خیر داشته باشد.

22- عوامل نجات

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ تَكْفُ لِسَانَكَ، وَتَبْكِي عَلَى خَطِيئَتِكَ، وَتُلْزِمُ

(2) - الخصال: 523 / 2، حدیث 13.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 342

بَيْتِكَ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه چیز عامل نجات است: حفظ زبان از هرچه حرام شده، گریه بر گناه و نشستن در خانه اگر کار خیر و عمل خداپسندانه‌ای در بیرون نداشته باشی.

22- مقام سکوت

إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا كَثُرَ وَلَدُهُ وَوَلَدَ وَلَدِهِ كَانُوا يُحَدِّثُونَ عِنْدَهُ وَهُوَ سَاكِتٌ، فَقَالُوا يَا أَبَتَهُ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ فَقَالَ: يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ لَمَّا أَخْرَجَنِي مِنْ جَوَارِهِ عَهْدَ إِلَيَّ وَقَالَ: أَقِلْ كَلَامَكَ تَرْجِعْ إِلَى جَوَارِي «2».

زمانی که فرزندان آدم و فرزندان فرزندانش زیاد شدند در کنار او با هم سخن می گفتند ولی آدم ساکت بود، به او گفتند؛ پدر چرا سخن نمی گویی، پاسخ داد:

فرزندام زمانی که خداوند بزرگ مرا از جوار رحمتش اخراج کرد با من قرارداد بست در زندگی دنیا سخن کم بگو تا به جوارم بازگردد.

23- ضمانت بهشت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَقَبَّلُوا لِي سِتَّ خِصَالٍ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ، إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا، وَإِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا، وَإِذَا أَتَيْتُمْ وَلَا تَخُونُوا وَعُضُّوا أَبْصَارَكُمْ

(1) - الخصال: 85 / 1، حدیث 13؛ مشکاة الأنوار: 148، الفصل الحادی عشر فی الخصال المعدوده.

(2) - قصص الانبياء، قطب راوندی: 45، فصل 4- فی اخباره، حدیث 18؛ بحار الأنوار: 180 / 11، باب 3- ارتکاب ترک الاولی، حدیث 31.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 343

وَاحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَكُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَالسِّتْرُكُمْ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش برنامه را از من بپذیرید تا بهشت را برای شما ضمانت کنم: به هنگام سخن گویی دروغ مگویید، به وقت رسیدن وفای به عهد خلف وعده ننمایید، در زمانی که امین قرار گرفتید خیانت نداشته باشید، دیده از حرام بپوشانید، شهوت خود را حفظ کنید و دست و زبان از آزار مردم نگاه دارید.

24- بیدار باش

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَبَّهَ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ، وَجَافَ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ، وَاتَّقِ اللَّهَ رَبَّكَ «2».

امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام بارها می فرمود: دلت را با اندیشه از خواب غفلت بیدار کن، برای عبادت در تاریکی شب از رختخواب جدا شو و خدا را بترس.

25- عبادت ابوذر

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ «3».

(1)- الخصال: 321/1، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 372/66، باب 38- جوامع المکارم، حدیث 16.

(2)- الکافی: 54/2، باب التفکر، حدیث 1؛ الأمالی، شیخ مفید: 54، حدیث 1؛ الأمالی، شیخ مفید: 208، المجلس الثالث والعشرون، حدیث 42.

(3)- الخصال: 42/1، حدیث 33؛ وسائل الشیعة: 197/15، باب 5- استحباب التفکر، حدیث 20264.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 344

امام صادق علیه السلام فرمود: بیشترین عبادت ابوذر، اندیشه و پند گرفتن بود.

26- برنامه ریزی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ، وَسَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، وَسَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِيهَا صَنَعَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ وَسَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بِحَظِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَالِ «1».

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: بر عاقل و خردمند است که ساعاتش را بر سه قسمت تقسیم کند: ساعتی برای مناجات با حق و ساعتی برای محاسبه خویش و ساعتی اندیشه در مخلوق الهی و ساعتی که در آن سود نفسش را از حلال بنگرد «2».

27- جهنم؟ هرگز

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: مَنْ مَلَكَ نَفْسَهُ إِذَا رَغِبَ وَإِذَا رَهَبَ وَإِذَا اشْتَهَى وَإِذَا غَضِبَ وَإِذَا رَضِيَ، حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که به هنگام میل و به وقت ترس و زمان اشتها و وقت غضب و رضا خویشتن‌دار باشد، خداوند جسد او را به آتش جهنم حرام می‌کند.

(1) - الخصال: 523 / 2، حدیث 13؛ معانی الأخبار: 332، حدیث 1؛ بحار الأنوار: 71 / 12، باب 3، حدیث 14.

(2) - در پاورقی بحار الأنوار آمده که این ساعت آخر، کمك ساعات دیگر است و مستقلاً قسم چهارمی نیست.

(3) - من لا يحضره الفقيه: 400 / 24، حدیث 5860؛ الأمالی، شیخ صدوق: 329، المجلس الثالث والخمسون، حدیث 7.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 345

28- دو سفارش مهم

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنُوفٍ: يَا نُوفُ صَلِّ رَحِمَكَ يَزِيدُ اللَّهُ فِي عُمْرِكَ، وَحَسِّنْ خُلُقَكَ يُخَفِّفُ اللَّهُ حِسَابَكَ «1».

امام امیر مؤمنان علیه السلام به نوف فرمود: صله رحم کن تا خداوند به عمرت بیفزاید، و خوش خلقی کن، تا حسابت را خداوند سبک کند.

29- خیر دنیا و آخرت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَلَا أُدْلِكُمْ عَلَى خَيْرِ أَخْلَاقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَتُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ، وَتَعْفُو مَنْ ظَلَمَكَ «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را به خیر اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی کنم؟

وصل کردن با کسی که با تو قطع رابطه کرده، بخشش به کسی که تو را محروم کرده، گذشت از کسی که به تو ظلم کرده.

در زمینه معارف، واقعیت‌ها، حسنات اخلاقی و آنچه انسان را متخلّق به اخلاق خدا و انبیا می‌کند، آن قدر روایت زیاد است که اگر در این نوشتار بیاید از چند جلد بیشتر می‌شود و ان شاء الله در ضمن مباحث آینده، به تناسب هر بحثی، به روایات لازمه اشاره خواهد شد.

با توجه به آیات و روایات گذشته، روشن شد که انسان باید به چه کسانی و چه مسائلی طلب و میل داشته باشد و اگر این طلب و میل به واقعیت‌ها در انسان

(1) - الأملی، شیخ صدوق: 209، المجلس السابع والثلاثون، حدیث 9؛ بحار الأنوار: 373/68، باب 92، حدیث 20.

(2) - الکافی: 107/2، باب العفو، حدیث 2؛ تحف العقول: 6.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 346

باشد، بدون شک آدمی آراسته به آن حقایق خواهد شد. این طلب دلالت بر امید انسان به سعادت دنیا و آخرت دارد و بنابر فرموده امام صادق علیه السلام در متن روایت مورد بحث: وَدَلِيلُ الرَّجَاءِ الطَّلَبُ.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 347

[وَدَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ]

دلیل عشق و محبت

در بخشهای گذشته دانستید که امام صادق علیه السلام فرمودند محبت به خدا و آنچه وابسته به حضرت اوست، فرع معرفت انسان نسبت به خداست و هرچه معرفت و آگاهی آدمی به وجود مقدس او بیشتر باشد، عشق به او بیشتر خواهد بود.

چنان که برای خوف و رجا در کلام امام علیه السلام دلیلی ذکر شده است - که فرمودند:

دلیل خوف، فرار از شیاطین جنی و انسی و گناهان و دلیل امید، طلب اتصال با اولیا و عاشقان خدا و طلب کلیه برنامه‌هایی است که خدا برای انسان می‌پسندد - برای محبت و عشق نیز دلیل باید اقامه شود و به ادعا ثابت نمی‌گردد و هرکسی نمی‌تواند بگوید من محب اوم.

تقدم محبوب بر ماسوی

دلیل محبت در کلام امام علیه السلام انتخاب محبوب بر ماسوی او و مقدم داشتن او بر هر چیزی است. او را خواستن و هر چیزی را برای او و به خاطر او خواستن است، وگرنه اگر کسی بگوید: خدا محبوب من است، ولی غیر او را بر او مقدم بدارد جز پندار و خیالی در سر نداشته و ندارد.

چنانچه قرآن مجید به این معنا اشاره دارد:

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 348

[قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] «1».

بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی و کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آنها دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

آری، معرفت، این معنی را نشان می‌دهد که در همه جا و در همه وقت تنها یار انسان و حافظ و نگهدار و خالق و رازق و دستگیر آدمی خداست و هرچه غیر اوست وسیله است و او تنها هدف عالم است. روی این حساب اگر به وسائل علاقه دارد به خاطر اوست، اگر به دنیا و آنچه در اوست دلبستگی دارد به خاطر اوست، اگر به انسانها محبت دارد به

خاطر اوست و محبت آتشین و عشق عالیش متوجه اوست و هرچه او را به او نزدیک کند به خاطر او دوست دارد و از هرچه او را از محبوب حقیقی جدا نماید متنفر است.

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه متقین درباره این پاکبازان می فرماید:

عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ «2».

خدا در جانیشان بزرگ است و مادون او در چشمشان کوچک.

(1) - توبه (9): 24.

(2) - نهج البلاغة: خطبه 184.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 349

آنان در سرّ سویدای دل و جان، جز او راه ندادند؛ چرا که دل حرم اوست و در حرم او غیر او راه ندارد.

حضرت امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ فِي حَرَمِ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ «1».

قلب حرم خداست؛ پس در حرم خدا غیر خدا را راه نده.

عارف بزرگ مرحوم الهی قمشه‌ای که این واقعیّت‌ها را چشیده بود، در ترجمه این جمله می گوید:

عیان شد در دل آگاه پر وجد

چو آنان را جلال شاه ذوالجحد

فشانند آستین بر ماسوی الله

جهان دیدند خاک درگاه شاه

به حیرت در جمال کبریایی

به چشم دل نه دل عرش خدایی

به تعظیم جلالش از سر وجد
همه در نغمه سبحان ذی الجحد

هر آن دل روشن از نور الهی است
به چشمش هر دو عالم خاک راهی است

و به قول فیض آن عارف بزرگ:

دل می‌کنمت فدا و جان هم
از توست اگرچه این و آن هم

دل را بر تو چه قدر باشد
یا جان کسی و یا جهان هم

بر روی زمین ندیده چشمی
ماهی چون تو بر آسمان هم

در ملک و ملک نظیر تو نیست
در هشت بهشت جاودان هم

جایی که نمی‌تو پای آنجا
ما سر بنهیم و قدسیان هم

مهمان شوی ار شی مرا تو
دل پیش کشم تو را و جان هم

تا بر سر خوان به جز تو نبود
مهمان باشی و میزبان هم

صاحب کتاب ارزشمند «منازل السائرین» در باب محبت و محب و محبوب می‌گوید:

«الْمَحَبَّةُ تَعْلُقُ الْقُلُوبَ بَيْنَ الْهِمَّةِ وَالْأُنْسِ فِي الْبَدَلِ وَالْمَنْعِ عَلَى الْأَفْرَادِ» «1».

و شارح بزرگوار آن «کمال الدین عبدالرزاق کاشانی» توضیح می‌دهد که:

تعلّق قلب به محبوب سرچشمه اش همت عالی انسان است و همت عالی آن همتی است که از ماسوی بریده و تنها به او متصل شده است و انس نیز حاصل از تجلّی محبوب پرآینه وجود انسان و بذل و منع هم از مقتضیات تجلی آن وجود مقدس بر دل پاک است.

بدون شك تجلّی اقتضا می کند فنای در محبوب را و این که وجود انسان يك پارچه فدای محبوب گردد و انس اقتضا می کند که دل و جان از انس گرفتن به غیر او و لذّت بردن از ماسوی او منع گردد. بنابراین عشق و محبّت به محبوب اقتضا می کند وصال را و وصال میسر نمی شود مگر به بذل روح، انس به جمال هم اقتضا می کند قلب از التفات به غیر او ممنوع شود؛ پس محبّان وقتی در محبّت خود صادقند که قلبشان تعلّق به محبوب داشته و این تعلّق نتیجه همت باشد و از پس این تعلّق غرقه عالم انس و منع گردند.

اوّل میوه عشق و محبّت به محبوب، فنای خاطر محبّ از تعلّق به غیر است و محبّت واقعی و عشق صادقانه آن است که درون را از تعلّق به دیگران پاک کرده و جز عشق او و شؤن حضرتش چیزی در ذات وجود نماند.

پس از آن چون سیل محبّت محبوب به سرزمین وجود جاری گردد، کاری از انسان جز کاری که محبوب می خواهد سر نزنند و این فنای افعال است و سپس این سیل و تجلّی کاری می کند که آدمی اخلاقی جز اخلاق الله نداشته باشد و این فنای

(1) - شرح منازل السائرین: 168، نقل به معنی.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 351

صفات است و آن گاه به جایی می رسد که از خود نیز فراموش می شود و یادی جز یاد حضرتش و فعل و صفتی جز فعل و صفت محبوبش نمی ماند، آن فنای ذات است.

اینجاست که محبوب، بر همه چیز مقدّم شده و ايثار محبوب بر غیر او صدق پیدا کرده است. محبّت بدون تردید همان محبّتی است که او از انسان خواسته، این است معنای: وَذَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ.

بلند آن سر که در پای تو باشد

خوشا آن دل که مأوای تو باشد

هر آن سر را که سودای تو باشد

فرو باید به ملك هر دو عالم

سرپای دلم شیدای آن است	که شیدای سرپای تو باشد
غبار دل به آب دیده شوم	کنم پاکیزه تا جای تو باشد
خوش آن شوریده شیدای بی دل	که مدهوش تماشای تو باشد
دلم با غیر تو کی گیرد آرام	مگر مستی که شیدای تو باشد
نمی خواهد دلم گل گشت صحرا	مگر گل گشت صحرای تو باشد
خوشی در عالم امکان ندیدم	مگر در قاف عنقای تو باشد
زهجرات به جان آمد دل فیض	وصالش ده اگر رأی تو باشد
خوشا آنان که ترك کام کردند	به کام عار ننگ از نام کردند
به خلوت انس با جانان گرفتند	به عزلت خویش را گمنام کردند

آری، عاشق واقعی و محبّ حقیقی، پس از شناخت حضرت او، قدرتی برایش نمی ماند تا ماسوای او را بر او مقدّم کند.

عاشق موجودی است یکتا بین، یکتاگو، یکتاخواه و در يك کلام جز او چیزی نمی بیند تا آن را بر او مقدّم بدارد.

قرآن مجید درباره مردم مؤمن و تعلق خاطر آنان به خدا در آیات گوناگونی سخن

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 352

می گوید و به خصوص به این معنی اشاره دارد که مؤمن واقعی چیزی را بر او مقدّم نمی دارد، گرچه نزدیکترین فرد او باشد، در سوره مبارکه «مجادله» چنین می خوانیم:

[لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] «1».

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزندانسان یا برادرانشان یا خویشانانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل‌هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است درمی‌آورد، در آنجا جاودانه‌اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی‌تردید حزب خدا همان رستگارانند.

و این محبت و عشق واقعی است که آثارش در تمام وجود انسان آشکار گشته و قدرت پنهان کردن آن را ندارد، آثار آن بر چهره و تمام حالات آنان و کلیه حرکات اعضایشان و آه نفس‌شان و اشک چشمشان و گفتار زبانشان و رنگ رویشان و لاغری اندامشان و آب شدن بدنشان، سوز دلشان و ناچیزی استخوانشان و نازکی

(1) - مجادله (58): 22.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 353

پوستشان و یاد محبوبشان پیدا است! آیا اینان با چنین آثاری، می‌توانند غیر را بر یار ترجیح دهند؟!

نمونه‌هایی از تاریخ

رسول خدا صلی الله علیه و آله «مصعب بن عمیر» را دیدند در حالی که پوست دباغی نشده گوسفندی را به کمر بسته می‌آید، فرمودند:

به این مرد نظر کنید که خداوند قلبش را به نور خود منور کرده است. من در مکه دیدم که در دامن پدر و مادرش از بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها بهره‌مند بود؛ اما عشق خدا و رسول او را به چنین حال انداخت «1».

مصعب جوانی بود که با تمام وجود عاشق خدا و رسول شده بود، لحظه‌ای از عمل به خواسته‌های محبوب آسودگی نداشت، قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به تبلیغ فرهنگ الهی پرداخت، مدینه را آماده پذیرش اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرد.

او در راه خدا سخت‌ترین حوادث را تحمل کرد، رنج هر مصیبتی را به خود خرید و عاقبت در جنگ احد در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شرف شهادت نایل گشت، این است مصداق و نمونه فرمایش امام صادق علیه السلام که فرمود:

دَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمَحْبُوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ.

عیسی بن مریم به سه نفر گذشت، لاغر اندام و رنگ پدیده، فرمود:

این چه وضعی است؟ گفتند: از ترس آتش جهنم، گفت: بر خدا حق است که خائف را امان دهد.

(1) - حجة البيضاء: 5/8.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 354

سپس بر سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ‌پریدگی آنان بیش از سه نفر اول بود، پرسید:

شما را چه شده است؟ گفتند: اشتیاق به بهشت ما را به این وضع کشانده است، گفت: بر خدا حق است که آنچه را شما به آن امید دارید به شما عنایت کند.

سپس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ‌پریدگی آنان بیش از سه نفر دوم بود، پرسید:

شما را چه شده که به این گونه تغییر بدن و رنگ مبتلا شده‌اید؟ گفتند: عشق خدا، گفت: شما بندگان مقربید، شما بندگان مقربید «1».

هرم بن حیّان می‌گفت: مؤمن وقتی خدا را شناخت عاشق او می‌شود و چون عاشق شد به سوی او حرکت می‌کند و هنگامی که لذت حرکت را یافت به دیده شهوت به دنیا نمی‌نگرد و به آخرت به چشم رغبت نظر نمی‌نماید، جسدش در دنیاست ولی روحش در آخرت است.

یحیی بن معاذ می گفت: مثقال خردلی محبت پیش خدا محبوبتر است از هفتاد سال عبادت بدون عشق.

علائم عاشقان حقیقی

از بعضی از گذشتگان نقل شده:

خداوند عزیز به بعضی از پیامبران وحی کرد: برای من در میان بندگانم بندگان است که عاشق من هستند و من عاشق آنهایم و مشتاق منند و من مشتاق آنهایم، یاد منند و من یاد آنهایم و نظر به من دارند و من به آنان نظر دارم، اگر راه آنان را بپیمایی

(1) - شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: 156 / 10؛ ذکر الخوف و ماورد فیه؛ مجموعة وزام: 224 / 1؛ محجة البیضاء: 6 / 8

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 355

تو را دوست خواهم داشت و اگر از طریق آنان روی بگردانی تو را هلاک خواهم کرد.

گفت: خداوندا! آیا آنان را علائمی هست؟ خداوند فرمود: در روز مساجد و منازل که دوستان من در آنند برای عبادت من رعایت می کنند، چنانچه چوپان مهربان گوسپندان را رعایت می کند و مشتاقانه به سوی غروب آفتاب و وقت مغرب حرکت می کنند، چنانچه پرندگان در آن وقت به سوی لانه هاشان پرواز می کنند.

زمانی که تاریکی شب آنان را گرفت و خیمه سیاهی همه جا را پوشانده و دیگران برای استراحت رختخواب پهن کردند و پرده ها را افکندند و هر دوستی با دوستش خلوت کرد، آنان در برابر من می ایستند و زمین را با چهره خود در پیشگاه عظمت من فرش می کنند و با دعایی که خود به آنان تعلیم کرده ام با من مناجات می کنند و مرا در برابر نعمت هایی که به آنان داده ام می ستایند، کارشان در شب ناله و گریه و آه و شکوه از فراق من است، گاهی در قیام و گاهی در تشهد، گاهی در رکوع و گاهی در سجودند، خریدار آنچه را به خاطر من تحمل می کنند، هستم و شکوه آنان را از عشقی که به من دارند می شنوم. اول چیزی که به آنان عنایت می کنم سه چیز است:

1- نورم را در دلشان قرار می دهم تا هم چنان که من از آنان خبر دارم آنان در پرتو آن نور از من باخبر شوند.

2- اگر تمام آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست از آنان باشد آن چنان در نظرشان كوچك می كنم كه به خاطر تماشای آنها از من غافل نشوند.

3- به آنان روی می آورم و به هنگامی كه به آنان روی آوردم آیا کسی می تواند

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 356

بفهمد من به آنان چه می خواهم عنایت كنم «1»؟!

اگر عبد با چنان زحماتی كه در راه بندگی او و عشق به جلال و جمال معبود واقعی تحمّل می كند، دلش جایگاه تجلّی او گردد، آیا پس از آن می تواند غیر او را بر او ترجیح دهد؟ آیا امکان ترجیح غیر او هرچه باشد بر او امکان دارد؟! اینجاست كه انسان به واقعیّت سخن امام صادق علیه السلام می رسد كه وقتی چنین عشقی دل را مشغول كند، معشوق آن دل و محبوب آن عشق بر همه چیز بدون اختیار ترجیح داده خواهد شد.

به قول عارف عاشق، فیض كاشانی:

می توحید در پیمانه كردم

دل و جان منزل جانانه كردم

به مستی ترك هر افسانه كردم

از این افسانه ها طرفی نبستم

علاج این دل دیوانه كردم

زعقل و عاقلان يكسر بریدم

چو گنجی جای در ویرانه كردم

شدم در ژنده پنهان از نظرها

زهر كس خویش را بیگانه كردم

شود تا آشنا آن دوست با من

در این روایت دقت كنید:

وَفِي أَخْبَارِ دَاوُدَ: قُلْتُ لِعِبَادِي الْمُتَوَجِّهِينَ إِلَى مَحَبَّتِي مَا ضَرُّكُمْ إِذَا احْتَجَبْتُمْ عَنْ خَلْقِي إِذَا رَفَعَتِ الْحِجَابُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى عِيُونِ قُلُوبِكُمْ، مَا ضَرُّكُمْ مَا زُوِيَتْ عَنْكُمْ مِنَ الدُّنْيَا إِذَا بَسَطْتُ دِينِي لَكُمْ وَمَا ضَرُّكُمْ مَسْخَطَةُ الْخَلْقِ إِذَا التَّمَسَّثْتُمْ بِرِضَايَ! «2»

(1) - محجة البيضاء: 58 / 8.

(2) - جامع السعادات: 122 / 3.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 357

در اخبار داود آمده است: خدا به او فرمود: به آنان که روی به عشق من دارند بگو: با برداشته شدن حجاب بین من و شما و این که می‌توانید مرا با چشم دل ببینید جدایی خلق از شما به شما ضرری نمی‌رساند و با سایه انداختن دینم بر سر شما، روی گردانی دنیا برایتان ضرر ندارد و در صورت طلب خشنودی من خشم خلق در حق شما کاری نمی‌تواند بکند.

عاشقان خدا، خلق را هرکه باشد اگر در راه محبوب نباشد و دنیا را هرچه باشد اگر در مسیر معشوق نباشد و خشنودی خلق را اگر در راه رضای او نباشد؛ هرگز بر خدا ترجیح نداده و می‌داند که از دست دادن هرکدام به خاطر او چیزی از انسان کم نمی‌کند؛ بلکه به خاطر معامله با خدا، بهترین سرمایه که رضایت اوست برای انسان فراهم می‌گردد.

تا اینجا سخن از عشق انسان به خدا بود، اما آنجا که سخن از عشق خدا به عبد است نیز دارای مسائلی است که قسمتی از آن را می‌خوانید.

عشق حق به عبد

قرآن کریم انسانی را که به پاک کردن خود از گناهان و شستشوی باطن از آلودگیها اقدام کند محبوب خدا برشمرده است:

[إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] «1».

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می‌کنند، و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی‌ها از همه آلودگی‌ها] پاکیزه می‌کنند. دوست دارد.

[فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ] «2».

(1) - بقره (2): 222.

(2) - توبه (9): 108.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 358

در آن مردانی هستند که خواهان پاکیزگی [و طهارت جسم و جان] هستند و خدا پاکیزگان را دوست دارد.

و آنان که به دروغ ادعای محبت خدا می کنند و خیال می کنند خدا هم آنان را دوست دارد، معذب بودن آنان را ردّ بر آن ادعا دانسته و می فرماید:

[قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ] «1».

پس چرا خدا شما را به گناهانتان عذاب می کند؟

اگر شما محبوب خدایید چرا به خاطر گناهانتان به جهنم عذاب وجدان دچار می شوید این گرفتاری شما به عذاب دلیل بر این است که خدا شما را دوست ندارد، علامت محبت حق به عبد، توبه عبد است و از شرایط محبت حق به عبد غفران اوست چنانچه فرموده:

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ] «2».

بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد.

شما که می گوئید: عاشق خداییم از برنامه های الهی که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله به شما رسیده پیروی کنید؛ تا خدا شما را دوست داشته و گناهانتان را ببخشد. توبه یکی از مهمترین فرمان های حق است که عاشق خدا برای اجرای آن قیام کرده و به وسیله آن تمام نواقص خود را رفع و آلودگی های خویش را پاک می کند. و از این طریق است که محبوب حق می شود.

(1) - مائده (5): 18.

(2) - آل عمران (3): 31.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 359

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْمَالَ الْبِرَّ وَالْفَاجِرُ وَلَا يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا مَنْ أَحَبَّ «1».

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند دنیا را به هرکه دوست دارد و دوست ندارد عطا می کند. ولی ایمان و عشق را فقط به کسی که علاقه دارد عنایت می کند.

البته در این زمینه باید توجه داشت که سعی و ظرفیت و شایستگی عبد شرط است، در صورت کوشش و یافتن ظرفیت و شایستگی، عنایت الهی متوجه انسان می گردد و خداوند عبد را به نور ایمان منور می کند. این نور دلیل بر محبت خدا به عبد است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ أَحَبَّهُ الْحُبُّ الْبَالِغُ اقْتَنَاهُ، فَقَالُوا: وَمَا مَعَنَا اقْتَنَاهُ، قَالَ: لَا يَشْرِكُ لَهُ مَالًا وَلَا وَلَدًا «2».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خدا به بنده اش محبت ورزد او را مبتلا می کند و هنگامی که عشق حق به عبد به درجه نهایی برسد او را به دست خواهد گرفت، عرضه داشتند: یعنی چه؟ فرمود: برایش اهل و مالی باقی نخواهد گذاشت. (کنایه از این که وضع عبد به جایی می رسد که ذکر و فکری و عمل و اخلاقی و حرکت و سکونی جز او نخواهد داشت و هرچه در اختیار اوست فدای محبوب می کند).

و به قول فیض بزرگوار، آن فقیه ربّانی:

گذشتم از جهان الحمد لله

گرفتم ملک جان الحمد لله

(1) - المحاسن: 217 / 1، باب 9 - الدین، حدیث 112؛ بحار الأنوار: 204 / 65، باب 22، حدیث 9.

(2) - ارشاد القلوب: 26 / 1، الباب الرابع فی ترک الدنيا.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 360

شدم تا جان جان الحمد لله	چه جا و چه جهان چه ملك و چه ملك
شدم تا لا مكان الحمد لله	مكان را در نور ديدم به همت
قدم بر آسمان الحمد لله	برون كردم سر از عالم نهادم
شدم از باقيان الحمد لله	زمهر فانيان دل بر گرفتم
سوى آن حكمران الحمد لله	ز محكومان بريدم رو نهادم
به سوى مصر جان الحمد لله	ز چاه طبع يوسف وار رفتم
به صحراى عيان الحمد لله	ز خوف عقل يونس وار جستم
نه اين ماند و نه آن الحمد لله	ز بود فيض و نابودش برستم

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَبَاهُ وَإِنْ رَضِيَ اصْطَفَاهُ «1».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه خدا بنده‌ای را دوست داشته باشد، او را دچار آزمایش می‌کند، اگر در برابر آزمایش‌های ربّانی استقامت ورزد او را به عنوان بنده اختیار می‌کند و چون راضی به برنامه‌های الهی شد، او را مخصوص خود می‌گرداند.

سیره اولیای الهی علیهم السلام

در این قسمت باید ابتدا از انبیای الهی و امامان علیهم السلام بزرگوار یاد کرد که در تمام مدت عمر به چیزی جز خدا فکر نکردند و هیچ چیز را بر وجود مقدّس او ترجیح ندادند.

داستان انبیای خدا را در قرآن مجید بخوانید به آیاتی که زندگی ابراهیم،

(1) - بحار الأنوار: 142 / 79، باب 18، حدیث 26؛ مستدرک الوسائل: 427 / 2، باب 64، حدیث 2368 - 31.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 361

موسی، یوسف، ایوب و سایر پیامبران علیهم السلام را بازگو می‌کند دقت کنید و ببینید که آن بزرگواران جز خدا هدیفی و محبوب و معشوقی نداشتند. بذل مال، ایثار جان و گذشت کردن از آنچه در اختیار آنان بود؛ برای خدا ایمان، عمل و اخلاق آنان را تشکیل می‌داد.

حضرت ابراهیم در این زمینه مکرر امتحان شد، سایر پیامبران در این مرحله بارها به شداید و گرفتاری‌های سخت دچار شدند؛ ولی غیر او را نخواستند و جز او ندیدند و به غیر او فکر نکردند و سخنی جز سخن او را نشنیدند.

زندگی امامان شیعه علیهم السلام در اکثر کتب اسلامی بازگو شده است. آن بزرگواران نیز همانند انبیای الهی از همه چیز خود در راه الله گذشتند و غیر او را ترجیح ندادند.

خداوند بزرگ در قرآن مجید از آنان به عنوان ایثارگران یاد کرده است. داستان عجیب و واقعه حیرت‌انگیز حضرت امام حسین علیه السلام را همه می‌دانند، آن بزرگوار در راه خدا از همه چیز گذشت در حالی که دشمن حاضر بود تحت هر شرائطی با حضرت سازش کند؛ ولی آن انسان آزاده، تنها با خدا معامله کرد و در این معامله از همه چیز خود دست شست و حاضر نشد دنیا و آنچه در آن است را بر يك لحظه ترجیح دهد.

در این زمینه عارف بزرگ الهی قمشه‌ای چه نیکو سروده است:

از بر زین چون شه عشق آفرین	کرد زمین مفخر عرش برین
با تن صد چاک و دل سوزناک	ناله همی کرد به یزدان پاک
گفت الها ملکا داورا	پادشها ذوالکرما یاورا
در رخت ای شاهد زیبای من	شمع صفت سوخت سراپای من
عشق تو شد جان و تنم فی هواک	نیست بود در نظرم ماسواک
جز تو جهان را عدم انگاشتم	غیر تو چشم از همه برداشتم

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 362

عشق تو شد عقل من و هوش من	گشته همه خلق فراموش من
مهر تو ای شاهد زیبای جان	آمده در پیکر من جای جان
وادی سینای تو شد سینه‌ام	پرتو عکس تو شد آینه‌ام

ایستادگی اصحاب اخدود تا پای جان

خدای متعال در قرآن مجید، از «اصحاب اخدود» یاد کرده است. از نظر قرآن کریم اینان جرمی جز ایمان به خدا نداشتند.

داستان آنان بنا به نقل تفاسیر چنین است:

مردی وارد شهر «صنعا» پایتخت یمن شد و به سوی کاخ حکومتی «ذونواس» حرکت کرد، دربان کاخ از ورودش جلوگیری نمود و گفت: در این گرمای سوزان به چه علت به درب این خانه آمده‌ای؟ گفت: خطر بزرگی پیش آمده است باید ذونواس را از این خطر آگاه کنم.

دربان گفت: پادشاه الآن از پذیرفتن تو معذور است، فعلاً قتلی را پشت سر گذاشته و از اضطراب شهر «صنعا» کاسته و مسئله یهودیت را به مانند زمان تبع رسانده و اکنون آماده است، تا در جنگی که در شرق و غرب روی می‌دهد شرکت کند، او قصد دارد یهودیت را دین عمومی نموده و حکم تورات را در زمین حاکم کند.

در هر صورت پادشاه نزدیک غروب آماده ملاقات است، مسافر گفت: خبر من با برنامه شاه فاصله زیادی ندارد و مربوط به همین دین است. دربان گفت: لحظه‌ای صبر کن تا شاه وارد باغ شود. پس از آن که ذونواس بیرون آمد دربان به او گفت:

مردی از «نجران» واقع در کشور حجاز برای ملاقات با شما آمده است و می‌خواهد خبر از دین جدیدی بدهد که خطر بزرگی برای یهودیت است.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 363

ذونواس گفت: دین جدید! کدام دین؟ او را پیش من آورید، مرد آمد و پس از احترام گفت: ای پادشاه! من برای درخواست کمک نزد تو نیامده‌ام؛ بلکه برای حادثه بزرگی که در «نجران» پیش آمده است به حضورت رسیده‌ام.

ذونواس گفت: منظورت چیست؟ گفت: مدّتی است در نجران دین جدیدی پیدا شده و به نام عیسی مسیح بشارت می‌دهد، بت پرستان نجران آسایش فکر خود را در این مسلک یافته و دسته دسته به این دین می‌گروند. آنچه مهم است این است که عده‌ای از یهودیان از دین خود دست کشیده و داخل دینی می‌گردند که بت پرستان با کمال اشتیاق به آن روی می‌آورند؛ اگر پادشاه یهودیت را حفظ نکند به زودی آثار آن از نجران معدوم می‌گردد.

ذونواس گفت: این دین چگونه به «نجران» راه یافت؟ گفت: در میان عده‌ای که به «نجران» آمده بودند دو نفر وارد شدند، یک مرد رومی به نام «فیمیون» و دیگری مردی به نام «صالح» یکی از بت پرستانی که درخت خرما می‌پرستید فیمیون را خرید، او را شخص بزرگواری یافت، می‌دید در کار خستگی ندارد و هیچ گونه شکایتی از سنگینی کار نمی‌کند،

تمام روز را کار کرده و شب را به اتاقی برای عبادت پناه می‌برد. يك روز او را در حال نماز دید، از اتاقش بدون چراغ نوری مشاهده کرد، از کارش تعجب کرد، از او پرسید: آیا غیر از آن درخت خرما را عبادت می‌کنی؟ فیمیون گفت: من خدایی را پرستش می‌کنم که مالک عالم و اداره کننده آن است، همان خدایی که مسیح به وجودش راهنمایی کرده و قدرتش را به ما نمایانده است. این درخت مالک نفع و ضرر نیست؛ بلکه خودش را نمی‌تواند حفظ کند و ضرری را از خود دور نماید. اگر من بخواهم می‌توانم از خداوند تقاضا کنم بادی بفرستد و آن را خشک نماید، یا آتشی فرستاده آن را بسوزاند.

اریاب گفت: آیا می‌توانی چنین کاری را انجام دهی؟ گفت: آری، اگر انجام دهم

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 364

به آیین حق می‌گروی؟ گفت: بلی، فیمیون نماز خواند و از خدا خواست تا دعایش را مستجاب کند؛ بادی بر درخت وزید و درخت خشک شد. در این هنگام اریاب فیمیون به حق ایمان آورد، این مسئله در نجران منتشر شد و بسیاری از مردم آیین مسیح را پذیرفتند. سپس آن مرد مطالب دیگری درباره فیمیون گفت در حدی که غضب و خشم ذونواس به جوش آمد و با لشکری انبوه به سوی نجران حرکت کرد، شهر را محاصره کرد بزرگان و صاحبان رأی را جمع نمود و گفت: قبل از این که دست به کشتار شما بزنم به شما مهلت می‌دهم که یا یهودیت را قبول کنید و یا اعدام و شکنجه در انتظار شماست.

مردمی که حق را یافته بودند، مردمی که لذت حق‌پرستی را چشیده بودند، مردمی که از معرفت الهی برخوردار شده بودند. مردمی که می‌دانستند در این دنیا جز وجود او چیزی اصالت ندارد، در پاسخ آن ستمگر گفتند: این دین جدید با جان ما درهم آمیخته و به تار و پود وجود ما راه یافته است، ما از آن دست بر نمی‌داریم چه به ما مهلت دهی، چه ما را به کام مرگ دراندازی.

ما با خدای خود معامله کرده‌ایم و هرگز او را به هیچ چیز ترجیح نمی‌دهیم. دنیا محلی است زودگذر و سهم ما از آن بسیار اندک است و ما همه چیز خود را که خداست با این سهم اندک عوض نمی‌کنیم.

ذونواس که پافشاری مؤمنان را به این دین ملاحظه کرد، دستور داد خندقی حفر کنند و آتشی سهمگین برافروزند، از پیرمرد زمین گیر و پیرهزن قد خمیده، از جوان رشید و طفل شیرخوار از خرد و کلان، چشم نپوشید و همه را در کام آتش افکند و آنان نیز از حق دست برنداشته، کشته شدن را بر ننگ دنیا ترجیح دادند و جان

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 365

خود را نثار معشوق حقیقی کردند «1». و به فرموده امام صادق علیه السلام از آنان شدند که ایثار محبوب بر ماسوا کردند: وَدَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمُحِبُّوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ.

و به قول عارف بزرگوار فیض کاشانی:

خوشا آن کو انابت با خدا کرد	به حق پیوست و ترك ماسوا کرد
خوشا آن کو دلش شد از جهان سرد	گذشت از هر هوس ترك هوا کرد
خوشا آن کس که دامن چید زاغیاری	بیار واحد فرد اکتفا کرد
خوشا آن کس که فانی گشت از خود	ز تشریف بقای حق قبا کرد
خوش آن کو در بلا ثابت قدم ماند	به جان و دل به عهد او وفا کرد
خوش آن کو لذت دار الفنا را	فدای لذت دار البقا کرد
خوش آن دانا که هر دانش که اندوخت	یکایک را عمل بر مقتضا کرد
خوشا آن کو به حدس صاحب عقل	مهم و نامهم از هم جدا کرد
خوشا آن کو به تنهایی گرفت انس	چو فیض ایام بگذشته قضا کرد

زنی عارفه و آگاه، از جماعتی پرسید: به نظر شما سخا چیست؟ گفتند:

بخشیدن مال. گفت: این کار اهل دنیا است، سخای خواص کدام است؟ گفتند:

بذل طاقت در طاعت، گفت: به امید ثواب، گفتند: آری، گفت: این معامله يك برده است با وجود آیه:

[مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا] «2».

(1) - تفسیر القمی: 413 / 2، ذیل تفسیر آیات سوره بروج.

(2) - انعام (6): 160.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 366

هر کس کار نیک بیاورد، پاداشش ده برابر آن است.

سخا کجاست؟

گفتند: عقیده تو چیست؟ گفت: به نظر من سخا یعنی معامله با خدا نه برای بهشت نه جهنم، نه برای ثواب نه خوف از عقاب.

ترجیح خدا بر همه چیز

در تفسیر «روح البیان» آمده است:

در زمان‌های دور ستمگری قصر با شکوهی بنا کرد، آن گاه از باب تکبر و غرور فرمان داد کسی به آن قصر نزدیک نشود و گفت: مجازات تخلف از این فرمان قتل است.

او تصوّر می‌کرد، جز آشنایان، هر کس به آن قصر نزدیک شود، قصد سوئی دارد، از این رو آن فرمان ظالمانه را صادر کرده بود.

یکی از مردان الهی با زحمت زیاد به او راه یافت و او را نصیحت کرده از عقوبت آن همه ظلم ترساند، ولی نصایح آن سالک راه در او اثری نکرد، آن مرد از آن شهر که در آن، آن همه ظلم می‌دید و توان جلوگیری از آن را نداشت هجرت کرد و در منطقه‌ای خارج از آن محدوده از نی و چوب اتافی برای عبادت و خدمت بنا کرد.

روزی آن ستمگر با یارانش در قصر بود، فرشته مرگ به صورت جوانی در برابر دیدگان آنان ظاهر شد و دور قصر می‌گشت و به آنان چشم می‌دوخت، بعضی از نزدیکان گفتند: ما جوانی را در حال گردش به دور کاخ می‌بینیم، ستمگر جلوی پنجره آمد و او را دید گفت: این راهگذر دیوانه و حتماً غریب است، یکی برود و او را از زندگی راحت کند.

يك نفر از آنان برای اجرای فرمان شاه حرکت کرد، به محض حمله، قبض روح شد و مُرد. به آن ستمگر گفتند: ندیم کشته شد، سخت برافروخته شد، فرمان داد یکی برود و او را بکشد، دومی هم قبض روح شد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 367

ستمگر سخت عصبانی شد و خودش رفت، فریاد زد: کیستی که علاوه بر نزدیک شدن به قصر من دو نفر از یاران ما را کشتی؟ گفت: مگر مرا نمی‌شناسی، گفت: نه، گفت: من فرشته مرگم.

سلطان از شنیدن نام او بر خود لرزید و شمشیر از کفش افتاد، خواست فرار کند فرشته مرگ گفت: کجا می‌روی؟ من مأمور گرفتن جان توام، گفت: به من مهلت بده، برای وصیت و خداحافظی نزد اهل و عیالم بروم، ملك الموت گفت: چرا کارهای نیکو را در زمانی که مهلت داشتی انجام ندادی؟ این را گفت و جان آن ظالم را گرفت.

از آنجا نزد آن مرد خدا رفت و گفت: بشارت که من عزرائیل هستم شر آن ستمگر را از سر مردم بردم! آن‌گاه خواست برگردد خطاب رسید: ای ملك الموت! عمر بنده صالح من سر آمده است، او را نیز قبض روح کن. ملك الموت گفت: هم‌اکنون من مأمور قبض روح تو شدم، گفت: مرا مهلت می‌دهی تا به شهر رفته با زن و فرزندانم عهدی تازه کنم و با آنان خداحافظی نمایم؟ خطاب رسید: به او مهلت بده، فرمود: مهلت داری، قدم اول را که برداشت لحظه‌ای در فکر رفت و از رفتن پشیمان شد، گفت: ای ملك الموت! من می‌ترسم با دیدن زن و بچه تغییری در من حاصل شود و به خاطر آن تغییر از عنایت حق محروم شوم، من نمی‌خواهم ملاقات با زن و فرزند را به لقای او ترجیح دهم؛ مرا قبض روح کن که خدا برای زن و فرزند من از من بهتر است!

او صاحب‌خانه را خواست

هم چنین در آن تفسیر آمده است:

یکی از اولیای خدا برای انجام فریضه حج عازم سفر شد طفل ده یا دوازده ساله اش گفت: کجا می روی؟ گفت: بیت الله، طفل در عالم کودکی تصوّر کرد

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 368

هرکس بیت را ببیند صاحب آن را نیز خواهد دید، روی شوق و عشق به پدر گفت:

چرا مرا با خود نمی بری؟ پدر گفت: زمان حج تو نرسیده است. طفل به شدت گریست و با اصرار از پدر خواست تا او را همراه خود ببرد.

سرانجام پدر پذیرفت و او را با خود همراه کرد. چون به میقات رسیدند مُحَرَّم شدند و سپس به سوی کعبه حرکت کردند، هنگام ورود به مسجد الحرام طفل، ناله جانسوزی کرد و جان داد، پدر به سوگ او نشست و فریاد می زد: آه کودکم کجا رفت، ناگهان از گوشه خانه خدا ندایی شنید که گفت: تو خانه خواستی خانه را یافتی او صاحب خانه خواست صاحب خانه را یافت.

به قول سالک راه دوست فیض کاشانی:

بلی احوال دل دلداری داند

دوای درد ما را یار داند

غم بیمار را بیمار داند

ز چشمش پرس احوال دل آری

که حال مست را هشیار داند

وگر از چشم او خواهی زدل پرس

که مرد عشق درمان عار داند

دوای درد عاشق درد باشد

که رنج خستگان غمخوار داند

طیب عاشقان هم عشق باشد

که حال زار را هم زار داند

نوای زار ما بلبل شناسد

نه هرکس شیوه این کار داند

نه هر دل عشق را در خورد باشد

زخود بگذشته‌ای چون فیض باید

که جز جانبازی اینجا عار داند

گرسنگی شقیق بلخی

نوشته‌اند:

«شقیق بلخی» سه روز بی‌غذا ماند، پس از سه روز در حالی که از زیادی عبادت و گرسنگی، ضعف گرفته بود، دست به درگاه حق برداشت و عرضه داشت:

«اَطْعَمَنِي» خدایا! گرسنه‌ام غذایم بده.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 369

پس از فراغت از دعا شخصی را دید که به طرف او می‌آید، به شقیق سلام کرد و گفت: همراه من بیا، شقیق حرکت کرد و به خانه‌ای رسید. در آن خانه ظروفی از طعام‌های رنگارنگ و کارگرانی مشغول پذیرایی را دید چون از غذا خوردن فارغ شد و قصد رفتن کرد صاحب خانه پرسید: کجا؟ گفت: مسجد، گفت: ممکن است نامت را بگویی؟ گفت: شقیق، ناگهان فریاد زد: این خانه خانه توسست و اینان کارگران تواند، من خدمتکار و بنده پدرت بودم، از طرف پدرت تجارت رفتم، چون برگشتم مرده بود، تو را نمی‌یافتم تا آنچه هست به تو بدهم، اکنون که تو را یافتم مال خود و غلامانت را بگیر.

شقیق گفت: اگر اینان غلامان منند همه در راه خدا آزادند و اگر مال از من است، بردارید و بین خود تقسیم کنید تا هر يك از نداری درآیید، من نیازی به آنچه در زندگی‌ام زیاد است ندارم، نیاز من به بی‌نیاز است.

فقط خدا

ذکر حقیقی است که هرکس به آن آراسته گردد، جز به او نیندیشد و جز به خاطر او کاری نکند و اخلاقی جز اخلاق او نداشته باشد.

ابو عبدالله راضی گفت:

پیش «ولید سقا» رفتم و می خواستم که در فقیر از او سؤال کنم، سربرآورد و گفت: فقیر به کسی گفته می شود که هرگز جز حق در خاطره او نیامده و در قیامت از عهده آن برآید «1».

(1) - نفحات الانس: 37.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 370

آیا به غیر حق چیزی انتخاب کنم

در تفسیر قسمتی از آیات سوره «یس» «1» آمده است:

چون حبیب نجار خبر رنج و مشقت رسولان خدا را از دست مردم «انطاکیه» شنید به شتاب، از منزل خود که در نقطه ای دور دست از شهر قرار داشت، به سوی مردم آمد، این انسان فداکار از مؤمنان واقعی بود. وی از درآمد کسب و کار خود قسمتی را برای اهل و عیال و قسمتی را نیز برای دادرسی تهیدستان خرج می کرد.

هنگامی که با مردم روبرو شد فریاد زد: ای مردم! از رسولان الهی و انسان های پاک که در برابر این همه زحمت و رنج، کمترین پاداشی از شما طلب نمی کنند پیروی کنید. چگونه مرا به خدایان دروغین دعوت می کنید؟ چرا باید من خدای آفریننده خود را نپرستم؟ در صورتی که بازگشت شما به سوی اوست؟ آیا من به جای خدای آفریننده، خدایی را برگزینم که اگر خدای واقعی بخواهد به من ضربه ای بزند، (مرا در قیامت، عذاب دهد یا در دنیا دچار گرفتاری کند) شفاعت آن خدایان ضرری را از من دفع نکرده و نمی توانند نجاتم دهند؟ در این صورت آیا من از زیانکاران نخواهم بود؟ ای رسولان الهی! گواه باشید؛ به خدای فرستنده شما ایمان آوردم.

اما با این که می دانست پیروی از رسولان و دفاع از آنان مشقت زیادی به دنبال دارد، در عین حال خدا و اهداف الهی را مقدم داشت و در میدان مبارزه قدم گذاشت و محبوب خود را بر زن و فرزند و مال و جان و همه هستی خود مقدم داشت. سرانجام بر اثر حمله مردم که با سنگ و آلات قتاله به او هجوم بردند کشته شد، سپس جنازه او را به دیوار شهر برای تماشای مردم آویختند، خدای بزرگ در

(1) - «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»؛ (از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد گفت: ای قوم من از این فرستادگان [خدا] پیروی کنید)، یس (36): 20.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 371

سوره مبارکه «یس» از او تحلیل کرده و آن چهره پاك را یکی از ستارگان درخشان بهشت معرفی کرده است. آری، این گونه مردمان که در راه حق از همه چیز گذشتند در ادعای محبت راستگوترین مردم بودند و چنان بودند که محبوب را بر همه ماسوا ترجیح دادند. و به فرموده امام صادق علیه السلام: وَذَلِيلُ الْحُبِّ إِثَارُ الْمُحِبُّوبِ عَلَى مَا سِوَاهُ.

اثر معجزه‌آسای ادب

حرّ بن یزید در روز عاشورا بر سر دو راه قرار گرفته بود: یکی سپهسالاری، ثروت‌اندوزی، زن و فرزند، مقام و منزلت مادی و دیگر جان باختن و از هستی گذشتن؛ اما آن انسان عاقل پس از اندکی تأمل حق تعالی را در پرتو امامت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بر ماسوا ترجیح داده و با خدای عزوجل معامله کرد.

در این زمینه در کتاب «نقد و تحلیل و تفسیر مثنوی» «1» می‌خوانیم:

انسانی که دارای ادب درونی است، هرچند که مرتکب تبهکاری شود، هرچند که خود را گاهی ببازد؛ ولی سرانجام آن ادب روحی او را از سقوط نجات خواهد داد.

در داستان حرّ بن یزید ریاحی می‌خوانیم:

این مرد به عنوان مبارزه و دستگیری حسین بن علی علیهما السلام و سپردن آن به دست خونخوار تاریخ بشری یعنی «ابن زیاد» بیرون آمد و در برابر حسین علیه السلام قرار گرفت.

آن چنان که دو دشمن خونی رو در روی یکدیگر می‌ایستند، بر سر راهش ایستاد.

هنگام نماز حسین علیه السلام فرمود: تو برو يك طرف و با لشکرت نماز بخوان تا ما نیز نماز خود را بخوانیم حرّ گفت: شما جلو بایست تا نمازمان را به امامت تو بخوانیم.

حر بن یزید آن روز نماز را پشت سر حسین بن علی علیهما السلام خواند، سپس هنگامی که

(1) - نقد و تحلیل و تفسیر مشنوی: 97 / 1.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 372

امام علیه السلام قصد حرکت داشت حرّ بن یزید مخالفت کرد و حسین علیه السلام با جمله تندى (مادر به عزایت گریه کند) حرّ را مخاطب قرار داد.

حرّ بن یزید بدون کوچکترین جسارتی گفت: شما می‌توانید به من این جمله را بگویید؛ ولی من با نظر به شخصیت شما نمی‌توانم چنین جمله را بگویم؟

این ادب روحی و این شخصیت عالی حرّ بن یزید باعث شد که در روز خونین دشت نینوا سرانجام حقیقت را تشخیص داده و از پایین‌ترین درجه به بالاترین درجه ترقی کرده و جانب حسین علیه السلام که جانب حق و حقیقت واللّه است را گرفته و جان خود را در راه او نثار نماید «1».

اختیار محبوب در سخت‌ترین شرایط

«محمد بن ابی عمیر» یکی از برجسته‌ترین افرادی است که تاریخ نمونه او را کمتر به یاد دارد. کتب رجالی از او مسائل مهمی نقل کرده‌اند که در اینجا به ترجمه مقاله «رجال الکشی» درباره او اکتفا می‌کنیم:

علی بن الحسن می‌گوید:

ابن ابی عمیر به خاطر جانب‌داری از حق گرفتار و به حبس محکوم و از نابسامانی وضع زندان و شکنجه دچار بلاهای زیادی شد.

آنچه داشت به حکم خلیفه ستمگر مصادره شد، از میان اموال او کتاب‌های گرانمایی که در حدیث تألیف کرده بود نیز به غارت رفت. او نزدیک به چهل جلد از نوشته‌هایش را از حفظ داشت که از بازگوشده‌های آن کتب، تحت عنوان «نوادر» یاد می‌شود.

فضل بن شاذان که خود از کم نظیرترین عاشقان بود می‌گوید: از محمد بن ابی

(1) - بحار الأنوار: 313/44، باب 37، حدیث 1.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 373

عمیر نزد حاکم وقت شکایت شد که او نام تمام شیعیان را در عراق می‌داند، او را گرفتند و گفتند از تشکیلات شیعه پرده‌بردار، امتناع کرد، عریان‌ش کردند و او را بین دو درخت آویختند و صد ضربه تازیانه زدند، فضل می‌گوید: ابن ابی عمیر گفت:

وقتی مرا می‌زدند و تازیانه‌ها را یکی پس از دیگری فرود می‌آوردند درد شدیدی مرا گرفت، کم مانده بود که اسرار شیعه را فاش کنم؛ اما ناگهان ندای «محمد بن یونس بن عبدالرحمان» را شنیدم که گفت: ای محمد بن ابی عمیر! به یاد ایستادن در برابر محضر الهی باش. از این ندا قوت گرفتم و بر آنچه بر من رفت استقامت کردم و از این بابت خدای بزرگ را شکر می‌کنم. فضل بن شاذان می‌گوید: بر اثر آن گرفتاری بیش از صد هزار درهم به او زیان وارد شد.

هم چنین فضل بن شاذان می‌گوید: وارد عراق شدم، کسی را دیدم شخصی را مورد عتاب قرار داده و می‌گوید: تو مرد صاحب عیالی و کسب و درآمد تو برای آنان از راه نوشتن است، می‌ترسم که طول سجده‌هایت به دیدگانت ضربه وارد کند!!

چون او سخن خود را تکرار و بر آن اصرار ورزید گفت: چقدر با من حرف می‌زنی وای بر تو، اگر بنا بود با سجده طولانی چشم کسی از بین برود؛ باید تاکنون چشم ابن ابی عمیر از بین رفته باشد!!

چه گمان داری درباره کسی که بعد از نماز صبح سجده شکر می‌کند و تا هنگام زوال آفتاب سر بر نمی‌دارد.

آری، اینان از بی‌نظیرترین افرادی بودند که محبوبی به جز خدا نداشتند و هر محبتی را برای او می‌خواستند و هیچ‌گاه با همه پیشامدها و سختی‌ها چیزی را بر حضرت او ترجیح نمی‌دادند «1».

(1) - رجال الکشی: 584 و 591.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 374

آسیه و معبود واقعی

مَلّا فتح الله كاشانی در تفسیر خود «1» چنین می گوید:

آسیه به جهت خلوص ایمان رستگار شد و وصلت او با فرعون به او ضرری نرسانید و نقصی در قرب و منزلت او در نزد حضرت حق پیدا نشد.

نقل است: وقتی که ساحران سحر خود را نمایش دادند و موسی علیه السلام عصایش را انداخت و اژدها شد و سحر ساحران را باطل کرد آسیه ایمان آورد. و مدّتی ایمان خود را از فرعون پنهان می داشت، چون فرعون بر آن مطلع شد، به او گفت: از دین موسی علیه السلام برگرد، اما برنگشت بنابراین فرعون امر کرد تا او را چار میخ کرده در آفتاب بینداختند ... آن گاه فرعون دستور داد: تا سنگی آوردند تا بر سینه وی نهند، آسیه چون آن سنگ را دید؛ نجات از فرعون و دخول در جنت را از خدای متعال درخواست کرد:

[إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ بَخِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ بَخِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ] «2».

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت:

پروردگارا! برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

خدای بزرگ دعای وی را مستجاب کرد و حجاب از پیش وی برداشت. پیش از آن که سنگ بر او واقع شود خانه وی به وی نمود که از يك درّ سپید بود، وی خوشحال شد بعد از آن روح وی قبض کرد و آن سنگ بر جسد بیجان آمد و عذاب

(1) - تفسیر مَلّا فتح الله كاشانی: 9/ 346 ذیل آیه 11 سوره تحریم.

(2) - تحریم (66): 11.

راستی این گونه ایمانها در میان این گونه بشرها از عجایب است، انسانی که مقام دوم مادی و ریاستی مملکتی است، زنی که به انواع زیور و آرایش دنیا آراسته است، فردی که همه گونه وسائل عیش و نوش مادی برایش فراهم است؛ پس از درك حقیقت و یافتن محبوب واقعی، او را بر هر چیزی ترجیح دهد و به آن چه وابسته و تعلق قلبی دارد در راه او از آن بگذرد و انواع رنجها و مشقتها را تحمل کرده و حتی جان شیرین خود را در شیرین ترین دوران زندگی یعنی جوانی نثار محبوب خود کند.

(1) - داستان حضرت «آسیه» که افتخار کنیزی حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام را در قیامت دارد، این گونه نیز نقل شده است:

زنی در دربار فرعون به عنوان آرایشگر دختر فرعون خدمت می کرد. روزی هنگام آرایش دختر فرعون شانه از دستش رها شد و روی زمین افتاد. او هنگامی که خواست شانه را بردارد نام خدا را بر زبان جاری کرد. دختر فرعون پرسید: مگر خدایی جز پدرم است؟ زن آرایشگر گفت: آری، خدای من مالك تمام جهان و خالق آن است؛ حتی پدر تو. دختر فرعون ماجرا را برای پدرش بازگو کرد به دنبال این خبر، فرعون دستور داد تا زن آرایشگر را گرفتند و او را با میخ به زمین دوخته و زیر ضربات تازیانه گرفتند. هر چه فرعون می گفت: بگو من خدای توام، زن آرایشگر مقاومت می کرد.

فرعون دستور داد: تا دو فرزند این زن موحد عاشق را در کوره ای از آتش بیاندازند ولی او هم چنان بر عقیده خود استوار و پا برجا بود. در این هنگام «آسیه» همسر فرعون جلو آمد و او را به باد توبیخ گرفت.

فرعون گفت: آخر این زن خدایی مرا قبول ندارد، آسیه گفت: خوب من نیز قبول ندارم. تو خدا نیستی و مخلوق خدایی. در اینجا بود که فرعون دستور داد: آسیه را نیز با میخ به زمین دوختند و سرانجام با شکنجه فراوانی به شهادت رساندند.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 376

اعتماد و توکل بر حق

در روزگار عیسی بن مریم علیه السلام، زنی بود صالحه و عابده، چون وقت نماز فرا می رسید، هر کاری که داشت رها و به نماز و طاعت مشغول می شد.

روزی هنگام پختن نان، مؤذّن بانگ اذان داد، او نان پختن را رها کرد و به نماز مشغول شد؛ چون به نماز ایستاد، شیطان در وی وسوسه کرد «تا تو از نماز فارغ شوی نان‌ها همه سوخته می‌شود» زن به دل جواب داد: اگر همه نان‌ها بسوزد بهتر است که روز قیامت تنم به آتش دوزخ بسوزد.

دیگر بار شیطان وسوسه کرد: پسرت در تنور افتاد و سوخته شد، زن در دل جواب داد: اگر خدای تعالی قضا کرده است که من نماز کنم و پسر من به آتش دنیا بسوزد من به قضای خدای تعالی راضی هستم و از نماز فارغ نمی‌شوم که الله تعالی فرزند را از آتش نگاه دارد.

شوهر زن از در خانه درآمد، زن را دید که به نماز ایستاده است. در تنور دید همه نان‌ها به جای خویش ناسوخته و فرزند را دید در آتش بازی می‌کرد و يك تار موی وی به زیان نیامده بود و آتش بر وی بوستان گشته، به قدرت خدای عزوجل.

چون زن از نماز فارغ گشت، شوهر دست وی بگرفت و نزدیک تنور آورد و در تنور نگریست، فرزند را دید به سلامت و نان به سلامت هیچ بریان نشده، عجب ماند و شکر باری تعالی کرد و زن سجده شکر کرد خدای را عزوجل، شوهر فرزند را برداشت و به نزدیک عیسی علیه السلام برد و حال قصّه با وی نگفت. عیسی گفت: برو از این زن پرس تاچه معامله کرده است و چه سرّ دارد از خدای؟ چه اگر این کرامت آن مردان بودی او را وحی آمدی و جبرئیل وحی آوردی او را.

شوهر پیش زن آمد و از معامله وی پرسید، این زن جواب داد و گفت: کار

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 377

آخرت پیش داشتم و کار دنیا باز پس داشتم و دیگر تا من عاقلم هرگز بی طهارت ننشستم الا در حال زنان و دیگر اگر هزار کار در دست داشتم چون بانگ نماز بشنیدم همه کارها به جای رها کردم و به نماز مشغول گشتم و دیگر هرکه با ما جفا کرد و دشنام داد، کین و عداوت وی در دل نداشتم و او را جواب ندادم و کار خویش با خدای خویش افکندم و قضای خدای را تعالی راضی شدم و فرمان خدای را تعظیم داشتم و بر خلق وی رحمت کردم و سائل را هرگز بازنگردانیدم اگر اندك و اگر بسیار بودی بدادمی و دیگر نماز شب و نماز چاشت رها نکردم، عیسی علیه السلام گفت: اگر این زن مرد بودی پیغامبر گشتی «1».

مسئله نسوختن طفل در تنور آتش مسئله‌ای است که دوبار قرآن مجید بر آن شهادت داده است، یکی ابراهیم علیه السلام در زمان نمرود و دیگر موسی علیه السلام در دوران کودکی در عصر فرعون و البته هرکس با تمام وجود تسلیم حق گردد، خداوند هر مشکلی را برایش سهل و هر چیزی را به فرمان او قرار خواهد داد. چنانچه فرموده‌اند: الْعَبْدُ لِلَّهِ جُؤَهْرَةٌ كُنْهُهُ الرُّبُوبِيَّةُ

بندگی حقیقی است که در ذات آن مالکیت بر هر چیز نهفته است.

در این زمینه حکایات بی‌شماری از انبیا و اولیا نقل شده است که آیات قرآن مجید هم آن حکایات را تصدیق می‌کند. از جمله یکی از بزرگان گوید:

وقتی در بادیه می‌رفتم از کاروان بازماندم و راه گم کردم، در بادیه می‌گشتم چند روز برآمد، امید از خود برداشتم، ناگاه یکی بی دیدم که در آن وقت در روم بود از پی می‌رفتم تا رسیدم به پشته‌ای از ریگ. بر آن پشته رفتم محرابی دیدم در او آدمی دیدم نشسته، شادمانه شدم که آدمی دیدم، آنجا نشستم و زمانی بی‌بوم آفتاب فرو شد.

(1) - منتخب رونق المجالس؛ بستان العارفین؛ تحفة المريدین: 243.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 378

وقت نماز شام درآمد، جوانی دیدم می‌آمد نیکو روی جامه‌های نیکو پوشیده و بر این بالا برآمد و پای بر زمین زد، چشمه آب روان گشت از آن ریگ، این جوان مرد بدان آب طهارت کرد و پاره‌ای آب بخورد، بدان محراب باز رفت من نیز برخاستم فراز شدم از آن آب بخوردم، همه تشنگی از من بشد و هم گرسنگی و هم ماندگی از من زایل شد، پس آب دست بکردم و بایستادم و نماز کردن گرفتم چون جوان، از نماز فارغ شدم قصد رفتن کرد، من دست بر وی زدم، گفتم: از بھر خدای تعالی مرا راه بنمای که من راه گم کرده‌ام، گفت: بیا از پس بر اثر وی برفتم هنوز گامی چند نرفته بودم که بانگ اشتر شنیدم و روشنایی مشعله‌ای دیدم، روی از پس کرد و مرا گفت: کاروان اینک! گفتم: به خدای که بر نگویی که تو کیستی؟ گفت: من زین العابدین‌ام ... «1».

و امام علی علیه السلام فرمود:

وَاللّٰهُ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْرٍ وَقَدَفْتُ بِهِ اَرْبَعِينَ ذَرْعاً تُحَسُّ بِهِ اَعْضَائِي بِقُوَّةِ جَسَدِيَّةٍ وَلَا حَرَكَةَ غَذَائِيَّةٍ وَلَكِنِّي اُيِّدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيَّةٍ وَنَفْسٍ بِنُورِ رَبِّهَا مُضِيَّةٍ «2».

به خدا قسم درب خیر را بواسطه اعضا و قدرت جسمی و غذایی که خوردم نکردم و پرتاب نکردم بلکه به قدرت ملکوتی و با نور الهی کمک شدم.

(1) - تحفة المريدین: 245.

(2) - بشارة المصطفى: 191، روضة الواعظین: 127 / 1؛ الأملی، شیخ صدوق: 513، المجلس السابع والسبعون، حدیث 10.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 379

[فَإِذَا تَحَقَّقَ الْعِلْمُ فِي الصَّدْرِ خَافَ]

زمانی که دانش انسان به خداوند بزرگ و مقام حضرت او و به جرمه‌هایی که در دنیا و آخرت برای جرم‌ها معین فرموده و به عاقبت خود که چه خواهد شد، در دل آدمی تحقق پیدا کرد و هم چون ریشه درخت در قلب انسان ثابت گشت حالت ترس در دل او جای خواهد کرد. از آنجا که این حالت که ریشه‌اش دانش انسان به واقعیت‌ها است، ثابت خواهد شد، انواع خوف ممدوح که در گذشته در شش قسمت بیان شد برای آدمی حاصل می‌شود.

1- خوف از پیش آمدن حوادث ناگوار برای مردم بر اثر بی‌توجهی آنان به مسائل تربیتی و اعلام خطر به آنان و درصدد پیشگیری برآمدن از آن حوادث برای نجات خلق.

2- خوف از سوء عاقبت و فعالیت در جهتی که عمر آدمی به حسن عاقبت خاتمه یابد.

3- خوف از مقام خدا و در نتیجه پاك ماندن از گناه.

4- خوف از عذاب گناه انجام گرفته که بهترین علت برای توبه و بازگشت است.

5- خوف از نقصان در عبادت یا قَلَّتْ آن در برابر عظمت حق و در نتیجه کوشش بیشتر برای عبادت بیشتر.

6- خوف از کوچکی خود در برابر عظمت بی‌انتهای حضرت حق و در نتیجه، فعالیت کردن برای اتصال به حضرت او از طریق عبادات کامل جهت جبران کوچکی خویش.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 380

[وَإِذَا صَحَّ الْخَوْفُ هَرَبَ]

چون ترس به واقعیت در دل جای گیرد و ترس صحیح باشد به دنبال آن مسئله گریز می‌آید، گریز از جاهلان، گریز از بدکارانی که توقع خوبی در آنان نمی‌رود، گریز از گناه و معصیت و هرچه که نزد مولا پسندیده نیست.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 381

[وَإِذَا هَرَبَ نَجَا]

عوامل نجات

زمانی که به خاطر خوف، انسان از تمام برنامه‌های خسارت بار بگریزد از شقاوت و بدبختی، از خزی دنیا و عذاب آخرت، از ریخته شدن آبرو در دو جهان نجات پیدا کرده و به فوز عظیم و رستگاری رسیده است.

امام باقر علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

آنچه انسان را نجات می‌دهد سه چیز است: ترس از خدا در آشکار و پنهان، میانه‌روی در زندگی به هنگام غنا و فقر، به عدالت سخن گفتن هنگام رضا و خشم «1».

رسول اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید:

سه چیز آدمی را نجات می‌دهد: حفظ زبان، گریه بر گناه، در صورت سود نداشتن نشستن در خانه. و امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: آنچه مایه نجات است عبارت است از: خوراندن به مردم، افشای سلام، نماز شب به آن هنگامی که مردم در خوابند «2».

هم چنین رهبر بزرگ اسلام در ضمن وصایایش به امیر مؤمنان علیه السلام علل گرفتاری

(1) - الخصال: 84 / 1، حدیث 11؛ وسائل الشیعة: 105 / 1، باب 23، حدیث 254.

(2) - وسائل الشیعة: 105 / 1، باب 23، حدیث 254.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 382

و خوشبختی و نجات را چنین بیان می کند:

یا علی! تو را از سه خصلت بزرگ که گناه است نمی می کنم: حسد، حرص، دروغ که البته انسانی که دارای ترس از مقام خداست دائم از این سه خصلت و مشابه آن در حال گریز است.

یا علی! بزرگترین اعمال سه چیز است: انصاف دادن به مردم، مواسات با برادر در راه خدا و یار حق در هر حال.

یا علی! خوشحالی مؤمن در دنیا به سه چیز است ملاقات با برادران، افطار از روزه، عبادت در آخر شب.

یا علی! سه چیز در هرکس نباشد برای اعمال نیکش پایداری نخواهد بود، ورعی که او را از معاصی حفظ کند، اخلاقی که بتواند با آن با مردم زندگی کند، بردباری و حالی که بتواند جاهل را با آن از خود دور نماید.

یا علی! سه چیز از حقایق ایمان است: انفاق به وقت تنگدستی، انصاف دادن به مردم و بخشش علم به کسی که برای فراگیری آن آمده.

یا علی! سه چیز از مکارم اخلاق است، بخشش به کسی که تو را محروم کرده، صله رحم با خویشی که با تو قطع رابطه کرده و گذشت از کسی که به تو ظلم کرده «1».

آری، انسان اگر از حرص، حسد، کذب و سایر صفات رذیله بگریزد و به واقعیت‌هایی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام سفارش کرده آراسته شود نجات پیدا کرده است. کسی که به حقیقت، نجات از شر دنیا و آخرت را می طلبد باید از کلیه عوامل شر در گریز باشد، کتب آسمانی و انبیا و ائمه علیهم السلام از آنچه انسان باید بگریزد

(1) - من لا یحضره الفقیه: 356 / 4، باب النوادر، حدیث 5762.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 383

تأنجات بیابد پرده برداشته و آدمی را بگریز از عوامل شر تشویق نموده و علل بدبختی و شقاوت را برای انسان بیان کرده‌اند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَا يُؤْمِنُ رَجُلٌ فِيهِ الشُّحُّ وَالْحَسَدُ وَالْجُبْنُ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جُبَانًا وَلَا حَرِيصًا وَلَا شَحِيحًا «1».

امام صادق علیه السلام از قول پدرش فرمود: کسی که بخل و حسد و ترس دارد ایمان ندارد، مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

سه نفر بدون حساب به دوزخ می‌روند حاکم ستمکار، بازرگان دروغگو و پیر زناکار «2».

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُبْغِضُ الْعَنِّيَّ الظُّلُومَ، وَالشَّيْخَ الْفَاجِرَ وَالصَّغْلُوكَ الْمُخْتَالَ ثُمَّ قَالَ، أُنْذِرِي مَا الصَّغْلُوكَ الْمُخْتَالَ؟ قَالَ: فَقُلْنَا الْقَلِيلَ الْمَالِ، قَالَ: لَا، هُوَ الَّذِي لَا يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِشَيْءٍ مِنْ مَالِهِ «3».

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند سه کس را دشمن می‌دارد، پول‌دار ستمکار، پیرمرد نابکار و درویش متکبر، سپس فرمود: می‌دانی درویش متکبر کیست؟

گفتم: شخص کم بضاعت، فرمود: نه، کسی است که مالش را در راه قرب حق صرف نکند.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ثَلَاثَةَ الْآكِلِ زَادَهُ وَحْدَهُ، وَالرَّاكِبِ

(1) - الخصال: 82 / 1، حدیث 8؛ وسائل الشیعة: 40 / 9، باب 5، حدیث 11473.

(2) - وسائل الشیعة: 40 / 9، باب 5، حدیث 11473.

(3) - مستدرک الوسائل: 374 / 11، باب 49، حدیث 7567 - 16.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 384

فِي الْفَلَاةِ وَحَدَهُ، وَالنَّائِمُ فِي بَيْتٍ وَحَدَهُ «1».

امام کاظم علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله سه نفر را لعنت کرده است: مسافری که توشه خود را تنها بخورد و از همسفرهایش دریغ ورزد، کسی که در بیابان تنها مسافرت کند و هرکس در خانه تنها بخوابد.

كَانَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ عَلَيْهِ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ «2».

آن که ستم می کند و آن که در آن ستم کمک می دهد و آن که ستم را می پسندد هر سه شریکند (در این گناه).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ: ظَلَمَ يَغْفِرُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَظَلَمَ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ وَظَلَمَ لَا يَدْعُهُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ فَالشَّرْكُ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي يَغْفِرُهُ اللَّهُ فَظَلَمَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يَدْعُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَالْمِدَائِنَةُ بَيْنَ الْعِبَادِ «3».

امام باقر علیه السلام فرمود: ستم سه گونه است: ستمی که خدای عزوجل می آمرزد و ستمی که نمی آمرزد و ستمی که از نظر نمی اندازد، اما ستمی که نمی آمرزد شرك به خداست و ستمی که می آمرزد ستمی است که شخصی درباره خودش کرده و ستمی که از نظر نمی اندازد حقوقی است که بندگان به يك دیگر پیدا می کنند.

آری، وقتی خوف در قلب انسان خوف صحیح و واقعیت داری بود، انسان از هر گناهی از قبیل آنچه در روایات بالا ذکر شد فرار می کند و چون فرار کرد به طور حتم

(1) - المحاسن: 398 / 2، باب 5، حدیث 76.

(2) - الخصال: 107 / 1.

(3) - بحار الأنوار: 311 / 72، باب 79، حدیث 15.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 385

و بدون شك نجات پیدا می کند.

[وَإِذَا أَشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهَدَ الْفَضْلُ]

نور یقین

چون نور یقین در دل تابید، به تماشای عنایتی نایل می شود که قبل از یقین از آن عنایات بی بهره بود، این چه یقینی است که سود آن بیشتر مشمول الطاف الهی شدن است. این چه یقینی است که حصول آن در قلب و تابش آن در دل باعث می گردد که فاصله بین انسان و خدا کم شود و در نتیجه به مقام قرب رسیده و آنچه را قبل از آن نمی دید می بیند البته برای یافتن این یقین باید به کتاب خدا و روایات که منعکس کننده اصول عرفان واقعی هستند مراجعه کرد.

مراتب یقین

قبل از هر چیز باید دانست که از نظر عارفان، یقین دارای سه مرتبه است:

1- علم الیقین.

2- عین الیقین.

3- حق الیقین.

علم الیقین به معنای تصوّر و تصدیق موضوع به صورتی است که در واقع چنان است و البته حصول این یقین جز به کمک دانش و علم و استدلال و منطق میسر نیست.

عین الیقین به معنای دیدن و مشاهده کردن واقعیّت است و این مرتبه درجه ای

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 386

از مرتبه قبل بالاتر است، چون بین چیزی را به چشم دیدن و باور کردن تا شنیدن و قبول کردن خیلی فرق است.

حق الیقین به معنای متحد شدن وجود با واقعیّت است؛ به نحوی که هیچ گونه راه شك و تردیدی به آن برای انسان نماند و واقعیّت خارجی یا موجودیّت انسان یکی گردد، به قول بابا طاهر عریان:

بود وصل مو و هجرانم از دوست

بود درد مو و درمانم از دوست

جدا هرگز نگردد جانم از دوست «1»

اگر قصابم از تن واکره پوست

حق الیقین به معنای فنای در حق و بقای به اوست، علماً و شهوداً و حالاً و مراد از لقای حق در آیات قرآن همین مرتبه است «2»، مرتبه‌ای که کار دلیل و برهان کار دیده نیست، بلکه نتیجه حرکت الهی قلب است، قلبی که خانه اوست و عرصه تجلّی نور او و چون دیده قلب که از آن تعبیر به بصیرت می‌شود، به نور یقین روشن گردد انسان مستحقّ عنایات خاصّه و الطاف رحمانیه می‌گردد و می‌شنود آنچه را قبل از این یقین نمی‌شنید و می‌بیند آنچه را نمی‌دید و می‌یابد، آنچه را نمی‌یافت.

«منازل السائرین» که یکی از بهترین کتب عرفانی است در باب یقین چنین می‌گوید:

و یقین را سه درجه است:

اول علم الیقین و آن قبول چیزی است که از حق ظاهر شده و به ما رسیده و قبول چیزی است که مربوط به حق است و از ما غایب است و استقامت بر چیزی است که قائم به حق است».

در شرح مطلب فوق می‌فرماید: «علم الیقین قبول برنامه‌هایی است که از طریق انبیا از قبیل ایمان و اسلام و احکام و معجزات که همه دلالت دارند از جانب حقّند

(1) - بابا طاهر.

(2) - مراحل السالکین: 21.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 387

به ما رسیده و نیز قبول آخرت و احوال روز قیامت و بهشت و جهنّم و هرچه که متعلّق به فرد است می‌باشد.

و نیز ایستادگی و پابرجایی بر اموری است که بندگان به آن هدایت می‌شوند و یقین آنان تقویت می‌گردد.

درجه دوم عین الیقین است و آن بی‌نیازی انسان از یافتن واقعیت به کمک استدلال است و بی‌نیازی انسان از خبر، به وسیله دیدن است و پاره شدن حجاب علم به مشاهده واقعیت است.

سپس در شرح می‌فرماید:

عین یقین شهود اشیاء به کشف است، به همان طور که اشیاء هستند و این گونه مشاهده با کمک فطرت پاک و قلب سلیم است و در صورت پاک شدن عالم جان از غبار گناه و کدورت شک و تردید میسر است. منظور از حجاب علم هم معلوم است که گاهی انسان، صورتی مطالب با واقع در ذهن خود تصوّر می کند و در حالی که شیء غایب از او است؛ ولی در صورت حضور شیء در برابر انسان و انعکاس آن شیء برابر در قلب این عین یقین است.

درجه سوم حق یقین است و آن تالّو نور صبح کشف است، سپس راحت شدن از سنگینی تعین بر دوش جان سپس فنا در حق یقین.

آن گاه در شرح این مطلب می فرماید: حق یقین به تحقّق به حقیقت علم حق است با فنا از بود خود و علم خود، به این معنی که تجلّی نور حقیقت است بر ظلمت منیت انسان، به طوری که انسان بر اثر آن تجلّی از میان برخیزد، چون از میان برخاست و خودی برجای نماند از سنگینی بار یقین رها می شود؛ زیرا قبل از آن تجلّی موجودی بود آراسته به صفت یقین، ولی اکنون وجودی نمانده که حامل صفت یقین باشد و متحمّل حقیقی که یقین بر او بار کرده، بلکه به جایی رسیده که دست حق و گوش حق و چشم حق و علم حق و راه حق و قدم حق شده و او نیست

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 388

که به سیرش ادامه می دهد، بلکه او را در مسیر می برند و از خود حرکتی ندارد، حرکتش می دهند، آن گاه فنا در حق یقین که دیگر از او عین و اثری نمی بینی «1».

همه حق است و بس، همه فنا است و بس، همه تعلّق و ربط است و بس و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات مسجد کوفه:

مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ المَوْلَى وَأَنَا العَبْدُ وَهَلْ يَرْحَمُ العَبْدَ إِلَّا المَوْلَى، مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ المَالِكُ وَأَنَا المَمْلُوكُ وَهَلْ يَرْحَمُ المَمْلُوكَ إِلَّا المَالِكُ، مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ العَزِيزُ وَأَنَا الذَّلِيلُ وَهَلْ يَرْحَمُ الذَّلِيلَ إِلَّا العَزِيزُ، مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الخَالِقُ وَأَنَا المَخْلُوقُ وَهَلْ يَرْحَمُ المَخْلُوقَ إِلَّا الخَالِقُ، مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ العَظِيمُ وَأَنَا الحَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الحَقِيرَ إِلَّا العَظِيمُ، مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ القَوِيُّ وَأَنَا الضَّعِيفُ وَهَلْ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ إِلَّا القَوِيُّ، مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الغَنِيُّ وَأَنَا الفَقِيرُ وَهَلْ يَرْحَمُ الفَقِيرَ إِلَّا الغَنِيُّ، مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ السَّائِلُ وَأَنْتَ المُعْطَى وَهَلْ يَرْحَمُ السَّائِلَ إِلَّا المُعْطَى، مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الحَيُّ وَأَنَا المَيِّتُ وَهَلْ يَرْحَمُ المَيِّتَ إِلَّا الحَيُّ، مَوْلای یا مَوْلای أَنْتَ الباقى وَأَنَا الفانى وَهَلْ يَرْحَمُ الفانى إِلَّا الباقى «2».

آری، به آنجا می رسد که شخصیتی مانند امیر مؤمنان علیه السلام که از نظر سرمایه

(1) - منازل السائرین: 122.

(2) - مولایم ای مولای من! تو مولای و من بنده‌ام، آیا رحم می‌کند به بنده جز مولا؟ مولایم ای مولای من! تو عزیزی و من خوار، آیا رحم می‌کند به خوار جز عزیز؟ مولایم ای مولای من! تو خالق و من مخلوق، آیا رحم می‌کند به مخلوق جز خالق؟ مولایم ای مولای من! تو با عظمتی و من ناچیز، آیا رحم می‌کند به ناچیز جز با عظمت؟ مولایم ای مولای من! تو نیرومندی و من ناتوان، آیا رحم می‌کند به ناتوان جز نیرومند؟ مولایم ای مولای من! تو بی‌نیازی و من نیازمند، آیا رحم می‌کند به نیازمند جز بی‌نیاز؟ مولایم ای مولای من! تو عطابخشی و من سائل، آیا رحم می‌کند به سائل جز عطابخش؟ مولایم ای مولای من! تو زنده‌ای و من مرده، آیا رحم می‌کند به مرده جز زنده؟ مولایم ای مولای من! تو باقی هستی و من فانی، آیا رحم می‌کند به فانی جز باقی است؟

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 389

ایمانی و عملی و اخلاقی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام ادوار خلقت بی‌نظیر است، چنان فانی در او می‌شود که خود را ذلیل، فقیر، ضعیف، میّت و فانی می‌داند و این پُرثمرترین حالتی است که انسان نسبت به حق پیدا می‌کند و این مرحله حق‌الیقین است.

البته با تدبّر در آیات قرآن و روایات معلوم می‌شود که انسان از طریق علم‌الیقین به مرتبه عین‌الیقین و از عین‌الیقین به مرحله حق‌الیقین می‌رسد. در علم‌الیقین فعالیت مغزی و عقلی دخالت دارد و در عین‌الیقین فعالیت قلب و در حق‌الیقین جذبه الهی و عنایت خداوندی که همان کشش معشوق به عاشق است می‌باشد.

اگر از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد» 1

قرآن و مسئله یقین

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ [2].

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان‌ها و زمین به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از یقین‌کنندگان شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام دریافت که ربی در عالم و مالک و کارگردانی در هستی به جز حضرت او نیست. او یافت که نظام جهان متکی به اراده اوست و کلمه کُنْ که فعل وجود مقدس آن جناب است در این عرصه هستی حاکم است، در چنین دریافتی به هیچ وجه شک و تردید راه ندارد و از این راه انسان مراتب یقین را طی کرده تا به مقام تسلیم و رضا و فنا فی الله و بقاء بالله می‌رسد این آیه نمایانگر یقین

(1) - حافظ.

(2) - انعام (6): 75.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 390

ابراهیم علیه السلام به حضرت اوست.

[و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ] «1».

و به آخرت ایشان یقین دارند.

یعنی در برپایی، آن جای که براساس عدل الهی و نظام متقن حرکت در اجزای هستی است، کمترین شک و ریبی ندارند.

[و فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ] «2».

در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] ست.

آری، اندیشمندان و متفکران به هنگامی که در آثار الهی در پهنه زمین، در خشکی‌ها و دریاها فکر می‌کنند و به این نتیجه می‌رسند که بدون خالق عادل، عالمی حکیم، امکان پیدایش و فعالیت ذره‌ای وجود ندارد.

اندیشمندان از تفکر در صُنع الهی چنین نتیجه می‌گیرند که زمین انبار موادی برای موجودات زنده است، موادی که قدرت، انسانها و ماشین‌های حساب، از شمارش آن عاجز است؛ چه رسد به تحقیق در تمام شئون هر ذره‌ای از ذرات این مواد بی حساب.

مسئله جوّ زمین که درباره آن هزاران کتاب نگاشته شده است، معادن زمین که درباره آن میلیونها جزوه و کتاب منتشر شده است، خشکیها، تپهها، کوهها، چشمهها، رودخانهها، صحراها، جزیرهها، دریاچهها، دریاها، اقیانوسها و عجایبی که در اقیانوسها وجود دارد و ... همه این آثار، حرکت دهنده انسان به سوی یقین‌اند و به سوی مراتب یقین تا جایی که از انسانها افرادی بزرگ

(1) - بقره (2): 4.

(2) - ذاریات (51): 20.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 391

و بی‌نهایت بزرگ چون انبیا و ائمه علیهم السلام و صلحا و عارفان و اولیا به وجود آیند.

روایات و مسئله یقین

عَنْ جَابِرٍ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَخَا جُعْفٍ إِنَّ الْإِيمَانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنَّ الْيَقِينَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْيَقِينِ «1».

«جابر جعفی می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام به من گفت: ای برادر جعفی ایمان از اسلام برتر است، و یقین از ایمان بالاتر است، و چیزی گرانبه‌تر از یقین نیست.

مجلسی بزرگ رحمه الله در توضیح این روایت می‌فرماید:

یقین در وجود هرکه تجلی کند، از او معصیت صادر نمی‌شود، اما در ایمان این‌طور نیست، به خصوص که ایمان اکثر مردم تقلیدی و ظنی است و با کمترین وسوسه نفس یا شیطان از بین می‌رود. نمی‌بینید وقتی طبیب می‌گوید: فلان غذا برای فلان مرض ضرر دارد، یا باعث فزونی مرض یا دیر خوب شدن است و مردم قول طبیب را سخت عمل می‌کنند؛ اما با این همه آیات خدا و اخباری که از انبیا و ائمه علیهم السلام درباره خطرات و آثار شوم معاصی رسیده تصریح شده است که گناهان باعث هلاکت و عذاب شدید است، مردم کمتر توجه می‌کنند و این نیست مگر از ضعف ایمان و نبود یقین.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَمَا قُسِّمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ «2».

(1) - الکافی: 51 / 2، باب فضل الایمان، حدیث 1.

(2) - الکافی: 51 / 2، باب فضل الایمان، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 392

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: ایمان درجه‌ای از اسلام بالاتر است و تقوا درجه‌ای برتر از ایمان است و یقین به درجه‌ای فوق تقواست و چیزی در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده.

آری، یقین پس از عبور از تمام مراحل اسلام و ایمان و تقوا به دست می‌آید.

کسی که این مراحل عالی را به دست آورد و به عرصه یقین قدم بگذارد البته شاهد عنایات مهمی از خدای بزرگ خواهد شد.

عَنْ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْإِيمَانِ وَالْإِسْلَامِ فَقَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا هُوَ الْإِسْلَامُ، وَالْإِيمَانُ فَوْقَهُ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَلَمْ يُقَسِّمْ بَيْنَ النَّاسِ شَيْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ الْيَقِينُ قَالَ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِلَّهِ، وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالتَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ قُلْتُ: فَمَا تَفْسِيرُ ذَلِكَ، قَالَ هَكَذَا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ «1».

یونس می‌گوید: از حضرت رضا علیه السلام درباره ایمان و اسلام پرسیدم، فرمود:

امام باقر علیه السلام فرموده: اسلام است و ایمان به درجه‌ای فوق آن و تقوا فوق ایمان و یقین بالاتر از تقواست و چیزی کمتر از یقین بین مردم قسمت نشده است، عرضه داشتم: یقین چیست؟ فرمود: تکیه بر خدا، تسلیم به خدا، رضایت به قضای الهی، و آنگازدن برنامه به او، عرض کردم تفسیر اینها چیست؟ فرمود:

این طور امام باقر علیه السلام فرمود.

در این روایت مهم دقت کنید، چگونه ممکن است کسی که در همه حال تکیه بر خدا دارد و در همه شؤون تسلیم حضرت اوست و به تمام داده‌های خداوند راضی

(1) - الکافی: 51 / 2، باب فضل الایمان، حدیث 5؛ بحار الأنوار: 138 / 67، باب 52، حدیث 4.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 393

است و امورش را به حق واگذار کرده و به مرتبه یقین رسیده (که این چهار علامت نشان می‌دهد که به حق یقین رسیده) گناه از او سر بزند؟ آنان که به چنین مرتبه‌ای از یقین دست می‌یابند همانانند که حضرت صادق علیه السلام درباره آنان می‌فرماید: وَإِذَا أَشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهَدَ الْفَضْلَ.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ صَحَّهَ يَقِينُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ، وَلَا يُلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ، فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسُوْقُهُ حَرِيصٌ خَرِيصٌ وَلَا يَزِدُّهُ كِرَاهِيَّةٌ كَارِهِ، وَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَا ذَرْكَهُ رِزْقُهُ، كَمَا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعْدَ لِهِ وَقِسْطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ «1».

امام صادق علیه السلام فرمود: یقین در وجود مرد مسلمان علاماتی دارد و آن این است که دارنده یقین به خاطر دنیا و شؤون آن خشنودی مردم را با سخط خدا معامله نمی‌کند و مردم را به آنچه خداوند از مال دنیا به آنان نداده سرزنش نمی‌نماید؛ زیرا یقین دارد که خداوند بیش از آنچه در دست اوست روزی او نکرده است. رزق چیزی نیست که عامل جلبش حرص حریص باشد، یا عوامل ردش نگرانی شخص نگران باشد، اگر يك نفر از شما از رزق چنانچه از مرگ فرار می‌کند بگریزد بدانند که روزی او به او می‌رسد چنان که مرگ به او می‌رسد سپس فرمود: خداوند به عدل و دادش، آرامش قلب و راحت بدن را در یقین و رضا قرار داده و غم و غصه را در شک و تردید و ناخشنودی از داده‌اش قرار داده.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(1) - الکافی: 57 / 2، باب فضل الیقین، حدیث 2.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 394

رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بامداد را با مردم گزارد و به جوانی در مسجد نگاه کرد که چرت می زد و سر به زیر داشت، رنگش زرد شده بود و تنش لاغر و دیده هایش به گودی نشسته بود.

به او فرمود: چگونه صبح کردی؟ گفت: یا رسول الله در حال یقین.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفته او در شگفت شد و فرمود: برای هر یقینی حقیقت و علامتی است، حقیقت یقین تو چیست؟ جواب داد: یقین من آن است که مرا در غم فرو برده و شبم را به بی خوابی کشیده و روز گرم را به تحمل تشنگی واداشته، جانم از دنیا و آنچه در اوست به تنگ آمده و روی گردان شده تا جایی که می بینم عرش خداوند برای حساب برپاست و همه مردم بر آن محشورند و من در میان آنانم، گویا می نگرم به اهل بهشت که در نعمت اند و با یکدیگر در تعارف و به پستی ها تکیه زده اند و گویا می نگرم دوزخیان را که زیر شکنجه اند و فریاد می کنند! خیال می کنی من الآن لغزه آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می گردد و می چرخد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: این بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن کرده. سپس فرمود: ای جوان! آنچه داری از آن با شدت نگهداری کن.

سپس جوان گفت: یا رسول الله! دعا کن که به همراه تو شربت شهادت بنوشم، پیامبر صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد، چیزی نگذشت که در یکی از جنگ ها پس از نه تن شهید شد و او نفر دهم بود.

مجلسی رحمه الله در ذیل این روایت می گوید:

در قلب انسان پرده هایی است تاریک و تیره که نمی گذارند نور حقیقت در آن بتابد و با خموشی و بی خوابی و گرسنگی و مراقبت دائم این پرده ها دریده شود و حقیقت تجلی می کند.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 395

سپس علامه می فرماید:

در حدیث نبوی به برخی از این پرده ها اشاره شده است که فرمود: اگر شیاطین گرد دل آدمیزاد نگردند به ملکوت آسمان چشم اندازند.

البته برای از بین بردن این پرده‌ها و غبار کدورتها، بهترین راه اجرای فرامین حق و دوری از هر گناه صغیره و کبیره است و اگر انسان بتواند چهل روز وجودش را از غیر حق پاک کند، این نور تجلی خواهد کرد و چشمه‌های حکمت از قلب بر زبان جاری خواهد شد، چنانچه در روایتی به همین معنا اشاره شده:

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ «1».

هر کس چهل روز را مخلصانه برای خدا صبح کند چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش آشکار می‌شود.

و چون آن نور درآید انسان موفق به مشاهده الطاف خاصه ربّانی خواهد شد و به فرموده حضرت صادق علیه السلام: وَإِذَا أَشْرَقَ نُورُ الْيَقِينِ فِي الْقَلْبِ شَاهَدَ الْفَضْلَ وَإِذَا تَمَكَّنَ مِنْهُ چُونِ یَقِینِ در قلب انسان جای گرفت، امید به عنایات الهی و ثواب جزیل خداوندی و از همه مهم‌تر امید رسیدن به مطلوب و معشوق حقیقی و رسیدن به مقام قرب پروردگار پدیدار خواهد گشت.

(1) - بحار الأنوار: 326 / 53؛ جامع الأخبار: 94.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 396

[وَإِذَا وَجَدَ خَلَاوَةَ الرَّجَاءِ طَلَبَ]

لَذَّتْ امِید

چون شیرینی و لذت امید را یافت، آتش طلب به تمام معنی در دل او شعله‌ور شود و به طلب مطلوب خود که قرب الهی است با تمام جدّیت برخواهد خواست و آن آتش به سعی او در این زمینه، قوّت خواهد گرفت و لحظه‌ای از فعالیت برای رسیدن به او غافل نخواهد شد که گفته‌اند:

آتش شوق تیزتر گردد

وعده وصل چون شود نزدیک

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 397

[وَإِذَا وَفَّقَ لِلطَّلَبِ وَجَدَ]

توفیق الهی

چون توفیق طلب مطلوب را یافت و به خاطر طلب به کوشش برخاست و به وسیله ریاضت‌های شرعی و مجاهدت‌های نفسانی و آراسته شدن به حسنات و پاک‌گشتن از رذایل، از قیود شیطانی و هواجس نفسانی و پابندی مادی رهایی یافت، معشوق را می‌یابد و فانی در او می‌گردد و موجودیت او تبدیل به یک موجودیت الهی صرف می‌گردد.

این مقام همان مرحله یافتن است که در این زمینه گفته‌اند: «مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَ وَجَدَ وَمَنْ قَرَعَ بَاباً وَجَّ وَجَّ» آن کس که به طلب چیزی برآید و بر آن اصرار و جدیت کند آن را خواهد یافت و آن کس که دری بکوبد و سرسختی نشان دهد داخل شود.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 398

[وَإِذَا تَجَلَّى ضِيَاءُ الْمَعْرِفَةِ فِي الْقُوَادِ هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ]

هنگامی که عارف حجاب‌های ظلمانی را بر اثر دستورهای الهی از آینه دل و نفس زدود، وقتی که نیتی برای عارف جز خدا نماند، زمانی که برای عارف همتی به جز رسیدن به مقام قرب باقی نبود، نور معرفت تابیدن می‌گیرد؛ معرفت به این که در مملکت وجود جز او دیاری نیست و چون نور معرفت در دل تجلی کند نسیم عشق بوزد، آن عشقی که اصل اصول است و سرمایه‌ای جز آن نیست عشق به خدا، عشق به اوامر و نواهی او، عشق به رسالت انبیا و امامت امامان علیهم السلام.

عشق به عمل صالح، عشق به اخلاق حسنه و عشق به حرکت به سوی او و قبول تحمل هر مصیبتی در راه رسیدن به مقام قربش.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 399

[وَإِذَا هَاجَ رِيحُ الْمَحَبَّةِ اسْتَأْنَسَ (فِي) ظِلَالِ الْمَحْبُوبِ]

چون نسیم محبت به آن کیفیت که در بالا گفته شد بوزد، هیچ وحشتی از هیچ چیزی برای انسان نخواهد ماند، از برکت آن نسیم الهیه در سایه محبوب واقعی قرار می‌گیرد و با معشوق خود مأنوس شده و همنشین با دوست واقعی و مطلوب

حقیقی می‌گردد. و چون انس به محبوب آمد، از چیز دیگری لذت نخواهد برد و هیچ عاملی قدرت برگرداندن او را از این راه ندارد.

وگر تیغ هندی نمی بر سرش

موحد چو در پای ریزی زرش

بر این است آیین توحید و بس

نباشد امید و هراسش زکس

به خاطر این انس و لذت بردن از آن که نتیجه عشق واقعی است، امام در جمله بعد می‌فرماید:

[وَأَتَرَ الْمَحْبُوبَ عَلَى مَا سِوَاهُ]

و این وقت است که محبوب را بر آنچه غیر اوست او ترجیح داده و در زندگی خود او را بر هر چیزی مقدم می‌دارد. اراده او و خواسته او و همت او به طور کامل اراده و خواسته معشوق خواهد شد و اگر همه دنیا از او برگردند، او به محبوبش انس بیشتر و عشق شدیدتر پیدا خواهد کرد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 400

[وَبَاشَرَ أَوَامِرَهُ وَاجْتَنَبَ نَوَاهِيَهُ]

چون به محبوب برسد، در حقیقت از اختیار ناس و نفس درآمده و در اختیار مولا قرار گرفته، امری جز امر و نمی او نمی‌ماند؛ زیرا بریده از نفس و خلق چگونه محکوم نفس و خلق است؟ و متصل به او چگونه بریده از امر و نمی است؟ در آنجا برایش یقینی است که اجرای اوامر و نواهی مولا باعث اتصال بیشتر است، از این جهت است که بر شدت عبادت افزوده می‌گردد و امر و نمی متوجه او نخواهد شد؛ مگر این که آن را به اجرا بگذارد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 401

[وَإِذَا اسْتَقَامَ عَلَى بَسَاطِ الْأُنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ أَدَاءِ أَوَامِرِهِ وَاجْتِنَابِ نَوَاهِيهِ وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُنَاجَاةِ]

انس الهی

چون عارف، متمکن بر بساط انس با محبوب حقیقی شد و اوامر و نواهی او را به اجرا گذاشت روح مناجات را یافته و به جایی می‌رسد که، ترك عبادت آن هم نه تنها واجبات بلکه سنتها برایش از قبیل جدا شدن ماهی از آب است و از این کلام استفاده می‌شود که کسالت و کاهلی در عبادت نشانه دوری از جناب اوست و میل و رغبت به آن دلیل قرب و علامت توجّه به جلال و جمال اوست.

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که در وقت رسیدن اوقات نماز به بلال می‌فرمود:

أَرْحَنَّا يَا بِلَال «1»،

ما را راحت کن

یعنی: اذان بگو تا ما به عبادت حق که راحت و لذّت ما در آن است مشغول شویم.

حفظ اوامر و نواهی حق بالاترین ادب انسان به مولاست و بساط انس با او به وسیله دستورهایش برای آدمی حاصل می‌گردد.

(1) - بحار الأنوار: 193 / 79، باب 1.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 402

با ادب به مقام انس می‌توان رسید و عنایت انس آن است که دل به دوست شاد باشد و شاد بودن دل به دوست آن است که جز دوست او را به کار نیاید.

و اگر به اندازه هر دو عالم نعمت پیش او آرند، او را شادی نشاید، زیادت شادی به چیزی جز دوست، نشان نقصان محبت است.

و اگر هر دو عالم بلا پیش او آرند از جا نرود، از بحر آن که چیزی از جا رفتن در وقت دعوی محبت دلیل فراغت سر است از محبت.

و معنی وحشت از غیر گرفتن، آن است که بحر خویش، با دوست، هیچ انبساط نماند، نه تقاضای نفع و نه تقاضای دفع ضرر بلکه «مقام تسلیم».

و با دوست چنان خوش گردد که اگر عطا منع کند نگوید: چرا کردی و اگر بلا برگمارد نگوید چرا گماشتی.

و چون حق سبحانه و تعالی خواهد، دل دوستی را با خویش به انس آرد یا مادام نیکی خویش بر او متواتر دارد، یا بلای غیر خویش به او باز نماید؛ تا از غیر او گریزان باشد.

و هر وقت که انس با حق شدت گیرد، وحشت از خلق فزونی یابد و علامت انس آن است که صاحب او را وحشت پدید آید از دنیا و از خلق، مگر با اولیای خدای که انس گرفتن با اولیا، انس است با خدای و هرکه با خلق انس گرفت بر بساط فرعونیان ساکن شد، خدای را باش و اگر نه خود مباح، انس آن است که از ماسوی الله وحشت در تو پدید آید.

و حجاب میان بنده و خدا، آسمان و زمین و عرش و کرسی نیست خیال و اوهام و منیت تو حجاب است. از میان برگیر و به خدای بشتاب. باید که اگر در خلوت باشی خدای را ببینی و اگر با خلق باشی خدای را ببینی و هرچه جز حق بود نزدیک تو باطل بوده و تغیر عالم سر تو را نجنباند و بلای حق مهر تو را کم نکند.

هیبت حسنش چو بر بودت زخویش

پرده حشمت براندازد زپیش

هرکه غیرست از میان بیرون شود

پس امید از بیم مرد افزون شود

مجلس بخشایش آمد این بساط

عشقبازان را مقام انبساط

مایه سودا از این بازار خاست

پس کلیم الله حق دیدار خواست

چون نسیم این چمن پیدا شود

بلبل جان در قفس شیدا شود

سالک از اول چو بشناسد مقام

انس او با طاعت و ذکر مدام

آن که صاحب حال باشد نام او

با صفات حق بود آرام او

آن که او را انس با ذات خداست

بحر تمکین است و غواص بقاست

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 404

[وَمِثَالُ هَذِهِ الْأُصُولِ الثَّلَاثَةِ كَالْحَرَمِ وَالْمَسْجِدِ وَالْكَعْبَةِ فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ أَمِنَ مِنَ الْخُلُقِ، وَمَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ أَمِنَتْ جَوَارِحُهُ أَنْ يَسْتَعْمِلَهَا فِي الْمَعْصِيَةِ، وَمَنْ دَخَلَ الْكَعْبَةَ أَمِنَ قَلْبُهُ مِنْ أَنْ يَشْغَلَهُ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ]

مثال خوف و رجا و محبت همانند حرم و مسجد و کعبه است. کسی که وارد منطقه حرم می شود از آزار خلق درامان است؛ زیرا وارد در حریم، بسیاری از برنامه های عادی بر او حرام و ممنوع است چه رسد به برنامه ها تحریم شده، چنان که وارد شده به حرم از دیگران درامان است، وارد شده به منطقه خوف از عذاب دنیا و آخرت درامان است، چرا؟ برای این که خائف از مقام خدا قائم به امر و نهی الهی است و اجرای دستورهای خداوند بهترین منطقه امن از خزی دنیا و عذاب آخرت است.

کسی که وارد مسجدالحرام شود، در حقیقت وارد مرکز معشوق و منطقه محبوب شده است، قرآن درباره وارد به مسجد می گوید: [وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا] مهمان دوست و وارد به حضور مولا مگر کاری غیر از خواسته مولا انجام می دهد، مگر ممکن است جوارح او آلوده به معصیت شود، آنجا که علّی و سببی برای گناه یافت نمی شود، آنجا فقط جای توجه به محبوب و انجام خواسته های اوست. و به همین خاطر مجری برنامه دوست به حضرت او حُسن ظنّ پیدا کرده و قلبش از امید

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 405

به رحمت و عنایت او آکنده می شود و خدا هم برابر با روایات گذشته با بنده اش برابر با حسن ظنّ عبد و خوفی که از مقام مولا دارد، عمل می کند.

و کسی که وارد خانه شود، جز این که مشغول به صاحب خانه باشد کاری از او ساخته نیست، هم چنین قرار گرفته در منطقه محبت، عشقی به جز عشق مولا و محبتی جز محبت به دوست احساس نمی کند و محبت هرگز از یاد او نرفته و پس از رسیدن به این محبت، هیچ محبتی را نمی تواند مقدم بر آن بدارد. این است که فقط او را می خواهد و هرچه را هم بخواید برای او می خواهد.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 406

[فَانْظُرْ أَهْيَا الْمُؤْمِنُ، فَإِنْ كَانَتْ حَالُكَ حَالَهُ تَرْضَاهَا حُلُولَ الْمَوْتِ فَاشْكُرِ اللَّهَ عَلَى تَوْفِيقِهِ وَعِصْمَتِهِ]

راستی خوب فکر کن، در خویش دقت نما، به نفس اندیشه بنما، اگر حال تو نسبت به مردم چنین است که مرگ برای تو خوشایند است پس خدا را به این حال و بر این که تو را توفیق اجرای واجبات و ترك محرمات داده و تو را از خطا و گناه و افتادن در چاه هلاکت حفظ فرموده شکر کن که چنین حالی نسبت به مرگ نتیجه عمل صالح و اخلاق حسنه و دوری جستن از گناه است. چنانچه حال اولیا نسبت به مرگ چنین بوده است. مگر نشنیدی امام عارفان پس از ضربت ابن ملجم مرادی گفت:

فَرْتُ وَرَبَّ الْكَعْبَةِ «1»،

یا علی اکبر به حضرت حسین علیهما السلام عرضه داشت:

لَا بُدَّ

بِالْمَوْتِ «2»،

کسی باید از مرگ بترسد که به فکر مولا و در اندیشه عقبی نبوده و نباشد. چنانچه از ابوذر پرسیدند: چرا چنین است که بعضی از مرگ و مردن می ترسند و از حلول آن خائف و هراسانند و بعضی آرزو دارند مرگ برسد و بدان راضی اند؟ پاسخ داد: آنان که از مرگ می ترسند کسانی هستند که دنیای خود را معمور و آخرتشان را خراب کرده اند و معلوم است که انتقال از آبادی به خرابی موجب ترس است و آنان که از موت راضی اند آخرت ایشان معمور است و دنیا پیش آنان

(1) - بحار الأنوار: 2 / 41، باب 99، حدیث 4؛ اعلام الوری: 86، باب 4.

(2) - بحار الأنوار: 367 / 44، باب 37؛ اللهوف: 70.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 407

بی ارزش و خرابه ای بیش نیست البته انتقال از خرابی به آبادی موجب رضایت است:

الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ «1».

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

(1) - الکافی: 250 / 2، حدیث 6.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 408

[وَأِنْ تَكُنْ الْأُخْرَى فَاثْقَلْ عَنْهَا بِصِحَّةِ الْعَزِيمَةِ وَأَنْدَمَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ عُمُرِكَ فِي الْعُقْلَةِ]

اما اگر حال تو نسبت به مرگ حال اکراه و تنفر است با عزمی درست از این حال به آن حال الهی سفر کن؛ زیرا کراهت از مرگ نشانه قساوت قلب است. برگزیده خود که نسبت به خالق و خلق در غفلت بود و به سبب آن غفلت دچار حق الله و حق الناس شدی پشیمان شو و در تدارك حق الناس و حق الله برای که در دنباله حق الله و حق الناس مشکلات و گرفتاری اخروی فراوان است.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 409

[وَأَسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَى تَطْهِيرِ الظَّاهِرِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَتَنْظِيفِ الْبَاطِنِ مِنَ الْعُيُوبِ]

از خداوند مهربان برای پاک شدن اعضایت از گناه كمك بخواه و برای طهارت باطن از همه عیوب مدد بجوی و بدان که در قرآن و روایات وارد شده که بهشت جای پاکان است.

در قرآن آمده است:

[الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ] «1».

زنان پاک برای مردان پاک.

و در روایتی آمده است:

والجنة لا يدخلها إلا الطيب «2».

داخل بهشت نمی شوند مگر پاکان.

(1) - نور (24): 26.

(2) - بحار الأنوار: 317 / 70، باب 137 الذنوب و آثارها.

عرفان اسلامی، ج 1، ص: 410

[وَأَقْطَعْ زِيَادَةَ الْعُقْلَةِ مِنْ قَلْبِكَ]

و زیادی غفلت را از قلب خود قطع کن و هرگز از یاد مرگ و ذکر خدا غافل مباش. قید زیاده در متن روایت اشاره به آن است که بعضی از غفلت‌ها از لوازم حالات بشری است و احتراز از آنها ممکن نیست، پس غفلتی که امام امر به قطع آن می‌کند زاید بر غفلت طبیعی است.

[وَأُطْفِئِ نَارَ الشَّهْوَةِ مِنْ نَفْسِكَ]

و آتش شهوت را از نفس خاموش کن و با نفس به همان مقدار معامله کن که خداوند مهربان اجازه داده، نه به آن مقداری که خود نفس از تو می‌طلبد که اگر خواهش‌های نفسانی میدان پیدا کنند بزرگترین ضربه را بر انسان می‌زنند؛ چنانچه نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ «1».

دشمن‌ترین دشمنانت همان نفس توست که بین دو پهلویت قرار گرفته.

خداوند مهربان به همه ما توفیق آراسته شدن به آنچه که در این روایت ذ شده مرحمت فرماید و ما را در مسیر الهی شدن و خلیفه الله شدن قرار بدهد.

(1) - بحار الأنوار: 64 / 67، باب 45، حدیث 1؛ مجموعة ورام: 59 / 1؛ عوالی الآلی: 118 / 4، حدیث 187.

